# تاریخ احمدشاهی

تالیف

محمود الحسینی المنشی

МАХ̣МУД АЛ-Х̣УСАЙНИ

# ТА'РӢХ-И АХ̣МАД-ШАХӢ

# تاریخ احمدشاهی

اکادمی علوم اتحاد شوروی
شعبهٔ تاریخ

*

اکادمی علوم جمهوریت تاجیکستان
انستیتوی خاورشناسی

# سلسلهٔ آثار ادبی

# ملل خاور

# ۳۶

ادارهٔ انتشارات «دانش»
شعبهٔ ادبیات خاور

# تاریخ احمدشاهی

تالیف

# محمود الحسینی المنشی
# ابن ابراهیم الجامی

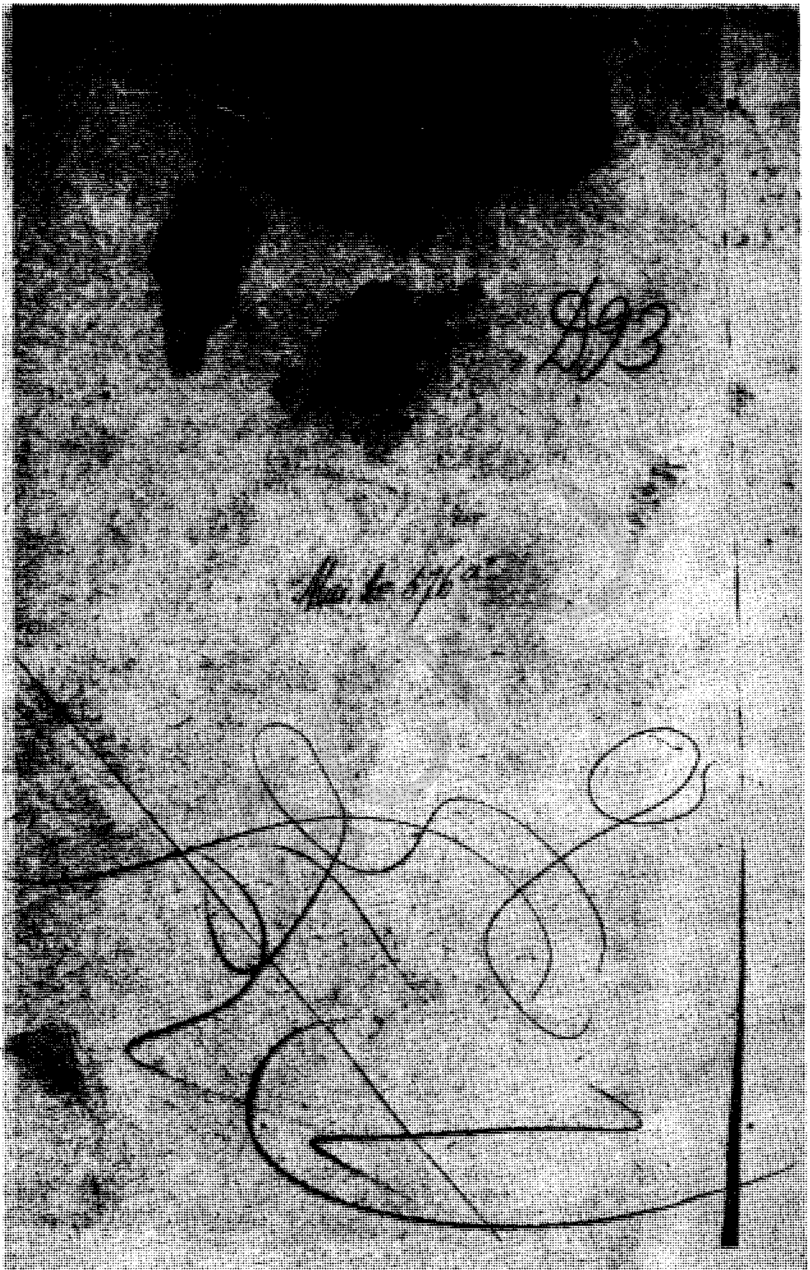
چاپ از نسخه عکسی
مقدمه خلاصهٔ مندرجات و ترتیب فهرست
توسط دوستمراد سید مرادوف

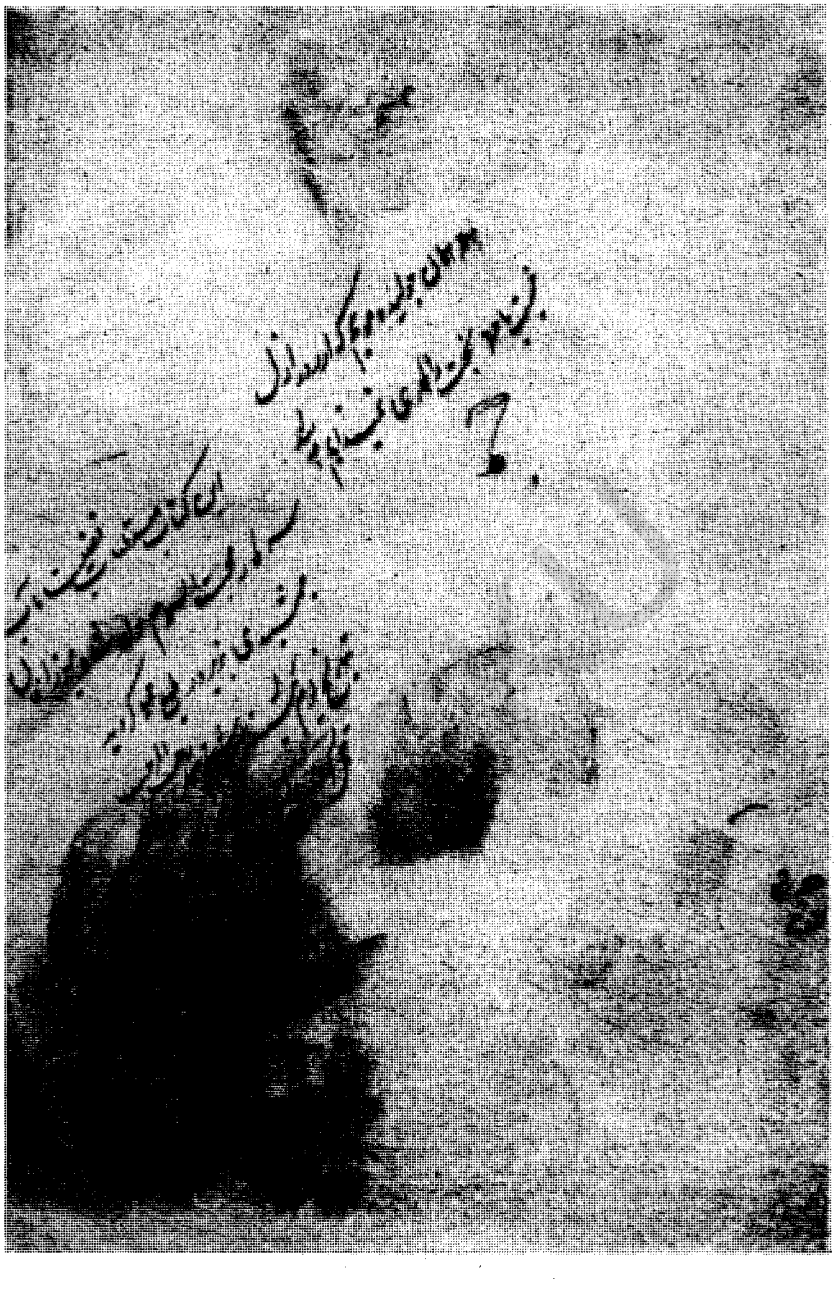
جلد ۱



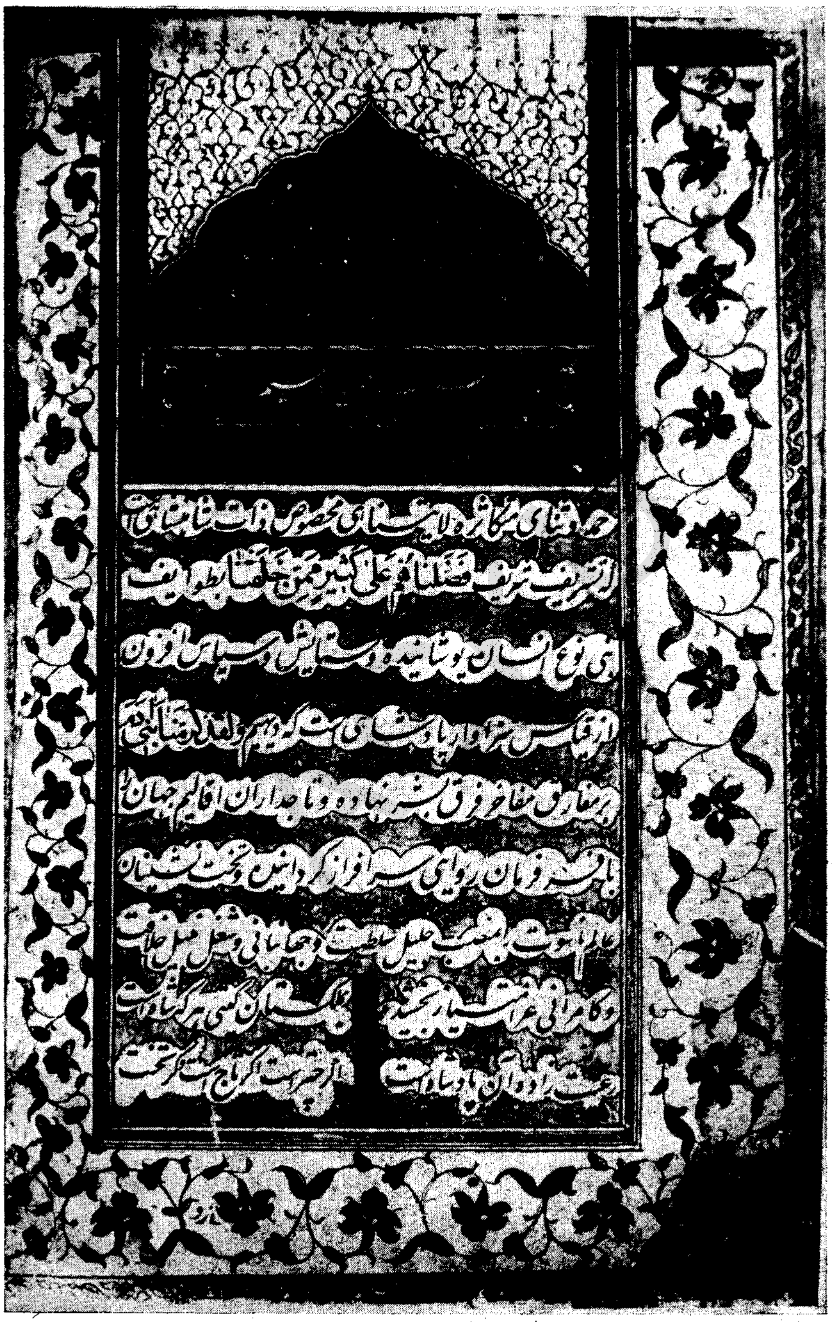


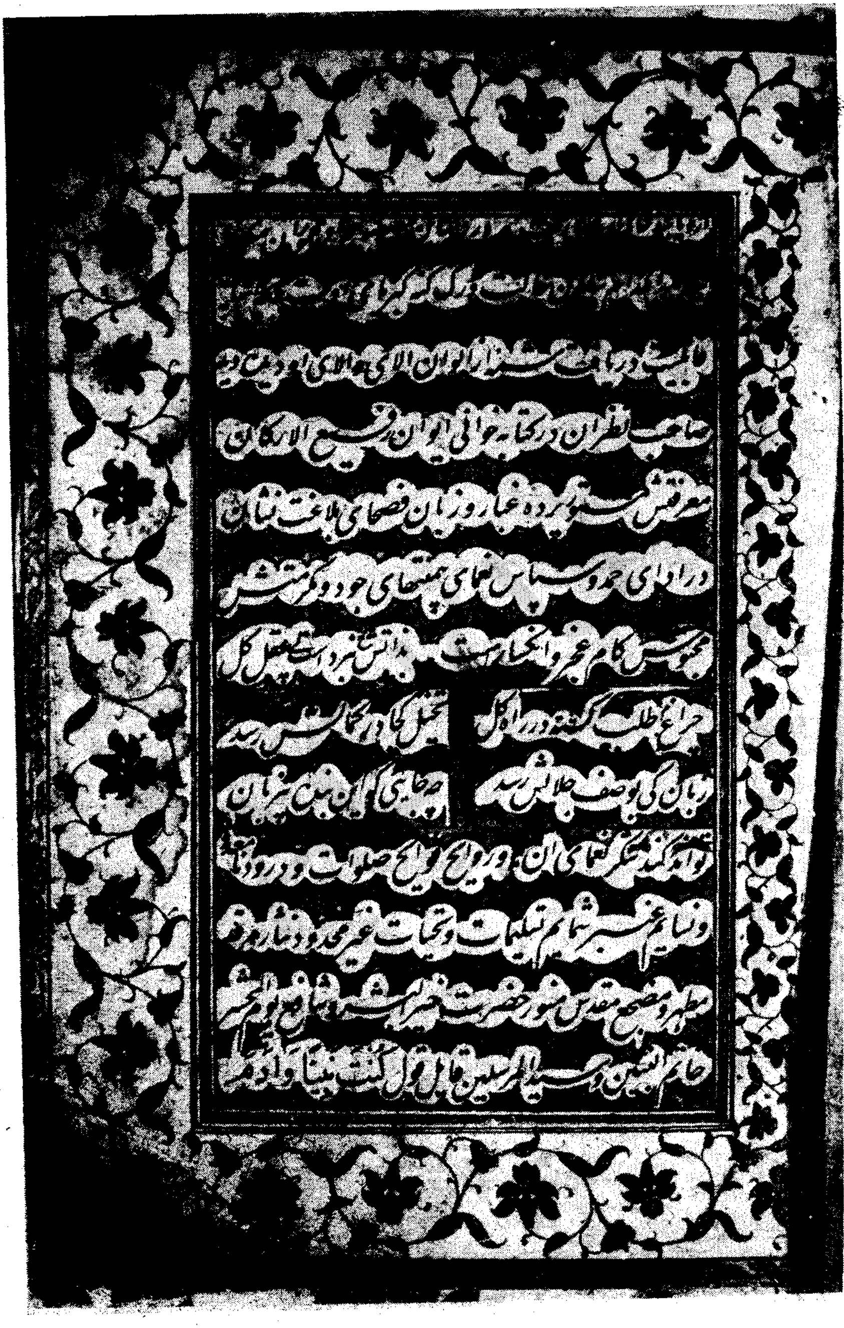
مسکو ۱۹۷۴.











بَینَ الماءِ وَالطّینِ حبیبِ ربّ العالمین که آیهٔ وافی هدایهٔ
اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ در شان اوست و کلمهٔ طیبهٔ محمد رسول الله
کوس دولت هدایت عنوان او، جلابخش مرات پیغمبری

طراز من مسند سروری — وجود گل گلشن کاینات
ز خاک درش زنده آب حیات — در انگشت او خاتم سروری
قوی پشتیش از مهر پیغمبری — اعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وآله

و خلفای کبار و آل اطهار او رضی الله عنهم که ارکان اربعه
اساس ایمان و هادیان صراط المستقیم معرفت و ایقان اند
اما بعد بر ضمایر رضا نظایر ارباب کیاست و دانش
و اصحاب فراست و بینش مستور نخواهد بود که هرگاه حکمت
بالغه جناب اقدس الهی باصلاح مفاسد عالم کون و فساد و اطفای
نایرهٔ ظلم و بیداد اهل جور و عناد قرار گیرد و خواهد که کهن
بنای ساخت امکان و اساس مزمن از هم ریخته کارگاه

جهان

جهان از سر نو زیب و زینت پذیرد بمقتضای کامله و مقتضای
عنایت شامله زمام عدالت و خلایق نوازی و عنان جهانبانی
و جهان طرازی بکف اقتدار و قبضه اختیار اقبال مندی باز داد
که او در ازای شکرانه آن موهبت عظمی و عطیه کبری مرهم رافت
و احسان بر جراحات دلهای مظلومان روزگار و ستمدیدگان
چرخ جفاکار گذارد و همگی نیت حق طویت در اجرای اوامر الهی
و تقویت شریعت مطهر حضرت رسالت پناهی علیه السلام مصروف
دارد و از رسوم ظلم و تعدی و بی حسابی اثری بر صفحه روزگار
نگذارد و شحنه قهرش موذی روشان مردم آزار را مانند

| | |
|---|---|
| مار پوست از تن درست بر آرد | دهد در جهان خالق بی نیاز |
| کسی را بشاهنشهی امتیاز | که باید از و رسم احمد قوی |
| ز تیغش شود پشت ملت قوی | نهد بار دولت کسی را بدوش |
| که او آتش ظلم سازد خموش | بگردن فرازی دهد اقتدا |

| | |
|---|---|
| که دوران بعهدش کند افتخار | بود پادشاهی بآن نیک بخت |
| که نازد باقبال او تاج و تخت | فروزان شود اختری ز آسمان |
| که سازد ز بخشش جهان را جوان | جهان پروری را دهد خسروی |
| که سازد اساس عدالت قوی | شاهد صدق این بیان صورت |

احوال شاهنشاه اسلام پناهی است که طینت پاکش مظهر
رحمت الهی است آب حلم و خاک تواضع و باد لطف و آتش
شجاعت ترکیب یافته اعنی فرازنده لوای کشورگشایی برازنده
اریکه فرمان فرمایی اختر فلک خلافت و ظل اللهی گوهر صدف سلطنت
و جهان پناهی شهسوار مضمار بخت و اقبال زینت افزای
اورنگ جاه و جلال تاج بخش سلاطین کامکار تخت نشان
خواقین عالیمقدار عامر مبانی دین و اسلام هادم اساس کفر
و اصنام آفتاب عالم افروز آسمان عظمت و شان برق خرمن
سوز سرکشان جهان جوهر صمصام فتح و ظفر معیار امتحان فضل و هنر

طل

گل گلشن خلقت و جهان | شمع شبستان طلیعه جهان طلوع

فرمان فرمای ممالک بحسب التسلیم و فرمان بخش سلطنت
پادشاهان خورشید دیهیم قانون پیرای طوره چنگیزخانی
طراز آموز صور علم طرازی شمشیر شعار ترک و مغول
شاهنشاه بادل دریادل پادشاه خداآگاه عادل جهانبان
عالی همت بردست و قاآن تخت شیر و یزدان پرست سکندر
طالع دارا تمکین جمشید جاه سلیمان تمکین مروج ملت
بیضای احمدی حامی شرع والای محمدی نظر یافته
عین عنایات ربانی مورد تاییدات نامتناهی سبحانی
السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم سلطان احمد شاه
شاه دوران خلد الله ملکه و افاض علی العالمین بره و عدله
و احسانه گرشتی مشیت ربانی فرمان عزت و جهانبانی
و منشور حشمت و کامرانی بنام نامی آنحضرت شرف جهان ال

سلطنت و شهریاری و رقم خلافت باسم سامیش موشح
و معنون گردانید و دبیر تقدیر آسمانی یرلیغ سعادت تبلیغ
جهانگیری و مملکت گشایش را از دیوان وَاللهُ یُؤَیِّدُ
بِنَصْرِهِ مَنْ یَشَاءُ بطراز فتوحات بی پایان زینت
داده و دست کرامت پیوست عنایت ازلی تاج
موفور الابتهاج اِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْاَرْضِ
بر فرق فرقدان سای مبارکش نهاده و الویه
شوکت و گیتی ستانی و اعلام عظمت و حکمرانیش را
بمضمون بدایت مشحون وَرَفَعْنَاهُ مَکَانًا عَلِیًّا
براوج سپهر برین افراخته و حکمت کامله خداوندی ذات
کامل الصفاتش را که بصفت نصفت و معدلت آراسته
سبب امن و آسایش و موجب رفاه و آرامش جهانیان ساخته
و از عیب آلایش جور و اجحاف و وصمت ظلم و اعتساف پرداخته

و سررشتهٔ رتق و فتق امور کارخانهٔ نگین و انجا و بدست مبارکش
وا گذاشته سران سرکشان روزگار را چون گوی در خم چوگان
اقتدار سعی در آورده نظم شاه جم جاه فریدون فر دارا دستگاه

انکه او در خاتم اقبالش نهد حکم نگین ‌ ‌ ‌ ‌ نام او بر جای اگر نقش نمی ازو
معنی اسم از طلسم اعظم نگین ‌ ‌ ‌ ‌ مهر سیاره زد در دولت خضرا گرش
از نگین چرخ کار او بجا گشته نگین ‌ ‌ ‌ ‌ خاتم او ملک معنی نگین او در رو جا
ای چو اصل خاتم جم آید از دیگر نگین ‌ ‌ ‌ ‌ جای چیست جای نقش بر حنگین

سایهٔ بر مفارق عالمیان گسترده و ما بچه لوای سلطنتش آفتاب
صادقی است عرصهٔ آفاق را منور کرده امید که تخت فیروز
بخت سلطنت و جهانداری همواره از سایه رفعت و معالی
آن زمره مزین باد و از برکت سیاری عز و عزیز و خنجر قسیم
از پرتو انوار عدالت گستری این بلاد از رنج کمین و در رحم
روشنی بود و در بیان تصنیف این کتاب مستطاب

بسبب تالیف این نسخه سعادت انتساب تبارک الله
احسن الخالقین در عرصه سخن عجب درخشنده کوکبیست که سینه
روزان کنج اختفای بیقدری را در لیالی تاریکاری بروشنایی
چراغ محفل امیدواری میرساند و زاویه نشینان ظلمت کده
خمول را بمشاعل انوار خویش از تاریکی نکبت و ادبار برآورده بر صدر
مسند قبول می نشاند هر هوشمندی که دست بر دامن سخن
زد بمدرگی الطاف الهی و بارقه دلالت سخن خود را بکعبه
آمال کشید و هر هنرمندی که سخنوری را پیشه خود ساخت
از ثمر نخل مرام شیرین کام گردید مرآتیست صورت نمای
شاهد مطلوب که هردم جمال اقبال ازان مینماید و شاهدیست
محبوب القلوب که هر لحظه ابواب امانی و آمال بر چهره
حال ارباب کمال میگشاید

بود گوهر شب چراغ سخن — فروزنده دری درین انجمن
که ظلمت نشینان کنج خمول

رسند از فروغش بعز قبول　　سخن در جهان گوهر بی‌بهاست
که آن افسر خسروان را سزاست　　بیحر سخن هر که غواص شد
سرافراز در عام و در خاص شد　　سخن در جهان بهتر از کیمیاست
بوصف سخن هر چه گویم رواست　　سخن هست سرمایهٔ اعتبار
سخنور کند از سخن افتخار　　نهال سخن را نخستین ثمر
بود عزت و شهرت و سیم و زر　　گل و غنچه‌اش شادکامی بود
همین میوه‌اش نیکنامی بود　　خصوصا در ایام این سرفراز
شه حکمت سنج سخن ور نواز　　که جوهرشناس است و صاحب تمیز
سخن گشته در عصر فضلش عزیز　　ز فطرت بلندی شکفته چو
بکرسی نشاند سخن را نمو　　بعهدش سخن ور شده بهره ور
ز نخل تمنای خود چیده بر　　درین حرف دارد کسی گر سخن
تفحص کند صدقش از حال من　　که اول سخن بحث کرده دم
شب و روز بودم هم آغوش غم　　کنون از عنایات شاه زمن

شد بهجت نسیم بزم سخن — زو زبس شد همه جهان گلشن

زد خوش نمود همه شرف اقتباس — تهنیت دار کی شرف همه کیا

خاصیت آنکه چون طبیعت قدسی طینت پادشاه ما بتهیه اسباب جشن
احوال فرخنده انجام شوق تام و رغبت ما لا کلام داشت و رای جهان
آرای صواب نما مقتضی این بود که مراتب جهانبانی و وظائف فرمانفر
مایان و صادرات و واردات زمان دولت پایدارش آنکه بر سیر
العمل سلاطین جهان و قانون فرمانروایی خواقین دوران است با
تبدیل و تغییر ایالت تحویل پذیرفته تغییر یابد و مدار امور جهانبانی
فی الحقیقت ترتیب و زینت و رونق صحیفه ربع مسکون است بر طراز دیرو کار
بطریق یادگار بماند تا باعث نشاط ارباب معانی و ...
بشت شمار و بنیاد دولت این دولت روز افزون گردد و هم قانون
مملکت آرائی خسروان روزگار و دبیر و سر مشق کشورگشایی سلاطین
عصر بوده باشد ... دست آویز

مکان

چنان منشی با تمیز که بحلیه مطلب نویسی و شیرین کلامی آراسته

و لیاقت و صافی و وسیع مسلکی داشته باشد بعضی کتب تاریخیه

فرست و مرزوزی محمد تقی خان شیرازی که مرد سخن سنج

نکته دان و صاحب خبرت با آلیات و مهمات ممالک

موضوع ایران بود و متفرس شد و چون طرز کلام فصاحت نظام

و شیوه سخن بلاغت انجام عالی جاه معلی جایگاه سلاله النجباء

العظام و خلاصه الشرفاء الکرام مخدومی استادی میرزا مهدی

استرابادی مصنف تاریخ نادری در ساحت مستحسن طبع و شعور

پسند و مرغوب خاطر آسمان چون پادشاه موید اقبال

افتاده بود و حکم همایون شرف نفاذ مقرون شد که بنظر

سخن سنج حقیقت آگاه و از نسخ پادشاه ... در ماده که بنظر

تاریخ نادری مطلب ابهامات و نسخ سره از اغراق

و فضا مین که عین ... خالی از اغلاق حشو بیان نموده نگاشت

پیدا نموده در خدمت فلک رفعت معروض دارد مشارالیه جواب
اشارت والا همیشه اوقات در سراغ و جست جوی می بود
و بهر جا که میر سید تخلص منشی مطلب نویس می نمود تا اینکه در سال
ایت ئیل ترکی مطابق سنه ۱۲۱۰ هجری که ولایت مشهد بضرب
شمشیر غازیان غضنفر مفتوح و مسخر گشته ساحت آن محال
جولانگاه توسن اقبال شد تقی خان مزبور که با میر جعفر تیر آشنایی
سابقه داشت به باریافتگان پایه سریر خلافت مصیر عرض نمود
از محمود الحسینی المنشی ابن ابراهیم الجامی که بسبب حوادث
روزگار گوشه نشینی و عزلت اختیار کرده مشغول عبادت
معبود حقیقی میباشد روزگاری با میرزا مهدی خان مصنف
تاریخ نادری بسر برده است و مدت های مدید با او طریق مرافقت
سپرده و طرز نکته پردازی و عبارت آرایی او را فرا گرفته
بلکه مطلب را از او بهتر و رنگین تر می نویسد و در مدعا نویسی

یه ضیامی نماید برکاه شغل مجلس نویسی و خدمت میر سکالی با و مفوض
و مرجوع شود محامد جلیله همایون را بنهجی که در خاطر سعادت مقرون مرکوز
و مکنون است در سلک تحریر و تسوید خواهد کشید الغرض از انجا که بخت
مددکار یار و طالع سعد سازکار بود اشارت والا پیرایه صدور یافت که
این اقل السادات را بدربار گیتی مدار حاضر سازند در حینی که فقیر بکنج کلبه
محقرانه خود نشسته و ابواب دخول و خروج احباب را بر روی
روزگار خویش بسته و ترک صحبت یاران موافق و دوستان صادق
و قطع رشته جمیع علایق کرده لیل و نهار را از جام سرشار باده وحدت
مدهوش و با شاهد تنهایی و عزلت دست در آغوش بود ناگاه از اردوی
اعلی که در خارج بلده مشهد نزول اجلال داشت بدر فقیر خانه حقیر آمد نوید
جان فزا و مژده دلگشای این موهبت علیا بمن رسانید

مبشری

بشارت شاه والا نسب    نموده بمن ز اردوی اعلی طلب
شنیدم از آن شخص چون این خبر    بعزم زمین بوس بستم کمر

ز پا سر ز پای نشناختم — به تعجیل از سر قدم ساختم

به تقبیل درگاه بشتافتم — ز خاک درش فیض‌ها یافتم

شهنشه به الطاف خاصم نواخت — به انعام و اکرام مشغوف ساخت

مس وجود ناقصم را تأثیر اکسیر نظیر کیمیا اثرش ذهب کامل عیار و طلای دست افشار گردید و کوکب صبح امانی و آمال از افق احوال خاطر گشته شب‌های تیره طالع

نا سازگار ما به تنها انجامید — آن وقتی که می‌طلبیدیم سال‌ها

پرسیده راه خانه و خود خانه آمده — امر قضا امضای مبارک بصدور

پیوست که بدایع وقایع این دولت سعادت قرین و صادرات و واردات ایام سلطنت کرامت آیین را به عبارات واضح و عام فهم ثبت نموده بی شایبه پیش و کم به دستیاری قلم حقایق رقم در سلک تحریر درآورم اگرچه بسبب ترک صنعت انشاپردازی و نکته‌آرایی و حدوث انواع عوایق و پریشانی طرز سخن‌سرایی و شیوه شیرین کلامی از یاد رفته لیاقت وصافی این خدیو گیتی‌گشو صورت و معنی نداشتم الا آنجا که از فرمان ولی نعمت

نموده دل نمودن خلاف شیوهٔ ارباب الباب و مخالف رویهٔ اصحاب
دانش و منافی طریقهٔ اهل آداب به حیثیت جرأت اظهار اعتذار آن نموده
با وصف نادانی و عدم لیاقت و ناشایستگی سخن متحمل این ثقل

بمضمون الامور بعد

| | |
|---|---|
| و امر سبیل کرده‌ام | ز قوت آن جنس گرد مرو دل |
| نباده سخن دست قبول | ز قبال یاد ده و مرتسم |
| زبان شاهد سے از آن خشم | ز وصف شاه جمن |
| نباد آن نمود حکایت چنین | بجنس سر ده مر خواهد مرام |
| بسازد مرسع شرح مقام | لطف کلام مر خسرو ادب |
| بخود وطرز کلام مر بسته | تر زبان سای چه خیال |
| بیچاره و مجبول طبع ملال | کرده و از رو ملک سخن |
| بخشید لطف شفقت | بخشیدن خاقان مالک |
| بدرقت چون گوهر ناب | سته و نزد ادباء غرفت نام |
| لیبود زنده باد درین مقام | مجاز مرحله در میدان |

چه باشد شریف و چه دیگر کسان | که هر یک نصیبست اندر زمان

خصوصا که افزود ازین بس خطیر | به فضل و به بخشش فزاید نظیر

بود فضل و بخشش چو مهر سپهر | بسی گشت محظوظ ازین ...

دعا کرد از بهر کشورستان | ز اوصاف نیک شه کامران

شد و نقش بر صفحهٔ روزگار | پس از زین دعا شاه والاتبار

ز احوال پیشینیان کرد یاد | خبر بود و بنیاد داد و وفا

بود چون وفا آیین پیغمبران | وفایی که کرده پیغمبران

نماند از شهنشاهان جهان | سلیمان وفا ساخت عالم ...

از آن شد وفا چون سلیمان پدید | نکرد از کجا بر سر گرد رفت

ز آیین قطع نظر کرد و رفت | فریدون که برداشت آن گنج رنج

برآمد ازین رفت آخر چو گنج | پی جام از جم بسی رنج برد

از آن جام آن عشرت نخورد | ببین طاق کسری که شد سربلند

... چه چون شش ... | ببین رفت دارا و ... کجاست

که اکنون ولایات در دست ماست — کجا رفت تیمور صاحبقران
کجا رفت نادرشه کامران — چگونه توقع نماییم ما
که دنیا بماسی نماید وفا — غرض نام نیکست در روزگار
که از ما بود در جهان یادگار — نمرد آنکه در صفحهٔ روزگار
شد از مدح گو نام نیکش نگار — سکندر اگر آب حیاتی نخورد
چو زنده است نامش بعالم نمرد — چه غم گر ز رستم تهی عالم است
که عالم پر آوازهٔ رستم است — بسا پادشاهان فرخنده بخت
که بود از شرف چرخشان پایتخت — نشد مدح کس در ایامشان
گذشت از سخن بهره ور نامشان — از ایشان نه نام و نشانی بود
نه در دست کس داستانی بود — بود بی سعادت همان شهریار
ز نیکی نماند ازو یادگار — شهنشاه از بعد این گفتگو
سوی منشی خویش آورد رو — بفرمود باید کنی اهتمام
نویسی تو احوال ما را تمام — که ماند ازین نامهٔ دلگشای

ز نام محمد شه [illegible] | ز لطف و کرم کرد [illegible]
بر بخشد [illegible] سیم و زر بی شمار | چو [illegible] بعد ختم کتاب
دو صد [illegible] فزون از حباب | بجز حاتم [illegible] عدل کیش
بر آرد ز لطف و عنایات خویش | بود تا که دولت [illegible]
ز احسان [illegible] در جهان [illegible] | ز دولت [illegible] شاه [illegible]
شده [illegible] قرین | [illegible] بستم کمر

از [illegible] من این نامهٔ مشکین رقم [illegible] انشاء الله تعالی از حیات [illegible]
بعون و عنایت حق [illegible] و روح مطهر حضرت رسالت پناه
و یاوری طالع خورشید مطالع شاهنشاهی [illegible] دولت و [illegible]
موکب اقبال [illegible]
و [illegible] ساعت [illegible]
[illegible] بعد [illegible]
والا صاحب [illegible] این کتاب [illegible]

[illegible]

جلوس جاوید نشان وگذارش رخی از وقایع رکاب ظفر توامان مجمل
از نفاق امرای ایران و برخوردکی مملکت خراسان و ترقی و تنزل علی شاه
و شاهرخ شاه میر علم خان را نیز بجهة ربط مدعا و ظهور بلند اقبالی خدیو
کشورکشا درین صفحه سعادت انتمامی نگارم و صادرات ممالک محروسه
ایران و ترکستان و هندوستان وغیره قلمرو آنحضرت را با محاربات
و فتوحات خاقانی که غرض اصلی از تسوید و تحریر این مقالات
لا یعنی آن است و خود شرف اندوز رکاب ظفر انتساب بوده ام
و بعضی را برای العین مشاهده کرده ام بقید تحریر و تسطیر می آورم و برخی را
که خود اطلاع ندارم از مردم صداقت کیش صحیح القول تحقیق نموده
در سلک تسوید میکشم امید از مطالعه کنندگان چنان است که بر سهو
و خطایی مطلع گردند بدامن عفو و خطابخشی بپوشند و بقلم اصلاح درست
فرمایند و چون ستم ظریفان خورده گیر در صدد تفضیح و تقبیح و تشنیع
ذکر شمه از نسب این برگزین درگاه حضرت

بقلم اصلاح درست

صاحبقران

ذو الجلال بر سبیل اختصار و اجمال چون علم اعجاز رقم

قدم در وادی بیان این مطلب عظمی گذاشت مناسب چنان می نماید که

بعضی مستحسنات که در اول شهر رجب ذات البرکات و اول نعت

شهور را در معرض بیان آورده آنچه مستحسنات این شهر است که بعضی از فوائد آن باب

موجب ورود حسنات و دفع صعوبات واقع است و نیز وارد گوش هوش شده

و جنس ابد قدر و منزلت این منظور انظار الطاف است و از آن جمله

| | |
|---|---|
| احتجاج باظهار رجب بما یونس الیه | شهر و ذات صحیفه مکرم رجب نامید |
| از ثواب رجب امر کسی که | بلند قدر است و مستحسن زمان |

شهر و مشار الیه این مبحث بر عرض اظهار و بیان در می آورد که اصل حضرت

ابراهیم خلیل الرحمن و اسمعیل و از آن تحیر بحسب در موقع است

و سرور این طایفه ... بستور در روز که او پیامبر است

و از آن جماعت ... و غیره معمول است از ایام عظام

و اجداد کرام ... و بعد از آن که آنحضرت بعنایت

بر تخت فیروزبخت سلطنت و صاحب کلاهی تکیه زدند بالهام ملهم غیبی
ذات با برکات اعلیحضرت شاه دوران و عموم این طایفه که در رکاب
نصرت انتساب اشرف مصدر خدمات نمایان گردیدند ملقب
و مشهور بایل جلیل درانی شدند و از قدیم الایام ایل جلیل مزبور در دار
القرار قندهار و زمین داور وطوبا و کوهستانات سمت قراباغ
و غزنین الی خط دلکشای کابل ییلاقشی و قشلاقشی میدهشتند و نسب
فرخنده حسب این خدیو فلک جناب بارحام و اصلاب
سدو بدین نهج اتصال میباید که اعلیحضرت قدر قدرت شاه دوران
گلندار
کل خان علیین آشیان محمد زمان خان سدوزیی اند و آن برگزیده درگاه
خالق بی نیاز از کل قبایل جلایل سدوزیی ممتاز و سرور آن قبیله
واجب الاعزاز بود در ولایت دار السلطنه هرات سلطنت
و حکمرانی مینمود و دایم افضال و انعام و سفره مرحمت و اکرام برای عالی
و دانی و خاص و عام مبسوط ساخته و تنهای مدید رحل اقامت در آن

ناحیت انداخته بود بعد از سپری شدن ایام حیات آن خان رضوان مقام
خان مرحمت و مغفرت توامان ذو الفقار خان فرزند اکبر آنحضرت
که برادر بزرگ ترین پادشاه مهر افسر بود و باشد مدت چندین سال
در کمال عظمت و استقلال رایات سلطنت و کامرانی در هرات
و فراه افراخته و بارها چپاول بر سر مشهد و سبزوار و نشابور
انداخته چنانچه در تاریخ نادری مذکور است و ابراهیم خان برادر
نادر را شکست فاحش داده و توپخانه و نقاره خانه و تمامی اسباب
و اثاثه او را متصرف گشته و قریب شش هفت هزار کس
از منتخبه قزلباشیه را کشته اعلای لوای اقتدار فرموده و خان
غفران نشان محمد زمان خان خلف الصدق حضرت دولت سلطان

گفتار در بیان شمه از طغیان نادر شاه و ذکر مجمل از بدایت احوال این خودبین
خودکامه و کیفیت جلوس آن پادشاه جم جاه بر مسند سلطنت ایران

گفتار در بیان شمه از طغیان نادر شاه و ذکر مجملی از بدایت احوال این خود بین خودکام
و کیفیت ملکشاهی آن پادشاه جهانگیر بر مسند سلطنت ممالک ایران بکام خویش

نادرشاه از تقدیرات فلکی بسرحد ابیورد و دره جز خروج
کرده بود و بمرور و تدریج زمان بعد از گرفتن دار السلطنه
اصفهان و باقی ولایات عراق و فارس و کرمان از تصرف
اشرف شاه غلجائی و برادرش مملکت آذربایجان از ایادی
آن سلطان سپاه رومی هرات و قندهار را نیز بعد از کشش بسیار
بسیار و کاهش تن بی شمار از تصرف دست بیعت و دو سال
از تصرف گماشتگان این خانواده عزوشان برآورده بدیل
جلیل دار السلطنه مستولی گشت و از آنجا که همیشه خدا بحفظ
و دستور او چنین بود که در میان اهل و طایفه که همیشه
بزرگ و صاحب اسم و اعتباری بوده اند در نظر مردم بی قدر
و منزلت داشته مردم بی پا و سری نام و نشان را بمیان
کار آورده شخص و معتبر سازد که همیشه بزرگی خود را از دولت
او دانسته سر از ربقه خدمت و فرمان برداری نپیچد

تنهای

باقی

با حق لجاج و سر ز کمند قضا مپیچ | تدبیر کی موافق تقدیر آمدن

بنابراین بعد از تصرف دار السلطنهٔ هرات قندهار ایل جلیل درانی را از محال
هرات بالکا نیشابور و طایفهٔ غلجائی را بمحال ورامین و خوار و طهران کوچانیده
خانه‌کوچ بزرگان را برسم گرو و یورقه مال بارض اقدس آورده سکنا داد و آنحضرت را
که هنوز در آن اوقات در سن ده دوازده سالگی بودند از راه احتیاط با برادر و اعمام
کرام اکثر اوقات در اردوی خود میداشت و عبد الغنی نام علی کوزئی را که در میان
ایل جلیل مزبور چندان قرب و منزلتی نداشت و در ایام والد ماجد آنحضرت بخدمت
ایشیک آقاسیگری سرافراز بود پیش آورده ترقی داده حکومت ایل جلیل
درانی و بیگلربیگی قندهار را که بنادرآباد موسوم ساخته بود بمومی الیه مرجوع
همیشه شش هفت هزار کس از جوانان کارآمد ایل جلیل را در اردوی خود ملازم و
در رتبه و قدر منزلت زیاده بر قزلباش و افشار خود مراعات ایشان مینمود
و ایل جلیل مزبور نیز بمقتضای صافدلی و صدق نیت خود در جمیع معارک ممالک
روم و هندوستان و ترکستان چنانچه در تاریخ نادری مذکور است گوی سبقت

مردانه و سعیهای دلیرانه کرده ممالک بسیار را مفتوح ساخته و فتوحهای بی‌شمار را بعنایت
الهی منهزم و سلک جمعیت آنها را از هم گسیخته مقصد آرزوی اردوی او می بودند
تا اینکه بعد از تسخیر هندوستان و مراجعت بایران از راه ترکستان و انتظام ولایات
بلخ و بخارا و خوارزم که از راه مرو و ارض اقدس و خبوشان و سملقان عزیمت
داغستان نمود و بطلب خون ابراهیم خان برادر خود که یکسال در داغستان
سرگردانی کشیده و بسبب صعوبت جبال و سختی و استحکام آن محال سعی او بجایی
نرسیده اختلال زیادی در دماغش راه یافته روز بروز ماده سودا و مالیخولیا
شدت می نمود و قوت واهمه او بحدی رسیده بود که اعتماد او از همه کس
سلب شده هر ولایت که عمال تعیین می نمود بعضی را شش ماه و از آنها تا یکسال
زیاده در محال فرصت نداده بجهت تفریغ محاسبه باردوی خود طلب
و بضرب چوب و بریدن گوش و بینی و کندن چشم مبلغهای خطیر که حصر آن از
اندازه قیاس و شمار بیرون است اخذ و عمل برا و لازم آورده جمعی تحویلدار
و جمعی صراف و جمع کثیری قشون بجهت محصلی وجه بآن ولایت فرستاده

آن عامل

آن عامل نیز از خوف جان خود با هم مردم که موافقت داشت و نشسته با هم مجمع

محفل نشسته و گذرانیده و چند با وصول سبب شنید و نشاط و فرح از طرب صحبت

تا کار بجائی رسید که از دست جور بی شمار مردم بجان آمده و جور کشیده و فقر

کرده مجلس بود آمده و روی در راه هیچ فرزند را مراد و کار ان دست قدرت

و دا عزت بود که حقیقت حقوق مالک و احوال مردم را جان و نشانه یا

عشق معشوق خاطر ان بیشه روز و شب در هر کس و این آن اندیشه فرو رفت

و جوانی و آشوب ان سلطنت ان بیشتا و نهاد و در کمر و خیال نقش تدبیر این

صورت کمال آشفته بود که چگونه با این دولت و ملک و لشکر این قدر و ما

و دستان سلطنتش استحکام گرفته زیرا که فرو نشستن فتنه و دیگر معامله آن

مجلس هم در کمر انگیزش از محاورات صحبت کرامت و شب در مضمون محبت

| | |
|---|---|
| | چون غنچه روزی از برای صحبت پاکی فرا آمد و جمع |

و زیر نقاب سحاب نهان داشت مهر و مهر را روز و روز در صحبت حسرت آورد

| | | |
|---|---|---|
| گزین عطرهای بهار مخمور گل جین | | با عزم گلستان به باغ چمن |

قیامت قیامت عیان در رشد | کز این قد در جست با خیر شد
کز وی محبت یابد شد | کز وی با یکجا وش بیخ شد
کز وی آیین احسن و رنگ | ز تیغ زنان رستم جنگ

محمدی بود در ترسل خویش که در ورزند در رشد آذر شش رضا علی میرزا
که از میان سلطنت ایران چشم و چراغ در ترشش بود و همیشه او را وصال قبل
از این رشته با مقدمان یکی از یکی تبریزی قبضه و اداخته بود شد دیگر
و رشته از مقدمان مخصوص قبضه و از نور دیده عاطفت یافت و همه سعی کمال از
که از نزد او اول تر تکمیله و له و این سلطنت او در نزد او کلا شغل او بود و
برابر همیشه خان بود در آن در باغ و تماشا و داشته در آن ولایات چون علیقلی
بود در آن وقت در آن شهر و در میان سیستان با تو رفته بود و همیشه با یکی در آنجا
فرستی و صاحب اختیار او بود و بود از قوت واهمه و کرده آن شخص علیقلی
را نیز مراز در آنجا آن آدم و قرار شد که با قیمه هر دو بنای مخالفت
و در هنگام مراجعت از عراق از راه کرمان بود و شش اردنبه بالا گرفت

خان و کدخدایان مرو ولایت را که به اردو برای تفریغ حساب طلبیده و کمر جهت
انصراف داده در بهار اردو گله سراسر ساخته قوشچیان محصل با جمعی کثیر مصروف
تحویلدار و قطاع راهی شتر و قاطر برای حمل و نقل غله آن ولایت سیر ساخت
من اکراد و خویشان نیز از خدمت باشند و علی قلی خان نیز به هرات آمده بودی
مخالفت و فرصت بعد از آن دو بالکای جام را از چهار طرف به محاصره درآورده
و مهیا شده و مشغول ... اردوی در ... شدند به سر ... و تسخیر کرده بلده را
به قتل عام ... کرده و در این ... جانب ... و بالاخره به هزار
فلاکت ... و ... از قدیم و ... و ... حرم و ... خزاین ... او
خود را ... که ... او به ... و در ... خود ... از ... خویشان
گروه ... و ... خویشان ... که ... قوشچیان ... و ... کرد
نصب خیام اقامت نموده ... جان ... و ... تمام ... دو
... به ... خود ... و ... آن ... گذشته ... قوشون ... جا و ... ها
خود ... از ... و ... و ... و ... که

شب و روز در کمین فرصت بود که او را برطرف ساخته خود بشوکت و حشمت بود

شد که کشیکچیان شب فرصت یافته کار او را ساخته از میان بردارند و نصب

محمد قلی خان قورچی را که بمنصب کشیکچی باشیگری و در دولتخانه

سرافراز و در این منصب با جمعی دیگر به پاسبانی دولتخانه بود چون خبر

در این قسمت با [illegible] جمع [illegible] در آن [illegible] بود که [illegible]

[illegible] کشیک [illegible] محمد قلی خان [illegible] و [illegible] دیگر [illegible]

با خود [illegible] ساخته [illegible] داخل [illegible] و [illegible] دیگر [illegible]

از [illegible] خود را [illegible] کشیکچیان [illegible] و [illegible]

کشیک [illegible] بعد از آنکه [illegible] کرده [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] بود و [illegible] محمد قلی

خان [illegible] که [illegible] و [illegible] و [illegible]

که در [illegible] شب [illegible] [illegible] که [illegible]

خود [illegible] خان خود [illegible] محمد قلی خان [illegible] و [illegible]

شمشیر را حواله او کرده شانه شانه اش شکافت خواجه سرا از اثر آن زخم
افتاده مدهوش گردید درین وقت پادشاه سراسیمه پاسوزی در دست
بجای الماس از خیمه بیرون آمده رو بمحمد قلی خان آورده از روی هیبت بانگ
بروی زد که ای نمک حرام توچه میخواهی محمد قلی خان گفت من ملک الموتم و بقبض روح
تو آمده‌ام زبان از گفتن در بند و گردن به تیغ تسلیم بنه که روز عمرت سرآمد و ماه و صعف
انبکه نادرشاه کلاه سموری در سر داشت که پنج بشقابی از سقرلاط زردوخته
بودند و هیچ شمشیر الماس دمی بران کار نمیکرد اما مضمون چون قضای
الهی جاری شود هیچ سپری حجاب از تیغ بلا نمیتواند گرد و چون ایام حیات
بسر آمد دقیقه را از زندگی بران اضافه نتوان نمود پرتو عمر جسرعی بیت گر
در بزم وجود به نسیم مژه بر هم زدن خاموش است محمد قلی خان این گفت و
شمشیری بر فرقش نواخت که کلاه مزبور شکافت که موجب دو نیم شدن سرش شد
و بجثه بهیمی بحضرت چون جسد دیو بر زمین افتاده اما نفس چندان کاری نبود
محمد قلی خان بر روی سینه اش نشسته باتمام کارش پرداخت و کمند سرش را

ز تعجب بین به صحبت زهر و پیر و به سر بینم در نفس محرقی ز نصاب جک بین بتجنید

در بیان طلوع آفتاب سلطنت و اقبال
وصعود بر سپهر عظمت و جلال
بعون و عنایات حضرت ایزد لایزال
از مشرق سعادت بکمال عز و حشمت

یمین باشی سرکشیک خاله‌زاده نادرشاه بود و از نیمی چهارده نفر مطلع بودند
و کسی دیگر خبر نداشت تا صبح روشن شد و اینخبر در میان قشونهای اردوی او
انتشار یافته مردم از پی تاراج مال یکدیگر بهم در افتاده قشونها دسته دسته و
فوجها از جواب بسته گردیدند چون اردوی ایل جلیل درانی در پایان اردوی
نادرشاه و سرکرده ایشان محمد خان علیزئی بود قشون نادرشاه تمام توپخانه
و زنبورکها را که شصت عراده از کوچک و بزرگ توپ و هفتصد نفر شتر زنبورک بود
بر قشون درانی بسته علامت روز قیامت را آشکارا ساختند و کار بر ایل
جلیل درانی تنگ شده بمقتضای راستی و انصاف و مروتی که خداوند عالم در سرشت
آنطایفه بدست قدرت و مرحمت خود مخمر ساخته است آنجماعت نیز اغاثت
از جناب قدس الهی خواسته متوکلاً علی الله اردوی خود را جمع نموده متوجه
مدافعه آن جماعت شدند که درین اثنا جناب مسبب الاسباب که آنحضرت را
در مدت بمقتضای مصلحت پیشنهاد از آفات و عاهات محفوظ و محروس میداشت
رسانیده از یکطرف ظاهر و نمایان شد شاهباز عرش پرواز دولت و همای

آسمان فرسای سعادت سایهٔ عاطفت بر مفارق آنجماعت افکنده همگی آن جماعت
را روح تازه در بدن و جان بی اندازه در تن در آمد زبان بحمد و ثنای الهی
گشودند و مانند پروانه بر دور شمع در خدمت آنحضرت بر سر آنجماعت که عرصه
یورش برده بیک حملهٔ مردانه تاب مقاومت نیاورده شکست بر ایشان
افتاده جمع کثیری مقتول و اسیر و توپخانه و زنبورکخانه بتصرف اولیای
دولت قاهره در آمده ایل جلیل درانی نظر باین که غرضی که از قزلباش ملاحظه
نموده خواستند که تمام قزلباش را بقتل آورند و خانه کوچ و حرم نادرشاه
را برگردانند نهایت از آنجا که رحم و مروت از بدو فطرت سرشتهٔ آب و گل
طینت صافی طویت آنحضرت میباشد غازیان را از حرکت مانع آمده از خون
آنها گذشتند القصه بعد از وقوع این فتح نمایان اسرا و گرفتاران را با توپخانه
و شتران زنبورک جمع ساخته از آنمکان حرکت و عازم مقصد گردیدند بعد از ورود
بمنزل سلطان میدان آنحضرت بنابر پاس حقوق دوستی اسرا را با شتران
زنبورک مرخص فرموده در کمال رفاه و آرام همه جا طی مراحل و منازل نموده

بالکا ترشیز که در خراسان ولایتی معمور و بوفور میوه و خوش هوای
مشهور رسیدند در کوهی در سمت راه واقع بود که در میان دره قلعه بسیار
مستحکمی و جمعی از اشرار و اوباش ترشیزی دران سکنا و سرراه بر مسافر
و متردّدین گرفته بتاراج و دست درازی مشغول می بودند چون از دو طرف
دره کوه بسیار عظیمی و منزل منحصر بهمان قلعه بود بنه اردوی معلی نصب خیام
اقامت در قرب همان قلعه نموده بمحض نزول ایشان اهل قلعه کم فرصتی نموده
بدون آنکه احدی از غازیان فیروزی نشان متعرض مال و حال ایشان گردد
پیشدستی و اظهار جلادت و شجاعت نموده و تفنگها را از قلعه گشاده
شکار مفتی تصور کرده میخواستند که بنه را از امکان کردانیده دستبردی
برسانند که درین اثنا علامت موکب همایون از گرد راه ظاهر و با سواره
غازیان فیروزی نشان درانی مانند بلای آسمانی اطراف قلعه مزبور را مرکز وار
احاطه فرموده از چهار طرف یورش آورده کار بر قلعگیان تنگ شده چند نفر
از کدخدایان خود را با پیشکش لایق بیرون فرستاده دست عجز و استیمان بدامن

آنحضرت استوار ساختند و آن حضرت نیز بمقتضای مروت جبلی تقصیرات اهل قلعه
را بعفو و اغماض مقرون و فرستادگان را مرخص و آن شب در حدود قلعه توقف
فرموده علی الصباح از آنجا حرکت و چند فرسخ که طی مسافت فرمودند قلعه
دیگر در آن منزل واقع بود که اهل قلعه از برای ادای سورسات و آذوقه قشون ابا
و استنکاف نموده ابواب اطاعت بر روی خود بستند چون معلوم شد که
نصایح و مواعظ در آنجماعت بی اثر است غازیان فیروزی نشان در آن محضر
امر و اشارت نواب کامیاب صاحبقرانی در اندک زمانی قلاع مزبوره را بیورش
مفتوح و آذوقه قشون را گرفته قدغن فرمودند که احدی متعرض قتل و اسر و نهب
آنها نگردد و روز دیگر از آن منزل حرکت و در نواحی تربت حیدریه نصب خیام
اقامت فرموده متوجه انتظام غازیان فیروزی نشان گردیدند که ناگاه آثار
قشون بسیار قریب ده دوازده هزار کس از سمت هرات پدیدار گشت که
علیقلیخان سپهسالار برادرزاده نادرشاه از هرات اینها را بخصوص سر راه
گرفتن غازیان در آن تعیین کرده بعد از ورود قشون و ملاحظه ضابطه و انتظام

وکی

موکب منصور ارد و یقین حاصل نمودند که مرد میدان نبرد نیستند

ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه تست — عرض خود می بری و زحمت ما میداری

دیگر جرأت مقابله و مجادله در خود ندیده موکب همایون نیز تا چاشت روز
دیگر در آن منزل انتظار کشیدند و اثری از قشون و حرکت ایشان ظاهر نگردید
معلوم شد که حالت مقابله را در خود ندیده در پیغوله اختفا خزیده اند بنابران موکب
همایون چاشتگاه روز دیگر از منزل تربت بسمت قصبهٔ جنابد تون حرکت
فرموده در کمال آرام و آسایش همه جا بدولت و نصرت و اقبال همعنان طی منازل
و مراحل فرموده تا بمحال مزبوره رسیده در آنجا بعرض اقدس رسانیدند که در آن محال
چند قلعه ایست که اشرار بسیار دارد بنابران پیشتازان موکب منصور بامر
ایشان آنحضرت متوجه قلعجات مزبور گردیده بمحض ملاحظه این حرکت اهالی
قلعجات مزبور تمام قرآنهای مجید در دست گرفته شالها در گردن افکنده
از روی مسکنت بیرون آمده از تقبیل غبار سم ستور خاقان منصور سعادتمندی
حاصل و حقیقت فقر و مسکنت و عجز و ناتوانی خود را بعرض شهنشاه عادل دل

و مرشد کامل رسانیده آنحضرت نیز بمقتضای مروت جبلی تمام کدخدایان را
برحسب مکرمت شاهانه امیدوار ساخته ایشان و اهالی قلعجات غوریان
قریب سه چهار هزار خانوار ایلات شاهسیون و بختیاری با اموال و دواب
زیاده از حد و حصر از هرات بمحض استماع قضیهٔ نادرشاه کوچیده بقصد اماکن
و اوطان قدیم خویش عازم ولایات عراق و آذربایجان بودند که دران حدود
دچار موکب نصرت مدار گردیده و باز همت بلند پرواز خاقان سرفراز از
شکار این صیدهای بپای خود آمده مردانه وار درگذشته بخوانین عظام و سران
اردوی نصرت احتشام امر فرمودند که متعرض حال احدی ازان جماعت نگردند

جماعتی که بتلاش رواج دین دارند | سلوک خویش بهر حالتی چنین دارند
همیشه بهر شکار همای بخت بلند | کمیت سعی جهانگرد زیر زین دارند

و ازان منزل نیز بدولت و اقبال گذشته منزل بمنزل وارد الکای فراه گردیدند
در حدود فراه نیز قشونی که از جانب علیقلیخان مامور فراه بودند بطمع خام دستی
افتاده جمعیتی درست کرده از قلعهٔ فراه بعزم مقابله و مجادله بیرون آمدند بعد از

ملاحظه استعداد آنجماعت خدیو جهانگیر اتفاقی بایشان نکرده مطلقاً از جای
خود حرکت نفرموده دویست سیصد نفر از غازیان فیروزی نشان درانی
را مامور فرمودند که رفته جواب آنها را بدهند غازیان نیز این معنی را فوزی
عظیم شمرده بقصد مدافعه آنجماعت حرکت و بمحض مقابله شکست بر آن طایفه افتاده
در کمال ادبار و نکبت راه معرکه فرار و چند نفر طعمه شمشیر آبدار غازیان شیر شکار
و جمعی هم گرفتار قید اسار گردیده بخدمت آنحضرت آوردند باز عفو خطاپوش
شاهانه شامل حال آن جماعت گردیده همگی گرفتاران را بتصدق فرق
فرقدان سای اقدس مرخص و از قصبه کرشک چند نفر از غازیان درانی را از
رکاب سعادت انتساب بشیر بجهت اخبار قضیه قتل نادر بتقدیر ملک تعالی و مژده
ورود مسرت آمود مقدم میمنت مولود بدار القرار نزهت آثار قندهار پیش خوانین درانی
نامدار که همراه نور محمد خان علیزی سردار بودند فرستاده اعلام نمودند که خزانه
و فیلخانه و فرمایشات ممالک موضوعه را که بخراسان در اردوی نادرشاه می آوردند
در هر جا رسیده باشند همانجا نگاهداشته خود نیز بار اقامت گشایند و لشکر افغان

بازخواست حکم و کلمات و منع خود و نوشته در حفظ و حراست اعمال و اشغال امرای

پادشاهی ممالک مسالک محروسه را آگاهی بوده و اصلاح شکست و کوتاهی نمایند چون

نور محمد خان علیزی از جانب او سردار ملک قندهار و سرکرده ایل جلیل درانی

بوده و حسب الامر پادشاه قشونهای درانی را جمع و از قندهار حرکت نموده

در چمن سبزی که قریب شهر قندهار توقف داشت و تقی خان شیرازی با امرخان

مصروره در آن کابل داشت در همی موجب حکم شاه مذکور همراه خزانه و فیلها و دو شاه

ممالک منصوره قبل از رفتن آن عازم اردو شده و نور محمد خان تمکین کرده

اراده داشت که همراه لشکر درانی متوجه اردو شود و لکن جمعی دیگر

سبزی فراهم آمده و چشمه را از آنجا روانه کرده و صبح فردا در صدد کوچ منزل

پیش بوده که در این تاریخ چاپاران از خدمت ارفع اعلی با خبر قتل پادشاه و

حکم خسرو دین پناه آمده و حقیقت حقایق احوال و دقایق اقوال بندگان دیگر

خاقانی تحریرا مفصل در آن قلمی نموده بود و خبر شورش اکراد را احوال و هم

تغییر و تبدیل نموده و میان لشکر قزلباش افغان و تازیان درانی تقی خان با امرخان

درفتی

ورفقای ایشان وغیره طوایف که همراه بوده اند همگی را برهنه نموده هیچ کس
چیزی باقی نگذاشتند وسوای خزانه واموال پادشاهی که محفوظ مانده دست
غارتگری از اموال احدی برنداشتند ازین حادثه تقی خان وناصر خان
محتاج قوت شده بدرخانه عبدالرحمن خان توپچی باشی رفته از بلغورا دکه بفقرا و
مساکین همیشه میداد خود را گرفته اوقات میگذرانیدند واز آنجا منزل
بمنزل وارد دار القرار قندهار رو بشادمان دل آرای دولت وسعادت
وکامرانی هم آغوش عشرت ومسرت وبهجت سرشار گردیدند در بیان رسیدن
رایات نصرت شعار آنجا که اساس کار عالم را کارکنان قضا وقدر بر وجود
سلطان عادل ونصب پادشاه نصفت دستگاه دریا دل گذاشته اند و
غازیان نصرت نشان درانی که فی الحقیقت دولت نادرشاهی بضرب شمشیر
مجاهدت ومعاضدت ایشان رونق وانتظام یافته بجا سر بخدمت دیگری فرود
می آوردند با وجود ذی جود آنحضرت که از قدیم الایام بزرگی واختیار ایل
جلیل درانی از آبا واجداد بزرگوار بمیراث یادگار داشتند لی اطاعت

بدار القرار قندهار وشرح جلوس حضرت
جهانبانی بر تخت فیروز بخت مملکت
ستانی ووقایع سال اول
جلوس میمنت مانوس مطابق
سنه ۱۱۶۰ هجری موافق سال
توشقان ئیل ترکی

غیری را بر خود گوارا میکردند تمامی خوانین عظام و روسا و سرکردگان والا مقام
بعد از مصلحت و کنکاش از خواص و عوام بجمعیت و اژدحام تمام وارد درگاه
سپهر احتشام گردیده متفق اللفظ والکلمه استدعای جلوس میمنت مانوس آن ولی
بر اورنگ سلطنت موروثی نمودند هر چند طبع بلند و همت آسمان پیوند آنحضرت که همای
همایون بال سعادت و جهانبانی را در شکارگاه فقر و درویشی صید دام گوشه نشینی
و عزلت اندیشی نموده ساخته بود از قبول مستدعیات ایشان اباء و استنکاف
فرموده فایده بران مترتب نگردید و ایستادگی و اصرار آنجماعت از حد گذشت
مع هذا درویش عاقبت اندیش تجرد کیشی موسوم بدرویش صابر از بدو حال
نظر بملاحظه انوار عظمت و دولت و کامرانی و اقبال از ناصیه احوال فرخنده مآل
آن خدیو بیهمال همیشه مانند نصرت و اقبال ملازم رکاب ظفر مثال و پیش از
وقوع قضیه قتل نادرشاه بالهام ملهمان غیبی عرض کرده بود که شاه دوران عمر
دولت خدیو سکندر منزلت وقتی بسر خواهد شد که سراپردهٔ دولت نادری درهم
سرنگون شود و در آن روز آنحضرت را باین نوید مسرت امید بشارت داده

همه جا در موکب همایون حاضر و ناظر میبود در آن روز از زبان فرزان

سرکردگان ظفر گردیده ور تماشای ایستنده ها و التماس مردم دیا

و استیکاف خدیو جهان بستان گیاه سبزی بدست گرفته نزدیک

آمده بجای جیقه بر گوشه کلاه آنحضرت را استوار ساخته این خطاب

مستطاب . اگر ارشود هم گاه قبای پادشاهی راست بر بالای تو

تاج شاهی را فروغ از لولوی لالای تو ۔ آفتاب فتح را هردم فروغی

میدهد ۔ در کلاه خسروی رخسار مه سیمای تو ۔ پادشاها لشکر توفیق

همراه تواند ۔ خیز اگر بر عزم تسخیر جهان رو میکنی ۔ با کمال عز و جاه از پیشگاه

سلطنت ۔ انگشت خدمت و دلهای آگاه یکی ۔ در همان وقت فرمان

نداده فاتحه فتح و فیروزی و دوام سلطنت و بهروزی بااسم سامی و القاب

نامی آنحضرت در مجمع عام بگوش هوش کافه انام رسانیده چون بمقتضای کلمات

باطن دمیت رد و برسول فدویان جان نثاران قربی که گداختن و

گفتگوی در دستان و اهل الله ، اهبوده انگاشتن از شیوه مروت دور

وتحقیق شناسی و آگاهی بعید بود لابد بتاریخ ـ بساعتیکه حکم کرده

بآن ایام ـ بطالعی که مبادی شود بآن انجم ـ مجلس پادشاهانه ترتیب

داده مسند سلطنت و پادشاهی آراستند و در آن ساعت سعد که

بقواعد نجومی دلالت بر ثبات دولت و امتداد زمان مینمودن آن هیئت

کشور اقبال دیگر فرمان فرمای را، این قدوم سعادت لزوم زینت طرازی اورنگ

صدارت و تاج داری از فرق فرقدان سای اقدس سرفراز و انواع شیرینی آلات

و نقدیت و ملبوسات و نوبت مجلس صحبت آئین کشیده کام امید خواتین و فرزندان

ارجمند روح افزای حصول امل و مراد شیرین و لذت یاب گردید و بعد از صرف

و بعد از صرف عشرین سنین و شهور بعض شهور که [illegible] دوران فضا بعد [illegible]

سلاطین که درست آیین گشته تمامی خواتین و رجال و مردان سپاه ظفر دستگاه

نثار بساط همایون خدمت تکبیران خاقانی در وی خبر بود [illegible]

و القاب سامی آنحضرت آن جا نیز رفت و انتشار یافت و از بعد [illegible]

خاقان سعید اوصاف [illegible] تا کهر و تعریف اطراف [illegible]

شد و اخبار [illegible] محمد [illegible] شیبانی خان [illegible]

طلب [illegible] بر کات [illegible]

او [illegible] ولایت [illegible] حب [illegible] تمام [illegible]

غارت [illegible] مردم [illegible]

[illegible]

بر و [illegible] حکم [illegible]

از دست [illegible]

[illegible]

بکمال هر یک از ریش سفیدان و سرکردگان ایل جلیل قاجار را که بسعادت مند و زان باب

قرب خاقانی را که در جشن جلوس میمنت مانوس پایه سریر خلافت مصیر حاضر و مستفیض

انوار اقبال خلیفه ایزد متعال بهره یاب شده و در معالی و مفاخر بوده در خور پایه و مراتب

انعام و مواجب مرحمت فرموده موافق قدر و منزلت خدمات و مناصب عطایای

خلاع خورشید شعاع و جبه‌های ثریا ترصیع مهر شعاع و خطابات عالیات خانی

و عنایات بلانهایات سلطانی باوج عزت و رفعت جاودانی رسانیدند

همچنین سرکردگان قوم لباشیه و کابلی و غیره که آفتاب سرور از دولت حضور

نموده آثار خدمت و دولتخواهی در تقویت و استحکام بنیان سلطنت پادشاهی

از آنها بظهور رسیده بانعامات خسروانه و عطیات ملوکانه نواخته از امثال ممتاز

گردانیدند و از بخشش عامه و نوازش تامه آنحضرت امیر و فقیر و صغیر و کبیر و برنا

و پیر و دوست و موافق و مخالف و منافق کامیاب گردیده آوازه بذل و احسان

باطراف جهان رسید محمد تقی خان و ناصر خان که احوال شان سابقاً نگاشته قلم وقایع

رقم شده غریبان بی سامان خود را ببارگاه خلایق پناه رسانیده بودند هر کدام مرحمت

خلعت قیمتی و کمر مرصع [illegible] جسر تبریزی بهم انعام سرفراز گردید

در بیان مخالفت و یاغیگری جماعت بیگی و ترتیب [illegible] جان [illegible]

[illegible] جهان [illegible] آمدند [illegible]

در آن هنگام [illegible] فرمان و ابهام سعادت انجام از خلوت [illegible]

خدیو جهان [illegible] و تاج سلطنت [illegible] فرق فرقدان [illegible]

یافت و سریر [illegible] خسرو عالم آرا [illegible] خاقان [illegible]

مرتبه عز و علا حاصل شد و آفتاب اقبال [illegible] بندگان درگاه [illegible]

ارض و سما [illegible] ولایت [illegible]

فرمان واجب الاذعان قضا جریان [illegible]

و حکام و متمکنان و سرداران ولایت به حضور فایض النور [illegible]

مشرف شدند که هر یک از سران [illegible]

خلافت [illegible] سعادت [illegible]

این دولت [illegible]

چو دهی کز دل شود زیشان | هر دم سپید چو فرمان | دل و جان شود قربان

در عمل آن شاه داور و حق | شده زیر و کوتاه گردنکشان | اگر کسی از اصحاب سعادت

و حسب آل بحسن نیک طالع و رخش فال و ادراک دولت لایزال ملازمت

درگاه سپهر مثال را واسطهٔ حصول امانی و آمال جان و مال و دستور امثال

مضامین ارقام مرحمت اشتمال شوده و زبان به بیان ذلک الکتاب لا

ریب فیه اشتمال گشوده حلقهٔ اطاعت و فرمان بری در گوش و غاشیهٔ

خدمت و جانسپاری بر دوش کشیده نظم [illegible] علیه و تحصیل [illegible] مستند شرف

گردیده شاید مقصود و مرام بفیض تربیت و عنایت خاقان عالی همت

بر او [illegible] کیمیا خاصیت [illegible] که کار [illegible] سعادت قرین بخت

تربیت و مرحمت [illegible] گردون [illegible] مرتبت [illegible] شود

ز دوران [illegible] سعادت | از قطره [illegible] شود | [illegible]

شود [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | شدی [illegible] | [illegible]

و بعضی از ارباب شقاوت و ادبار از زبونی بخت ناسازکار عصیان و طغیان
را باعث پیش آمد کار رنید انگاشته سر از قلادهٔ بندگی و اعتقاد و پا از جادهٔ
فروتنی و انقیاد بیرون گذاشته خود را در بادیهٔ مخالفت و وادیهٔ ضلالت
انداختند و باغوای نفس اماره و وساوس شیطانی و اقتضای جهل و
نادانی مسالک نافرمانی گشته تخریب بنای هستی خود پرداختند
بیت کسی را که شد بخت بد رهبرش ❊ نشد فرش خاک در شه سرش - چو از کبر زین بارگه دور
ز دولت همه عمر مهجور ماند - هر آنکس که سر تافت از بندگی ❊ بناکامیش شد سرافکندگی
مصداق انتقال صورت حال خسران مآل کرم خان ترین و مقصود خان
بریچی و رفقای ایشانست که روی نیاز از درگاه خدیو گردون فراز برتافته
و توفیق سعادت آستان بوسی از طالع ناساز نیافته سر از اطاعت باز
زدند و سرکشی آغاز کردند آخر الامر بجزای اعمال رسیدند و مرارت بادهٔ نکبت
و انفعال چشیدند چون خبر تعنت و خودسری و آوازهٔ تمرد و یاغیگری کرم خان
ترین و مقصود خان بریچی بمسامع حقایق مجامع حضرت اعلی رسید و تحقیق انجامید

کرخشتار الیهما بدلالت ارقام مطاوعه و استمالت حاملان احکام لازم الاطاعه
هدایت نپذیرفته دیده ماصدق آیهٔ کریمهٔ وَمَن یُضْلِلْهُ فَلا هادِیَ لَهُ حسب الحال خود
ساختند و در تیه گمراهی اقامت ورزیده رایت بغض و عناد از هیجان مواد
فتنه و فساد افراختند و باین قرب جوار که در سه منزلی دار القرار قندهار تمکن و
استقرار داشتند بمخالفت پرداختند آتش غضب خسروانه زبانه زده و بحضرت
تنبیه و قلع و قمع دشمن خانگی برامور دیگر مقدم و خالی نمودن حوالی پای تخت را
از خس و خاشاک وجود فتنه جویان افساد توام الزم و اهم دانسته محبت خان
درانی را که دران زمان بیش از بیش منظور انظار و عنایات خاقانی بود برتبهٔ
ممتاز سپهسالاری سرافراز فرموده با جمعی از عساکر فیروزی مآثر جهت تنبیه و
تخریب کرم خان ترینی بقوشنج فرستادند و نوخان را نیز بتفضلات
شاهانه نواخته و بمرتبهٔ ارجمندی سرداری افواج قاهره معزز ساخته
برای تهدید و تادیب برکجی با سامان شایان و سرانجام نمایان رخصت
شوراوک دادند با وجود آنکه مشار الیهما شرف انتساب اهلیت باین

دودمان

و دودمان خلافت مکان سراپا حمیت داشتند بمضمون این مقوله بیت

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نباید بکار بوسواس شیطانی

و هواجس اغراض نفسانی حقوق عنایات را مبدل بعقوق نموده سوابق
احسان اجداد عظام و آبای عالی مقام خدیو جم احتشام و لواحق
مراعات و تفقدات خسرو حمیده صفات که درباره ایشان مبذول بوده
تماما را کان لم یکن انگاشته و در مزرع سینه بذر نفاق و کینه کاشته
چون جو فروشان گندم نما بنای کار را بر غدر و دغا گذاشتند و با
نور محمد خان علیزی که در زمان نادرشاه سردار ایل جلیل درانی و صاحب
اختیار ملک قندهارش بود و میان داد خان اسحق زئی و جمعی دیگر
از حسدپیشگان شراندیش درانی که صلاح احوال خویش در فتنه جبابلی
می دیدند و ابتدای دولت خداداد را از بی بصری وقعی نگذاشته از
تجلی انوار خورشید اقبال خسرو بیهمال شب پره مثال چشم می پوشیدند
باقتضای خودکامی و نمک بحرامی در پرده ساز موافقت نواخته و

بآنها ساخته بساط بزم و نماود لخواهی باین تمهید گستردند که مشار الیهما نشور آنگ
و فوت سنح رفته باتربیتی و بیکی متفق گردیده و درانی را هم الحه توانند بدانه ریزی
احسان صید طایر واهالی ایشان کرده و در مخالفت تحریص و ترغیب نموده ممکن
حیث الاتفاق از بیرون عزیمت مخاصمت خدیو آفاق نمایند و در وقتی که
خبر ورود دیرودنیان بانهار سد نور محمد خان و میان داد خان و غیره در درون
شهر داده و مستعد کارگشته بازوی کیرودار گشایند و یکبارگی از دو طرف
آسیب و گزند بذات ارجمند رسانند [redacted] گردهی که بوده ز روز ازل

چو خفاش در تیره روزی مثل | با نوار خورشید اقبال ایشان | ز کوری نیارست کردن نگاه
بظاهر زده گریه دم از وفاق | بدل کاشته تخم بغض و نفاق | ز خوی حسد خسته در از شد

در اندیشه رخنه کار شدند بالاخره بعد از انقضای مجلس مشورت و کنکاش
و تقیین و موکد و محکم گشتن عهد و پیمان با یمان از جانبین مانو و محبت
روانه مقصد گردیدند و نور محمد خان و میان داد چنانچه معهود مقرر شده بود در
شهر توقف ورزیدند اما غافل از اینکه [redacted] کسی را که طالع کند یاوری

کند کار

که باشد که با او کند داوری | خدا هر که را برگزید از عباد | بدو تخت و دیهیم و اقبال داد

که از خصمی او جهان دم زند | چه یارا کسی را که بر هم زند | بهر جا که خورشید رخشان شود

چه امکان که خفاش پران شود | چو شهباز طیران کند در هوا | ز زاغان نماند اثر هیچ جا

و آن کور باطنان ندانستند که بدی خیالات فاسده و تشبث اندیشه‌های
فاسده که بتحریک سودا و مالیخولیا در خاطر ایشان جا کرده بود بفحوای ولا
یحیق المکر السیئ الا باهله بایشان بازگشت خواهد کرد زهی تصور باطل و خیال محال
القصه آن گمراهان تیه آفت و رنج اعنی محنت و ماو نبتور اتالیک و فرشتنج رسیده
و بعد از مدهوش گردیدن از نشاء سرخوش رحیق حماقت جماعت بیکی
و ترینی مکنون درون خود را بظهور آورده در سرکشی و مخالفت با یکدیگر همدست
و در سلسلهٔ متابعت هم پای بست گردیدند و اکثری از روسای ایل جلایر و دا
را بمکر و تزویر و تطمیع مبلغهای خطیر از راه برده و در باطن قانون موافقت
ساز و برای پرده داری جنگ زرگری و خصومت ظاهری آغاز نموده بجهة
اظهار اخلاص دو دست عریضه متضمن خواستن کمک و فرستادن توپخانه

درگاه فلک بستان را رسالی داشته در تقدیم مراتب حسن بندگی افزوده

از برون چون سیم خالص روسفید — وز درون چون قلب مسکین روسیاه

بنابرین رد جواب آنحضرت اعلی مسئول محبت نموده از قبول موصول

و موعود عبدل خان بکو را که درین وقت بخطاب مستطاب تحقق خانی

و خطابت سرکار خاصه شریفه نیز اختصاص داشت با جمعی کثیر از افواج

و دو پانزده هزار دو توپ و شترهای نمود که حسب الالتماس عالی نهاد به

کمک روانه ساخت عبدل خان بکو بسبب محبت نموده و رفته داخل جرگه

ایشان را قویدست ساخته و نمود پا از ریشه او رکنانیش با اتمام تمکین افزود

تا بام مربوط از جانب زمین درآمد و در نهایت موافقت بخت و خاک تیره

افکنده بالآخر صفای عقیدت سمیخت و در خلال این احوال نواب خان علیه

و چند نفر دیگر از سعی محبت نموده به پیشوایان برآمده در جناب عطوفت

شتافته در آن عطر خصوص شد که دو درنجواهی از دل و جان بشکست صور دفنی

داشته که محبت نموده جماعت مردکی و ترینی در طی طرق مخالفت ورزیده

داده

دولت بدست رفیق گشته و اکثری رؤسای ایلات قزانی را تغییر و تبدیل

مال بخود مشغول ساخته گردن فتنه گری درخودسری افراخته بار اوقات

بسبب اجتماع مالی شهری ... سپه و بعضی بعضی ... محبت ... بود

زدوکار دوستی رودی آن ... بعضی بعضیان شغل ... درمیان درخود ...

محمود عمر لطیف در اتفاق ... محمد بیک ... داده اند زبان ... بیک ...

شتن جمع از بعضی خانها ... میان ... اتفاق ... از بعضی از مردم بعضی

گردی ... ازدو ... قطع و ... مردم ... ای ... کردی

مردم مشغول گشته با ... سوی حصار ... ربیس حصار ...

محبت خصومت ... و نور محمد خان ... رمضان و ... خان ...

و محسن خان بد گری ترتیب ... خدمتی که در شهری ... بسر کرده

میرولی ... خصومت ... محسن و ... شغل

رنجش ... محسن ... که محبت ... رفقای ایشان با محبت

از میردن ... نور محمد خان ... محسن خان ... خلوت ...

شورش و فساد دکن بندگان اعلی حضرت محمد [illegible] خان [illegible] و صبیان و دهقان

بحضور معلی طلب نمیده بعد رسیدن بخدمت [illegible] سرافراز نمودند [illegible] خان

[illegible] حاضر در حضرت حضور [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] اطلاع

[illegible] جواب [illegible]

[illegible] علامات [illegible] احوال که [illegible] مخالفت [illegible] می شود [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] مضمون [illegible] | [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] قطره [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] استحقاق [illegible] الطاف [illegible]

حضرت [illegible] نعمت [illegible]

مطلق [illegible] اقدام نموده [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] قضا

[illegible]

توام صیاد در کرده که کار میبرد از آن بتادیب و تهذیب آن گله بجرمان مشغول شد و
غضب برداشته و دست و پای ایشان را بسته بزیر پای افیال کوه تمثال
انداختند تا اقران و امثال ایشان دیگران بگوشه خیال محال کردن نگیرند

ذکر بیان کوته دستی چند تن زنده بر روی غضب شاه عالی نژاد

خطا کرده بر کار و عالم پناه    چنین بد دو تن مرتکب گناه    بدرگاه آن دولت دین پناه
که آتش دشمنان را بزیر فیل    نماید احوال آن جمع تباه    کز آنجا پای خیال بپایه

سپارند بپامال پیلان فی الفور فرمان بر این موجب صدور یافت و آن مفسدان را
امیران توران در حضور ساطع النور حاضر ساختند و آن مقهوران از کمند بخت
خوار و خسته و سر و گردن بسته زیر پای آن دیو پیکران انداختند

ز فرمان سلطان در آن جشنگاه    چنان گشت پیلان بی رحم کوه    که آن هیکل صرصر کوه تاب
زمین را بکرده صفحه جای گاه    ز خرطوم ایشان سمان سهمگین    دل دشمن بخون شد ازان

پیلان بحرکت آمده و دیگر و آن دو خصم ایشان را بی نگیل بزیر مشعل زنده و
سیلان ... استخوان در هم شکسته و ... بحرکت تمام گشته

رشتهٔ سر رشتهٔ حیات ایشان را از هم گسسته کردانیدند دو خان تیغ دین فیلان شدند

بخاک و بخون هر دو غلطان شدند بخواری ز دولت دوران گاه

شده کشته هر دو بحال تباه

هر آنکس که کفران نعمت کند بگردن بقین طوق لعنت کند

چون عالم السر والخفیات

و دانای مکنونات کاینات مجازات حسنات و مکافات سیئات موافق

ارادات و مطابق نیات برای هر ذیحیات مقدر فرموده و هر چه از نفع

و ضر و خیر و شر درین سرای دو در بهر فرد از افراد بنی نوع بشر میرسد نتیجه

اعمال آنها مقرر نموده بنا علیه عبد الرحمن خان را که مخالفان با جبار و اکراه در کنکاش

عصیان و طغیان با خود شریک نموده و در حقیقت بخاطرش اراده کفران

نعمت نبوده چنبدان تقصیر نداشت ملک در پرده باصلاح فساد همت گماشت

دهقان قضا است دانه او را از غربت سرای دنیا منقطع نساخت و نقد عمر

جلیل در زیر پای فیل قتیل و ذلیل کردیده و فیل او را در خرطوم پیچیده زمین در

چو نوبت در آندم بر حمن رسید پیش سمند خسرو دی انداخت

بوی رحمت از لطف یزدان رسید شما کر ز قدر بهشت شما باو عمر بوداد پروردگار

بجوار مرگ

چو از مرکب و صفتی ... [illegible] | شد ... در جهان ... حفظش [illegible] | تحسین ... [illegible]

فلک ... خسرو عدل ... [illegible] | زمانش ... آدم ... [illegible] | ... خاقان ... [illegible]

گرامی ... [illegible] | تخت ... [illegible] | ... [illegible]

و از حضرت ... [illegible] | ... عالم ... التفات | ز لطف ... [illegible]

چو ... سپاه ... [illegible] | ... [illegible] | و گر ... [illegible]

... [illegible] | ... سلطان ... [illegible] | ... [illegible]

ز فیل ... [illegible] | ... [illegible] | ... [illegible]

شد از ... [illegible] | ... [illegible] | ... لطف ... [illegible]

کسی ... [illegible] | ... [illegible] | حضرت اعلی ... [illegible]

مروت جبلی و محاسن اخلاق و مرحمت ... اشفاق ... [illegible]

لطف ... [illegible] ... جمیع ... اعمال ... [illegible]

... [illegible] ... دیوان اعلی ... [illegible]

... [illegible] ... محمد ... [illegible]

در بیان ... [illegible]
... سلطان ... [illegible]
... [illegible]

بگوش باطل نیوش محبت و مانو و رفقای معرا از هوش گسستان رسید خواطر بنقاب
ارباب شقاق از آتش اندوه قتل و افتراق اهل وفاق احتراق یافته بگرم ساختن
هنگامهٔ فتنه کمر اتفاق محکم بستند بمضمون اینکه صید را چون اجل آید سوی صیاد رود
با جمعیت تمام و ازدحام مالا کلام بداعیهٔ خون خواهی و انتقام رو بجانب درگاه
شاهی آورده در چهار فرسخی بیرون شهر در قریهٔ ده زنه خان نشستند بعد از استماع
خبر آمدن اعدای سیه روزگار بچهار فرسخی شهر قندهار از دربار شهریار کامکار
عبدالحمید خان درانی با فوجی از مبارزان نامدار و کارآگهان عرصهٔ
کارزار تعین گردیده مقرر شد که پیشتر رود تا فردا که بندگان اعلی نفس نفیس
سراپا تقدیس آهنگ میدان فرمایند بقانون سپاهیگری با آن جماعت
ضلالت شعار شعله افروز حرب و پیکار شود عبدالحمید خان حسب الفرمان
جهاندار کشورستان رو بمحل ورود مخالفان کرده در برابر اعادی صف
آرای شود و از آن طرف نیز فوج بسیار بمقابلهٔ افواج شاهی رایات مخالفت
و کینه خواهی افراشته و عبدالحمید خان طاقت مقاومت نیاورده پس نشسته

بپناه

پناه بدرگاه عالم پناه برده چگونگی کثرت و عدت مخالفان را بعرض باریابان
آستان سپهر بنیان رسانید هرچند همگی و تمامی سرداران نامی و سپاه ایل
جلیل درانی بخودکامی درین معامله با مخالفین دولت ابد قرین شریک و رفیق
بوده اند و معدودی از هواخواهان یکرنگ و فدویان بی مکر و نیرنگ مثل
شاه ولی خان درانی بامیزئی کشیکچی باشی و عبد الله خان فوفلزئی دیوان بیگی
و حاجی نواب خان الیکوزئی صاحب جمع صندوقخانه سرکار خاصه شریفه و
شاه پسند خان میراخور باشی و برخوردار خان اچکزئی قاپوچی باشی و محبت خان
ضبط بیگی و جعفر خان فوفلزئی قوللر آغاسی و بعضی دیگر از بندگان فدویت کیش
و جان بازان صداقت و ارادت اندیش که در بدو جلوس میمنت مانوس سلطانی
بمناصب عمده سرافرازشده بحبل المتین اقبال بیزوال شاهی وثوق و
اعتصام تمام داشتند برهنمائی توفیق از سر قدم ساخته و قدم از سر شناخته
سالک طریق جانسپاری و در حضور بخدمت کاری حاضر بودند از حسن ارادت
پا از جاده فدویت و رسوخ عقیدت بیرون نگذاشتند لیکن بعضی مردم طامع

چون اگر بنده به حقایق و سرایر اطلاع پادشاهی و در معاملات کلی و جزوی بر اسباب ظاهری آگاهی کلی باشد از کثرت مخالفین و قلت جمعیت بندگان درگاه فیروزی قرین دلگیر و به سبب اضطراب و غم افتاده شکسته و متحیر باشد که مخالفان بسیار و فوج شاهی کم محاربه و مقابله با هم چگونه اتفاق خواهد افتاد و

گروهی خاصان درگاه شاه — که بودند حاضر در آن بارگاه — ز فوج عدو در تحیر شدند

به عرض [illegible] — نمودند با هم دگر گفتگو — شکسته دل و [illegible]

[illegible] — شنودند سر [illegible] شاه جهان — که ای پادشاه زمان و زمین

جهان را [illegible] — [illegible] — زمین و فلک [illegible]

به فوج گران [illegible] — یکی سینه خواهی [illegible] — اگرچه [illegible] خود [illegible]

[illegible] — [illegible] سینه [illegible] — [illegible]

نبردی [illegible] — [illegible] — [illegible] عدالت

چو بشنید از بندگان این سخن — [illegible] — [illegible] کرامت [illegible]

که [illegible] جنگ [illegible] خدا — الهی [illegible] — [illegible] خود [illegible]

ز بادی [illegible]

ز پادشاهی کمال ار بشنود | گرفتار دام بلا می‌شود | بزندان غم هست پابند خویش

هر دوست و پابسته در کمند | چه کام هم آنچه خوار و زبان | خود را چو در اصبح با مسکند

چنین بار و در قید با مسکند | نگه دار از دشمنان حسود | در آن وقت چون تیغ خونریز [illegible]

نشسته در خود خاصان کوی | که رشته صلح و الا می‌او | نهان کرده کاین بیان [illegible]

ز بسیاری خصم ترسان شده | عطا بهر کردم جراحت ده | ولی عاقبت [illegible] گرید

زمین داشت بر عطف [illegible] | شهر و دان شاه الفرا | که در او بود یاری غیب

ز دریم صحبت باد و کس | هر کس نهاد [illegible] شود | نحیب [illegible] شاد شود

نخوانید کردن اگر چنین | فلان وقت بر شما عهد این | که کی [illegible] اقبال [illegible]

کرامت نموده بتاج و تخت | بهر کس که بهره [illegible] | [illegible]

چنین گفت و در کرد [illegible] | در حسرت شد [illegible] | [illegible]

ز حکم [illegible] بسیار شد | که یاد دین با جراحت [illegible] | [illegible]

گر [illegible] حضرت جبرئیل | بیاد دردی خود [illegible] | [illegible]

بر حضرت [illegible] | [illegible] | [illegible]

بود فتح شان پیشش از عالم | چو کردند ذره مقابل بهم | چه خواهیم کردن به اهل حسد

بدین دولت آن خصم زخمی شود | ببستند وصف حرم [illegible] | مبادا که لغت [illegible]

همه همچنین گفت گو داشتند | [illegible] | و دیگر [illegible] غافل [illegible]

ز اهمام [illegible] | ز نعمت [illegible] معلوم شان | که در [illegible]

در احکام [illegible] | [illegible] با انقضا و [illegible] | از آنجا که [illegible] حضرت

[illegible] در معارک [illegible]

و [illegible] حقیقت [illegible] و التفضلات [illegible]

و [illegible] | [illegible] | [illegible]

ز عظمت حضرت [illegible] خود [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اسباب ظاهری پوشیده بنای کار بر ظهور لطیفهٔ غیبی گذاشته‌اند و در دیگر
خسرو زرین کلاه مهر از قلعهٔ چارم سپهر رایت جهانگیری و لوای شمشیرکشی
برافراخت و مواکب کواکب از بارقهٔ تیغ آتشبار شعشعهٔ شفق معدوم
ساخت همت والای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بدفع آن سپاه
پرداخته باستظهار جنود نامحدود غیبی و اقتضای جیوش ظفرمند دستیاری
بقصد دفع سوار شده با اقبال ظاهر و طالع باهر و قلیل از جمعیت خاص
در جنگ با هزار شهر کابل و دشمن مستعد نصر عطرا از ادهم عزم و حزم
او را از میدان رزم گشته صف شکسته حرکت در من شایسته بود اگر دیده

| | | |
|---|---|---|
| خدیو جهان را سر والانژاد | که بودش بفضل خدا اعتماد | بفوج قلیلی که همراه داشت |
| پی رزم رایات کین برفراشت | خدا یاور و بخت همراه او | ظفر بسته بر درگاه او |

و اعدای تیره ایام نیز دسته‌های سپاه آراسته و با استعداد تمام که بر حضور
بسته قدم جرأت در میدان گذاشتند گروهی مخالف بفوج کثیر
بآهنگ جنگ در برابر میدان مصاف آراستند برای خصومت صف بسته

نشستن در تنبیه عصیان گیتی | از زور اقبال خاقان جمجاه | القصه قراولان

طرفین یکدیگر را بسیف صمصام بی محابا وداع گردید قراولان موکب اقبال کیوان
عروق وصدمات دلیرانه قراولان مخالفان را از پیش برداشته پیش پشت
وحملکی گریزنده و تعاقب ایشان رسانیدند چون اعلام نصرت فرجام همایون
نزدیک بعسکر رسید و آن گروه ستم شعار که مکان [illegible] احباب دولت
گردون قباب [illegible] دیده خصم تیره روزگار گردید تزلزل در بنیان [illegible]
مخالفان افتاد و رنگ از رو و هوش از سر ایشان پرید

بیکبار در صف رزمگاه | سمور دریده چون علم ماه | صف شکنان [illegible]
که صیبت اقبال پادشاه | رسید [illegible] دشت | [illegible] هوش و [illegible]
بپیچید رنگ سپاه [illegible] | دل [illegible] عزم [illegible] | [illegible] باطل [illegible]
چنین گفت از [illegible] | [illegible] بستان [illegible] | [illegible] در میان [illegible]
[illegible] | [illegible] جنگ [illegible] | [illegible] هوش [illegible]
چرا [illegible] | [illegible] | [illegible]

فرعکی

غرض که شکست عظیم در سلک جمعیت ایشان راه یافت و طوایف دیگر که بغیر از کار

هزیمت طریق موافقت نموده بودند از ایشان در مرتبه فرار بجهت برون

شتافته در معسکر ظفر پیرو ملحق گردیدند و باظهار اخلاص و دولتخواهی اقدام

نمودند غلامی درگاه و ابراز عبودیت و سر افکندگی در ...

این خاندان خلافت مکان غاشیه طاعت و جانسپاری بر دوش

حلقه خدمت و بندگی در گوش کشیدند چون سرکردگان ... حال

را اتفاق ... سپاه ... دست ... ایشان ...

| | |
|---|---|
| | سعادت ... مخفی ... |

ارسال

... که مخالفت ...

... ایشان ... آنحضرت ...

... ایشان ...

... مجلس ...

در بیان فتح قلعه قلات زرانت سمات بتاییدات خالق الارض والسموات
بر دست مجاهدان موکب ظفر کوکب فیروزی رایات نصرت آیات

چو ایزد کسی را ز الطاف خاص | بفرمان روائی دهد اختصاص
به پیروزی طالع توانا بود | بتقویت الهام دانا بود

قدم بر سر کشورکشی نهد | باقبال معجزنمای کند | فرازد لوا چون همای علی
سپه را دهد بال و پر فلک | شود اختر دولتش چون نشان | عدوی بداختر فتد در میان
چو خورشید بخشش نماید جمال | رسد اختر دشمنان بر زوال | ز قدر ار کند دعوی برتری

نماند کسی را سر سرکشی. بعد از آنکه حضرت اعلی نقش همتی بر خیز ان گرفتن
جور ازجمیع اطراف مستقر خلافت ذیل و از ضبط مهام آن
جلیل و زابل و قندهار ستمگروان برگشته بخت و افغانان حوالی و حواشی
پای تخت فراغت حاصل فرمودند اعلام ظفر فرجام فرمان فرمائی را
بعزم جهانگشائی افراخته و لوای سعادت و اقبال آسمان سا ساخته

باتفاق جنود تا سپید و دکا از دار القرار قندهار

نماز

زمانی که با فرخی یار بود | نظرها بطالع سزاوار بود | گران شد نیابتش مرصع کلاه

برآمد ببرج شرف آفتاب حرکت فرموده و سه منزل پیموده روز چهارم
فرسخی قلعهٔ قلات از فر نزول موکب فیض شمول اشرف مرکوب حصار
افلاک و شرف بخش مرکز خاک گشت و چون قلعهٔ قلات بر فراز تپهٔ رفیع
در برابر شهر منیع واقع و از موضعی که شهر بر آن آباد شده است آبی
بافراط از سنگ جوشیده که چشمها در اندرون قلعه ازو روان و بر دور
و اطراف حصار نیز از همین آب سرشار آبشارها جاری و خروشان می بود
و مزروعات کردیه و اراضی ما بین شهر و آن قطعهٔ مرتفعه و اطراف دیگر
از همین آب سرسبز و شاداب میشود بلکه زمینهای چند فرسخ دور و باغات
گرد و نواح هم از همین نهر فیض بهر طراوت اندوزد و سیراب میباشند و
قلعهٔ مذکور بحدی قوی بنیاد و محکم اساس بود که مصور خیال در صورت
استحکام نقش تسخیر از آن چندین سال بر لوح ضمیر تصویر نمیتوانست نمود

علو قلعه بل کوه افلاک بود | اساس وی از سنگ خارا بود

عجب قصه برده دست ان گل | و ازش ملک نوشتش پیش گل | مرکب کرد نقش حرف زیر قلم
زده رخسار چه صد ار سپهر | ز لیس کی فلک تا و راه و بود | ز رفتن سره دست کوته
ز نطق روان ان بوستان | جواد و از زر و دین ناصح او | ز انجا که نیست غیر طوبت

اعلیحضرت قدسی سیرت معروف حال عباد و مقصور بر سد ابواب فتنه و
فساد است مقتضای رحمت عام و شفقت تام همواره مطمح نظر الطاف عظیم
آنست که اکره کسینه دیگر را بیکدیگر نگردد و خون حقی از مسلمانان بی تحقیق … نشود
خواه درین امر شیخ الاسلام اردوی معلی حضرت امر کرد که از فضلای عظام
علمای کرام است در این وقت در ملک … مجلس … دین … قطعی مردم …
دلالت … است بیش قلعه … در … دست … با … دعوت …
خان فضایل … ناقص … زبان … و … کشود … حسب …
خدمت … بطاعت … از مخالفت … ان …
عطف … رجعت و … از ادراک … نتاید …
… دولت … بوستان سپهر … با … دیوان … خط

۸۰

پیوسته از اوضاع بدایت نما در مزاج عظمت امتزاج او سودای [illegible] دیده

ملاذ و پیش خان بن بنده کاه عیش مراجعت کرده نخوت و غرور که از احوال آن

جاهل مغرور مشاهده می شود و بود بعرض والا رسانید لاجرم فرمان قهرمان جلال

خجسته حکام سلطنت و اقبال تسخیر آن قلعه سپهر تمثال نفاذ گشت غازیان

نصرت فرجام و سپاهیان فیروزی اعلام حسب الحکم [illegible] بدان پادشاه گردون

مقام فلک احتشام آن قلعه بلند مکان را مرکز دوار ساختند و در میان گرفتند و از

اطراف [illegible] بتقریب [illegible] حرب [illegible] محصوره و جدال

اساس ثبات [illegible] قلعه کیان تزلزل یافته [illegible]

اقبال عدو مال [illegible] خوف [illegible]

خیال استیلا یافت عنان خود داری از دست داده و [illegible] از معتمدان

خود را نیاز مند درگاه و عالم پناه فرستاده و توسل شفاعت

و [illegible] تحفه استشفاع و [illegible]

[illegible] درویش محمد صابر بود حضرت علی [illegible]

آورده درویش صابر را ایتقلغو مرخص ساخته درویش مزبور که صابر بود رخصت یافته
و فرموده این مکتوب نیز بشرف خان رسانیده خاطر جمع کرده بعد چون بشارت
ذوق اعتماد و صدق عقیدت بر قول درویش صداقت اندیش داشت
می دانست که سخن او در خدمت آنحضرت بموقع قبول می آید بعد از چند
روز خدا این امر از قلعه بر آمده بوساطت درویش موصوف دولت
همبستگی و ملک بیعت آورده بشرف ملازمت گردید آنحضرت باقتضای
مروت و احسان اطاعت حکومت شهر قلات بنام او بحال گذاشته و درویش
بحکومت قلعه داری ایالت گذاشته اشرف خان را بحضور خود طلب فرموده
رایات نصرت آیات از جانب قلات بسمت غزنین افراشته مطمح نظر
کرامت اثر اعلی حضرت این بود که خان مذکور را جهت [illegible] حضور
اختصاص بخشیده بعضی تربیت مخصوص گردانیده از اعیان [illegible]
فرمایند و بعد از چندگاه مومی الیه را باز بقلعه قلات تعیین نمایند چون
آن برگشته طالع [illegible] قدر این موهبت عظمی ندانسته

غافل

بکمال قساوت وضلالت از طریق هدایت انحراف ورزیده وتشیید نفاق
وخلاف گزین پنهانی پیغامهای فتنه سازی ورخنه اندازی به پسر فرستاده
ودرخیال کافر نعمتی افتاد در ضمیر صفاتخمیر آنحضرت که آینه صورت حال صغیر
وکبیر وبرنا وپیر است اینمعنی منکشف گردید قبل از آنکه بمأمول وحصول انجام
پسر او را از قلعه داری معزول وقلعه دار دیگر در قلات تعیین ساخته بفحوای
من اساء فعلیها آخر ان بدباطن را نیز بسزا رسانیدند

دربیان فتح قلاع غزنین وکابل وپشاور به نیروی اقبال خدیو دادآور

دران اوقات خجسته ساعات که خاقان ملکی ملکات از فتح قلات فراغت
حاصل فرموده آیه بشارت پیرایه انا فتحنا لک فتحا مبینا از مقربان ملاء
اعلی اصغا نموده وفرده نصرت تقریب ونوید ظفر تمهید نصر من الله وفتح قریب
از مهیمنان عالم بالا شنوده قرین هزاران سطوت وتمکین بسرزمین نزهت
آیین غزنین متوجه گردید سکنه واهالی آنجا ادانی واعالی شهر وحوالی از
دبدبه ورود افواج فیروزی لوا وکوکبه مسعود خدیو کشورگشا متزلزل وهراسان

و طایفه در ترسان شمس با جزای شیطان شناخته زبان کاربی در نیامدن

درگاه خاقانی دیده بودند و صیت عفو را چون ارباب سعادت بر دو گوش

بسته بودند و در مقام خود داری نشسته اینک [illegible] بحرب

| | |
|---|---|
| باد خصمی کرد و ترتیب و تفنگ رسید به توابع مقاتلا | بر آمده این سنگ [illegible] |

آخر الامر از صولت و سطوت غازیان نصرت توامان که از چهار طرف

آنها را در میان آورده بودند ملتمسات آن والا حرکات ناشایسته نادم و پشیمان

گشته غیر از جبین مسکنت بر خاک آستان سپهر نشان سودن و جز طریق عجز

و انقیاد پیمودن سبیل نجات و دلیل خلاصی از آفات ندیدند چنانکه

کلانتران و کدخدایان و اعزه و اعیان بدرگاه شیخ الاسلام و قاضی و

دیگر علمای آن مقام بدرگاه عالم پناه آمده عذر تقصیر و استغفار زلات

مقرونه [illegible] اگر [illegible] کار [illegible] حمایت [illegible]

[illegible] رابع [illegible] خوف [illegible] کرد [illegible]

و [illegible] شکسته دل [illegible] اسپ [illegible] حقوق [illegible] و ایل [illegible]

سلطانی را متعهد شدن بنای بقای خانمان خود را استوار نمودند اعلیحضرت
قدر قدرت بعد از انفصال این معاملت اعلام ظفر ارتسام را بلا توقف
و تامل بسرزمین پر لاله و گل اعنی دار الملک کابل چون سحاب بهار و مانند
سرو و جویبار سایه گستر نمودند ناصر خان را که از مدتها واقف راه و
رسم دار الملک مزبور و باعیان و ارکان آنجا محشور بود بعنایات خسروی نواخته
برای استمالت خواص و عوام و تالیف قلوب کافه انام پیشتر روانه ساختند
مشار الیه در انجا رسیدن یکبارگی حقوق لواحق الطاف و سوابق اعطاف
خاقان گشورستان بر طاق نسیان گذاشته بکافر نعمتی پرداخت
و از راه کوته اندیشی صلاح خود را درین شناخت بمصداق کل شیء یرجع
الی اصله باز رجوع بجانب محمد شاه پادشاه هندوستان نمود و طریق
مخالفت و انحراف با اولیای این دولت عظمی و سلطنت کبری پیمود
مقارن اینحال خبر توجه فرمودن جنود مسعود با نجود دشمنان طاقت
استقامت از خود مسلوب و فرصت ظهور داعیه مفقود یافت و مضمون

القصه از ضمان انطباق بهشت نهاد و خاطر خود ساخته باشد و بار از کابل بر خاسته

بسمت هندوستان شتافت سفینهٔ پر گناهی که در آن وقت آتش و نافرمانی

کابل و ضابطه خواجهٔ خود گل بود و تکلیف کشش کاهی

زبان بهر صد اقبت عشق است که مرسیده که با دشت و دین پناه و همه دکن

جانب ان سپهر ملکت و ناحیت است کز عظمت و جاه بیکشند و بهره مند و کشور کیر

سند عزیمت آسمان پیوند را به بیت تسخیر حوالان سید به فتح و ظفر در سپه

با استقبال می شتافتند هیچ صاحب دولتی و کردن کشی نمی تواند که

سر از طوق اطاعت آنحضرت بر تابد احدی را اگر شقاوت و ان

خیال بر داعی و خصوصی باشد کان دولت خدا داد و دو مراقبت

دو دست جسارت با علان و رضاع تمرد و عناد کشاده از بهوده سعی

سعی کوشش کرده رومی بسیر و مین و قصد استخوان شکن از

دست بهادران صمن تکشیب حضرت کاهی مطلوب و جسم بر دیا

بر همنون سعادت ازلی بر زد فیلیت کرد و رو فتح حال گاه درد عقبه

قرو ه

غفلت از مشاکل [illegible] اعمال خود را [illegible] المتین [illegible] گشته [illegible]

[illegible] این [illegible] دست [illegible] رهبری [illegible] حاصل [illegible]

[illegible] کابل [illegible] داشته [illegible] الطاف [illegible] عنایات [illegible]

[illegible] و شاه [illegible] تغلبات [illegible] شتافت [illegible] نصرت [illegible] موکب

یافت [illegible] احوالش [illegible] ساحت [illegible] بود [illegible] تحسین [illegible]

[illegible] رخت [illegible] رسیدن [illegible] کابل [illegible] که [illegible] خان [illegible]

بعرض [illegible] شمرده [illegible] آسمان [illegible] باقتضا [illegible] خیال محال [illegible]

[illegible] فروغ [illegible] مشتمر [illegible] مقالات [illegible]

[illegible] جمال [illegible] هوس [illegible]

[illegible] گشته [illegible] خود [illegible] گشته [illegible] محال

[illegible] اسباب [illegible] شد که اگر

[illegible]

[illegible]

ظهور رسانید بعد از فرستادن عرایض اندک حسینی میرزا باستحکام قلعه مشغول [illegible]
سپاه با ثبات و تمکین مضبوط و مستعد و در خود عزم ثبات پیشه نمود
شد و چون احوال غلط کاری آن گروه بی دولت بعرض ایستادگان پایهٔ
عزّ و جلال رسید آنحضرت باستعجال تمام و سرعت مالا کلام طی منازل [illegible]
داخل کشمیر دار الملک [illegible] گردیده [illegible] در آن خطهٔ دلفروز
را از فرّ قدوم میمنت لزوم سعادت اندوز ساخته [illegible]
و گلزار و سیر دشت و مرغزار نزهت آثار که چمن گاه [illegible]
گل عروسان نسرین و سنبل و موقع [illegible] سرو و موضع [illegible]
[illegible]
در دست [illegible]
و [illegible]
در آن ملک [illegible] سلاطین آل تیمور [illegible]
[illegible]

بودند مجبور سپاه منصور در حرکت در آمدند و از آنجا عازم جلال آباد و در حرکت
زمان
سپاه دشمن تا جبل ... نزد ان منزل فرود نزول اجلال نمودند و سید
شکر ظفر اثر در حضرت عبور نمودند و جسر دو ستون ... مرور از ان مکان
خوف و خطر داده و خود نیز بسمت هشیار در توجه کردیده و صدای کوس عظمت
بر فلک کشید و دا ... که نصرت کوس ساکنان ان الکا رسانیده
ناصر خان از خطط افواج بحر امواج بحال یاس مغلوب منقلب و هراس
بجا ... سوسه و قواهیش مسلوب الشعور و الحواس کردیده
کوه استقامت خود را بجنبش سیل ... دشمن کوب
خصمی بر باد ... بود ... در جنب ... و ...
شعور ... کالفراش المبثوث ... اضطراب ...
درست ... تحصن ...
سر ... کام ... کشتی ... خود را
مرکب ... حاصل ... خطر و اضطراب

تقصیر فهم خود دانست که بندگان علی را بان افزونی با محصور و قرب خانه
مسکین بود از چنین جای متعذر العبور دریای عظیم سرا پا طلاطم که
باوصف یابی سعادت عبور دشوار بلکه میسر دون از تخیلات اوهام و افکار

خواهد بود | دانست آن کو دل بتحقیق | گر دانست مثالات عقل و دو
کسی اگر اقبال همچو | چه بود از رسته سکندر بود | نبود از مندی گشت پدید
شود و عرصه بهر خوابا | چه با همه حق با در کس بود | بدیدش اگر چه کس بود
هر جا که خواهد با همه | با همه بهر کس از همه شود | شود و هر که را لطف خویش

چو هر کسی به کوچه بیش... العمر حسنه بود با دل کامل الفضائل خدا با
در نظر و فرة الطاف و عنایات حضرت داور از کثرت امواج بحر محیط
در رکاب چون آفتاب درخشان در زیر اکم سحاب عنایت از جلال
فرموده او را به انجام کردن بحشمت تمام بر رسته خیر بدو فلک را از
قبه بارگاه آسمان جاه خورشید شکل ساخته بود و سای فلک
در خیر و سر کرد کلان با بای الیر سیر خواهی بی دریسش سفیدان بلند نگو

در هر روز بهار زندگی طالع سعید و به عمری سعادت جاوید به بستان دولت صاحبقران

حاضر شدن مراتب صحبت ارادت و دولتخواهی نسبت بکتاب عالی شاهی نظام

منظور ساختن بعطای علیه فاخره و دیگر عنایات وافره سرافراز و ممتاز

گردانیدند بعد از فراغ و دلجمعی از تمهید بیت محمود و کوکب سعید و دولت

سعادتمندی هر روز تمامت ملک و دولت منازل و قطع مراحل کرده با تمکین

بیت و شرف وجود از آن زمره و هر روز به دولت جاوید در ظفرنامه حضرت

نامدار و جهانداری حضرت صاحبقرانی در کتاب ظفرنامه بکرات به طریق اجمال

مشهور منعقد گردید بیستی و زمانی راه در کشتی سفر نموده هنگام طلوع شمس تبریز

و طلوع بدر و خورشید نور کنار دریا چون از افق سپهر اخضر مشرق انوار

از افق صبح از مولود و قرار دولت حضرت صاحبقرانی محسن باب

در اطراف و اکناف آن بحر سرحد کشتیها بر حرکت شد از جاهای ثابت

ایزد خلاق پیوسته شامل حال همه آفاق می باشد و سعی و اهتمام گماشته

گمان نفاذ وقت سهام اسباب فتح و ظفر از برای این برگزیده خالق اکرم مینماید

آماده و مهیا میگردد و درین وقت که افواج بحر امواج بخارا رود را گذاره
بجستجوی ملک شان بهر طرف میدوید از جنس آیغاق قراولی از اینها بکاری
رسیده گردید با هیچ شغل منغض گشته و آن ایشان ملک شان از هر شعبه یک
طرف افتاده و از خبر زدند و تا طلسم میدود و صد و ایستاده بچون احمر
سرنشستان از روی عرض به شاهی قراولان بسمع همایون خاقان
کشور ستان رسید با پرسش و سرنشستان بحکم شد که اسپ سرآب زده
و از هیچ سلاح و دیبا که سپاه نگشته و خبر از عمق و فور آب آورده
حقیقت حال را معروض ایستاده کان بیکباره جدال و ولی الفور ازین
جرابکه بانتقال از سرچشمه عالی نسب ساخته عنان عزیمت در
تمام پایاب سپرده و از هیچ شعبه بسهولت عبور کرده و بیازمن
خبر سواری طناب قراولان آورده اعلیحضرت بدرون قانون حرم و حساب
کر ... بر ... از خصوصا سلاطین عالی همت که وجود مقدس
شان جسم عالم را جان بر سر رشته خیر و صلاح جهانیان وابسته بحرکات

بشان ساعت بساعت تا نزول خبر کبری وخبر ورسی در این قسم موانع عظیم الخطر

و مواضع محل الخوف والخطر واجب و متحتم می باشد بر اجتناب این یک نفر سوار

اکتفا نفرموده چند نفر دیگر برای تحقیق و تصدیق خبر تعین نموده اخبار

رونده عرض و عمق هر پنج شعبه آب را پیمایی آگاهی نموده در همه اطراف

جوانب نظر تامل و تعمق گشوده آنچه دیده آمده بعرض اشرف رسانیده

چون عرض مستمعان لاحق با خبر مخبران سابق صادق مطابق افتاد

حضرت خدیو قدر قدرت همان وقت بر اسب دولت رکوب فرموده

بنفس نفیس از آن دریا از فیض عبور کرامت ظهور رتبه همسری بخضر بخشیده

| | | | |
|---|---|---|---|
| بیت | شد روان بر سر دریا نوال | همه دریا روان بحر کمال | عجب دریا که بحری بحر را |
| | زیر سر قطره زنان بر رحمت | خوش تماشا کرده تماشا [illegible] | گنبد [illegible] |
| | رود زیر جیحون آسمان چون سحاب | همه دریا چو دهد بر [illegible] | [illegible] |
| | گرد دست بلند موج لب | از آن بحر گره [illegible] | [illegible] |
| | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

| | | |
|---|---|---|
| که بود از فلک گوئی سنگ اخگری | مه ریا منبع آفتابی گذشت | که گرداب از قدر فواره گشت |
| زده بحر چون بوسه را بپا | شده بال با هیئتش بال هما | و نیز ققنوس ظفر میمون |

که در کثرت با قطرات بحار همشمار بود چون دریای پر شکوه ذخار که با بحر تنگنا
دوچار شود آن را لطمه کوب امواج غلبه خویش نموده بسرعت و تندی رود
در رکاب فیروزی مآب جنود بحر و بر از آب گذر نموده محیط البسیط صحراء
حاوی ساحت غبرا گردید و صهیل هیونان پلنگ صولت و شیهه بادپایان
نهنگ سطوت در اقصا و اقطار دشت و کوهسار از شش جهت پیچید
سبحان الله الملک المتعال این چه زور طالع و قوت اقبال است که هرگاه
آن فرمان فرمای ممالک متوجه معارک و مهالک و سالک معابر و مسالک
میگردد کریم کارساز و قادر لم یزل از همه جا تائیدات غیبی و عنایات
لاریبی خود را قرین حال و خجسته مآل آنحضرت میفرماید و بلطف کامل و کرم
شامل کارهای مشکل ایران پادشاه صاحبدل آسان و حل می نماید
و در این هنگام سمت رجام که خاقان فلک جناب بلا تردد و اضطراب باوصف

نماید

نایاب بودن پایاب با چنین شود فیروزی تاب عبور از آب و ازبار قر
این خارقه عالم را پر از نور چون آفتاب جهانتاب فرموده احدی را از
سلاطین نامور و سایر نوع بشر که احوال ایشان در کتب تواریخ و سیر
مرقوم و محرر است میسر نشده ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء و از دلایل
اختصاص این نظر یافته الطاف خاص جناب اقدس الهی که از تفضلات
و مراحم نامتناهی بلا شرکت غیری در حق او سمت تحقق دارد آنکه در همین اثنا
تاجری با گله اسپان و گوسفند و دیگر اجناس و تحف از هند بکنار دریای
مزبور رسیدن قشون ظفر نمون را دید که از آن بحر پر شور باسانی تمام عبور
کرده بمضمون این بیت مشهور که

نسبت پاکان طلب با زبی ایشان مرو
غرق دریا میشود فرعون و موسی پیشواست

بخاطر آورده مع اسپان و اموال
و اثقال و احمال بدنبال موکب جلال روان گردید در آمدن در آب همان
بود و غرق شدن او بتمامی مال و منال همان و چون این خبر بعرض علی رسید
مردم را بجهت تفحص استفسار کیفیت و کمیت آن بلجه از تفتیش و پرسش از انقطاع

احوال آن نواحی بوضوح انجامید که حشمت این رود و جوی و سعت آب در طغیان

و هرگز قدم نهاده و در هیچ عهد و آوان هیچ کس از زمین آن گذشته همین که

نزد ولات اقبال آثار این نهر از انقضا جریان بر امی رسیده عرض عمق آب

روان گشته در دریا پایاب گشته در روی عمل که از بسیاری اموال و اجناس

و انبوهی چندلاتی و اصناف ذکور و اناث جهانی بود بیرون از احاطه تخمین

و قیاس که یک صد و صد افزون از زمین جهان بیست ساسی سر به فنون قا

اقبال خسروانه در جهال لشکر سپاه لشکر از آن عسر خطر کرده یکی را

آدمی و چهارپا آب گذشت و نقصان رسیدن بر همزن حشمت

گشت الحاصل بعد از عبور موکب منصور از آب جهند اخلاق آب مخلص خان

و بستان خان و دیگر فوجی لشکر لشکر نصرخان سمت

ماهور رونده و خود در عقب ایشان حرکت فرمودند و ولات فرمودند که

خرزه و ناصر خان بسمت آتش جدال لشکر مشغول نمودند ناصر خان نیز تا

خود نقصد سپهر روی میدان کارزار پای ثبات و قرار فشرده مدتی سرگرم

[illegible]

آب از عبور یافت
نصیر خان جمع و زد و خورد رفت

بوده آخر تاب مقاومت نیاورده زن و فرزند و عیال و اطفال و اموال و اثقال خود را گذاشته باتفاق امیربیک خان نایب و معدودی از همراهان خاسر و خائب گریخته از معرکه غایب گردید و چون آهوی رم خورده پناه بجنگل برده از بیم تعاقب غازیان شیر شکار در تراکم اشجار اختفا گزید قراولان هر چند بجستجو شتافتند اصلا اثری از و نیافتند عاقبت الامر خان بهادر و والدهٔ عالیه را با اموال و اطفال دیگر برداشته آورده در حسن ابدال بموکب خدیو بلند اقبال ملحق شدند حضرت اعلی از حسن ابدال مراجعت فرموده به پشاور آمدند خان بهادر و باقی اولاد و اطفال و منسوبان ناصر خان را که دستگیر غازیان شیرگیر گشته بودند امر بتوقف بسکنهٔ پشاور فرمودند

## در بیان توجه موکب ظفر انتساب بصوب پنجاب و مسخر شدن آن مملکت به بندگان آن خاقان

چون شاه نواز خان پسر زکریا خان بعد از فوت پدر و دستگیر کردن یحیی خان برادر کلان خود که از جانب پادشاه هند بحکومت دار السلطنه لاهور مأمور بود بتحریک سواد فاسد نخوت بر خود در خود سر و مغرور و قابض و متصرف ممالک پنجاب

تعجیل و زور گردیده دولت انیسبایه از ترک دیده وجه عیسی عبد الصمد خان ناظم صوبه
تتتا و ملتان که چهل سال حکومت این ولایت به زر خیر با استقلال پرداخته
و مبالغ خطیره از حضر یاد و بیرون از نقد و اندوخته بود به دست او رسید
بموجب این سبب کثرت زر میکند دل را سیاه آخر این صفرا سودا کی
از غلبه سوء خیالات باطله را بخاطر راه داده و از طریق عاقبت بینی دل
از بینی دور افتاده و در هوای سلطنت در کاخ دماغش حسین رخ نمود
حصول این ناموس تحریر خود بخود امثال بیدار شده بر بزرگی احسان و انعام گردید
جمیع رعایای ولایت و مردم را که از لاهور از غنی و صعلوک سبک
صعلوک و شق و ولاسا با جمیع ملوک خویش گرفته و تفتیش ابواب داخل
دیگر هزیمت محاصل کشتیهای رفقا و همراهان را فراخور حال به یک مرتبه
شد و مستعد انصرام مهام خود گردیده دیگر رعایا سپاهی علیحده ساخت
و بعضی اسباب دولت از حشم و عظمت مثل تعریف مخصوص درخت
و تیاری حجره‌های مسجد خود که هر که در صفه دستخط مخصوص داشتند

مقام امنیت متمکن می‌بایست کرد و بساط سلطنت گسترده با نتظار وقت فرصت
تسخیر غایبانه مجال می‌بایست و در این وقت که ناصرخان از ضرب دست
سپاه دوران گریخته مجال بایس حیران از راه جنگل و کوهستان بسمت
هندوستان شتافت و از دوران جهانگیری ممالک هندوستان حضرت ظل الهی
در اطراف آن مستعد دولت ظفر کرس نهضت بجانب لاهور کوشش
ست و مجموع آن دیار بسر در نیافت مشاهده نورزخان بجال خود مرا
و هراسان گشته و بعضی مشتمل عمارت و عمارت بیابرگاه گردون آثار
دستاوده اظهار عقیدت و اخلاص نموده آن را تصمیم اراده در دولتخواهی
نسبت بندگان هندوستان ملک شان نمودند و بین و سعید خندی از
صدر سلسلات شکر ظفر پیکر پادشاه بخود بردند عاقبت الامر
عبدالله ناصرخان را گرفته بشمن داده و اخلاء دشمنان را
در دست دلیران ظفر نشان که حضرت خاقانی ممالک هندوستان را در کام
حشمت و زر زوال جلال داشته همت و لاهمت برفیع دولت اسکند

و اهالی آنجا داد و دهش کافه رعایا و ترتیب و پرورش عامه برایا و خلائق
پروری و معدلت گستری گماشته بودند باخبار مخبران و انهای منهیان
بعرض ایستادگان پایه سریر سپهر بنیان رسید که از اشتهار خبر جلالت اثر
جلوس میمنت مانوس بندگان اعلی حضرت بر تخت فیروز بخت سلطنت
و شهرت آوازه جهانگیری و ممالک ستانی خدیو قدر قدرت محمد شاه
پادشاه هندوستان در لجه تفکر و بحر تحیر فرو رفته اندیشه مند گردید تا
یکماه با امنای دولت و امرای ذی شوکت انجمن آرای مشاوره
و مصلحت بوده آخر تهیه قشون کثیر العدد و توپخانه سنگین موفور
المواد نموده شاهزاده احمد میرزا پسر خود را باتفاق قمرالدین خان وزیر و
منصور علیخان داروغه توپخانه و سادات خان بخشی و راجه ایشری سنگه
و ولدجی سنگه سردار قشون راجپوتیه و دیگر امیران نامدار با جمعیت بیشمار
بسمت لاهور روانه ساخت و پادشاهزاده با فوج از حد زیاده که قریب
چارصد هزار سوار و پیاده بهمراهی او مستعد و آماده شده بودند راه

اُم

عزم جانب مقصود فرموده چون آوازهٔ حرکت اعلیحضرت شاه [illegible] بنیاد

بجانب پسر حسین شاه‌نوازخان که از شاهراه اطاعت سلاطین [illegible]

انحراف ورزیده نقش دیگر بر صفحهٔ خاطر نشسته بود از خبر توجه پادشاه

ذی‌جاه با فوج و سامان [illegible] بطرف لاهور در باطن خایف و هراسان

گردیده در ظاهر بعریضه مشتمل بر مضمون که [illegible] چون قصد دولت

خدمت پادشاه والاجاه محمدشاه نوشته معروض داشت که بندگان

اعلیحضرت ظل الهی در [illegible] کابل [illegible] جمعیت [illegible] نموده [illegible]

کثرت افواج که با این جمعیت [illegible] قدم [illegible] بجانب [illegible] از

منصور [illegible] ممکن نیست [illegible] ایشان با [illegible]

قدوم پادشاه [illegible] که از [illegible] این صورت [illegible]

گرفته [illegible] دارد [illegible] این ملک [illegible] کوشش [illegible]

از ورود جنود [illegible] میرزا [illegible]

ملک بجانب کابل [illegible]

قریب سرهند متوقف گردید و پای اراده در دامن تأنی و تأخیر کشید چون
این اخبار به مسامع الهام مجامع شهریار عالی تبار رسید بعد از ملاحظهٔ
سپاه در آن نصرت شعار و سپاه زیان بهره رسد تا به جمیع اسباب ظفر
اختصاص یافت عزیمت همان بود چنانکه ... از جنبهٔ دریای
پنجاب سمت غازیان و گردان رکاب ... شدند در عرض یک ماه
پنجاب به تصرف درآمده و اماکن و مواضع آن ملک وسعت جناب از
قصبهٔ سیالکوت تا دامن کوه و سیر ... گجرات و وزیرآباد و دیگر قصبات
لاهور به تصرف اولیای دولت ابد مدت درآمد حاکم و عامل از برای
هر محل تعین نمودند ... و وزیر خان ... مسعود محمود ... و
باین وجه بهشت آمود که باعث نزول ارکان ... منزل اول شد
... موجودات لشکر ... هزار ... سپاه و پای
... ده هزار ... و توپ آتش ... محیط ... و ...
... محافظت شهر ... قدری ... درخانه ...

موافق ضرورت دو دو سه هزار عراده توپ را در برج و باره و اطراف
شهر پناه و گذاشته در درب قلعه و حصار و کوچهای محلات را مسدود
ساخت و خود با تمامی فوج و سامان از شهر برآمده و گذرهای دریای
راوی را که در کنار شهر واقع است بچیدن ادوات توپ خانه
و تفنگ با رونق نمودن مردان کارزار باقتضای رای مصلحت و اقتضای
اندیشه نادرست راه عبور و طریق مرور بر رودی موکب منصور بسته
و همه شکر [redacted] بعضی چون عراده و رسیل بند بگرد و بعضی دست خاشاک
اعلی حضرت خاقانی که در هر امر و در هر وقت ملهم بالهام ربانی و از غا
بزدانی مستفید و ظاهر جدی از روز پایین آن سرزمین گرفته در علو نصرت
بخشش بود اخته و در حقیقت بامید تأیید ذوالجلال و تا مید اقبال بر الاعصا
دلیل و بخشش آهنگ اعلام ظفر و اعلام ساخته بمعبری پایاب که بآیین
تراز بمعابر رسیده و افواج اعدای شیر و سپاه بود عبور نموده و مبا لا
سر پنجه دست الله و رشادت تیغ و رمحی از منزل گاه مخالفان با کار

رایات ظفر آثار نمودند و چون مکنون ضمیر مرحمت تخمیر آنجناب به حیثیت

که با صدی از بندگان خدا آسیب در زمان دولت معدلت پیرا رسد

درویش محمد صابر را که مردی بود صفا کیش و صواب اندیش مجال گذار

آمد و ساختن کوشش هوش شاه نواز خان محمد ابهر ... به تقاضای عدالت

دست برداشتن از ارتکاب تمرد و قبایح فرستاده و به رسم دعوت برآ

حق و رحم بر احوال اهل ... تا ... آن مرشد باد و عزم ورود استکبار

و صلاح ... لات درویش مذکور دل نهاده و کوشش ... عطف ...

داده ... آن درویش سعادت کیش را بساحری و جادوگری متهم

گردانیده بقتل رسانیدند و از انتقام منتقم حقیقی نیندیشیدند آن

ساحر ... قتل آن ... در تربت شهادت چشانیدند ... آن

که این درویش صلاح اندیش از دست ظالمان به ... به درجه شهادت

رسید پادشاه خورشید کلاه وقت نماز عصر با صد و دو تن از بهادران

نصرت دستگاه سوار شده وقت شب طی مسافت

ی

کمی اردوی معلی را که آهسته نظر اصحاب ظفر باطراف و جوانب گماشته
نظاره کرد و جمیع سپاه ظفر دستگاه را بمخالف ضلالت بهری فرموده
و آنحضرت را دران روز فیروز از این حرکت با برکت جز تشخیص مکان
جولان بهادران جنگ جو و تعیین میدان مصاف آرای بهادران
با عدد بیکران سواد لشکر امری دیگر نصب العین ضمیر انور و خیال انگار
و جدال مطلقا محظور خاطر فیض گستر نبود و دران اثنا جاسوسان
شاه نواز خان که جهت تجسس خبر دشمن سعی تمام کرده تا تماشا حقایق
احوال آن لشکر ظفر پیکر با بهیئت مجموعه خبر حرکت عدو بد گهر در عرصه
هرچه تمام تر کمان رسانیده بودند و از تمواج آن وقت
سیف قاطع زحمت هیبت لشکر در خلیج ... لشکر شده
با جمعی عظیم در توجه لشکر اراده مقابله نمود و ... بخاطر رسانیده
سبقت دشمن با همت ... روزی او وقت آن فرو رفته
دانسته با دل قوی و بازوی توانا در جایی که رسیده بود ... ایستاده

استقامت افزوده توقف ورزیدند و آن قطعه زمین را بیمن ثبات قدم
ارجمند در تختگاه کوه الوند از پایهٔ رفعت به ارتفاع آسمان بلند بخشیدند به
اطلاع این معنی از معسکر همایون نیز بهادران ظفر مقرون فوج فوج و
دسته دسته بر تکاوران برق نشان نشسته کمر شجاعت و دلاوری
بمیان جان بسته رو برزمگاه نهاده بر کاب ظفر انتساب پیوسته آتش کارزار اشتعال
و عرصهٔ پیکار نمونهٔ روز محشر گردانیدند بعد از زد و خورد بسیار و سعی و
تردد مردان کار که در رکاب سعادت همه جهت دو سه هزار سوار
و از طرف مخالف افواج بحد شمار بود با وصف قلت لشکر آثار
فتح و ظفر و استیلای جهاندار فلک اقتدار نمودار در رایات کوشش و
تلاش اعدای نکبت سیما منکوس و نگونسار گردید

شکست آن جهانجوی نصرت پناه / چنان لشکری را باندک سپاه

چنین کارها آشکار و نهان / عجب نیست ز اقبال شاه جهان
نه این فتحش از یاری لشکر است / کز اقبال شاه بلند اختر است

نبود احتیاج خویش بالف شاید     که بود احتیاط خویش کم من [illegible] القصه

دست برد غازیان صبر از خوف و بیم شکست فاحش بر طلسم عجیب دشمن

نیم بسمل گذری از سپاه مخالف طعمهٔ تیغ خونبار و بقیة السیف گریزان

بهر جانب و کنار شتافت و از انجمله برجی که در شهر بود راه فرار مسدود دیده

سواری بجز کوچه حوالی گشته و شاه‌نوازخان خود با قلیلی از ترکان

و صحبت ان و چند قاطر اشرفی که در آن توقف توانست برداشت

گریز بسمت جبان با وحشت گرفت خیمه و اسباب موفور و اشیا

و اموال نامحصور چه از سرکار خود آن خذلان نشان و چه از علوفه

و لشکریان او عرضه نهب و غارت گردیده بتصرف غازیان فیروز

بعد از ان سواری اقبال با شوکت و سطوت و اجلال متوجه تسخیر شهر

شدن و بهادران صف‌شکن توران در و دیوار آنرا بزور بازوی جرات

و دلاوری شکسته از چهار طرف بر فراز در و دیوار قلعه برآمده

دست بتاراج و یغما گشادند و جمعی کثیری از قشون شاه‌نواز که

میان شهر مختفی بودند مقتول سیوف بی زینهار غازیان ظفر مثاق و
محلات و بیوتات و اسواق بآفت هدم و احتراق خراب تر از دل
ارباب بغض و نفاق گشت و عبدل خان درانی ماکو ناظر سرکار خاصه
شریفه که بخطاب مستطاب شفقت خانی سرافرازی داشت درین آوان
بمنصب جلیل القدر عظیم الشان وزارت دیوان اعلی و مکن خان برادرش
در جای او بخدمت نظارت سرکار وسعت مدار عز و افتخار یافت

## در بیان ایلغار نمودن خاقان موید اقبالمند بسمت سرهند و مسخر شدن آن سپهر آثار به نیروی بازوی بهادران ظفرمند

بعد از بیست روز از وقوع این فتح مسرت اندوز بسمع ایستادگان محفل
عالم افروز رسید که میرزا احمد پادشاهزاده هندوستان که با قمر الدین خان
وزیر و دیگر امرای لشکر که در سرهند توقف داشت خزاین و زواید کارخانه
جات را در قلعه سرهند گذاشته و حصار استوار را بمردان کار و دلیران
کارزار سپرده و خودش باتفاق امیران همراهی و عساکر و افواج پادشاهی

برابر باچی واقعه از دریای سرهند گذشته و کمند و دیع و آنچه ... دوه واره

مشتمل اردوی حضرت شهریاری متصل گردیده واست | رسیده بعرض خدیو زمان

که شهزاده ملک هندوستان | بفوجی گران سنگ ... | روان چو دریا ...

وزیر و خواص سرهند و بستان | همراه شهزاده گشته روان | ز دریای سرهند بگذشته‌اند

عجب رود و آبی شود ... | بهر منزل اردوی شه ... | رساند همت خود ...

بسرهند در قلعه ... گذشت | ز رود ... چیزی که شهزاده ... | چو در دست خاقان ...

که از شمس ... آمده ... | ز دریای سرکش ... درشت | بشمشیر یاری ...

بنوع ... ساحلی ... | عجب ... | گرفته ...

قیامت شود ... | زمین ... سرداران ... | زمین سمانی ...

روان گشته ... | با علیا ... لشکر گران | همه ... ابن ...

همه افسر ... لشکر گران ... بصوب سرهند معطوف ...

بتفاوت ... فوج از عسکر شاهزاده بطرف یامین ...

لوده هیانه ... منزل ... عرض ... سبیل ...

مواکب تعجیل نموده بمحاصره قلعه سرهند پرداختند و سفینه طاقت و قرار قلعگیان برگشته بخت نگونسار را از احاطه افواج بحر امواج در گرداب تزلزل و اضطراب انداختند

چو لشکر ظفر ز اردوی شهزاده بود | ز دریای سرهند کرده عبور
از انجا بتعجیل شاه جهان | بسرهند آمد بقصد غزو نشان | رسیدند همراهیان کامیاب
باطراف آن قلعه تا صبح شتاب | که آن قلعه کو آسمان میربود | مه و مهر را کوته از روی کمند
سر کنگرش بر فلک کرده جا | شده از ره غرق چو رستند دریا | بهادران فیروزی لوا

بموجب اشاره والا یورش برده بحملات دشمن شکن و صدمات کوه افکن رایات سطوت و استیلا برفراز آن حصار محکم بنا برافراختند و مستحفظان انمکان بیره نمای تیغ بیدریغ روانه دیار عدم ساختند

چنین تا که حصار شد از باد شتاب | که آرد یورش بر آن اسپاه | شده حمله آور ز هر سو یلان
بران قلعه از حکم شاه جهان | دلیران نام آور از پیش و پس | دویدند بر قلعه در یک نفس
حصار بلند از عبور سپاه | شده چون گلستان شاهراه | نگهبان آن قلعه فوجی که بود
بیکبارگی دست و پا گم نمود | هزیران جنگ آور از روی جنگ | نمودند بر بندیان کار تنگ

بران تیره بختان شه و تند تیغ   نکردند بر جان شان هیچ دریغ   نبودی سر

ز تن هیچ عام شد   که میدان پر از خصم تمام شد   از آن فوج در عرصه دار و گیر

گروهی شده کشته بعضی اسیر   مسخر شد آن قلعه در یک زمان   به نیروی اقبال صاحبقران

وبعضی که بر خوان شیران اجل ضیف نگشته وپیمانه حیات شان پر نشده بودند
بزمنقد ومردی که توانستند ره نورد کوه فرار گردیده در جنب هستی خود را از ورطه
هلاکت بساحل نجات کشیدند وتمامی نقود واجناس واقمشه وامتعه نفایس که
دران قلعه جمع اساس گذاشته بودند بتصرف بندگان بارگاه
گردون کریاس درآمد وغازیان نصرت نشان از وصول مال واکتساب
غنیمت وحصول اموال واسباب کثرت وسرور ونشاط بهره
وفور دفینه وخزینه از گنجینه خاطر وسفینه نقد آرزوی دیرینه آمد
چو گرفت آن قلعه را پادشاه توانگر شده جمله خیل سپاه خزاین بدست دلیران فتاد
در گنج قارون زمین برگشاد غنیمت گرفتند بسیار چیز ز سیم وزر وز غلام وکنیز
دربیان محاربه خاقان مملکت ستان با احمد شاه پسر محمد شاه پادشاه هندوستان وتفصیل در امر
قمر الدین خان وزیر انصرام کار ووقوع مصالحه فیمابین آن دو پادشاه عالیجاه وذکر صادرات ازمان
مستمع آید چون این خبر وحشت اثر بپادشاه زاده وامرای آن دولت رسید رعب
تمام وخوف مالا کلام بخاص وعام رو داد وتزلزل عظیم دران لشکر غفلت

شفاعت ز راه وفا او چو بشنید و بگذشت از آن کرد آمد و بود و شد برگرفت و فرزند

و شتاب و بهر اسپ و زین چو جنبش و سوار اسپ حرکت شهزاده

بیش شهزاده چو خواند این حکایت زاندوه سر در گریبان کشید

از این ماجرا تا خبردار شد | ز اندیشه بیچاره و کار شد
پی مصلحت با امیران نشست | بپرسید از ایشان چه تدبیر جست
همه عرض کردند با صد نیاز | که باید سپه را برگشت باز
بیند چو حصار شهزاده زود | در رسول سپه حرکت نمود

ضعیف و زار با جناب میر با فنون ظفر انتساب عمده الغر الغ ... سپه

و ... خبر حرکت شاهزاده به جانب لشکر فیروزی مآب

... چو ... اقبال خورشید کامیاب شده متوجه ... گاه

... در آن ... حصار | چو ... فارغ ز لطف پروردگار
... جنگ شهزاده بسته کمر | به اقبال و با نصرت و با ظفر
خبر تا ز رفتن او شنید | سپه را او ... لشکر کشید

ترتیب جمع مردم ظهور تلاقی فیمابین و مقابله فریقین اتفاق افتاد و محاربه عظیم که کار بر

پیوستن وانستند یا بدوکین شست نگاه سام مروند باقی و شستری از آن معرکه [illegible] باد

چو از دل گفت [illegible] و داد — چنان از دو جانب کشیدند صف



گرفتند [illegible] تیغ و خنجر بکف — ز تف و ز توپ و صدای تفنگ

[illegible] به [illegible] — ز گرد [illegible] رزمگاه

[illegible] — [illegible] و [illegible]

[illegible] ز توپ و تفنگ — از [illegible] ظفر [illegible]

پیوستند و [illegible] فوج [illegible] و [illegible]

[illegible] میدان [illegible] مشغول [illegible]

مقابل [illegible] اسب و [illegible] شاهزاده و لشکریان

[illegible] غازیان [illegible] و [illegible]

ضرب و حرب تا غروب آفتاب عالم افروز [illegible] و بعد از ظهر

[illegible] شب [illegible] و [illegible]

بالحال

با کمال تمکین و وقار در خلوت و اقتدار بیان نخست لاله رنگ شراب سرادقات

گردون آثار بود و تو چشمه سود و بادشاه زاده و امرای عظام بستان و ترخان

محمد و پایان نیز حاصل عنت کروهی فرود آمده و از طرف لشکر دیگر بکر جلو سلطان

و چون حلقه های زنجیر یکدیگر پیوسته محیط آن مکان شدند و وقت ملازمان سپاه بیان

جلادت شعار حصن حصین و حصار آهنین بر آن سرزمین قایم نموده چو شب در آمد

شفق و شب و در سپید | که لشکر از آن جنگ کین آرمید | کواکب بیاراست

بازار رخ پیش | فلک زیب او چو آمد به پیش | بکف سپهر

بکوهی لشکر شرق | بیاراست خورشید از پست شرق | همه شب در آن

همه روز سپاه | درآمد شب و رزم آمد بکار | بسر گاه

موکب جهان افروز بخت نشین خطه روز با بخت فیروز و طالع ظفر سیما کیکه

شاهان روز و هیولی پیدا از حرکت مشرق نمایان گردیده و از فرش فرخنده گیتی

سلطنت و ریحان و سبع القضای طبقات بسمان گرد جولان ساخت و رایات

نور و ضیا برای برهنه لشکر بنفشه سپاه ظلام برافراخت و فیروزی

بنه و بار در باغ شالامار گذاشته با افواج جنگ جوی ستیزه خوی
چهار کروه از معسکر ظفر اثر و پیش آن رایات نصرت آیات برافراشتند
حسب الحکم والا بالای تلهای ریگی که در وسط میدان محاربه واقع شده بود
و مخالفان از فرط خوف و هراس و سلب شعور و حواس فرصت پیش دستی
نیافته بمضمون اذا جاء القضاء عمی البصر از تصرف آن غافل شده بودند توپچیان
سحر کار فلک اقتدار توپ های بزرگ صاعقه بار و ادوات آتش خانه
قیامت آثار نصب نموده گرم شغل آتشبازی و در سنگر اعدا مستعد رخنه اندازی
شدند جنگ آوران جیش ظفر قرین تکاوران صرصر آهنگ را بمیدان ناورد
جولان داده بضرب سیوف خون فشان و طعن سنانهای برق لمعان
بسیاری از مخالفان را بمغاک هلاک انداخته زمین را لاله زار و هوا را
شعله بار می ساختند و بر همین منوال قراولان موکب اقبال و بهادران فیروزی شمایل
بر افواج مخالف که برای آوردن غله و کاه باطراف و جوانب از هر راه میرفتند هجوم
تاخته بسیاری را قتیل و جریح ساخته آذوقه و اسب و یراق آنها را گرفته می آوردند

دولی

وگوی مسابقت در میدان جلادت و مبارزت می بردند القصه بعد مرور
ایام که میدان قتال هر روز نمونهٔ روز رستخیز و عرصهٔ نبرد چون عرصات
محشر فتنه افزا و بلا انگیز بود روزی تلاش عجیب و دست برد غریب از
بیتمان قشون معلی با مداد معدودی از بهادران مظفر لوا که همراه
بودند بظهور رسید که ترک خون آشام فلک را چشم از مشاهده آن
خیره و روز اعدا از طلیعهٔ غبار آن هیجا مانند شب داج تیره گردید
تبیین این مقال آنکه جمعی از ایتام بهادران فیروزی نشان موافق ضابطه
و دستور شتر و قاطر و دستور با جوال و ریسمان برداشته باتفاق جمعی از
قراولان که بمحافظت و محارست همراه مال میرفتند بجهة سرانجام آذوقه
و علف از اردوی معلی دور برآمده یک طرفی روانه شده بودند
حسب الاتفاق در اثنای راه راجه ایسری سنگه با افواج خود که عمدهٔ سرداران
راجپوتیه و زبدهٔ سپاهیان همراه شاهزاده بودند برخورده فیمابین
جنگ عظیم روداد بهادران یکه صولت حمله های دلیرانه بکار برده

وانتهام ارتفاعی بضربت زجام بچوب دستی های که در دست داشتند
بزور بازوی اقبال بیزوال عدو قوی طالع انجم احتشام نشیب و پهلوی
کوه سعتنیه خوی شتعاوت تخمیر را خوب خورد و خمیر کرده جمع کثیر از ایشان را
روانه بئس المصیر ساختند و دلیران عدو افکن از جوهر سیوف برق زن
و رگ و ریشه چوب دستهای استخوان شکن خار در پیراهن قرار و شکیب ان
فرقه شقاوت نصیب انداختند

اسپ و اسلحه بسیار و غنایم بیشمار از ان گروه هزیمت شعار گرفته ایشان را
از میدان مقابله منهزم ساختند راجه مزبور از مشاهده ضرب دست ملازمان
لشکر منصور گرفتار حزن و اندوه غیر محصور گردید و طاقت ملطمه
دیگر از خود و جماعت راجپوتیه همراهی مسلوب دیده عریضه بدست معتمدی

داده خفیه ببارگاه عرش اشتباه فرستاده بعرض مراتب بندگی و
اظهار ارادهٔ توسل و قصد تشبث باذیال دولت ابد پیوند خواهان
از رفاقت شاهزاده هند قدم در طریق عافیت جویی و در راه سلامت
روی نهاد و پیش از آنکه صدمه دیگر از دست غازیان ظفر پیکر
رسد بنه و اغرق خود را برداشته در پرده شب چون شپرهٔ ظلمت طلب بال
پرواز بسوی آشیانه نکبت حاصل کرد بوقوع این معنی تفرقه و وسواس در بنیان
حواس از حد زیاده در لشکر شهزاده بهم رسید و از گریختن جیش از عمن
ذیشان هراس بقیاس و رعب فراوان بر دلهای ادانی و
اعالی مستولی گردید | کسی را که طالع درخشان نبود | سعی و کوشش بکردن نسود
روز دیگر که اولیای دولت را چون صبح نوروز مژده رسان افتتاح
ابواب مسرت و فیروزی و اعدای فتنه اندوز را مانند شب قیامت
نشان بدحالی و تیره روزی بود گلوله اندازان قضا در کمین نشسته و کماندار
هر یکی بموجب حکم آسمانی شصت بسته بهر کس هر چه قسمت بود بی خطا میرسانید

و هنگام محاصره حصن معمور از نصب [illegible] و دو کمان تخت الجلیقین زبان حال
سنگهای محکم اژدهای به رنگ از توپ و دو لیچ و جزایر و تفنگ بر سر و صورت
متحصنان بی نام و ننگ [illegible] سرگرایان [illegible] حروف نامه سنگ
و بناهای ثبات قصر حیات آن گروه دهشتزدگان را در هم [illegible]
صدمات زلزله ای [illegible] می آورد و از آن جمله گلوله توپ [illegible] چون
دعای [illegible] آسمان [illegible] که به این حجره که قمرالدین خان وزیر [illegible]
منزل و مسکن داشت فرود آمده و پرده سقف حجره را شکافته و در [illegible]
بر زمین افتاده و به یک سنگ از آنجا جسته به پهلوی او خورده [illegible]
که [illegible] خان [illegible] رسانید [illegible] جلیل القدر [illegible]
[illegible] حضار مجلس [illegible]
گردانید [illegible] کهسار
[illegible]
[illegible] قمرالدین خان [illegible]

دوچر

دولت او در لجه تفکر و ورطه تحیر فرو رفته آخر سر از گریبان فکر بر آورده
با نعقاد محفل مشورت چاره جو گردیدند و تمامی امرا مصلحت کار چنان
دیدند که مردن قمر الدین خان را که موجب وهنی عظیم و اهل لشکر را باعث
تفرقه و خوف و بیم است مخفی داشته قبل از آنکه این خبر در معسکر منتشر
شود بهیئت اجتماعی بر لشکر ظفر پیکر حمله آور شوند بر وفق این مشوره شاهزاده
ابو المنصور خان را که در نیشابور سلاله دودمان اعیان و در هندوستان
نیز سردار ذی شوکت عالی شان بود و با رجاع خدمت دار و غگی توپخانه
و نظامت صوبه اوده جمعیت سی چهل هزار سوار قزلباش و غیره سرافراز
و از امرای ذیشان آن دولت امتیاز داشت مدار المهام در خانه
و صاحب اختیار سرکار خود و سپهسالار لشکر ساخته مقرر نمود که توپهای
بزرگ را که بر اطراف اربعه لشکر چیده بودند بر جا گذاشته و باقی
آتش خانه سبکبار از قبیل توپهای جلو و بادلیج و جزایر و بان
همراه برداشته باداب قاعده از لشکر بیرون روند امیران و شاهزاده از انجمن

بر اسپی که گفتا بکوه گران — رسید عجب حشمتی زین علا — که با آن چنین جمع شد قافله

عجب گردشی چرخ دوار کرد — که باید کنون چاره کار کرد — چنین باید اگر شهرت این جهان

شوند هم اسپان اهل شکار — سپاهی که چیزی نشد جمع — ای خسته خاطر که ما

بمردانگی سروری میدان تمام — بیکبارگی حمله ور شو تمام — بود فتح و نصرت ز فضل

چنین سروری شود با کرا — پس از شهرت آسمان گیر کار — بکن حمله از بهر چاره

پادشاه خورشید اقتدار خجسته اختر سرداران نامدار و امرای عالیمقدار را

بحضور لامع النور طلب داشته و تمامی قشون ظفر نمون را سه قول قرار

داده و بر سر هر قول سرداری عظیم القدر منیع الشوکه بر گماشته و خود بدولت

ظفر و جلو و نصرت عنان پای عزیمت جهان گشای آسمان فرسا

در رکاب شبدیز گردون سیر برق جولان گذاشته روی زمین را

آفتاب کوکبه سعادت قرین رشک فزای فضای نور آگین سپهر برین

نموده اعلام فیروزی فرجام در عرصه رزمگاه بر افراشته قسمت میدان را

از سطوات شکر نصرت پیکر نمونه عرصات محشر فرمودند

ازین سو خدیو زمان و زمین بجا رایت افواج نصرت قرین و لشکر

بقسم چون صف آراستند بکینه زن ز هیجا شدند هیجا جوی

مردان کین شد بلند ز گیسو کمند ز گیسو به بند ز گرد سواران سپهر

سوار شد از سپه در هوا آشکار درخشیدن برق تیغ و سنان

زده شعله در خرمن آسمان ز امواج الوان دریای خون هوا است شفقگون و

زمین لاله گون نعیب اجل زد به میدان صلا بگفت آسمان عافیت را دعا

جهان آتشین گشت شعله ور که بیرون جست هر قطره خون چون شرر

ز خون دلیران در آن پهن دشت به پا از زمین محشر لاله گشت روان خون

بصحرا چو دریای آب نماند سر سرکشان چون حباب نکرد تقصیر در رزم

جنگ و لشکر به حفظ ناموس ننگ القصه در آن روز آتش کارزار

برنگی شعله افروز و شور گستر دار بحدی گرم و جان سوز گشت که آشوب قیامت

از هول آن کم گشته شد و از آسیاب در پیش استخوان در گور از بیم آب

سیکرده هر سرداری از قشون ظفر نمون ... سبقت ... بود ...

می‌نمود برای بنه ساختن آوازه نام آوری بر مراتب سعی و کوشش
می افزود که سرکردگان افواج بین پادشاه خورشید نگین

دو نیزه و دو باز و دو مرد دلیر
یکی نیزه و دیگر نیزه سپر

هر دو مردان نیزه را شکسته‌اند
نیزه با نیزه هم را شکسته‌اند

از هر دو سر نیزه بازی برابری حاصل نشد اگر خسته دست بگرز و خنجر برند بر گرده نیفتید

بودند آثار جلادت و مبارزت بظهور رسانیده بسمت بنه
شاهزاده که در قلب سپاه او با افواج بجنگ آمده و میان تو

توپخانه از حد زیاده متوقف ایستاده بود و سایر وهم و گمان را مجال گذار
و طایر خیال را رسیدن در ان محل محال و دشوار نمود یورش برده
مانند شیران نر به جرات و دلیری هرچه تمامتر بر سر بنه ریخته و آتش قتل و
یغما انگیخته دست زد و برد گشودند و صنادیق سینه پر کینه آن فرقه
زنادیق را که مستحفظ خزینه و زرینه بودند از نقود حیات خالی کرده
آنچه از نقد و جنس در بنه بوده تماما را غارت نمودند بمشاهده این حال
پای ثبات و قرار امرای لشکر هندوستان لغزیده و از جرات
و جسارت خود خجالت و انفعال کشیده بفحوای العود احمد باز متوجه
لشکر خود گردیدند و چون سپهدار سپهر تیغ خون آشام مهر در نیام
ظلمت شام ظلام پنهان نمود بهادران بهرام انتقام را در ان
هنگام محل سعی و تردد نبوده شهریار گردون اقتدار از عرصه کارزار
معاودت فرموده در باغ شالامار که مضرب خیام انجم احتشام
بود ورود سعادت فرمودند وقت شام که افواج فیروزی اعلام

از تاخت بنه مخالف تیره انجام برگشته و دواب را از اموال و اجناس
منهوبه بار کرده بمعسکر ظفر پیکر می آمدند در ظلمت شب راه اردوی نصرت
کوکب گم کردند و در عرض راه با افواج دشمن که از خیگاه روگردان شده
بلشکر خود می رفتند بر خوردند هندیان بر کثرت خود و قلت غازیان
مغرور گشته چون شیره در تاریکی لیل از هر طرف خیل خیل بی پروا آمده
طرح آویزش با بهادران نصرت مند انداخته مضمون اللیل یغشی النهار
آشکار ساختند و بر دادن بانهای آتش فشان و انداختن تفنگ
جزایر از دهان شرار کین در پیرهن فتنه انگیزی انداختند چون
مطمهای غازیان رزم پیرای نبرد آزمای کوه تمکین که در زیر بار احمال
و اثقال اموال غنیمت سنگین شده بود از تکاپو خسته و دست سواران
بسبب ستوران از سعی و تردد بسته بود و در تاریکی شب تا زلاقی
هندیان ظلمت شعار که معنی ظلمات بعضها فوق بعض نمودار گشته بود
چشم زخمی بسپاه منصور رسیده و همی بحال ایشان عارض گردید

ایشان

اعیان و ارکان دربار جهانمدار پرستان سعادت آشیان بسپهر قرار
حاضر شده صورت عمل بعرض خدیو بی همال رسانیده معروض داشتند که صلح دولت
و مقتضای وقت بالفعل عطف عنان و محول داشتن تسخیر هندوستان
بزمان دیگر اولا و شایان هست چون اخبار متواتر از سمت خراسان
میرسید که علی قلیخان برادرزاده نادرشاه سر شورش برداشته و آن
مفسده هنگامه عظیم گردیده و جمعیت بسیاری فراهم آورده و اراده
آمدن قندهار دارد و هوا خیز گرمی کما اشتد گرمای هندوستان
بمزاج مقدس شان موافقت نداشت عرض و التماس ایشان خیراندیش
و مشیران عقیدت کیش به پیشگاه خاطر کدورت مناظر بقبول مقرون
گردید هم درین اثنا علی قلیخان ترکی که از جمله معتمدان هندوستان
با ابوالمنصور خان وارد و قرب خانه وزارالممالک رفاقت داشت
رفاقت داشت سعادت اندوز ملازمت گردیده بخدمت اشرف
عرض نمود که شاهزاده و امرای هند صلح را طالب و رضاجو اند

مبارک راغب اند و اقرار می نمایند که ممالک موضوعهٔ هندوستان بدستور
ایام پادشاه تعلق بسرکار گردون مدار داشته باشند و وجه که از بابت
مالیات چار محال دار السلطنه لاهور بپادشاه میداده اند بجان دستور
متعهد میشوند که موافق معمول عاید خزانهٔ عامره نموده خلاف در عهد وجمع فصل
و میثاق و انحراف از شاهراه وفاق نورزند چون احوال شاهزاده
و ارکان دولت او معلوم بندگان اعلی حضرت قدر قدرت بود که سبب
کشته شدن قمر الدین خان وزیر اعظم و برخواسته رفتن راجه ایسری سنگه
سردار راجپوتیه تشویش و اضطراب فراوان بهم رسانیده اند در ین ولا
که خبر شدت آزار پادشاه والا جاه محمد شاه بآنها رسیده بیشتر از
بیشتر مشوش و پریشان خاطر گشته در مقام سراسیمگی و اضطراب
و چاره کار سوای التجا و رجوع بدرگاه خلایق پناه ندیدند لهذا
خاطر ترحم مآثر آنحضرت که عمان بیکران فضل و احسان و بحر بی
پایان مرحمت و امتنان است از ین التماس و عرض نیازمندی بسیار

بی اختیار در تموج آمد و درماندگان بادیهٔ اضطرار را در چنین حالتی که آفات
گوناگون بانهار رو داده خسته دل و خشک لب گذاشتن نپسندید و
کام جان بیقراران را بزلال مکرمت سیراب ساختن بعید از آیین مروت
دید از در سخت گیری و ابا و استنکاف در نیامده و علی قلیخان را
بشمول انظار عنایات خاقانی رخصت انصراف ارزانی داشته
حسب الاستدعای دولتخواهان صواب اندیش که مانند کاتب
بر او پای عزیمت بود نه رایات مراجعت برافراشته از راه لمغان
و درجات نهار درخت و بنگشات عازم دارالسلطنه کابل شدند
و از سوانح غریبه که در اثنای راه رو داد آنکه چون موکب همایون ظل ورود
بر آب انک انداخت شفقت خان درانی وزیر سرکار خاصه شریفه
بسبب خیانتهای که از و بظهور رسیده بود مورد عتاب سلطانی گردیده
و از دولت ملازمت ممنوع گشته حکم قضا توأم بحبس او صادر یافت
لیکن مطمح نظر خیریت اثر مهر گستر جهان بود که مشار الیه را چند روزی برای

اعمال مستنبه ساخته باز مشمول عنایات خداوند فرماید او باین لطف
مخفی پی نبرده و بی تابی کرده روزی که موکب اقبال از آب اتک عبور
مینمود خود را به آب انداخته رخت هستی بسیلاب فنا داد

وقایع سال سعادت اشتمال دوم مملکت آرایی این فرازنده لوای
جهان کشایی مطابق لوی ئیل ترکی موافق سنه هزار و صد و شصت و پنج هجری
دران زمان میمنت اقتران که قدوم عشرت لزوم ایام بهار و اوان
نزهت توامان ابتسام ریاحین و ازهار رونق افزای فضای حدیقه
روزگار و چهره کشای پرده کیان خلوت کده گلزار گشته بساط زمین را
از دمانیدن گلهای رنگارنگ بوقلمون و بسیط جهان را از صورت دادن
نقوش گوناگون جلوه گاه بدایع و نوادر صنع قادر بیچون داشت
شاه ملک سپاه فلک احتشام عنان گلگون صبا رفتار نسیم خرام را
از سیر سواد هندوستان که دیار وحشت آثارش از هوای شعله بار
نزعالی طبعان لطیف مزاج را جای خوش نشستن و زمین شوره زارش

ازدوا

از فرط حسن و نضارت بلند فطرتان نازک دماغ را مقام دل شگفتن است
منعطف گردانیده نزهتکده کابل را که از وفور سبزه و گل بهشتی است
بهمین بر روی زمین و از جوشش آبهای خوشگوار و شیرین نشاط افزا
تزازل بحریست متموج از ماء معین بورود میمنت آمود آب و رنگ تازه
بخشیدند و تشنه کامان وادی انتظار را از تموج دریای افضال
سیراب و شاداب گردانیدند و دران اوقات فرخنده ساعات
که ساغر جهانیان از تردستی ساقی فیض مالامال و مزرع تمنای
هر دل پر و بال از ترشح ابر جود پادشاه دریا نوال خوشه بند حصول
امانی و آمال بود رسید درگاهی کابلی که از جانب حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی صیانت قلعه و حراست شهر مینمودند بدریافت کیفیت
ناسازی هوای هندوستان بمزاج اقدس امتزاج بندگان ممالک
ستان و مراجعت آنحضرت بدون تسخیر آن مملکت حمل بر ضعف ارکان
دولت نموده بمقتضای بدبختی و شوره پشتی انحراف از جاده اطاعت

و اقدام بر شیوه معصیت ورزیده درهای حصار را بر روی اولیای دولت
ابد مدار بست و خار تمرد و عصیان به پیراهن عافیت خود شکست آخر
مغلوب صولت و استیلای بهادران رکاب سعادت گردید پادشاه
انجم سپاه مهر کلاه قلعه سپهر ارتفاع را از و انتزاع نموده خود با جنود نصرت بهر
داخل شهر شده منازل خاصه شهرنشین و عمارات عالیه دل گزین را از فر
قدوم میمنت لزوم و یمن ورود سعادت نمود بیت الشرف اجلال
مهبط انوار عظمت و اقبال ساخته بتمهید اسباب کامیابی دوجهانی و تهیه
مواد عیش و کامرانی پرداخته محصلان سرکار شاهی بجهة کوچانیدن
سعید درگاهی تعین فرمودند که او را با عیال و اطفال بلامهلت و اهمال
از ان سرزمین بهشت مثال برآورده و بدار القرار قندهار برده سکنا دهند
محصلان بموجب فرمان واجب الاذعان مشار الیه را با خانه کوچ برداشته
و بقندهار رسانیده در اصل بلده ساکن گردانند مقارن اینحال
بعرض ایستادگان پایه سریر عز و جلال رسید که خانخانان سردار که مامور برفتن

الهی

الکای پشاور بحیطه و تصرف خان بهادر پسر ناصرخان شده بود درانجا
رسیده بهمدستی و اعانت حامی شرع اطهر حضرت میان محمد عمر و اتفاق
دیگر مریدان و معتقدان آن مقرب درگاه حضرت خالق اکبر او را دستگیر
رفقای شرارت پیشهٔ آن را تنبیه و تعذیر نموده شهر پشاور را بتصرف
درآورد العرض از وقت مراجعت از هندوستان الی ورود موکب مسعود
بدار السلطنه کابل نزهت نشان نسیم عشرت افزای تاییدات
ایزد منان از هر طرف می وزید و شمیم دلگشای گلهای نشاط از
مهب لطف قادر مستعان بمشام ملتزمان بساط فلک بساط بارگاه
بهشت انبساط میرسید عیش و طرب از میامن وصول فیض شمول
موکب ظفر کوکب چون سحاب در اطراف آن الکا خیمه طناب در طناب
کشیده و وفور خوشحالی و سرور شب و روز مانند هوای نوروز
در آن گلزمین نزهت اندوز ماواگزین بود و شاهد حقیقت بین آگاه دل
در ظاهر از سیر و تماشای این گل و گلزار گلچین حدایق شادمانی و تحسین باطن

نظاره فرمای شیونات جمال تجلیات سبحانی بود و تحصیل تردماغی از
دریافت کیفیت نشاتین و مشاهده جلوه پیرای شاهد حقیقت از نقاب
کونین میفرمودند و نرگسی که باغ نشاط از فیض نگاه مهرآثار آنحضرت
طراوت بی اندازه میگرفت امور دین و دولت هم ازین توجه رای
دو عالم آرای دارا در هر صورت حسن انتظام می پذیرفت

در بیان نهضت پادشاه ... بجانب مملکت پنجاب و ذکر معاودت آنحضرت بقرارگاه بعد از بندوبست آنجا

دران اوان مسرت نشان از عرایض سوانح نگاران لاهور و پنجاب
بعرض حجاب بارگاه عالمیان مآب رسید که محمد شاه پادشاه هندوستان
باجل طبیعی بساط حیات درنوشت و شاهزاده میرزا احمد که در سرهند
نزول داشت بصوابدید امرا و ارکان دولت در عرض راه بجای پدر
بر تخت سلطنت متمکن گشت و منصب وزارت اعظم با بوالمنصور خان نیشاپوری
که احوال او سابقا مرقوم قلم وقایع حقایق رقم شده مفوض ساخت
و معین الملک پسر قمرالدین خان را با افواج گران و ساز و سامان فراوان

۱۷۰

برای انتظام امور نظامت روانهٔ صوبه لاهور نموده خود با امرای نامی
لوای مراجعت بدار الخلافه شاه جهان آباد افراخت و نیز معروض
خدمت اشرف گردید که معین الملک مزبور بعد از ورود بصوبهٔ لاهور
بزور نشاء جوانی که سر جوش بادهٔ نادانی است دم از تکبر و غرور
میزند و در حکمرانی آن مملکت خود را مطلق العنان تصور نموده باین
خیال که محاصل جاگیر محال را خود قابض شود بادی حرکات لغو شده
در ایصال وجه مقرر تمرد میکند باستماع این خبر بار دیگر عزیمت سفر
لاهور در خاطر کرامت مظاهر خدیو بحر و بر بقصد گوشمال معین الملک
خیره سر تصمیم یافت لیکن چون گرمی هوا و سورت موسم گرمای هند
مانده بمجرد انقضای موسم گرما و آمد آمد فصل پائیز فرحت انگیز پای
عزیمت در رکاب سمند ظفر پیوند آورده رایات عزیمت و اجلال
براوج افلاک افراخته امین آباد گجرات را که چهار فرسخ دور از بلدهٔ
دار السلطنهٔ لاهور است مضرب خیام کیوان احتشام ساختند معین الملک

مزاج اشرف ناسازگار بود و طبع مبارک بحرکت
آب و هوای ولایات بهشت نظیر سردسیر مایل
است چند روز در این اراده معظم توقف

بمنافی صورت حال و معلوم نمودن کیفیت حال از خواب غفلت بیدار
و از نشا غرور و پیش از خمار هشیار شده با کثرت جمعیت و وفور سامانی که
داشت خود را مرد میدان غازیان تهمتن توان نیافته عرایض مشتمل بر
لوازم عجز و استکانت مصحوب مولوی عبدالله بدرگاه خلایق پناه
فرستاده چند نفر از اعیان لاهور و اق سقالان آن ملک موفور السرور را
بخدمت اشرف روانه کرده دست بدامن تضرع و استیمان زده عرض و
تعهد نمود که مداخل و محاصل چهار محال بدستور ایام نادر شاه بتفصیل
و سال بسال بلا تعلل و اهمال داخل خزانه عامره شاهی می نموده باشد
و از این عهد و پیمان که موکد برسوخ عقیدت و ایقان است تخلف و انحراف
نورزد و نیز استدعا کرد که رایات عالیات از امن آباد معاودت
فرماید بموضع و قریه از قرای ممالک مزبوره از تاخت و تاز افواج منصوره
اذیت و اضرار نرسد از انجا که رحم و مروت از بدو خلقت شیمه کریمه ذات
قدسی صفات آنحضرت است علی الخصوص در حق کسانیکه بعجز و الحاح

پیش

پیش آیند و بامید دستگیری بدامان دولت ابدنشان تمسک و
تشبث نمایند و نظر برین که باقتضای بلندی طبع التجای دشمن تیره خیال را
پذیرا ساختن و خصم باطل سگال را عند العجز بعفو تقصیرات و صفح زلات
نواختن بعید از شیوه فتوت و علو همت میدانند بعد از گذشتن میش
کشتهای نمایان از نظر مرحمت اثر در رسیدن تحف و ارمغان بدربار جهانپناه
فیض گستر مطالب و مدعیات معروضه او فایز مدرجه قبول و عهود و مواثیق
بشرف تاسیس و توثیق موصول گردید و بعطای خلعت فاخره گرانبها
و سرپیچ مرصع افتاب ضیا تارک مباهات او را فرقدان سا فرمودند
و در ساعتی فرخنده و زمانی خجسته عنان یکران جهان پیما را بصوب
دار السلطنه کابل منعطف ساختند و آن ملک دلگشا دوباره از فر مقدم
فرخی انتما مطلع انوار عز و علا و مطرح صنوف میامن برکات و یمن گشتها در
حق اعلی وادنی گردید و دران مکان عشرت اندوز چندروزی توقف
ورزیده از انجا عزیمت قندهار فرموده شکارکنان و صید افگنان

وقایع سال ... [illegible]

متوجه آن دیار شدند در اثنای کوچ محبت خان بلوچ که سرکرده و
پیش قدم طایفه بلوچیه بود حلقه اطاعت در گوش و غاشیه عبودیت
بر دوش انداخته شرف اندوز دولت رکاب بوس و بعطای خلعت
وانواع مکارم والطاف مراحم شرف و معزز گردید شرح شمه از احوال
جماعه بلوچیه آنکه طایفه بلوچ گروهی اند وحشی شعار و چون
قبایل یاجوج بیرون از حد شمار و از قدیم منزل و مسکن شان بنواح
قندهار است و بغرور بسیاری الوس و قشون و استظهار قلاع و حصون
همیشه با حکام آن دیار در مقام نافرمانی و استکبار بوده بمقتضای خبث ودوای جوانی ناحیه باخت دیار نمود
طینت پیوسته در انتهاز قابو و فرصت می باشند چنانچه در ایام که رایات
عالیات متوجه تسخیر هندوستان بود جماعه مزبور توهمات از کوه
دور بخاطر راه داده قرعه ترددی ریخته خیال می انداختند و بگمانهای
غلط لوح اندیشه و صفحه انتظار را پر از رقوم اوهام مهمله می ساختند
محبت خان که پیشوای آن گروه باطل تیره بوده بمراعات دور اندیشی در ظاهر

خود را از بندهای راسخ الاعتقاد خدیو با عدل و داد وانموده روزگار
بنفاق بسر می برد و راه بین الشقاق والوفاق می سپرد درینولا که معین الملک
خیر و بهبود و صلاح و سداد خود را در ترک شیوهٔ خودسری و خصومت
و عناد دانسته اختیار طریق فرمان بری و اطاعت و انقیاد نمود و
معاملت مملکت تخاب نیز موافق مرضی کارپردازان سرکار خلایق
مآب صورت انفصال پذیرفت محبت خان و سرکردگان جماعت بلوچیه را
یقین حاصل شد که حالا بندگان اعلی متوجه تنبیه و استیصال آنها گردیده
بمرتبه مطلقا تحمل و اهمال در باب داشتن اعمال نخواهند فرمود و جبال تمرد
و استقلال آن بهایم سیرتان وحوش خصال معرا از هوش را از صدمه
بهادران باظفر هم آغوش در طرفة العین منشق و منصدع ساخته
کالعهن المنفوش خواهند نمود بنابران در آوانی که رایات نصرت نشان
بزره ارض شمال عازم مستقر جلال گردید محبت خان مذکور که سالها
بمظاهرت ایل و اقوام در مسکن و مقام خود آب بی لجام خورده سر از اطاعت

بهیچ فرمان روای ذی شوکت فرود نیاورده زیست بخودسری می‌نمود
از سطوت و مهابت خدیو گردون صلابت خایف و ترسان و لرزان
و هراسان گردیده زندگی خود را در تقدیم مراسم عبودیت و بندگی
منحصر دید چنین نیاز بجا کیمیای ملازمان آستان سپهر بنیان سود و قابلیت
برسوخ استقامت را بغز عنایت خلعت سراپا کرامت برافراخته درجه
شرف و افتخار و مرتبه عزت و اعتبار حاصل ساخت جناب اعلیحضرت
قدر قدرت برای صید دل آن وحشی سیرت هر روز بمرحمت خاص نظر
مکرمت مشتمل بر اختصاص او در نوازش فرموده بر مراتب قدر و منزلتش
می‌افزودند و او نیز در اقدام لوازم اطاعت و ظهور حسن خدمت
و وفور خضوع و خشوع بجد سعی میکرد که نظارگیان در مقام حیرت
و استعجاب می‌بودند و در امور جزوی و کلی امری که منافی رای جهان‌آرا
باشد در ظرف مدت ملازمت بهیچ وجه از و معاینه نمی‌نمودند
و آخر رفته رفته کارش بجایی رسید که تمامی ملتزمان بساط دولت مناط

بنو

شیفتهٔ حسن اخلاص و ارادت او گشته غایبانه مراتب خلوص عقیدت
و رسوخ فدویت مشار الیه مکرر بخدمت اشرف مذکور و معروض حضور
کرامت ظهور مینمودند خاقان گیتی ستان که ضمیر بیضا نظیر صحایف تجربش
آینهٔ تماشای اسرار تقدیر و صورت نمای مکنونات ضمایر صغیر و کبیر و
حقیقت و مآل هر کار بمثل آفتاب نصف النهار در وی هویدا و لایح
التنویر است از جهد و کوشش او در لوازم خدمت و مبالغه و اتقان
موقف حضور در تعریف و توصیف او هر ساعت متبسم می بودند
تا آنکه روزی در خلوت متقربی با بعضی از امنای دولت تقریر
این راز سربسته نموده بآنها ارشاد فرمودند که هر چند این غول صحرا
شاهد اخلاص خود را به پیرایهٔ نیرنگ و فسون آراسته در پیش گاه
نظر جلوهٔ گرمی میسازد اما عنقریب است که پرده از روی کارش بر افتد
و آخر کار این مرتد قدر عنایات افزون از حد نواب همایون ندانسته
ره نورد وادی ضلالت و گمراهی خواهد گردید باقتضای خبث باطنی و

طینتی کردن بکوان بنعمت معصیت خواهد کشید بعد از انکه یکبار ضرب دست
غازیان نصرت نشان را خواهد خورد زبان بتقریر فامنا ربنا فاغفر لنا
ذنوبنا وکفر عنا سیاتنا کشوده بصدق دل روی ارادت باین
استان واجب الاطاعت خواهد آورد چون این کلام کرامت نظام
بکوش دولتخواهان صداقت نیوش رسید همه متفق اللفظ والکلمه
بعرض اشرف رسانیدند که هرگاه صورت این معنی در آینه ضمیر
مستنیر توجه بنقش جلوه نماست نخل وجود چنین شجره ثمر آمود را
باره سیاست از پا درآوردن عین حکمت وکمال مصلحت است
آن مظهر الطاف باری بحلم جبلی و بردباری زبان وحی ترجمان را
درجواب کهر ریز بیان فرمودند که اگرچه ظاهر و باطن آن فتنه
کیش بر دل الهام منزل مکشوف و آشکار است لیکن در
بارگاه ایزد علام الغیوب که دانای سرایر و عیوب است پیش از
اقدام معصیت حکم بتعذیب احدی نمیرود و قلم کرام الکاتبین

که مستوفیان دفتر اعمال خلایق اند چنین از صدور گناه جاری بی‌تحاشی
سیئات ثبت نموده اگر ما که سلاطین که خلیفه آن بارگاه معدلت پناهیم
چگونه ازین منهج قویم و صراط مستقیم تجاوز نماییم و بدون ظهور
جرم و عصیان بعقوبت کسی حکم فرماییم حاضران بساط عزت
در رغور این کلمات کرامت آیات را دیده گوش هوش خود ساخته
بر وسعت حوصله و مرحمت گستر تحسینها بدل و شکر و ثناها بزبان
ادا نموده منتظر وقوع ارشاد و تمام رشاد بودند تا آنکه خاقان
ممالک بخش گیتی ستان آن سفید روی سیاه درون را بسرداری
کل مملکت بدخشان سرافرازی بخشیده و از حضور لامع النور رخصت
فرموده متوجه طی منازل و قطع مراحل شده و در اندک فرصت بدار
معموره قدوم همت لزوم مشرف ساخت جان در سکان ملک سیاه
بنا صلح حسب مقدور سر از گریبان مخالفت و عصیان بیرون کشیده
ارکان سلطنت و اعیان دولت که حقیقت حال بیش ... را

زبان الهام بیان خدیو بیهمال اصغا نموده بودند چشم تیقظ باز و بینندهٔ
باز دیده در فروغ صدق انباز شد و باقی احوال آن فتنه سگال
در طی سوانح این سال نگاشته کلک صدق مقال خواهد گردید

## در بیان اخبار علی شاه در ممالک خراسان و کیفیت کشته شدن او و از دست تیغ ستم آن حکمران

هرگاه ارادهٔ حضرت ملک متعال و مشیت مالک الملک مملکت بی زوال
بآن تعلق گیرد که یکی از برگزیدگان بارگاه کبریا را بمدارج علیا و
معارج اسنی رسانیده متمکن سریر سلطنت و رونق افزای وسادهٔ
خلافت سازد و عالم را از امتداد زمان معدلت بنیانش از
ظلمت ظلم پردازد اسباب و معدات آن امر خطیر از پس پردهٔ تقدیر
نوعی آماده و مهیا گرداند که مزاحمت و ممانعت هیچ یک از ارباب
بغض و عناد و تفرقه انداز جمعیت آن مواد و سنگ راه جلوه نمای
شاهد مراد نتواند شد بلکه در میان بدخواهان دولت ابد طرازش
نفاقی اندازد و مادهٔ مخاصمتی فیما بین ایشان پیدا سازد که با یکدیگر

درافتند

در مقام ستیزه دیرخاش درآمده برادران بنی اعمام در افناء اعمام
هم کوشند و قبل از آنکه کام دل از جهان برگیرند چشم از جهان
بپوشند و چون خواهند که نایرهٔ فسادی برافروزند مانند خیار
در آتش خود بسوزند تا بتحقیق این مقال آنکه چون نادرشاه
مقتول تیغ قضا و شمع حیاتش خاموش بصرصر فنا شد علی شاه
برادرزادهٔ او که دران اوقات در دار السلطنهٔ هرات توقف
داشت بجناح استعجال خود را بمشهد مقدس رسانید و سهراب نام
غلام خویش را که محرم و معتمدترین خواص و منتخب جملهٔ مقربان خاص
او بود باتفاق طایفهٔ بختیاری و فرق دیگر بجهة دستگیر کردن
نصرالله میرزا و امام قلی میرزا و دیگر اولاد و احفاد نادرشاه
که در قلعهٔ کلات ساکن بودند روانه گردانید مامورین ره نورد
سبیل تعجیل گشته و بمحاصرهٔ قلعهٔ مذکور که در حصانت و رزانت
همسر حصار نه رواق و در متانت و استواری ضرب المثل و شهره

آفاق است پرداخته دکنهای گلستان بوده بر برج و در دست انجمن

فلک رفعت انداخته همچو [illegible] کوه سیما علی حسین [illegible] تیر انداختن [illegible]

برآمده و از صحت در شهر از قوانین [illegible] چون قضای آسمانی [illegible]

داخل قلعه شده نصرالله میرزا و امام قلی میرزا پسران نادرشاه

و شاهرخ میرزا پسر زاده او حسن [illegible] ولد رضا قلی میرزا مجروح و در آمدن

مخالفین متصرف شدن شان بران حصن حصین فوراً سواران

اسپان صبا شتاب تا جانب مرو شاهجان [illegible]

تعاقب دست محمد خان [illegible] نصرالله میرزا که [illegible]

[illegible] احسان و انعام [illegible] حسین [illegible] نعمت [illegible] بود [illegible]

شاهزادگان [illegible] از خانه [illegible] در میان قلعه [illegible] داشت [illegible]

برآمده چشم از حقوق نمک و خدمت شاهزاده پوشیده [illegible]

ایشان گرفته [illegible] دلیای نعمت گردید امام قلی میرزا [illegible]

میرزا را دستگیر نمود و [illegible] دشواری در کلات [illegible]

در حالتی که سومی جمیع بگرفتن اوامر قبلی میرزا و شاهرخ میرزا مشغول بود
خواجه میرزا فرصت یافته خود را از میان برآورده متواری و براه الکای
مرو شاهجهان نهاد و آن ستمگر کوشش حق ناشناس قربان علی نام
خویش خود را که سپاهیان بی باک و سفیه سفاک بود تعاقب در عقب
خود عقب میرزا با جمعی بود برای مجرای خدمت پیش سهرابخان
کلات شتافت قربانعلی در منزل دیگر در عقب روی کرده با جمعی بود
رو بکیف حوض خان که از منازل قریب مرو شاهجهان است خواجه میرزا
را دریافت و در صدد مزاحمت و ممانعت خواست که او را دستگیر
میرزا از فرط غیرت و شجاعت که داشت شمشیر علاوت از نیام
برآورده آخته و به یک ضربت کار آن مکروه را عاقبت تمام ساخت
در این اثنا قزلباشان مروی که در اطراف و جوانب آن وادی بطریق
جاسوسی و خبرگیری تکاپو داشتند بر خواجه میرزا دستگیر نمودند
با میرزایان دیگر که در قلعه کلات محبوس بود از تقدیرات آسمانی دور

آسمانی در مقام حیرت افزود و از حیات خود مأیوس بودند بمشهد مقدس نزد
علیقلی خان بردند خان مذکور که چشم براه این روز دلخواه داشت
و صورت حصول این مراد را هر لحظه بقلم مژگان انتظار بر لوح تصور
می نگاشت تمامی برادران بنی اعمام را که چون خیل طیور که یکی همه بدام
افتند صید پنجهٔ اقتدار و سررشتهٔ حیات و ممات آنها را وابستهٔ بکف
اختیار خود یافته همگی اولاد نادرشاه را که اسیر شده بودند بقتل رسانیده
ورودی از شاه راه انصاف و مراعات صلهٔ رحم منحرف گردانید
مگر شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا که از بطن فاطمه سلطان بیگم بنت
خاقان سعید شهید کامیاب دولت نشاتین شاه سلطان حسین بود
و از طرف پدر بخاندان نادریه و از جانب مادر بدودمان علیهٔ صفویه
انتساب داشت بظاهر خبر کشتن او را نیز اشتهار داده در ارگ
مشهد مقدس پنهان گذاشت و مصلحت وقت درین دید که اگر
اهالی ایران رضا بسلطنت علیقلیخان دهند و گردن اطاعت و انقیاد

بر خط

برخط فرمان او نهند شاهزاده مذکور را نیز مثل شاهزادکان دیگر از
کسوت حیات عاری سازد و اگر مردم از فرمان بری او سر تابی
کنند و نقش مرادش بالفعل درست نشیند شاهزاده را از مجلس
ارک مشهد مقدس برآورده بر تخت سلطنت نشانند و خود بلا سهیم و
شریک صاحب اختیار مهمات سلطنت بوده نکوخواهان خاندان
سلاطین صفویه را چندی باین حیله ساکت و مألوف کرداند
بروفق این تدبیر بعد تقدیم تسخیر کلات و بیرون کردن شاهزادکان از
حصن حیات بتاریخ دهم ماه رجب جلوس براورنک سلطنت
و جاه نموده امور سوم بعلی شاه نمود و نقد و جنس که از نادرشاه
دران حصار استوار مانده بود و عدد و شماره زر نقد از قبیل
روپیه و اشرفی سوای جواهرخانه و کارخانجات و طلاالات و نقره
آلات بیرون از حد احصا و تحایف و اجناس کران بها ده
کرور مصطلح هندوستان میرسید بارض اقدس طلبیده دست به

تمهید مبادی اسراف گشوده و این معنی را مصداق حال خود نموده تیغ ستم
قمع کسانی که از دولت و خدمت بوده و خدمت بسیار بتمامی آن گروه کشیده دست ظلم
غلامانی که از کفایت پیش آن شیفتگی وقار و تمکین را ذکر کرده و ارث بیش درین
قدرت ترک سلطنت نمود و بجلوس علیشاهیان صاحب الملک زمان با دشاه
بسبب صداقت انتساب غلام مقرب درگاه خود حواله کرده بود
مختار و مطلق العنان دولت ساخت و خود از امور ملک و دین یکباره
آرامی غافل گشته بعیش و عشرت پرداخت و ابراهیم خان برادر خویش را
برتبه نیابت سلطنت و سرداری افواج اقتدار و شوکت در ساحت
خراسان برای ضبط ممالک عراق روانه اصفهان کرده بعد از
چون علیقلی شاه کج ... اوایل جلوس اظهار ... اعتقاد نمود
... از نقود و جواهر و خلایق بسبب ... و اصطلاح ... بوده
رو گردان و سالک طریق تمرد و عصیان گشته با رخصت و ...
با اهل و جماعت و متعلقات گذاشته و گردن نافرمانی

و طغیان

و طغیان برافراشتند و درین سال بعلت بی‌بارانی و طلوع قحط و

غلای عظیم در ملک خراسان افتاد و خلایق را ازین آفت سماوی

زحمت و پریشانی عجب حاصل شد و از فرط غم و جوع بسیار گرسنگان

بیرون [illegible] و بسیار [illegible] که [illegible] روی به

شهر و بستان‌ها و گلیزان [illegible] در [illegible] خراسان تیول

[illegible]

[illegible]

سهراب و میر الهی‌بیک که از اهل عراق بودند عرض نمودند که اول رفتن بجانب
طرف قندهار لزوم ندارد و مقتضیات آنجا تعیین یکی از سرداران بآنجا
می‌آید و مملکت عراق که پای تخت سلاطین ایرانست و مستوره انتظام مایه
و صلاح و دین است که اول باصفهان تشریف فرموده از آنجا سلطنت
و فتنه‌های عراق و آذربایجان جمع نموده به تسخیر ممالک محروسه
کمر بسته از آنجا عازم قندهار باید گردید بعد از مخالفت و مشوره با امرای درگاه
آخر رای علیشاه نظر بصلاح و عقلای بسیار براین قرار یافت که اول
با ده دوازده هزار سوار بسمت هرات و استحکام آنجا احمد و همین خراسان خود
بمملکت عراق پرداخته سال دیگر با فتنه‌های آنجا و مراجعت بطرف قندهار
و آن ملک را با ممالک محروسه متصرف در آورده و از آنجا عزیمت هند
نماید بر این نمود غضنفر علیشاه با کمال جاه و جلال بطرف عراق بقصد تسخیر
مملکت آذربایجان و عراق رخت عزیمت بصوب مقصد کشید
با کمال حزن شان متوجه ... رسا و خوانین کردستان گردید

ذکر ... علیشاه بطرف [illegible]
و ... میرزا ... خان [illegible]
و گرفتار شدن [illegible]
مملکت ... خان

جدال وقت ال ازخوانین کرا دعاوت بخشیاد بود هال کرفت
متعدی برستاد و خود رو بباز غدران بشاد و فرماده در باز غدران
شدیار خان افغان غلجائی و عطا و نصیر خان اوزبک که در عهد سلط
نادرشاه در نواحی روم و در مشهد بود متوقف و متمکن و مامور بودند
و در آن وقت ایل و قشون خود را از آنجا کوچانیده بر داشته اورده
در صفاهان پیش ابراهیم خان کنه داشته سرکردگان خرد و خود مکانی
نزد علیشاه آمده اظهار قدرت و اختیار خدمت نمودند
چون سعید باشی و سهراب خان غلام هر دو مدار المهام
سلطنت علیشاه و مختار جمیع امور و مهمات دولت و وجه
دلخواه بودند بنابر شک و وحشت که از مرطالبان حضرت زردیانا
سرا حقد می حیدیا اصل من حسد می باشند تا زمی کنفی فیما بین
موی الیها می بود و سعید باشی بودن سهراب در کار اسب
محل اعتبار و مستقل وقت را خود تصور می نمود در آن اوقات

از غیبت سلطان ابراهیم خان در ممالک آذربایجان و عراق و تشخیص نقش
استقلال و استعلای او در آن سرزمین بجهت امن و متابعت خود و
دوام علی الاتفاق و ظهور داعیه خلاف و نفاق او بسمع علیشاه
رسید معیار باطنی وقت حصول مدعای خود یافته در تعقیب حسب
خلاف و دفع مخیلات مزورش در میان آورده بهر حیله که داشت
و فسون و فسانه که توانست سهراب بیگ را از حضور برآورده برای ضبط
خانمان ابراهیم خان روانه دار السلطنه اصفهان گردانید و در زمان
رسیدن او خبر فتنه و فساد و سعی الیه از علیشاه بگوش مطیع بهانه
ابراهیم خان از بعضی آگاهی یافته رفت بهانه که خواهی در
ملال انگیخته بودند و سهراب را بعد دفع و زجر بجنگ آورده بقتل رسانید
بعد از آن ابراهیم خان بتالیف قلوب سرکردگان اوزبک و افغان
و دیگر سرداران که همراه او در آن زمان بودند پرداخته و خاطر ایشان
بانسان رفق و مدارا و احسان و عنایات لاتعد و لاتحصی مطمئن

آورد

و بالوف الطاف و صنوف اعطاف مالوف و همه را بر عنایتهای
لایق با خود دوست و موافق ساخته به نیروی مظاهرت و معاضدت
ایشان دست و بازوی جرات و دلاوری گشوده شروع بتمهیدات اعلان
مدعا و افراختن رایات ریاست بر ملا نمود و سلیم خان افشار را صاحب
اختیار مهمات سرکار خود فرمود و امیر اصلان خان قرقلوی افشار را نیز
که از طرف نادر شاه بسرداری آذربایجان منصوب و سرافراز و بنابر
بعضی امور از علی شاه در محل خوف و احتراز می بود بتقدیم مراتب اعزاز و
اکرام و اظهار الطاف و اعطاف تام با خود متفق ساخته در اصفهان
رایات خودسری و مخالفت برافراخت و جمعی از افاغنه و اوزبک را
که در انجا سکنا گرفته بودند بر سر کرمانشاهان فرستاد امیرخان
عرب میش مست توپچی باشی که در ان زمان حکومت ان مکان داشت
همت بمدافعه گماشته دست بمجادله گشاد و بعد از جنگ و جدال بسیار و
ضرب و قتال بیشمار بکمند اسیری افتاد و طایفه اوزبک و افغان باز

دستگیر کردن امیرخان دست تطاول تاراج شهر از آستین قهر بیرون
کشیدند و بر کرمانشاهان و مضافات آن غالب و مسلط گردیدند
ابراهیم خان از اصفهان بعزیمت آذربایجان حرکت نموده علی شاه
نیز بورود این خبر جنود و لشکر مجتمع فرموده باراده مقابله و قصد مقاتله از
مازندران برآمده رو بمقصد گذاشت و ابراهیم خان هم امیر اصلان خان را
از آذربایجان همراه گرفته باتفاق او و سرکردگان قشونهای طوایف دیگر
که در رکاب داشت لوای محاربه برافراشت مابین سلطانیه در محل زنگان
تلاقی فئتین روداد و نقیب ملک الموت از چهار سوی معرکه زبان تکبیر
شهادت برگشاد و در عین گرمی کارزار و شدت هنگامه یکبار جمعی از
لشکریان علی شاه مانند بخت و اقبال از و برگشته با ابراهیم خان
پیوستند از سنوح این حال سلک جمعیت علی شاه تیره خیال از هم
پاشید و فرق قشون راه فرار اختیار نموده هر یک بطرفی روانه گردید
و خود هم بموداى اذا جاء القضاء عمى البصر چشم از عاقبت کار پوشیده و نیک

آن

وار بر خود گزین با رحیم میرزا برادر کوچک ترش و معدودی از غلامان
بسوی طهران گریخت و آبروی سلطنت را با خاک مذلت آمیخت و ابراهیم
خان منصور و مظفر از معرکه معاودت بمعسکر خود نموده جمعی از ملازمان
بجانب طهران بتعاقب او تعیین فرمود مامورین ره نورد و سبیل تعجیل گشته
در الکای طهران بعلی شاه رسیدند و او را با برادر رحیم میرزا دستگیر نموده
باردوی ابراهیم خان آوردند خان مذکور برادر خود را در طرفة العین کور
ساخته از سلطانیه لوای نهضت بجانب همدان افراخت سبحان الله
آدمی چه خیالات خام در سر دارد و با وصف زمین پایگی سر همسری
با افلاک میخارد و بگمان غلط میخواهد که عمارتی از خاک بر گره باد بنا کند
و با فسون و حیل صورتی مجسم بر هوا نقش زند علی شاه میخواست
که قندهار را متصرف شود و توران و ایران و سایر اقالیم زیر آسمان
مسخر او گردد این نمیدانست که حکومت چند روزه عاریت زود از او
می ستانند و در چشم زدن جهان روشن بر دو تاریک ساخته روز عمرش را

بنا علیه رسانند و طمع تیغ هلاک میکردانند || شنیدم ز دانشوری هوشمند
که کردنکشی را سمی وا دهند ∴ بگفتش که از کردش روزکار || تنومند شد چون درخت چنار
ز بسیاری برگ و انبوه شاخ ∴ برو تنگ گردد جهان فراخ || پس افتد ز نیروی خود در میان
نخواهد جز او کس بود در جهان ∴ جهاند ز خویش آتشی بر تمام || بسوزد جهان را بسوزد تمام
ازین نکته دانند اهل خرد ∴ که احوال گردنکشان این بود || القصه بعد از انجام مهام

علیشاه امیر اصلان خان با جمعیت خود روانه تبریز شده و بنابرین که
مومی الیه اسباب ثروت و مکنت زیاده از حد بدست آورده در الکای
آذربایجان اوقات را بشوکت و شان بسر می برد ابراهیم خان متوهم
گردیده در فکر مدافعه او بخود پیچید و از همدان حرکت کرده در حوالی
مراغه با میر اصلان رسیده و دران مکان فیما بین ایشان محاربه و مجادله
واقع شده ابراهیم خان در معرکه جدال غالب آمده امیر اصلان خان
منهزم گردیده برهنمای کاظم خان قراجه داغی خود را بجانب قراجه داغ
کشیده بعد از ورود بقراجه داغ کاظم خان از برای خوشامد ابراهیم خان

۱۰۱

در بیان نشستن شاهرخ میرزا برای که فرمان روائی ایران و وقوع محاربه فیمابین او و ابراهیم خان و دیگر وقایع آن زمان

او را گرفته نزد ابراهیم خان رسانید ابراهیم خان امیر اصلان خان را با سایر خان
برادرش همانوقت بسیف مسلول مقتول گردانید چون خاطرش از
اتمام کار علی شاه برادرش و امیر اصلان خان سردار ممالک اذربایجان
فراغت یافت حسین بیک برادر کوچک تر خود را مدار المهام خراسان
قرار داده باتفاق علی نقی خان قره داغلو و محمد رضا خان قراچورلو
بخراسان فرستاده شهرت داد که سلطنت بالارث والاستحقاق
تعلق به بندگان شاهرخ میرزا وارد و افواج که فراهم اورده ام و می اورم
و هرچه از اسباب جاه و حشمت و ثروت و دولت مهیا دارم
همه از برای انجناب است و از شمشیر زدن جز نکوخواهی آن خاندان
عالی بنیان و مستقل گردانیدن بندگان میرزا در امور سلطنت
و پادشاهی موروثی غرضی ندارم لیکن مکنون ضمیر فساد تخمیرش
از بسط بساط این تقریر انکه خزاین مشهد مقدس را باین حیله و تلبیس
بعراق برده متصرف شود و اهل خراسان را بلطایف الحیل فریفته آن

یک دانه گوهر درج سلطنت را بدست آورده در قعر لجه فنا اندازد چون

در نایاب معقود الاثر و معدوم الخبر سازد خوانین اکراد و رؤسای

اتراک و عموم اعزه و اعیان و اهالی ممالک خراسان بر ما فی الضمیر او

مطلع گشته همه متفق اللفظ و المعنی جواب گفتند که نهضت میرزا بجانب

عراق صلاح دولت نیست و هرگاه هنگام طلوع کوکب دولت و

اقبال حضرت شاهی میرزا میرسد در خراسان که پای تخت آبای

عظام شاهزاده عالیمقام است جلوس همایون بر سریر سلطنت بوقوع

خواهد پیوست گرنان در قول خود صادق و عقیده که ظاهر مینماید واثق است

دست از حرکاتی که دیگر بر خلاف آن دارد برداشته و حریم دل را از خس و

خاشاک غوایت و گمراهی مصفا نموده در حضور شاهزاده حاضر

شود و خود را در سلک فدویان منسلک ساخته بطریق ارباب اعتماد

و اعتبار بر منهج صلاح و سداد ورود همه بمتابعت او خواهیم کرد و الا

بکار و بار این دودمان خلافت مکان دخل نداشته باشند ما دایم و شاهزاده را

بادی

با وضعی که صلاح دولت او باشد بعمل خواهیم آورد بعد از اتمام سوال و
جواب و تأسیس و ترصیص این رای صواب اعیان و اشراف خراسان
همه یکدل و یکزبان شده شاهزاده عالی تبار را که در ارک منزل داشت
بیرون آورده تکلیف جلوس بر اورنگ سلطنت نمودند آن والا همت
بلند فطرت که از صغر سن و زمان صبا دیده وری و دوربینی خمیر طینت او
بود از تلقی این مسئول سر باز زده اصلا تن بقبول نمیداد خوانین و
روسا و اهالی خراسان از صغیر و کبیر در باب الحاح و ابرام از حد
گذرانده شاهزاده را در روضه مقدسه رضویه علی زائرها الف السلام
والتحیه برده عهود و مواثیق موکد بایمان و اقسام در میان آورده
تضرع و التجا بدرجه انتها رسانده در مقام رضا آوردند و بتاریخ
هشتم ماه شوال تخت سلطنت از جلوس آن گوهر زیب افزای
اکلیل عظمت و دولت و اقبال زینت اندوز گشت و آوازه مبارکباد
و تهنیت از گنبد فیروزه گذشت محمد جعفرخان ستیانلوی زعفرانلوی کرد

و محمد حسن خان پاپات که بانی مبانی سلطنت و باعث اعلای اعلام دولت
است بودند هر دو باتفاق برتبهٔ وکالت سرافراز گشتند و مهرداری
پادشاه بعلاوهٔ منصب وکالت بجعفر خان تفویض یافت و دو کلای
مشار الیهما پشت رقم را خود نیز مهر میکردند و جمیع مهمات سلطنت را
بصلاح و صواب دید یکدیگر از پیش می بردند و نخستین کاری که از آن نو رقه
دانایی و نوبر حدیقهٔ فرمان روایی بظهور پیوست فرستادن شاهزادهٔ
خورشید کلاه حضرت میرزا تیمور شاه بخدمت اعلیحضرت کیوان بارگاه است
بیان این مقال آنکه نادر شاه در عهد تسلط خویش بندگان آفاق ستان
شاه دوران را با برادران کامکار و اعمام نامدار و جمیع فرزندان عالی تبار
خانه کوچ از قندهار برای مزید اعتبار خود برده در خراسان سکنا داده
بود و بعد از علی شاه برادرزاده اش شاهزاده فریدون دستگاه
و سایر پردگیان حرم محترم را در مشهد مقدس نگاه میداشت و باین
اندیشه که مبادا کسی از مخالفان دولتش شاهزاده را بتورکی برداشته

مقصد رجعت بهرات راهی شود آن کوکب برج سروری را از خانه بیرون می‌گذاشت

شاهرخ شاه و بمجرد جلوس تخت پادشاهی مبارک ایمنی را بجهت

مقدم داشته محمد حسین بیک زنگی را بمهمانداری کماشته شاهزاده

عالیشان را با تمامی بزرگان مردان سلطنت بتوقیر و احترام مرعی

خدمت خاقان اقبال اعلام نمود و خود زمستان آن سال را در مشهد

گذرانید و بر تکثیر مواد حشمت و مراتب جاه ابواب بهجت و نشاط

و خرمی کامرانی بر روی آفاقی و دانی گشود و بعد از کوچ نمودن برادر خود

دیگر گردش فلکی با حرکات او موافق افتاده و رفته رفته ظفر از

هر طرف بر روی روزگارش گشاده و رونق کارش از حد گذشت

افسون و مکر و فریب او که با طبع منکی و مفسدت و اشتهار صریح

ارادت بندگان شاهرخ شاه با اراده فاسد و تصرف خراسان

داد در سیه و بود با جمل خراسان کار گرفت بر روی کار

خود و وارث بر انداخته کوس سلطنت بر طارم اعلان فرو خت و دو

بر اورنگ فرمان روائی جلوس نموده خود را موسوم بابراهیم شاه ساخت
و یکصد و بیست هزار کس از روسای ایلات نام دار و سپاهیان
معرکه آرای جلادت شعار جمع کرده بسی چهل هزار سوار و رحیم میرزای
برادر خود و محمد حسن خان قاجار تعیین نموده برسم مقدمة الجیش روانه
استراباد ساخت و خود هم متعاقب ایشان با استعداد تمام و حشمت
مالا کلام بعزم مقابله شاهرخ شاه مرحله پیما گشته لوای کینه خواهی
برافراخت شاهرخ شاه ابواب خزاین را گشوده و تفقد احوال
ملازمان قدیم و جدید باضافه مواجب و انعامات نقد نموده قریب
هفتاد هزار سوار از جوانان غیرت مند خراسان و بهادران جنگ
آزموده شجاعت نشان جمع نموده از مشهد مقدس حرکت و طی
منازل نموده در نواحی استراباد در برابر رحیم میرزا و محمد حسن خان
بجنگ ایستاد و از جانبین دران مکان محاربه عظیم اتفاق افتاد
هرچند محمد حسن خان و رحیم میرزا کوشش بسیار نمودند فایده نبخشید و فتح

بر

نصیب ملازمان رکاب شاهرخ شاه گردید رحیم میرزا گریخته پیش
برادر خود ابراهیم خان رفت و محمد حسن خان قاجار نیز راه فرار نموده
بقلعه از قلعجات اطراف تحصن گرفت و بعد از سه چهار روز بدلالت
بعضی نیک خواهان در اردوی شاهرخ آمده بملازمت رسید و
بفاصله چند مدت برتبه ایشیک آقاسی باشی گری دیوان اعلی
سرافراز گردید و مردم قزلباشیه که عروج دولت خاندان علیه صفویه را
از خدا میخواستند دور فلک بکام خود مشاهده کرده راه فرار از
اردوی ابراهیم پیش گرفتند و صورت میدان قتال بتقدیر قادر
ذو الجلال رنگی برآمد که همه روی دل بطرف شاهرخ آوردند ١
میرخان میش مست توپچی باشی که کینه دیرینه از جانب ابراهیم خان
در سینه داشت احوال روسای لشکر او را قسمی دیگر دیده فرصت
غنیمت شمرده توپخانه را برگردانیده بقلعه سمنان که سر راه ابراهیم خان
بود کشیده توپ ها را بطرف لشکر او بسته در وقت ورود سواری

ابراهیم خان شروع بکمانداری و لشکرکشی نموده و از وقوع این واقعه
تفرقه و پراکندگی در لشکر او افتاده و هر سرکرده با دستهٔ خود بسمتی راه
گریز نهاد و ابراهیم خان با معدودی از رفقا و مقربان از نایرهٔ [illegible]
آتش فتنه آن افروز و دامن کرانه شعاعی در آن سرزمین انعکاس
آتشین سکنهٔ شیب آوازهای صاعقه‌کردار بیش گوش فلک دوار
سعید عیدخان بسلامت برده و هر وقت پیش گفت اساس نخوت
شهدا امیر و بنای دولت شاهی استحکام پذیرفت امیرخان نجم
اردو بار آورده بعضی از امرا که همراه قرار نموده بودند و اسباب دولت
ابراهیم که همراه ایشان نایب منزل رسیده بود نعمه با بردی شاه نجم ثانی
ملحق گشت و بعد از آن شاه نجم ثانی بموجب نوشته‌های امرای عراق
سرداران و حکام و عمال از برای ولایات سمت آن و آذربایجان تعیین فرمود
خود نیز حسب الحکم ایشان شاه عزم سفر آن ممالک در دل مصمم نمود
جعفرخان وکیل الصدور از هره و خراسان آگاه و قلیچ خان جلایر بصوب

[illegible]

چاپوشلی و باقی امرای اتراک خراسان که باعث تمکن شاهرخ بر تخت
سلطنت و مختار و مدار المهام آن دولت بودند مصلحت درین
حرکت ندیده و انصرام امور خراسان را اهم و اقدم ازین عزیمت
اندیشیده ملتمس فسخ اراده سفر عراق شدند و بدلایل واضحه و براهین
لایحه ثابت نموده میگفتند که مردم اکراد و اتراک خراسان مابین
دو سیلاب پرآشوب یعنی طایفه اوزبک و افاغنه قندهار نشیمن دارند
و با این دو فریق جلادت طریق همیشه خصومت و نزاع در میان
و جنگ و پرخاش دایمی موجب عدم اطمینان ایشان است
در صورتیکه با سفر دور و دراز بروند این دو دشمن قوی قابو یافته
در سراسر این مملکت بسرعت شتافته مراعی و مواشی اهل خراسان را
تاخته و خانمان ایشان را خراب ساخته ملک را متصرف میشوند و عیال
و اطفال سکنه اینجا را اسیر نموده نقد ها را بترکستان می برند و در ملک
عراق بالفعل دشمنی نیست و ابراهیم که دم از مخالفت و سرکشی میزد سالک

جمعیتش از هم پاشید سرداری که از برای دستگیر کردن او تعیین شده
کافی است شاهرخ از اراده خود برگشت و مطلب که در نظر داشت
از سران بگذشت امرا از عرض خود مایوس گشته از حضور برآمده باوطاق
جعفرخان رفته بمشوره نشستند و چاره کار از و جستند بعد از مطارحه
و مشاوره رای امرا برین قرار یافت که چون شاه نجوم بساط زربافت
خود از عرصه زمین برچینند و هر یک از کشکچیان سرادق شاهی چون
بیدق شطرنج جا بجا خانه خود گزینند فیل تنان صف شکن اسبان اهرمن تن
از هر طرف در اندازند و بیحابا در سراپرده سلطنت درآمده شاه را
دستگیر سازند و اگر مروت بکار برده بخوابگاه عدم نرسانند در
خراسان برده بمکان قدیم بنشانند شاهرخ شاه برین مشوره
آگاهی یافته جمعی را که در خدمت او محل اعتماد و در راسخ برمنهج خیرخواهی
و سداد بودند و تا آن زمان رایحه نفاق از آنها استشمام نشنیده بود
مثل امیرخان میش‌مست و میرعلم خان خزیمه و حاجی سیف الدین خان بیات

دیلی

و عباسقلیخان بنابر راستی خو و طینت خجسته از حقیقت حال اطلاع داده
در باب محافظت در خانه و نگهبانی و حراست سراپرده تاکید اکید
و قدغن بلیغ فرمود مخفی نماناد که میر علم خان عرب خزیمه پسر اسمعیل خان
عرب و موطن او شهر قاین است در اوایل جلوس شاهرخ شاه
که تمامی سرکردگان ممالک محروسه حسب الطلب به درخانه شاهی
حاضر شدند او نیز با ششصد هفتصد نفر در مشهد سعادت مقر آمده
در ظاهر با جعفرخان کرد بساط موافقت و مصاحبت گسترده و خفیه
با خواجه سرایان و مقربان درگاه شاه بوسیله تواضع و تکلف و هدایا
و تحف موالفت و مخالطت بهم رسانده ایشان را با خود متحد و
همداستان کرد و آنها همیشه تعریف اخلاص و دولتخواهی او در خلوت
و جلوت بخدمت پادشاه عرض مینمودند و در صدد ازدیاد
مراتب دولتش می بودند شاه نیز بر سر التفات شده شفقت زیاده
از حد درباره او مبذول می فرمود و هر روز نعمای تازه قدر و منزلتش

از آنکه مملکت خراسان جماعت ترکان فارسی زبان عوارض حوادث و فرود می
گردند خرابی گشتند و ترکان بی باک از شرارت و حوادث و صعلوک گردید
بود نسبت به بی ترس پیر عظیم خان خجسته مطالب و عنایات
خود را به سلطنت و عوض به دست تحریر ساخته در قوام اقتضای
مناصب و مولات و احکام اجرای مطالب و خدمات که مرجوع باب
بسعادت و اهتمام در دار مسکنت حسب ... فرموده توجهات
شاهی دیگر رجوع مردم و جمعیت و امارت بنا هی ...
خواست که ریاست و سروری مملکت خراسان بدو عواطف شاهی
بازمعوض شود و مرتبه شوکت و حشمت کمال یابد و ترقی دولت
چون خاطر بادشاه دیدم نسبت سمت عمری که پیر دودمان
پادشاهی بوده و تحریک مغزین که جمعیت تعریف
در حضور مشکور دیده هر از بعد حسب رجاء خواجه کار
و غیره حسبان نداشت و تحریر است که ... مستور ... خاص

بامور

که موصوف بحسن لیاقت و صفای عقیدت باشد و بعد از رسیدن بمرتبه
دولت بمصدر بیوفائی و معصیت نسبت بخداوند نعمت نگردد بروی
کار آورده بدرجه عز و اعتبار رساند و بمزید مواد قوت و اقتدار
روکش امرای اتراک و اکراد گرداند التماس او در پیشگاه عنایت
و احسان عز قبول یافته سرداری مملکت خراسان موافق خواهش
او مفوض گردید و رونق بیش از پیش در کارش بهم رسید و سه هزار
سوار و پنج شش هزار پیاده تفنگچی از فرق خزیمه و لالوی و نخی و قاینی
و تونی و تربتی و ترشیزی فراهم آورده در کمال خضوع و خشوع لیلا
و نهارا بتقدیم خدمت میکوشید و در سفر استراباد ملازم رکاب بوده
در بندگی و جانفشانی کوتاهی نورزید بعد از گریختن ابراهیم خان و
ظهور خلاف اندیشی امرای خراسان که میر علم خان بمحافظت
دولتخانه پادشاهی شد باتفاق امیرخان توپچی باشی و حاجی سیف الدین خان
جاست و بعضی از سرکردگان خراسان کمر بتقدیم لوازم فدویت بسته

هجوم غنیم حسب اراده از چهار طرف سراپردهٔ عظمت آثار سلطنت خبردار
نصف شب وقت معهود کرده و ساعت کوچ در میانهٔ خود نشان قرار
داده بودند با تمامی قشون و اهالی خراسان از اردوی شاهی کوچیده
در اطراف سراپرده هجوم آوردند که اگر توانند دست در دستگیر کرده
بخراسان برند چون علیخان خزینه‌دار و میرخان توپچی باشی که در اردوی
دولتی شاه بودند تفنگ کشیده مدافعه بر داشتند و آتش توپ
توپخانه ساعتی [illegible] و چالاک دستی تفنگچیان برق کردار هیبت
خراسانیان را متفرق و پریشان ساختند اهالی خراسان در
گریختن خود در اندیشه ما کوتاه دیده و در سر راه طلب ملحق
داده وطان پیش گرفتند جمعی که پادشاه در پس پرده سراپرده [illegible]
برآمد چون در بار [illegible] از سواران درگاه [illegible] و شخص شاه
[illegible] منتظم [illegible] [illegible] و [illegible] سلطنت
گردیده جمعی از اهالی عراق و آذربایجان و دسته‌ای [illegible] خراسا

طلبیده کمابی گرجیگان مامور بسرانجام خدمات درخانه دولت نشان

گردانیده و میر علم خان خزیمه و امیر خان توپچی باشی و حاجی سیف الله خان

چاپشلو و دیگر روسای خراسان را که راه هواخواهی پیموده ملازم رکاب

سعادت بودند باتفاق امرای آذربایجان و عراق احضار و مشوره

در باب عزیمت سفر خراسان و توجه صوب عراق استشاره نمود

امیرخان از بین دو شق رفتن جانب عراق را ترجیح داده باحضار گفت

که حرکت بدانسو بطرف خراسان بیرون از صلاح خرد خرده‌دانان است

بجهت آنکه قشونهای که بالفعل در رکاب است بتنبیه خراسانیان

کفایت نمی‌توانند نمود و این صعوبت هم وقتی که پادشاه توجه

بسمت آن سرحد و طریق مفارقت خواهد نمود صلاح آنست که رایات

عالیات بجانب عراق افراخته و بجمع‌آوری قشونهای عراق و

آذربایجان پرداخته با استعداد و شایان کرس عزیمت بسمت خراسان

فرمایند خسته شود جمعی از امرای خراسان عرض کردند که هرگاه پادشاه متوجه

مملکت عراق شود خراسانیان خزانه و جواهرخانه پادشاهی را تماما خواهند
برد و آتش فتنه در خراسان مشتعل خواهند کرد تا موکب شاهی از نسیم سعادت و
کند صورت حال مصداق این مثال میگردد که تا تریاق از عراق آید مار
گزیده راه عدم می پیماید و هرگاه شاه توجه بصوب خراسان
نماید مردم اتراک که با طایفه اکراد موافقت از صمیم قلب ندارند از اینها
جدا شده رو بدرگاه شاهی می آرند و اگر وسوسه حدوث فتنه و فساد
از جانب اکراد بخاطر عاطر خطور می نماید این طایفه نیز بحیطه اطاعت
و انقیاد در می آید بعد از ورود کوکبه والا بحدود بعضی از راه اخلاص و
ترس حضور شاه و برخی بطمع مزید منصب و اعتبار و جاه و جمعی بسبب
بغض و نفاق ترک اتفاق با مخالفان دولت کرده ملتزم رکاب شاهی
خواهند شد از انجمله میر علم خان لاف و گزاف میزد که اگر کرد خواهد سر
از گریبان مخالفت برکشد پیادهای عرب از ضرب قنداق تفنگ
سر و گردن بداندیشان را بیدرنگ می شکنند و اجزای جمعیت شان

از هم

از هم متفرق و پریشان گشتند چون خزانه و جواهرخانه و کارخانجات
پادشاهی و والی حرم محترم در مشهد مقدس بود و حفظ و حراست آنها
فرقه اکراد در راه خصومت و عناد یکی از حسن میرزا و حسین میرزا برادران
ابراهیم خان را که در ارک مشهد تمکن داشتند برآورده بر تخت سلطنت
نشانده و به این حیله و تلبیس و بهانه و تدلیس خزاین و ذخیره و اموال
پادشاهی را متصرف شدند رای پادشاه و اکثر امرا بر این قرار
یافت که اول به مشهد مقدس رفته خزانه و کارخانجات و والی
حرم محترم را همراه گرفته روانه عراق شوند القصه نشان شیر و اعلام
مهری که در درون حرم سرای بود مستعمل شده مصحوب چاپاران به اطراف
ممالک محروسه ارسال یافت مضمون آنکه مهری که پیش از این
احکام و فرامین نقش می یافت جعفر خان کرد وقت
با خود برده آن مهر را ساقط از درجه اعتبار و ابطال از مهر شمرند
کارگزاران و عمال ممالک محروسه سلطانی از تاریخ صدور این

و فرمان ممهوره مهر مزوره را باطل و منسوخ العمل شناسند و در جواب

سند و دست آویز نمایند بعد از آن پادشاه موسی خان افشار

را به سرداری عراق و آذربایجان تعیین کرده بود و از برای دستگیری

ابراهیم خان و وصول به اتصال الباب و سرانجام فرمایشات

و فرستادن قشونهای ولایات تأکید بلیغ فرموده و خود

عطف عنان به جانب خراسان نموده امرای خراسان که از دولت

شاهی که چیده گشته روگردان شده بودند از استماع خبر توجه پادشاه

به جانب مملکت خراسان و سالک شدن خود در مسالک

وحشت‌ستان متردد و حیران شدند اول محمد حسن خان قاجار از

ستان با همراهان به اردوی شاهی شتافت و بعضی دیگر امرا

کرد مکرر از رکاب حرکت فرار بودند به جهت استبصار

دریافت و بعد از نقد علیخان کرد و برادر محمد جعفر خان استاجلو

و قلیچ خان جلایر به اردوی شاهی آمده و مشمول سرافرازی شاهانه

دیده

وارجاع خدمات بدستور سابق گشتند چون خاطر پادشاه ازیشان
رنجیده بود التفات باحوال ایشان نفرمود خدمات درخانه نفرده باغوات
ودیهات قرار گرفت ورونق کار انها روز بروز صورت افزایش پذیرفت
نقد علیخان ازمشاهده این حال دل تنگ وپرملال روانه وطن گردید
ومرتبه میرعلم خان وامیرخان زیاده ازانچه بود بدرجه ترقی رسید احکام
وعمال ولایات ومردم دور ونزدیک ازکرد وعرب وترک وتاجیک
چون دیدند که کلید عقل پادشاه غیراز میرعلم خان وگشایش قفل مهمات
ایشان جز بتوسط او پذیرای صورت امکان نیست همه رجوع بمشار الیه
آوردند ودرحصول مطالب وانجاح مآرب التجا باو بردند بعد ازانکه
شاهرخ شاه وارد مشهد مقدس گردید میرعلم خان بنای وصلت
با امیرخان تکلم کرده وهمشیره اورا بعقد خود آورده درمقام وفاق
واتفاق می بود واظهار یکرنگی واتحاد جنسیت می نمود اکراد شروع
بتاخت وتاز حوالی وحواشی ارض فیض بنیاد نموده تا تیررس [illegible]

و مزارع و بساتین را خراب و پامال می ساختند امیرخان توپچی با
ادوات توپ خانه بر بروج و باره شهر چیده بلوازم مدافعه و احتیاط
می پرداخت و شب بر دور عمارات شاهی کشک می داشت ولی خود را
از ضبط و حزم داری معاف نمیداشت تا اینکه خبر رسید که طایفه تایمنی
سر شورش برداشته غلام علی خان سردار دار السلطنه هرات را در
شهر محصور ساخته و قلعه کیان را بمضیق محاصره انداخته اند میرعلم خان
که در باطن صفای با امیرخان نداشت و همیشه در فکر برآوردن او
از نظر شاه بود درینوقت فرصت یافته تقریباتی چند در میان
آورد که پادشاه او را باصلاح مفسده هرات مامور و مرخص از
حضور فرمود بعد از رفتن امیرخان خوانین پیشکزک رنگ موافقت
با میرعلم خان ریخته و مانند شیر با شکر آمیخته وارد مشهد مقدس شدند
و سرکردگان ممالک محروسه کمر ارادت بر میان عزیمت بسته بعضی برکاب
شاهزاده پیوستند و بعضی مستعد و مهیای آمدن گشتند چنانچه قایم خان

و قربان علیخان قاجار و کرایلی و قشونهای استراباد را بدرگاه شاه
آوردند و در آن اوان موسی خان سردار عراق که علی شاه کور را گرفته
بحضور فرستاده بود بمشهد مقدس رسید و نادر نصرالله میرزا که علی شاه
پسر او را کشته بود دعوای خون پسر نمود بقصاص آن علی شاه بحکم
شاهرخ شاه مقتول گردید حکام و عمال ممالک محروسه باد فاتر محاسبات
ولایات بسبب تفاوت مسافات شروع بآمدن نموده بعز ملازمت میرسیدند
و قشونهای که سردار عراق جمع کرده بود از زر و منصب احراز دولت حضور
و مستعد تقبیل رکاب سعادت ظهور گردیدند چون شاه بعزم بردن
خزانه و جواهرخانه و اهالی حرم مراجعت بمشهد مقدس نموده و ده روز
بعد از ورود بارض اقدس پیشخانه بسمت عراق برآورده امر بنصب خیام
گردون بسطت در منزل بابا قدرت فرموده بود در وقتی که اکراد
بقصد عناد بلباس یکرنگی و اتحاد از در فتنه و فساد درآمده در سلک
فرمان بران شاهی منسلک شده نادر شاه خود اراده حرکت از مقر

دولت فرمود درین باب با امرائی که حاضر بودند طلب مشورت نمود عرض
کردند که زمستان نزدیک رسیده و دواب و اسباب سفر لشکریان
کمال بی‌سامانی است چرا که دواب بسیار تلف گردیده و مردم طاقت سفر در
موسم شدت سرما ندارند و عذر بی‌استطاعتی و بی‌سامانی پیش آوردند
صلاح دولت آنست که چند ماه زمستان در مشهد مقدس توقف فرمایند
ایام بهار که هوا معتدل و زمین با سبزه و زرد و خیمه گلها فرح افزای
دماغ روزگار شود و دواب و چهارپایان قشون چاق شده قابل
قطع منازل گردد عنان عزیمت به تسخیر گلگون زمام با جانب مقصد
مصروف معطوف باید فرمود چون زمام اراده شاه ولی
نعمت بدست اختیار ایشان حرکت نمی‌نمود هرگاه شاه اراده
حرکت میکرد امرا معاذیر لایک در میان می‌آوردند و باعث توقف
می‌شدند درین فرصت میر علم خان با امرای اکراد و اتراک سازش
کرده بجاه و شاه عرض نمودند که طایفه کرد بسیار است و اعیان ایشان

شهر همه وقت دوار و سیاری باشند نظر بعادت و خصلت که دارند
با کسی دست درازی کنند یا احدی را بکشند چون سرکرده منفرد مستقل
کامل الرای ندارند پیوسته در مشرب بی باکی آب بی لجام خورده سرکجاب
فرو نمی‌آرند تعیین سرکرده کل که همیشه در درب دولتخانه حاضر بوده مستعد
این باشد که از هر کرد تقصیری بظهور رسد او را شناخته و احضار
نموده به تنبیه رساند و مطالب طایفه مزبور بوکالت او در دربار پادشاهی
متمشی گرداند ضرور است و همین قسم از برای طبقات اتراک و اعراب
سرداران ذی شان که حسب الواقع معرفت باحوال هر فرقه داشته
تدارک تقصیر و پرداخت احوال آنها توانند نمود لازم و در کار است حسب صواب
اختیاری قطع و فصل مهمات اکراد بعهده جعفر خان و حل و عقد امور
اتراک یوسف علی خان جلایر و انتظام کارهای اعراب و جماعت
تا حکمیه بذمه بنده درگاه مقرر و مفوض گردد و ارقام که مشتمل بر معاملات
مالی و تفویض خدمات و سرافرازی مناصب از دفترخانه معلی

مرقوم شود هر کس مضامین آن فهمیده و بکیفیت هر یک وارسیده
باتفاق هم بر پشت آن رقم مهر میکرده باشند چون او پیش پادشاه
اعتباری داشت که هرچه عرض میکرد بخششش رد نمی گردید این مسئول
نیز در خدمت پادشاه بدرجه قبول رسید چون مهر پادشاه از
بدو جلوس تا زمان مراجعت از سفر استراباد نزد جعفرخان می بود
و از آن پس محول باقا یوسف لله گردیده و در وکالت دولت نیز
منازعت شرکا بهم رسید یاران مذکور که از سابق هم اطمینان تمام
از جانب شاه نداشت و تخم وسوسه همیشه در سرزمین دل میکاشت
از ظهور این حرکت واهمه او بیشتر شده متهاون در خدمت می بود
و یوسف علی خان نیز مآل اندیشی را کار فرموده استعفا از شغل وکالت
نمود تمامی امرای خراسان در توهم افتادند و ابواب مشوره بر
روی یکدیگر گشادند که بعد از اجتماع افواج و آمدن سرداران عراق
رونق گرمی بازار و درجه ثروت و اقتدار خراسانیان بمرتبه که هست نخواهد

در بیان اتفاق امرای خراسان
با شاهرخ شاه و گرفتار
شدن آن [illegible] جاه بعد جلوس
[illegible] سید محمد متولی بزرگ
سلطنت و نابینا شدن
شاهرخ شاه [illegible]
اغوای آن سید بیمروت

ماند و انقلاب وضع دربار کردبی قدری بر چهره حال ایشان خواهد فتاد
بمشاهده این حال میر علم خان که از سابق با خوانین چمشکزک سازش
داشت برای تاسیس اساس اتحاد و ترصیص بنیان اخلاص و وداد
شاهد اختلاط بر صفحه خیال محال بدین رنگ صورت پذیر ثبات انگاشت
که همشیره خود را به پسر جعفر خان بدهد و صبیه نقد علی خان برادر خان مذکور را
برای خود خواستگاری کند و من حیث الاتفاق پادشاه را معزول
از سلطنت و ولایات خراسان را فیمابین هم قسمت نموده هریکی
دخل و عمل در ولایت مقسومه خود نماید و دست طمع بمحال متعلقه دیگری
نگشاید و اگر دشمنی از قبیل اوزبک و افغان یا از سمت عراق و
فارس و آذربایجان اراده تسخیر ملک خراسان نماید تمامی امرا
متفق شده دفع او پردازند و کفایت مهم او نموده حدود و ثغور ممالک
خود را مضبوط و مستحکم سازند و بر این امر فیمابین میانه میر علم خان
و جعفر خان عهد و پیمان بمیان آمد و بنای قول و قرار با حلاف

وایمان مغلظه موکد و مشید گشت و تدبیر مشیت مدعا بر الواح خاطر امرا
چنین نقش بست که سوای حضار مجلس این سر بر کسی علانیه و آشکار
نشود و کار بلا مزاحمت و اخلال اغیار صورت پذیر گردد لهذا امرای
اهل کنکاش مقدمه را التباس قرار داده هر یک در قوم خود ظاهر
و فاش کردند که مابین اعراب و اکراد خصومت اتفاق افتاده
میر علیخان با اعراب گفت که طایفه اکراد باز خیره سری آغاز نموده اند
و میخواهند در شهر فتنه برپا کنند فردا اهل عرب همه مهیا و آماده
شده بدر چهار باغ شاهی حاضر شوند تا شعله افروزی تفنگ برق
آهنگ خرمن جمعیت ایشانرا با خاک یکسان گردانیم و جعفر خان
بگوش مردم خود کشید که اعراب در خانه پادشاه مسلط و مختار
شده اند و دیگری را اختیار و اعتباری نمیدهند فردا قشون
مسلح و مکمل شده بدر خانه بیایند که آتش فساد آن طایفه فتنه انگیز
با آب سیلاب شمشیر تیز فرو نشانیم خوانین دیگر که از صمیم قلب هواخواه

دولت شاهی

دولت پادشاهی و از جان و دل ساعی در مراتب خیرخواهی بودند
اطلاع بر مشوره یافته خون جگر میخوردند اما اندیشه این بخاطر می‌ورزند
که پادشاه اعتماد کلی بر میر علم خان دارد و مثل او کسی را مخلص و خیراندیش
نمی‌شمارد بغرض محال اگر راهی بهم رسانیم و احوال معروض خدمت شاه
گردانیم غالب است که پذیرا نشود و بگوش میر علم خان و امرای
خراسان رسد آنها در مقام عداوت درآمده بنیاد خان و مان ما را
بکلی خراب سازند بلکه اشجار حیات ما را به تیشه خصومت و عناد
براندازند و بهمین ملاحظه قربانعلی خان و قاسم خان قاجار با آنکه
جمعیت دو سه هزار با خود داشتند در محل تحیر بوده سنگ بر سینه میزدند
و راه بجائی نمی‌بردند چون سرداران مشارالیهما بست آشنائی سابقه
به بندهٔ درگاه داشتند و دانستند که این حقیر نیز مثل خریداران یوسف
از جمله هواخواهان شاه است و هیچ آن نجوزد که نظر به هجوم تجار بر ما آ
ور زردار نگرده کلاه فرخ بهبازار برده میخواست آن عزیز مصر و ماه کنعان را

به بضاعت فرجات بدست آرد معروف دارد و آرزومند برآوردن آن
مدبر سپهر سلطنت از محاق کلفت رست بیش قایوسف لله فرستاده
پیغام نمودند که امرای خراسان کمر مخالفت بسته و مصمم گشته‌اند
که پادشاه را از سلطنت خلع کنند بشاه بگوئید که زود متعذر فرمایند
قبل از آنکه مراد و توپخانه را احاطه نمایند ما بر دور حرم سرا و عمارت شاهی
آمده کنگ بنشینیم یا با جمعیت خود سوار شده در بیرون دربار بسیم
پادشاه خود را بما رسانید که برداشته و آغرق شوئیم پادشاه با برق بود و دو سه
هزار نفر که هستیم جان خود را نثار پادشاه خواهیم نمود بنده درگاه نزد آقا سیف الله
رفته ابلاغ پیام نمود در جواب گفت که شما را با این سخنها چه کار
میخواهید فتنه برپا کنید و عالمی را بمخالفت یکدیگر برهم زنید
خوانین مزبور از شنیدن این جواب مایوس شده در مقام اصطبار
نشستند القصه امرای مخالف صبح روز شنبه غره ماه صفر یکساعت
از روز گذشته موافق تدبیری که شب با یکدیگر قرار داده بودند با

قشونها بدر خانه شاه آمده هریک بر دروازه از دروازه های چارباغ قرار
گرفت میر علم خان بر در عالی قاپی و جعفر خان بر دروازه دفترخانه جانب
خیابان و محمد رضا خان کهنیکلو بدروازه مطبخ نشسته غلامان ورکابان
و چارچیان و غیره عمله درخانه را از اندرون چارباغ بیرون کرده و راه
آمد و شد بالکلیه بر مردم بسته شهرت دادند که فیمابین اکراد و اعراب
منازعت و مخاصمت اتفاق افتاده و شاه از برای قطع نزاع امرا
خلوت قرار داده منع کرده است که سوای منازعان دیگری بحضور
نیاید و حقایق گفتگوی مجلس بر جماعه خلایق ظهور نماید در همین اثنا
محمد حسن خان قاجار ایشیک آقاسی باشی با جمعی از یساول ورکا
وجارچی عمله دربار که در تحت او بودند آمده خواست که اندرون رود
کشیکچیان امرا مزاحم شده نگذاشتند که داخل چارباغ شود خان مشار الیه
صورت حال دگرگون دیده پیش امرا آمد و گفت آنچه شما اندیشیده اید
خلاف قانون مآل اندیشی است از برای آنکه ممالک خراسان میان

دشمن واقع شده و از چهار طرف مخالفان که بخصوص سرحدنشین‌اند چون
خراسانیان نشسته‌اند و سلطنت با دشمنان اسلام که غل
امن و آرام از برای کافهٔ انام و بودن ایشان باعث اختلال
احوال خاص و عام است اگر دولت شاه جم را برهم خیزد شده
بندگان حضرت شاه و فرزندان که رافت و رحمت الهی و مظهر
دانسته آفتاب جهانتاب پرتو بر اطراف و اکناف عالم انداخته حضرت
به سر غیظ آمده عرصهٔ زندگی بر مردم تنگ خواهد کرد و زنان و بچه اهل
خراسان بلکه تمام ممالک ایران به اسیری خواهد برد میر علم خان
درشتی آغاز کرده زبان به فحش و دشنام گشاد و حسین خان دیگر
مجال حرف زدن نداده با بیان بشارت الیه و در آن وقت جمعیتی همراه داشت
خود را قابل معارضه ندیده و بر سمنان نامبرده و عبارت
ساکت و صامت گشته نشست میر علم خان مشهور به امیر معصوم
برادر خود را به اتفاق محمد علی خان برادر جعفرخان کرده همه خان به طلب

میرزا سید محمد که دخترزادهٔ شاه سلیمان صفوی و پسر میرزا داود متولی
سابق آستانهٔ قدسی نشانه بود روانه ساخت خاطر از فکر فراهم آوردن
مواد کار پرداخت شاه از زبان بعضی خواجه سرایان خبر مخالفت و
نفاق میر علم خان و اتفاق دیگر امرای خراسان درین امر اصغا
نموده میخواست صبح زود از حرم سرا برآید و تدبیری که ممکن شود دفع
هنگامه نماید آقا اسحق خواجه سرا ناظر مسجد جامع که مقرب پادشاه و
ملازم معتمد درگاه بود امرای مخالفت اندیش را قوی دست دین طریق
خویش آمده و سازش نهانی با آنها مسلوک داشت در خدمت شاه رفته
ظاهر نمود که تمامی امرا متفق شده از جادهٔ دولتخواهی منحرف گشته با یکدیگر
مقرر کرده اند که اگر شاه برآید بلا تأمل پارچه پارچه نمایند برآمدن از دولتسرا صلاح
وقت نیست شاه از استماع این خبر سراسیمه و مضطرب گشته متوقف گردید
و مقارن این حال پیغام از جانب امرا رسید که میرزا ابراهیم متولی
عتبهٔ عرش رتبه را و آقا یوسف لله و ابراهیم بیگ مشرف و رسول بیگ

میراخورباشی را با هفت نفر دیگر که در مزاج پادشاه متصرف شده باعث
رنجش و ناخوشی درمیان شاه و امرا میشوند حواله ما کنند یا خود از سلطنت کناره
گرفته جیقه و افسر پیش ما بفرستند تا هر کس را لایق و شایسته این امر خطیر دانیم
بر سر او گذاشته متمکن سریر پادشاهی گردانیم شاه در راه نجات از تهمه اطراف
مسدود و حامی و غمگسار مفقود یافته تاج و کلاه فرماندهی از سر فرود
آورده پیش محمد حسین خان کرد زعفرانلو و حاجی سیف الله خان بیات
که از برای گرفتن همین امارات ریاست رفته بودند انداخت و گفت
هر کرا خواهید سلطنت بردارید و این افسر مستعار بر سرش بگذارید
مشار الیهما تاج و کلاه را برداشته پیش امرا آوردند و همان زمان
میر معصوم خان و نقد علیخان که برای آوردن میرزا سید محمد رفته بودند
همراه میرزای مزکور بچهار باغ آمدند و امرا جیقه و تاج بر سر میرزا گذاشته
و بر سریر سلطنت متمکن ساخته مطمئن از حصول مدعای خود شدند
و میرزا سید محمد خاتم حکمرانی از گردش آسمانی بدست دیده خود را بسلیمان

ثانی

ثانی نام کرده و این حرکت ناگهانی چرخ کج‌مدار را به خطر دولت جاودانی تیموریه
میدانست که آنچه واقع شده از امور اتفاقی و شعبده‌های دون فلکی است اعتبار
ندارد از جهت آنکه سوای چند نفر از امرا مثل میر علم خان و جعفر خان و
پیروان ایشان که از جانب شاهرخ متوهم شده مصدر این حرکت گردیده اند
دیگر سرداران و روسا داخل مشوره و شریک این کنکاش بوده
بعضی بضرورة تحصیل مطالب و تکمیل مآرب و ارتقای جاه و مراتب و
ابتغای منتهای مناصب اختیار متابعت نموده و بعضی از راه سلامت روی
خود را از میان کار برکنار کشیده میر علم خان هم از صدور این جسارت نادم
شده و در مقام تذبذب است و بقول مشهور که خود کرده را چاره نمی باشد
علاج نمی تواند کرد همچنین اشخاص دیگر که بانی و شریک برهم زدن دولت شاهرخی
بخیال سود و بهبود خود گشته بودند الحال متنبه و آگاه شده متحیر و متفکر اند
و می بینند که آن حرکت باعث وبال و خسران مآل آنها خواهد گردید شاه
سلیمان همین اندیشه‌ها در دل داشته و سلامت ماندن شاهرخ شاه

و هواخواهان او را موجب عدم استقلال خود می انگاشت که مبادا رخنهٔ
طرفی پیدا شود و باعث اختلال سلطنت او گردد که ناگاه محمد علی خان
کشیکچی باشی شاهرخ که در دولت شاه سلیمان نیز باین خدمت مفوض
گشته بود از راه دلسوزی و دولتخواهی آقای قدیم در آمده شب دیوار
چارباغ را شکافته خواست که شاهرخ را که مانند رخ شطرنج در ضیق
افتاده است بدست آورده بازی خود را قایم سازد و بساط چیده
لعبت بازان را براندازد از قضا سراغ تدبیرش بجایی نرسیده و با وجود
تفحص و شکافتن چندین دیوار درون چارباغ نشانی از آن گوهر
درج اختفا نیافت تا آنکه روز روشن شد شاه سلیمان اطلاع یافته
محمد علیخان را گیرانیده در زیر چوب انداخت و بمبلغ پنجهزار تومان
برسم جرمان بر او حواله ساخت این معنی سبب مزید توهمات دیگر
گشت شاه سلیمان را و سوء ظن از پیش درگرفت بی اختیار شده
میر علم خان و جعفر خان و دیگر روسا اکراد و اتراک جمع کرده گفت که

کی

من از خود خواهش سلطنت کرده‌ام و شما مشتق شده و تحقیق این امر کردن
کرده اید اگر مرا لایق میدانید و میخواهید که خلل در ارکان بنا راه نیابد
شخصی که دیروز بر این مسند اتکا داشت و دو نوادهٔ او که بغیر وده
وقت با جمع ثروت در این کار موافقت شرکت با شما کرده‌اند بلکه بعضی
خود را در میان نیاورده‌اند غافل از آنکه چرا عاده و دولت نادریه
و ذریت او در این باب خاطر می‌آرند نگاه داشتن و با تمام کارکنان
پرداختن از برای چیست اگر مرکوز ضمایر شما نیز همان نوع است
که باعث درنگ در دل دارند و میخواهند عمل آرند توقف از بهر
آن همه را بظهور آرید و ما را بطور خود گذارید که سجاده‌نشینی قدیم
و خدمت آستانه حضرت شیخ عظیم را به از دولت روی زمین سلطنت
هفت اقلیم میدانیم وا بودن از در حق شما حاکم از هر قابل ورود
همگاه بر آید در گرفت سلطنت جلوس نماید اول در راز دور کار شما
بر آرد و امرا اگر چه در تنها میخواستند که شاهرخ شاه را از بیت العزا جانی

نرسانند و دست آویزی از برای روز نیک و بد خود نگاه دارند لیکن
بشنیدن این کلمات متاثر شدند و ابقای او را موجب زوال و فنای
خود دانستند در اطفای چراغ زندگانی یا بی فروغ ساختن چشمان
نورانی او مختلف القول گشتند بعضی شق اول را ترجیح میدادند و برخی
اصرار بر شق ثانی داشتند آخر رای اکثری بر مشوره اخیر اتفاق نموده
نرگس چشم جهان بین او را بی آب ساختند چون فریدون بیک غلام
گرجی قدیمی شاهرخ شاه در زمان دولت شاهرخی بموجب حکم او
پیش موسی خان سردار عراق یرلیغ آورد تا ابراهیم خان و برادران او
بمملکت عراق رفته بود سردار مذکور ابراهیم خان مسطور را با رحیم میرزا و کاظم
میرزا برادرانش گرفته باتفاق سلیم خان ناظر و فتح علیخان افشار
ارومی بدست فریدون بیک سپرده و بدرقه محصلان همراه کرده
روانه مشهد مقدس ساخته بود ابراهیم خان در عرض راه جان بجان آفرین
تسلیم نمود نعش او را در ایام سلطنت شاه سلیمان بمشهد مقدس آوردند

شاه سلیمان تمامی اکابر و اعیان و خرد و بزرگ و مصاحبان حضرت [illegible]

باستقبال نعش فرستاده فرمود که جنازه او را باعزاز و احترام برده

در جوار روضه مقدسه منوره مدفون گشتند بعد از این واقعات شاه

بعضی
سلیمان محمد حسین خان قاجار و سرداران اکراد و اتراک را رخصت

سامان
اوطان حسب الطلب امرای [illegible] ایشان بخشیده حکم فرمود که چند روزی در ترکستان در

و اماکن خود گذرانیده بعد از ورود [illegible] با جمعیت و قشون خود را

در هرات باردو رسانیده [illegible] که [illegible] همراه باشند

الغرض ایام سلطنت سلیمان شاه بکمی مدت [illegible] کشید و در این [illegible]

چشمش [illegible] خیالات [illegible] [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] چون است [illegible] [illegible] کرافت [illegible]

چنانچه در چند روز نقش [illegible] دیگرگون نشست و در عرض [illegible] کار دولت

او کر سبب چون [illegible] [illegible] بنای سلیمانی و [illegible] کاخ [illegible]

دولت شاه [illegible] از [illegible] آسمانی بود بعد از چندی [illegible]

در بیان گرفتار شدن [illegible] مشغول شدن [illegible] و جلوس شاه رخ شاه بار دوم [illegible] فرمان [illegible] مملکت ایران

ششجهت و گردش پرگار بدایع نگار قدرت مواد تخریب اساس نو
تزئین و مصالح ترمیم بنیاد قدیم و دیرین بجای کار فراهم آمده یوسف علیخان
جلایر سرگرم اهتمام اتمام این مهم شد شمهٔ از احوال یوسف
علیخان و گرفتاری میر سید محمد مشهور بشاه سلیمان
المشار الیه از بنی اعمام طهماسب خان جلایر است و طهماسب خان در زمان
نادرشاه وکیل الدوله و امین السلطنهٔ او بود و قاسم علیخان برادر یوسف علیخان
نیز در آن دولت حکمرانی در کلات می نمود و در عهد سلطنت شاهرخ
حکومت کلات به یوسف علیخان تعلق گرفت و در وقت توجه شاهرخ
بصوب استراباد برای دفع فتنهٔ ابراهیم منصب بیگلربیگی گری مشهد علاوه
حکومت کلات باو مفوض گشت و مشار الیه در عوض این مواهب و عطیه
جلیه و پاس حقوق عواطف نادریه در وقتی که چشم زخم بدولت شاه
رخی رسید و میرزا سید محمد جالس سریر سلطنت گردید بظاهر طریق
موافقت و مدارا با امرای مخالف روزبیش می سپرد و در باطن از

وقتی قبضهٔ نامرضیه غم و غصه محو گردد و برای بر آوردن شاهرخ مدبّری
می اندیشید و هر جا سرداری و سپاهی جرأت شعار و آدم معتمد کار
و نسبت بشاهرخ مخلص و دوست دانسته بهر نوعی که می دانست
و هر قسم که می توانست بجانب خود می کشید چنانچه ابراهیم خان جزایرچی
باشی که دو هزار جزایرچی در تحت او مامور بودند و فریدون خان قوللر
آقاسی که یکهزار و پانصد نفر غلام پادشاهی بتبعیت امر و نهی او بودند
و هر دو از زبان و دل خواهش و آرزوی اعاده دولت شاهرخی
داشتند با خود رفیق و همداستان و از جمله انصار و اعوان گردانیدن
و امیر خان قرائی و صادق خان قرائی و محمد علیخان لالوئی
اعراب میر علم خانی که از سرداری خود بدل و از راضی نبودند بسامان
خبر جویا و تشنه باز آمدن آب از جو رفته دانسته با خود تألیف
و ترغیب در ربط اتفاق آورده و قشون جلایر و اتراک سلطان
نوائی کلات و چچه و جهنه و بیارود و غیره محالات متعلقه خود را

بهانه سان دیدن در مشهد مقدس طلبداشته اسباب حصول مدعا
کماینبغی سرانجام نموده در کمین فرصت و منتظر وقت می بود تا آنکه
جعفرخان و خوانین چمشکزک با سپاه کردستان رخصت از شاه
سلیمان گرفته روانه اوطان شدند و غیر از میرعلم خان خزیمه و یوسفعلی خان
جلایر از امرای عمده صاحب جمعیت کسی در شهر پیش شاه سلیمان نماند
دران زمان یوسف علیخان فرصت جسته قشون جلایر را بهانه سان
دادن در حضور شاه سلیمان همراه گرفته سوار شده رو بدرخانه شاهی
نمود و بسرکردگان قشون جلایر فرمود که بر دور و اطراف عمارات
پادشاهی ایستاده مهیا و مستعد باشند و خود باتفاق قلیچ خان و عدهٔ
از جلایران معتمد پیش شاه سلیمان آمده عرض نمود که قشون جلایر از
برای سان دادن حاضر اند میرعلم خان که پی باراده یوسف علی خان
برده بود شاه را از حقیقت حال آگاهی داده از چارباغ بر آمده بخانه
خویش رفت شاه سلیمان آن روز سان دیدن موقوف داشته بحکم

اذن

برودر دیگر ز محمود یوسف علیخان وقت از دست دادن مشاغل مدعا
دانسته بر وسای قشون خود گفت که پنج پنج و ده ده نفر از هر در و داخل
چهار باغ شوند و در حین نشیمن گاه نشیمن شاه بایستند و خود با جمعی کل
نفر مسلح و مکمل از بالا ایوان و الا و نزدیک بنگالی که شاه سلیمان نشسته
بود رسیده و مانند شیر غرین قهرآلود و خشمگین از راه زینه بالای عمارت
شاه نشین در آمد اتفاقاً در آنوقت پیش شاه سلیمان معدودی از
خواص و ارباب قلم موافق ضابطه و آداب سلاطین صاحب حشم نشسته
بودند و دفتر محاسبات عمال دارالمرز و عراق و آذربایجان و دفتر
مملکت فارس و عربستان که در زمان سلطنت شاه عباس بدفتر خانه
شاهی آمده و تا آنوقت بسبب عدم الفراغ از امور ضروری مفتوح و ملاحظه
نشده بود عرض می شدند و شاه حقایق احوال هر محال دریافت
کرده و کار عمال سابق می شکافت و هر یک بپای حساب نشسته سر در پیش
حکام و عاملان شاهی در معزول و ملازمان و مستوفیان عمل

خود را بجای آنها منصوب می ساخت یوسف علی خان تا وقت بیرون
ناکسان از تخت سرور آمده دست بگریبانش زده از مسند نوبت
بخاک مذلت انداخت شاه سلیمان میرزا را نیز آورده بعد غلامان
و غلامان شاهی که پس و پیش و دو طرف صف بسته ایستاده بودند امر کرد
یوسف علیخان فرمود فرمودن خان سرکرده غلامان که سالار ایشان با
یوسف علی خان داشت در باب ... داد خان مذکور غلامان
مذکور ایستاده بودند بجای خود رفتند یوسف علیخان ایستاده بود و هم
چند نفر که در آن وقت گرد و پیش شاه سلیمان از مخصوصان
ایستاده بودند مغلوب هیبت و دهشت شده خود را بگوشه و کنار
مختفی ساختند یوسف علیخان با آنکه شاه بهادر که مسعود را در ربط
شاه سلیمان را گرفته و دستها بعقب بسته بود و آن کس که مشهور به تیکی خ
قلعه بانی ... بود ... آنها را که ... و شاهی را از حرم
برآورده بر تخت سلطنت نشانید و همان دم هر دو چشم شاه سلیمان را

دور

بنوک کار دار از صدقه بیرون کرده مضمون و جزا انتسیب مشغلها با
رسانید بعد از آن یوسف علیخان . حاجی سیف الدین خان حیات را
پیش میر عالم خان فرستاده پیغام داد که آنچه پیش از این واقع شد
از مقدرات الهی بود و تمام امرای خراسان متفق و همداستان شده
عصیده را که حرکت بی برکت گشته آمدن تهنا تو باقی انکار نموده و با نظر
اقدام بر آن نموده اندیشه را کار نفرما و دل از وسوسه پرداخته بجانب
شاهی بیا که حضرت با سب خوشنودی اهل و محو خواهد گردید و هیچ گزند
دغدغه نخواهد رسید مشار الیه بملاحظه تقصیرات خویش که شاهرخ را
بعبارت صریح خلع از سلطنت نموده بحبس فرستاده و جمیع
بجای او منصوب نشاده را کور کرده حبس بود از این سخنان در مقام
نیامده و آمدن در خانه شاه قبول نکرد یوسف علیخان خود متوجه شده
در وقت چهار از میدان چار باغ کشیده برده بخانه میر عالم خان نسبت
کمر تر چپ بخواهش رسیده دیوار عمارت را شکست در تپ دوم را

وبجی در صدد سر دادن بود که میر علم خان فکر گریختن نمود و عملا از زمان خود
فرمود که درها را بگیرند و احتیاط نمایند مبادا که جلایران در آیند
این را گفته و طلسمی از تذویر بسته خود از دروازه غیر معروف بر آمده
راه گریز پیش گرفت یوسف علیخان خبر یافته بتعاقب شتافت و
هر چند بتعجیل کار برداشت اثری از و نیافت از جائیکه رسیده بود برگشته
و ارقام از زبان شاه و خطوط از جانب خود بسرکردگان اعراب
و کدخدایان اولکای تون و قاین نوشته روانه نمود که میر علم خان
مصدر تقصیرات نسبت بجناب شاهی گردیده در راه فرار گزیده هر جا
وارد گردد و پیش هر که رسد او را دستگیر کرده بخدمت اشرف بفرستند
و الا ثابت است حمایت او داخل گناهکاران و مورد غضب و سخط
پادشاه زمان خواهد گردید و بسزای جریمه نافرمانی و عصیان خواهند رسید
بقلعه سرنیه که ماوا و مسکن اوست رفته متحصن شود سرکردگان اعراب
جمعیت کرده بر سرش بروند و بمحاصره پرداخته و دایره بر و تنگ ساخته

از آنجا برآورده بمصحوب سمیعقان معصوم روانه بارگاه سلطنت بنیان نمود
چون معلوم شد که میر علم خان بحصار قرشی رسیده بتحصن حصین است
حسب الموجب نوشته یوسف علیخان دارقاهم با دستهای قشون
فراهم کرده در آنجا رفته قلعه را محاصره کرده در عرصه آسوده کی بروز تنگ
چنانچه میر علم خان عاجز و ناچار شده معصوم خان برادر خود را پیش
فرستاده معذرت خواهی نمود که من از خجالت و ندامت روی
حیات نی عشتم بخلافت ندارم امیدوارم که غایبانه عفو تقصیرات شود
ویرا وردم در خدمت برادر آستان دولت حاضر باشد شاه این عرض
مصوب و دید یوسف علیخان چیزی را ندانسته معصوم خان را بدست
رستم خان کرجی که غلام رشید و قلعه دارالک بعض قدسی بود
فرمود که دارالک برده باحتیاط نگاه دارد القصه یوسف علیخان با
سلطنت و همراه الجام خاص و عام گردید و هیبر کرده و صاحب شوکت
گرد از اطراف ولایات می آمد اول ملاقات امیر رسید در آن وقت

سراپای آن شخص را بنظر تأمل ملاحظه کرده شکل و شمایل و رنگ و پوشاک و
انگشتری یا دیگر چیزی که بدست او میبود مشخص و معلوم نموده بدربار معروض
و بر دکنک خانه نشانده خود درون چارباغ میرفت و بگوش پادشاه میگفت
که فلان شخص عمده بملازمت می آید صورتش و رنگ رویش چنین و لباس
و یراق او باین آئین است و انگشتری یا حلقه در انگشت دست راست
یا جیب دارد نگینش از فلان جواهرست وقتیکه آداب ملازمت بجا آورده
نزدیک بیاید از همین مقوله باید پرسید تا دلالت بر روشنائی چشم کند
و خاطر نشین او شود که پادشاه بفضل الهی روشن بصر و دقیق النظر است
و در آداب حرکات و سکنات و مراتب بندگی و اعتقاد سر حساب
باید بود و دو خواجه سرای معتمد و باشعور مامور بودند باینکه وقت دیوان
عقب سر پادشاه ایستاده حاضر و ناظر باشند هر که بملازمت بیاید
و بتقدیم آداب کسب سعادت نماید هرگاه کورنش اول بجا آرد بعرض
رسانند که فلانکس بادای کورنش اول شرف اندوز شده همین قسم از

دوم

دویم و سیوم خبر دهند تا پادشاه معلوم کند که او نزدیک رسیدن باید متکلم
شد غرض که پردهٔ نابینای شاه را یوسف علیخان بر مردم نمیگشود و در میان
خاص و عام و کافهٔ انام ظاهر میشود که در وقت نشتر زدن جراح جابکدست
مردمک چشم را عاطل از بینائی ساخته و از چشم دویم بامید رعایتی
اغماض نظر کرده محفوظ از آسیب نشتر گذاشته شاه بان چشم روشن همه
چیز را معاینه میکند و بخصوصیات هر شخصی که در حضور می آید مفصلاً
و عیانا وا میرسد مقصودش انکه مظنهٔ قصور بصارت شاه از خواطر خلایق
بدر رود و رعب و هیبت او بر قلوب سرداران ذیشوکت و حکام و عمال
ولایات نزدیک و دور مستولی شود

ذکر ورود شاهزاده جورستیه کلاه تیمور شاه از ولایت مشهد بدرگاه آسمان جاه و سرافراز شدن ملا محمد بری بخدمت خزانه داری و منصب امین الملکی و خطاب

درین ایام خجسته فرجام که رایات ظفر آیات شاه در دار القرار قندهار
مقر و مقام داشت شاهزاده نامدار کامکار ستوده اطوار فرازندهٔ
لوای حشمت و اعتلا شاهزاده اعظم همایون شیم تیمور میرزا که شاهزاده خ

کل محمد نیازی

ایشان را با اهالی حرم محترم از مشهد مقدس روانهٔ بارگاه سلاطین حشم
ساخته بود فیض اندوز ملازمت اشرف شده و خاطر دریا مقاطر
اعلیحضرت را از ورود آن نور دیدهٔ اقبال و سایر پردگیان سرادق
عزت و اجلال که مدتی از ظلال عاطفت کبریائی و آمال دور و دراز
نظر آفتاب سپهر مکرمت و افضال مهجور بودند نهایت سرور و ابتهاج
و کمال خرمی و نشاط رو نمود و هر یک از امرا و مقربان رکاب نصرت
مآب شاهزاده عبد الغائب بشرف ملازمت اشرف مشرف گردیده
پیشکش آورده بروی طالع نیک و بخت بیدار گشود از آنجمله ملا محمد
بابری که در سلک بندگان جانفشان و قدیمان این دولت ابد
بنیان نیز انسلاک دارد و با اوصاف ذاتی و وهبی مجموعه ایست از
کمالات صفاتی و کسبی اگر از علم و فضلش پرسند افلاطون برو نگاه
باستقلالش سزاوار و اگر مکارم اخلاق و محامد اطوار و اوضاع او تامل
گشته کلیسهٔ بوستان از خرمنش خوشه چین نیست سینه معه انظار و ابواب

واز کمال رسوخ و اخلاص که باین دودمان گردون مماس داشت
از جهت و زحمت در مشهد مقدس از دست علیشاه کشیده اما از جادهٔ
اعتقادی که داشت مطلقا سر نپیچید و از ابتلائی که در طریق عبودیت
بموجب آیهٔ وافی هدایهٔ ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال
والانفس والثمرات بود در شاهزاده عقیدت ثبات قدم ورزیده
حصول مخوف از منهج صدق و سداد نگردید و بعد نجات از بند و محنت
غم شب دور و در خدمت شاهزاده اعظم محتشم حاضر بوده جوهر اخلاص
و فدویت خود را اصفا و انجلائی بخشید تا آنکه همراه موکب فرخنده
شاهزاده عالی نسب بسعادت دولت ملازمت اشرف ارفع اعلی
رسیده بمرحمت لقب خانی و خطاب امین الملکی و تفویض خدمت
خزینه‌داری معزز و ممتاز گردیده و بیان و جود [illegible]
از دولت ایران [illegible] خوارق عادت پادشاه [illegible]
چنانچه زینت [illegible] رقم قلم حقایق رقم گردیده که جماعت افغان و ازبک

[illegible]

در عهد سلطنت نادرشاه مأمور توقف شهرزور بودند و بعد از کشته شدن
او که علیشاه سر از گریبان خودسری برآورد فرقه معین مزبور با خانه کوچ از
شهرزور برخواسته بدار السلطنه اصفهان آمدند و رفیق ابراهیم خان شدند
و در زمان دولت ابراهیم الله یار خان توخی و عطا الله خان ترکمان
هر یک بسرکردگی ایل و عشیره افغان و اوزبک که در عراق بودند شاخص
و معتبر گشتند چون ابراهیم خان با امرای شاهرخی جنگ کرده منهزم
در سمنان سلک جمعیت ابراهیم از آوازه آمد آمد شاهرخی پریشان
و نامنتظم گردید لشکرش متفرق و پراکنده شده هر دسته بسمتی و هر فرقه
بمملکتی سر کشید شاهرخ که از جانب امرا و سپاه طوایف قزلباش
اطمینان کامل نداشت و در طریق وفاداری طبقه قزلباشیه راست قدم
می انگاشت خواست که مثل نادرشاه که اعتماد بر قوم دیگر نداشت و اهل
افغان را پیش کشیده بود و کارهای نمایان به نیروی بازوی ایشان
میگرفت او نیز اولوس افغان را بهمان روش پیش آورده و کشیک فرق

دیگر

قزلباش ساخته مهمات عظمی بمعاضدت ایل جلیل مزبور متمشی سازند لهذا
رقم استمالت باسم سرکردگان مزبور فرستاده و بانواع احسان و اصطناع
مژده داده پیش خود طلبید جماعت مزبور باینمعنی سر فرود نیاوردند و عزم
رفتن قندهار مصمم کردند چون الله یارخان مذکور برادر اشرف توخی
حاکم قلات بود و اشرف بعد محصور و مغلوب شدن از صدمات افواج
اقبال پادشاهی تاب اقامت در قلعه مذکور نیاورده طاعت اختیار
کرده در اردوی منصور روزگار بسر می برد و دران اوان مراسلات
مشتاقانه پی در پی فرستاده او الله یارخان را بقندهار طلبیده انتظار
ورود او میکشید و خیال باطلی که در سر داشت آمدن او را موجب تقویت
و استظهار خویش می اندیشید مشار الیه بموجب آن مکتوبات مشتملات با کمال
باجمعیت افاغنه غلجایی وغیره روانه قندهار گردید و همراه او لقمان خان
برادرزاده اعلی حضرت قدر قدرت والادودمان خلف الصدق خاقان
رضوان مکان ذوالفقار خان بود در مملکت عراق و آذربایجان در اردوی

ابراهیم خان بحسب تقدیرات فلکی برفاقت الله یار خان اوقات بسری
می نمود بعزم قدم بوس عم بزرگوار سپهر اقتدار محمل ارادت باین دیار
کشید خاقان ممالک ستان امرا و ارکان دولت ابد بنیان باستقبال
آن خان بلند مکان مامور فرموده بر مراتب عز و اعتبار او افزودند
و بعد فایز شدن بملازمت کیمیا خاصیت بعطای خطاب خان خانان
و بذل عواطف بی پایان اوج سمای مدارج فخر و امتیاز نمودند

ذره از خورشید تا مهجور بود چهره اش بی تابش و بی نور بود
چون به پیش مهر نور افشان رسید صبح اقبال از شب بختش دمید

و از جمله خوارق و کرامات خدیو قدسی صفات که دران اوقات
جلوه پیرای ظهور گردیده و از زبان صدق بیان اشرف الوزرا
شاه ولیخان بسمع راقم این سطور سعادت عنوان رسیده انکه
دران ایام فرخنده انجام که خاقان جمشید احتشام خان خانان را
مشمول مراحم علیا و مخصوص مکارم اسنی ساخته بودند حیقه مرصع خورشید

صح

صیاد و دیگر یراق و اسلحهٔ مکلل بجواهر زواهر گران بها بدست مبارک اتحاف
فرموده پیش نظر انور نگاه داشته ملاحظه می فرمودند درهمین اثنا وزارت
مرتبت آصف منزلت شرف اندوز حضور فایض النور گردید ملازمان
حضرت پرسید که قربانت شوم جدا نمودن این مرصع آلات از جهت
و تخصیص این عطیات عظمی از برای کیست ارشاد شد که خانخانان مرتبه
فرزندی نواب همایون ما را اختصاص و درجهٔ تفوق بر جمیع بندهای اخلاص
دارد منظور نظر مهر اثر چنان است که تارک امتیاز او را باین موهبت کبری
فرقدان سا نماییم و قامت لیاقتش را بتشریف عنایات والا مشرف
بمباهات جاودان فرماییم هرچند در مرآت ضمیر الهام پذیر چنان پرتو
افکن است که در وقتی مزاج تلون امتزاج او بشورش خواهد آمد و اغوای
جمعی از فساد پیشگان تباه اندیش و تحریک فتنه جویان بد کیش بصدد حرکاتی
خواهد شد که مشرب عذب مراحم و الطاف سلطانی از و غبار آلود و عاقبت
کارش بظهور سیئات و نافرمانی تیره و نامسعود گردد لیکن هنوز تقصیری از و بوقوع

نه پیوسته و کمر بارتکاب معصیت و کفران نعمت نه بسته لایق نیست که فردا
از نظر بیندازیم و در چشم مردم او را سبک سازیم بعد از آنکه مرقوم
کلک ازل از دو عمل آید از نخل خود کاشته خود ثمر تلخکامی چیند و آنچه امروز
در پرده است فردا برای العین به بیند ازین حکایت که شمه از خوارق
آن بایع اوصاف خلافت و ولایت است و شمه اش در جای خود
نگاشته نامه بیان و بر دانایان حقیقت بین واضح و عیان خواهد گردید
که ذات این برگزیده بارگاه یزدانی با کمال معرفت و غیب دانی چه قدر
مظهر الطاف و عواطف ربانی است که با وجود اطلاع از مکامن ضمایر
و علم بر حقایق و سرایر کسی پیش از صدور تقصیر و گناه که عتاب و تعذیر
نمی فرماید و بر حسب صفت ستار العیوب قبل از ارتکاب ذنوب احدی را
ماخوذ و معاتب نمی نماید القصه شرف فتنه گر بعد از آمدن الله یار برادر
قوی دل و مستظهر گردیده در ظاهر هر چند شیوه پابوسی و انکسار بندگان
دولت پایدار می ورزید اما آنچه خبث باطن او و الله یار برادرش بمشام

ل

ال تفرس وتفطن میرسید و پادشاه کرامت دستگاه هم باضاءت ضمیر
بیضا نظیر و از روی عرض دولتخواهان ارادت تخمیر احوال آن منافقان بدسگال
معلوم فرمود نظر التفات که بمقتضای رحم وشفقت جبلی درباره ایشان
مبذول بود باز کشید که اشرف تیره خیال بسزای نیت بد طعمه خاک سیه چال
عدم و اتند یار برادر او عرضه شمشیر آتش دم گردید دربیان مخالفت محبت خان
درولایت بلوچستان و ذکر عزیمت خاقان مالک ستان بامکان و فتح حصار استوار
قبل ازین رقم ارتسام وصورت ارقام پذیرفته که محبت خان بلوچ در هنگام
نهضت رایات نصرت نگار از دار السلطنه کابل بصوب دار القرار قندهار
در اثنای راه بتقبیل عتبه سپهر اشتباه شتافته و بصنوف عنایات والوف
انعامات شرف اختصاص یافته در رکاب ظفر انتساب حاضر بوده کسب سعادت
می نمود اما از وحشت جبلی که در مزاج داشت همیشه عازم رفتن وطن می بود
تا آنکه خدیو تفضل عنوان او را ببرداری کل بلوچستان سرافرازی بخشیده
رخصت فرمود مشار الیه بعد از ورود بمسکن مالوف فرقه سخنان خوشامد

و پادشاه گردان بدکیش
به کار را بخصوص نمودار گردید

مستنک و باهاور
محبت خان بدرگاه
خدیو سپهر اورنگ

گویان کوته اندیش باستظهار قلاع و حصون و بافسانه و فسون طایفه بلوچ
دون مغرور پیش از پیش گشته سر از طوق بندگی بیرون کشیده و با غولان
اضلال بیته همداستان شده بیغوله نشان غوایت و گمراهی گردیده
و از کمال جهل و غرور سرکردگان افاغنه کاکری را که در نواح بلوچستان سکنا
داشتند بهانه و تزویر طلبیده بعضی را بدم تیغ سپرده و برخی را جلای
وطن کرده بنای آبادی شان را خراب و ویران ساخت و در حقیقت تخریب بنیان
حیات خود پرداخت چون خبر این حرکات پرسیئات او بعرض اشرف
رسید موجب اشتعال نیران غضب سلطانی گردید و رایات عالیات بعزم
تنبیه آن طایفه فتنه پرور از مقر دولت بحرکت آمده بر نواح بلوچستان
سایه گستر گردید قایم خان بلوچ که از سران و روسای آن فرقه جهالت نشان و محبت خان را
از اقارب و اقران می شد با ملا حیات و غیره سرکردگان رعونت صفات
در قلعه ستابک که از قلاع حصینه و متینه آن ضلالت دستگاه و واقع بر سر راه
سپاه ظفر پناه بود متحصن شده بسامان جنگ پرداخت و توپ و تفنگ و

بارو برج و قنسباره و بر اطراف برج و باره جدیده ابواب قلعه بر روی غازیان
ممالک‌گشا مسدود ساخت چون جهل و غرور ایشان را عقل و شعور رای
العین مشاهده شد آتش غیرت شاهنشاهی التهاب یافته و آفتاب قهر و
جلال از وسط السماء قهر و غضب تافته احراق خرمن هستی آن گروه مخالفت
پژوه منظور نظر اصابت اثر گردیده و عمل توپخانه به موجب حکم قضا توأم
توپهای آتش دود آن قنسباره‌های آتش‌فشان در مواقع مناسب برافراشته
سرکوب حصار آسمان ساخته شد و در همان روز به انداختن گلوله‌های
کوه‌شکن برج و جدران آن قلعه رفیعه مستحکمه را از پا در آورده درهم شکسته
محصوران دیگر طاقت نشستن و قدرت ایستادن در آن مکان نیافته
پناه و بنا بر این قلعه بردند و آن را مأمن عافیت و سلامت شمرده
غازیان فیروزی نشان محاصره مستحکم نمودند حکم تقدیر از قضای
آسمانی بهادران دولت ابد مدت را یافت که بعد از نماز عصر که وقت
غروب آفتاب نمایانی آن تیره‌بختان است از جمیع طرف یورش

دست کشیش و کوشش برگشت نمید و روز سعید بر آن خواهش صفهان

که طالع شدند شب دیگر سپاه ساخته با این قلعه و آتش باسوزن

آتش بن شب الحکم با بیرون قدم و بطریق شد دست که نشسته و جانفشانی

در اشتعال مرقد عزون مرده ابرود حیات جاودانی نمید آخشت

دست جلادت و مواظب قلعه گیری گشادند و محصوران نیز در تقدیم مراسم

جانبازی و دلیرات و جلادت کما ینبغی داد دادند آخر سنگ

ثبات تمام بجا و زمین عرض نمود تا آنکه شب فیصل شده و بلا بود و جمع کثیری

در برابر ... طغیان بضرب سنگ و توپ و تفنگ گردیدند و جمع کثیری

از شب ... آتش شمشیر و خنجر ... الحاصل از زبانه

عصر تا دو ساعت از شب گذشته آتش قتال و جدال در اشتعال

آخر الامر غازیان نصرت ظهیر بقهر داخل آن قلعه شده دست

در میان نهاده و اکثر از مخالفان شقاوت نشان را ...

مال و اسباب بی حساب بدست آورده نامدار خان در ... دست

ار

گریز و طریق نجات از همه طرف بر روی خود مسدود یافته عجز و التجاء
خود را به درگاه عالم پناه درپیش آورده و با التماس عفو و امان آیه و الکاظمین الغیظ
و العافین عن الناس بزبان حال خوانده و بثریا جناب بمقتضای کرم
مروت و احسان که خاصه ذات کرامت صفات آن برگزیده ایزد
منان است بعفو تقصیرات اهل عصیان پرداخته و التماس ایشان را
قرین قبول ساخته فرمان داد که بدستان بطوریکه با خان گرجی از قلعه
جدا القرار رفته مسکن نماید محبت خان سردار بطوریکه در قلعه قلات گرگین
داشت بحصول خلع از احوال آن قایم و ملاحظات مرسلین و مضطرب
و در صورت استمام جاودان بهرام انتقام باقصی الغایت مستوجب
شده جمعی از معتمدان و ریش سفیدان به [illegible] ایشان بدرگاه فلک
جاه فرستاده درخواست توسل بذیل کرامت و افضال جناب خلافت
مآب تکلم ساخته و [illegible] ایشان در [illegible] مستلزم [illegible] بطوریکه در جنگ
[illegible] صولت غازیان مریخ آهنگ شکست [illegible] و

حسب ای زمین عجز و انکسار و امیدوار ظهور آثار ترحم از جناب سپهر

گردون اقتدار گشت چون جبههٔ کامرانی حضرت قضا قدرت کرد

عفو تقصیر و استمالت آن حضرتی و بخشیدن و نکهت مصلحتهای حسب

منظور نظر خیریت منظور داشته عنایت او را امیدوار برای حسن

حکم بر خلاص [illegible] اعطا نموده بودند و در وقتی که محبت خان

زمان و حفظ [illegible] جان تجوید خود و تعلق و اعمال در خانه [illegible] حال

حاضر گردد اطفال و عیال خود را بطریق [illegible] حال تعیین نموده فرستاده

[illegible] حسب الحکم [illegible] سعادت [illegible] حاضر

گشته بعد از کسب سعادت زمین‌بوس ملازمت با اهل و عیال تمامی سرکرده

اهل و عشیره و خود از محال [illegible] که چنین [illegible] محصلان

دیوانی روانه [illegible] شده و دران ملک سکونت اختیار نمود

و چون [illegible] خان [illegible] ولایت [illegible] خراسان

[illegible] پادشاه [illegible] و [illegible] مان

ای

موبی الیه تفضلات و تفقدات این فرمان فرمای
ممالک جهان و ذکر دیگر صادرات و سانحات آن زمان

چون حقیقت توجه و شفقت داشتن اعلی حضرت قدر قدرت درباره شاهرخ شاه
و همت گماشتن خدیو دارا درگاه باستقلال او در اشتغال سلطنت معلوم
نزدیک و دور شده و اسمعی بر السنه و افواه خاص و عام مذکور و مشهور بود بنا
علی هذا امیر علم خان خزیمه بخوف جریمه که نسبت بشاهرخ از وصادر شده بود
از کردار ناهنجار خود همیشه اندیشه می نمود و مثل یوسف علیخان نیز معاندی در
کمین داشت و او را دشمن جانی و مالی می انگاشت توقف در خراسان بودن
خود در ملک تون و قاین و زیست با فرقه اعراب خارج از حد امکان دیده
و راه نجات از همه طرف مسدود و مدار حیات منحصر و محدود در توسل باستان
فیض بنیان دیده از قلعه سرپشه که اعراب تهورپیشه بموجب ارقام
شاهرخ و نوشتجات یوسف علیخان او را در قاین محاصره کرده بودند
بحیله برآمده التجا بسایه دولت ابدمدت آورد و فرق عبودیت بر عتبه سپهر

رتبت سوده نقش ندامت و انفعال از جبین حال ستردو پیشکشهای لایق
از نظر آفتاب اثر گذرانیده مشمول بانظار قبول گردید و از فیض الطاف و
اعطاف پادشاهی دامن دامن گلهای مطالب و مقاصد چید و بوساطت نواب
مستغنی الالقاب اشرف الوزرا بعرض اشرف اعلی رسانید که امرای خراسان
برای رونق و پیش رفت کار خویش فتنه انگیخته و طرح هنگامه از نو در ریخته
شاهرخ را معزول و مکحول و سید محمد را بجای او نشانده موسوم بشاه سلیمان
ساختند و بعد چندی یوسف علیخان بغرض خود بهمدستی جمعی از هنگامه
آرایان خراسان شاه سلیمان را نیز از تخت سلطنت برداشته و عینین او را
کور ساخته شاهرخ را با وصف عاری بودن هر دو چشم از حلیه نور بر تخت آورده
بدستور سابق جالس سریر پادشاهی گردانید و بمطلب روای خود
پرداخته و این معنی را از نیک اندیشی و دولتخواهی خاندان علیه صفویه دودمان
رفیعه نادریه در میان مردم ظاهر نموده پادشاه را دست آویز خود کرده
در اجرای امور جزئی و کلی مختار و مطلق العنان شده در پرده بکار سلطنت

ی

می پردازد و هرگونه خاطرخیال دارد که بمرور ایام چون فرمان روا و مستقلتر شود
رعب و تسلط او بر قلوب خاص و عام مستولی گردد این پرده نیز از میان
برداشته سر از گریبان خودسری برآورده بلا مشارکت رایت استقلال در
عرصه ریاست برافرازد چون ممالک ایران خالی از پادشاهی مستقل و هر طرف آتش
فتنه و بیداد مشتعل است هرگاه رایات عالیات عزیمت خراسان فرماید
تمام مملکت بآسانی در تصرف اولیای دولت درمی آید و جمعیتی که
یوسف علیخان فراهم آورده است از سطوت و صلابت خاقان گیتی
ستان متفرق و پریشان و هر گردن کشی از هیبت و عظمت خدیو سپهر بسطت
سر بگریبان ادب و مسکنت می دزد بدین معانی بتقریر وافی معروض داشته مستدعی شد
که اگر سرداری ممالک خراسان بدستور سابق باو تفویض و ارقام مطاعه و
احکام لازم الاطاعه بسرافرازی کدخدایان اعراب و روسای ایلات
و حکام ولایات خراسان مشعر باطاعت و انقیاد مومی الیه از موقف
عز و علا شرف اصدار یابد و نیز در ازای این موهبت تمامی اهالی مملکت

ایرانیان را بر غضب یکدیگر دو تنها خدمت این دولت ساخته و در مرتبه عبودیت فیح
کمر بربستند و این دو دسته هنگامی که رایات عالیات به دار السلطنه هرات نهضت
با جمعیت خود این آمده باردوی همایون ملحق و مصدر خدمات و جانفشانی
گردیده هر چند بر دل ایشان ابهام منزل شده مالک گشت احوال دیگر ما هو خوف با هر جو بود
وی داشت که تعهدی که سابقه عهد خود را بجا نیاورده بود تا چون دست تعرض
عاطفت شهریار اقبال نهاده و از در تضرع و ابتهال در آمده بود بندگان علی
بمقتضای مروت جبلی و اقتضای مصلحت بی پای خاطر عدو خواه
حسن وصیت و ملتمس ... افعال ماضیه در گذشت بندگان هم
... گذشته و ... کمال ... موقوف ... گذشته و نظر مرحمت
رشحه کمال آن بحر ... مضمون ... کان ...
حال ... مامور ... ساخته و حقایق ... خراسان
... عرض ... جانفشانی ... جمع بود
... کامیاب ... مامور ... عطا

رخصت انصراف سرها باعطاف قامت مستیار و رامین الضان فی الاقران

بر افراشت یگر و دیگال متعلقه خود و دیگر سرکردگان ابجار امر و فق اقرار و تعهد

خویش در حیطه اطاعت بندگان بستان کرده دور شان ساز و در نظم و نسق

امور مملکت مفوضه از قرار واقع پرداز دست الیجب الحکم همراه غازیان

پیروزی روانه وطن شده چنانچه شرح آن در ذیل وقایع خراسان بعرض بیان خواهد

وقایع سال چهارم جلوس میمنت مانوس مطابق سال [illegible] ئیل وقوع یافته حین

چون در آمد افواج فرودین و رسیده قدوم سلطان بهار بخراسان و دیگر

بر خواست و هجوم لشکر ریاحین بدارات چمن آستغرق و ریاحین ساخت و صحرا

سکّبار نسیم در صحن فیض قرین گلشن از چهار طرف معمور کرده جو بجا

آفاق را با بساط سبز و آورده دو دو نرگس مخروزه میشان به مبالغه عاجز

داشته لشکر زده پرتش برق از سحاب بر سر سبزه و صحرا بگماشت

سحاب از زمین خواست در [redacted] برق درخشان شد خیره و با

جنون شباب آسمان طبیعت [redacted] زهره سو برآورده زرین گشت

ز رعد خروشان هزبر کرد گوش ‖ خم روی بخت آسمان زد خروش

برید از دم تیغ سوزان برق ‖ چنار از برودت ز دست فرق

رایات جهان فروزی داور خاور احتشام مشرقی آفتاب یعنی آفتاب عالمتاب

از شعشعه صبح فیروزی بهشت و کهسارها بیان گشته و حصر خشخاش جبت خوشخامه

فوج نصرت ساخت و کلهای پیاده و شد پیادگان جلوگری جذب

بصف آرائی پرداخت لاله کل رنگ گلگون سوزان عرصه رزم گردید

رکین جوشیده نسترن و سمن چون سفید رویان در چهره و روز صبح افتاده

گروه ابرهای پرشور قتل فیلان مست زلکهات برق چو رعد خروشان بیاد

پیاپی شخص در هوای جولان گرم علم کبود فلک عنان در عنان گشته درختان

چنار بالا همچون بهادران گردن کشش برافراشته از شاخ و برگ

و سروهای نیکو قامت شد جوانان سرکش قد بالا

شعله برآسمان کشیده لعل پیکانی غنچه با برکشان جهانی فروزه رنگ

خون چکان غازیان نصرت نشان افغان بطرف لامع و درخشان

خو

نشو و نما از اشجار چون رنگ نشاط از چهرهٔ پردلان جنگ آور نمایان گردید
شکوفه چون سرمستان نثار شجاعت کف بلب آورده و ارغوان مانند
سرخوشان بادهٔ جرأت جبهٔ رنگین در بر کرده نسیم سحر مشعل مبشران جنود اقبال
فیروزی و فتح گلزار بعندلیبان گوش‌ها آواز رسانیده و زبان هر برگ درخت
تهنیت نامهٔ ظفر از فراز شاخهای بلند از برخوانده ۞ هوای خوش و سبزهٔ دلربا
بگلگشت گشته اشارت نما ۞ صبا چون عندلیب گلستان در شتاب ۞ که بسم الله ای شاه گردون رکاب
بعزم خراسان بیارا سپاه ۞ که فتح و ظفر چشم دارد براه در چنین وقت خوش
و هوای دلکش داعیهٔ تسخیر هرات سیر و شکار مملکت خراسان از خاطر
بهارسامان خاقان ممالکستان سر بر زد و پاک ساختن ساحت
آن دیار از لوث وجود اشرار نکوهیده شعار مطمح نظر اصابت اثر شد

## ذکر مشورت نمودن خاقان ممالکستان با امرای علو القدر سمو المکان در خصوص عزیمت بسمت مملکت کثیر الفسحت خراسان و ملاحظه فرمودن سان عساکر نصرت مآثر ظفر توامان

الحاصل فرامین قضا آیین باجتماع لشکر ظفر پیکر نافذ گشته محصلان دیوانی
بارگاه اعلی حضرت ظل سبحانی برای احضار رؤسا و سرکردگان ایلات
که در ایام قشلاق موکب خدیو هفت ولایات گرفته باماکن و اوطان خود
رفته بودند تعیین شدند که تمامی خوانین جلادت آیین درانی و سایر عساکر
فیروزی قرین بردرانی و غیره آق سقالان فرق مختلفه مستظلان سایه دولت
ابد پایه خاقانی و ریش سفیدان ممالک محروسه را با قشونهای تحت نشان فراهم
آورده پیش از روز سعادت افروز نوروز بدربار جهان مدار حاضر سازند
بعد از ان امرا و ارکان حضور فایض النور را طلب نموده ابواب شادی و رو گشوده
گوش عقیدت نیوش ایشان را بجواهر زواهر مکنون خاطر الهام مظاهر مرکوز
ضمیر منیر آفتاب تأثیر گوهر آمود ساخته فرمودند که در نوبت خرم دم موسم نشاط توأم

| | |
|---|---|
| که جنبید شاه کواکب ز جای | بهارست و نوروز عشرت فزای |
| بطبل و علم آمد از ماه و مهر | بمیدان کین شهسوار سپهر |
| زبرق درخشان و باران تیغ | فضای فلک شد پر از نیزه و تیغ |

فد

ز دور بخت تیر گرگ آسمان / ز قوس قزح کرده بر زه کمان

زد کوفت رعد از افق کوس جنگ / بجنبش در آمد سپهر دو رنگ

بر آنم که من هم درین نو بهار / روانه شوم سوی ایران دیار

نخستین ز اعدا بگیرم هرات / زنم کوس اقبال بر شش جهات

که آن ملک میراث آبای ماست / تصرف در و غیر را کی رواست

از ان پس سوی ارض اقدس روم / مشرف بفیض زیارت شوم

نشانم ز نو شاهرخ را بتخت / شود تا دل دشمنان لخت لخت

کنم بر سریرش دگر مستقل / که گردند بدخواه او منفعل

ز اعدای آشفته برآرم دمار / نشانم فرو فتنهٔ روزگار

عطایش کنم جمله ایران زمین / بفرقش نهم تاج و تخت و نگین

امرا همگی زمین خدمت بلب ادب بوسیده معروض داشتند که رای عالم
آرا جام جهان نما و آئینهٔ آفتاب ضیاست هرچه در مرآت خاطر خورشید مآثر
جلوه پذیر شده عین صواب است بندگان مطیع و منقاد کمر خدمت بادشاه ملک را قایم

امیران و خانان بخاک ادب ‌ نهادند روی و گشودند لب

که تا تا بتان بماند زمان ‌ بجا هست بود گردش آسمان

مثال فلک را دگرگون کنند ‌ عفی الله خلافت کسی چون کند

اگر بر خلاف تو گردد سپهر ‌ بگردن طنابش بود تا بمهر

ز خود دور زه زیب و زیور کنیم ‌ سر از جیب مردانگی بر کنیم

بهر زین بهرام چوبین بتیغ ‌ ستانیم در روز کین بیدریغ

بعد از مشاوره و کنکاش و عرض مرای نصرت تلاش حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که انشاء الله تعالی وقت توبره انداز که جو خوشه بند عزیمت سفر مایم تا سر حاصل در خراسان باشیم ملازمان رکاب سعادت انتساب تدارک سفر خیر اثر خراسان دیده مستعد و مهیای این یساق ظفر اتساق گردیده هر سرکرده دسته خود را از سان اشرف بگذراند که مواجب ایشان بعد از ملاحظه سان موافق ضابطه و دستور عنایت نموده متوجه صوب مقصد شویم

وز آن پس چنین یافت فرمان صدور ‌ که لشکر کند سان از آن راه دور

بنوعی که تا هشت ماه درست ‌ نباید کسی از کسی توشه جست

سرکردهای ولایات و روسای ایلات قدم از سر ساخته در میعاد مقرر رو

بکرمان

باستان فلک رتبت آورده باعلای اعلام عبودیت پرداختند و محصلان
هم که برای جمع آوری ملازمان درگاه آسمان جاه عموم و سپاه ظفر دستگاه
رفته بودند در ظرف زمان اندک وقتی فراهم آورده در اردوی کیهان پوی
معلی حاضر ساختند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی متوجه سان دیدن آنها
گردیده و دسته هر فرقه را بنظر انور رسانیده بلشکرنویسان دیوان اعلی حکم
فرمودند که وجه مواجب و اسقاط دواب ایشان بصاحب‌جمع خزانهٔ عامره حواله سازند
کنند و تنخواه موافق ضابطه و معمول بدهند بیت سپاهی چو جمع آمد از هر دیار *
بفرمود خاقان جم اقتدار * که نام آوران سان لشکر کنند * ز خود و زره زیب پیکر کنند *

کشیدند صف سروران سپاه * ز گرد سپه آسمان شد سیاه
سنانها به دوش یلان گروه * چو برق درخشان ز بالای کوه
علمها چو خوبان بالابلند * رسانند بر اوج گردون کمند
قبا آهنان با کمرهای زر * شد آراسته کوه تا از کمر
پلنگان کوه و نهنگان آب * نشسته بر اسپان صرصر شتاب
چه گویم ز اسپان کنعان * که فربه شد از وصف آن داستان
اگر کنه دو آفتاب بار شتاب * نهفته بران پرتو آفتاب
برفتن سبک چو باد بهار

بلی چون شنیدند از دو بجا — سبکبار از زیر سلاح گران :: چو آتش که باشد در آهن نهان

پی عرض لشکر سپه پروران — نمودند پابوس کشورستان :: گشادند زبان بصد احترام

که ای آفتاب فلک احتشام — تویی آن سرافراز فرخنده بخت :: که چون آفتاب بود تاج و تخت

ز تو همتی جانفشانی ز ما — کرم از تو کشورستانی ز ما :: نمودند لشکر نویسان عمل

بفرمان خاقان دین و دول — حواله نمودند زر بی‌شمار :: بهر کس ز افواج نصرت شعار

ز انعام و اکرام جود و سخی — خزاین شد از در و گوهر تهی :: باحسان در گنج ز انسان گشاد

که شد نام حاتم فلک را ز یاد :: کسی کاینچنین گنج بر زر نهد :: بپاداش آن در بهشتش نهد

ذکر ارتفاع رایات عالیات بجانب ولایت هرات و محاربه بهادران موکب جهان‌گشا با امیرخان عرب میش مست حاکم آنجا

بعد از فراغ دیدن سان و سامان لشکر نصرت‌نشان خان خانان که بشرف دامادی آنحضرت سر سربلندی بر فلک الافلاک می‌افراشت بحکومت دار القرار قندهار رتبهٔ امتیاز و استقرار بخشیده در ساعت خجسته و زمان فرخنده که منجمان دقیقه سنج و ستاره‌شناسان ارسطو فرهنگ از روی تقویم نزد در این بجهة حرکت الویه

نصرت

نصرت قرین استخراج نموده بودند پای عزیمت جهان کشا در رکاب ظفر پیرا
گذاشته و رایات فیروزی بر اوج جهان افروزی افراشته خیام کیوان
احتشام را که در سواد موضع سنجری منصوب شده بر سپهر چنبری افراخته بود
بعز قدوم میمنت لزوم رشک بیت الشرف خورشید تابان و روکش چمن
بجو به نه طبق آسمان ساختند سه روز در منزل مزبور بجهة انتظام بعضی امور
ضرور مقام فرموده و نشاط اندوز بوده روز چهارم منزل شهمو چادر آیین
طارم برجیس کوه شکوه آسمان فرسوا شده متوجه پیشتر گردیدند و منزل
بمنزل صید افکنان و شکار کنان طی مراحل و قطع منازل فرموده بدا
رالفاه فراه رسیدند امیرخان جیش مست سردار دار السلطنه هرات
که از جانب شاهرخ شاه در ان ولایت قیام داشته از جواسیس بسمت دار القرار
قندهار گماشته و همیشه متفحص و مستخبر از صادر و وارد اردوی کیهان پوی می بود
و آنا فآنا و لحظه بلحظه استعلام را که اخبار می نمود از زبان منهیان
راست گفتار بخبر حرکت خدیو فلک اقتدار از دار القرار قندهار و ورود موکب

مسعود بار آز افاه فراد شنیده سراسیمه و مضطرب الحال گردیده عرایض
متضمن احوال بجانب شاهرخ شاه ارسال نموده کمر تدارک قلعه داری شهر
بست و ادوات اژدر دهان توپخانه و آلات آتش فشان قیامت نشان
از چپس توپ و قمباره و ضرب زن و زنبورک و جزایر و بادلیج برق
فگن بر دور دور اطراف شهر چیده آذوقه موفور از هر جنس ماکول و
مشروب و انواع حوایج لابدی و مطلوب بدرون قلعه کشیده بانتظار
کمک شاهرخ در مقام تحصن و خودداری نشست و ساغر عافیت خود از
سرشاری نشاء غرور بسنگ بی شعوری شکست و از برای مزید قوت و
استقلال و جمعیتی سوای پنج شش هزار کس که از مشهد برای استحفاظ
سرحد همراه آورده بود جمعی دیگر از ترک و تاجیک و عرب و عجم و طوایف مختلفه
و اصناف امم ملازم گرفته و محصلان بدهات و محالات متعلقه دار السلطنه
هرات فرستاده ایلات و رعایای اطراف و جوانب را از مواضع و مساکن
و مزارع و اماکن شان کوچانیده بشهر آورده سکنا داده و هر برج از بروج شهر

ازنی

بریش سفید و کدخدای همان محله سپرده و در برجی سی چهل نفر تفنگچی از
اهل محله مستحفظ تعین و دروازهای شهر را خاکریز کرده و توپهای کوه
توان ثعبان نشان بر سر دروازه چیده و چهار صد یا پانصد نفر از برای باشلی
هر دروازه برگزیده بمحارست گماشته مقرر نمود که هنگام شب مستحفظان
هر مکان مانند پاسبانان قلعهٔ ذات البروج آسمان چشم بخواب آشنا نساخته
و کمر را مثل منطقة البروج مضبوط و مستحکم داشته تا دمیدن سفیدهٔ صبح
مشعل شب افروز ماه را طلیعهٔ کوکبهٔ روز منطفی سازد و بارقهٔ موکب سلطان
خاوری جمعیت شبروان فلکی را منهزم و پریشان ساخته علم زرنگار بر فراز
این نیلی حصار برافرازد بدبعهای حاضر باش و بیدار باش آگاه و هوشیار
بوده دقیقه از دقایق تیقظ و فرو گذاشت نکنند و در ظرف روزی که شهسوار
نیله کبود افلاک عساکر ثوابت و سیار را متفرق و پراکنده ساخته اقطار
و اکناف عالم را باشعهٔ رایات جهان افروزی منور گرداند نصف از
مستحفظان بر جای خود بوده و نصف با وطاقهای خویش رفته و سر انجام

ما یحتاج اکل و شرب نموده سر شام باز آمده و بهمین قسم نوبت بنوبت شب و روز
بلا تفاوت کشک می کشیده باشند و کدخدایان بر سر آنها موکد و مستعد بوده نگذارند
که احدی از کشک غافل گردد و نفری از شمار قاصر و عاطل شود و سوای مردم
معین که جابجا متعین کرده بود قشون مواجب خور موجودی را چند دسته قرار داده
و از برای هر دسته سرکرده هر یک را بجائی مامور نمود گفت که از هر طرف شهر
که حریف زور آرد و یورش نماید دسته نزدیک آنطرف کمک او پردازد
چون اخبار تجبر و استکبار آن نکوهیده شعار و سرگرمی او بلوازم تحصن و سد ابواب
شهر و حصار بعرض اشرف خدیو فلک اقتدار رسید بیکدم رایات خورشید مثال
بال سرعت و استعجال گشوده بمیدان متصل پل ملان در یکفرسخی شهر سرادق
آسمان کشید میرخان جهالت نشان فوجی مستعد بسرداری حسن علیجان افشار بیگلربیگی
و جمعی از سرکردگان معتمد حضرت بمقابله بهادران تهمتن توان فرستاده اظهار
حیات نمود قراولان موکب اقبال را با آن قشون خذلان مآل در کنار پل اتفاق
قتال و جدال افتاد بقول الکنه   چو گنجشک آید بجنگ عقاب

ون

بجان خود آورده باشند شتاب آخر الامر آن گروه رجیم چو در میدان حرب
ضرب عظیم خورده و تاب صدمه بهادران نیاورده خود را از معرکه پس کشیده بود
بقلعه نهادند مقارن آن موکب ظفر کوکب بصولت کوه از دور لرزه و زمین بزلزله
بحوالی قلعه ورود عظمت نمود فرموده بحسب قاعده معمول که شیمه رضیه ذات بابرکات
اشرف و دستور العمل سلاطین حال و سلف است پیش از آنکه آواز توپ و تفنگ بلند
بفرق طوار خنک برکشاید رقم الطاف توام بصحابت معتمدی آثار و زبان دان
شیرین گفتار برادری امیرخان و دیگر اهالی و اعیان آن مکان شرف اصدار
یافت که نواب همایون ما را خیر و فلاح حال کافه انام خصوصا اهل اسلام
بهمه جهت مقصود و منظور است تحصنان غفلت نشان اگر چشم مآل کار گشوده
از در التجا و استیمان درآیند و دست از تمرد و طغیان کوتاه ساخته ابواب عافیت
بر روی خود گشایند دریای عفو و مکرمت در جوش است و عنایات بادشاهی
با مراحم نامتناهی دوش بدوش است و اگر بتسویل بخت زبون و طالع نگون از
در معصیت درآیند و اصرار بر جهل و نافرمانی نمایند قهر و غضب بادشاهی

که نمونه سخط الهی است آماده و مهیا باشند امیرخان که مستظهر بدیوار حصار و
بکمک شاهرخ شاه قوی دل و امیدوار بوده این سخنان هوش فزا را گوش نکرده
اصرار بر معصیت و نافرمانی نمود لاجرم غیرت بادشاهانه بجوش آمده آتش
غضب ملوکانه مشتعل گشته حکم قضا توام بهادران مریخ تشیم صادر شد که از
چهار طرف سنگر بسته و قلعه را محاصره نموده کار بران مرکز دایره جهالت تنگ سازند
و عمله آتش خانه دولت قلعه‌گشای پیش برده و سیبه‌های رفیع بمحاذات
بروج منیع ترتیب داده توپهای کوه شکن بالای آن برآورده بنیان ثبات
و استقرار متحصنان عصیان شعار را از بنیاد براندازند مامورین عقیدت آیین
بموجب فرمان خاقان جم تمکین کمر ارادت بر میان جان بسته و دست
کوشش بتسخیر آن حصن حصین و قلعه متین و رزین برگشادند و ثبت دود
خود را از جد و جهد معاف نداشته داد تهور و مردانگی میدادند و توپچیان
فرنگی نژاد شعله طبیعت باهتمام توپچی باشی برق آهنگ رعد صولت
سرگرم نایره افروزی و آتش دستی گردیده و توپهای اژدر دهان رعد آوا

بالای

بالای پشته‌ای که در بلندی و ارتفاع سرکوب قلعهٔ فیروزه فام افلاک و
در متانت و استحکام هم سنگ کوه قاف توان گفت برکشیده بانداختن
گلوله‌های پی هم جدران و بروج آن حصار محکم بنا را غربال آسا مشبک ساختند
و شعله افروزی قمباره‌های صاعقه بار آتش به بنیاد استقامت محصوران
خذلان نشان می انداختند هر توپ که سر می‌شد زمین و زمان را بزلزله می آورد
و هر قمباره که آتش فشان می‌گشت رخت عافیت جمعی از متحصنان را
خاکستر می‌کرد الحاصل برق نفت از چهار طرف بر قلعگیان سرای معصیت
دمادم نازل میگردید و گلولهای خرابی دور بورک و توپ و تفنگ قیامت آسا
مثل ژاله در فصل بهار بر فرق حیات عاصیان نکبت شعار بلافاصله می
بارید اما امیرخان چرده با انتظار ورود افواج کمکی مشهد دل سخت کرده و
پای ثبات بر زمین تمرد افشرده دست از جدال بر نمی‌داشت و درجه
از درجات سعی و اهتمام نامرعی نمی‌گذاشت روز و شب جابجا و ساعتی
در دفاع بوده و راحت و آرام فراموش نموده خود بر بروج و باره شهر

میگشت و هر جا رخنه میدید از طرف خبر شدت جنگ می‌شنید همان وقت
خود را بآنجا رسانیده تدارک آن رخنه میکوشید و توپچیان و تفنگچیان و سایر
مستحفظان قلعه را بانعام و بخشیدن خلعت و اضافه کردن مواجب دل
گرم و امیدوار و راغب بکار بوده و جا بجا بدستی میگردانید و بیشتر باعث بر
استقلال و موجب خاطرجمعی و اشتغال او در امور قلعه داری آنکه از طرف
یوسف علیخان و قلیچ خان جلایر که در مشهد مقدس پیش شاهرخ شاه مدار المهام
و در ممالک خراسان مرجع الخواص و العوام بودند نوشتجات متواتر و متوالی
مشعر بر مراتب اطمینان و دلداری و تاکید بر استقامت و استواری
باین مضمون میرسید که سرداران نامدار با فوجهای جرار و ریش سفیدان
ایلات و بیگلربیگیان ولایات ممالک محروسه بادشاهی طلب داشته
همت بسامان سفر و جمع آوری سپاه گماشته مستعد نهضت و باد در رکاب
عزیمت صمیم عنقریب با قشون کرد و ترک و عرب و گرج و باتدارک و استعداد
شایان و شکوه و ترک شایسته و نمایان بکمک او در رکاب شاهزاده والاجاه

بالم

برسیم باید تا آنوقت پای استقرار استوار داشته و قدم از قلعه بیرون نگذارد
در استحکام قلعه داری پشت بدیوار اطمینان داده رخنه در بنای ثبات
و قرار راه ندهد و متعاقب مکتوبات ما را نزد خود رسیده تصور کند و نیز جان
باین مکاتیب تسلی تحریر طمانیت پذیر نشده همچنان در فرستادن خطوط و عرض
اهتمام داشت و هر روز عریضه بشاهرخ شاه و مراسلات با مرای عالیجاه
می نگاشت چون مدتی بسیار کشید و اثری از ورود کمک بظهور نرسید خان
مذکور مایوس شده مکتوب کنایه اسلوب باین عنوان مسطور و ارسال نمود
که من تا حال بهر قسم که دانستم و توانستم باامید امداد آنطرف خودداری
و در حراست قلعه استواری کردم چون کار بحد اضطرار انجامیده و سامان
قلعه داری بآخر رسیده و زیاده برین پای استقرار فشردن و با چنین شاه
فلک دهیم که شاه باز بلند پرواز همتش در پی صید هفت اقلیم است
مجادله کردن نمی توانم امرای عالیشان را اگر محافظت سرحد خراسان
و حفظ سیرت و مال و ناموس و جان و پاس سلطنت پادشاه ایران

منظور است زود برسند یا کمک بفرستند که هنوز قلعه از دست نرفته و آتش

بیداد درگرفته است اگر بعلاج واقعه پیش از وقوع پردازند و این شعلهٔ جهان

سوز را بآب تدبیری که امروز می توانند خاموش و منطفی سازند و الا

بعد از آن که این قلعه از دست رود معالجه مشکل شود و این تزلزل بارض

اقدس بلکه بتمامی ولایت ایران سرایت کند اگر مایهٔ حرکت در ارکان

دولت مفقود و مرد در خراسان ناپیدا و عدیم الوجود باشد دو سه هزار

زن را لباس مردانه پوشانیده صراحی گردنان سیمین ساق نازک بدن را

بصورت مردان تهمتن سیاق روئین تن جلوه نمای عرصه نمود گردانیده

پنجهٔ صولت مردان را چون دست آنها نگارین و میدان کارزار را گلگون

غیرت رنگین چنان زنند و انقدر از برای اشتهار خبر کمک در میان اغیار

لازم دانسته بترسیل لشکر مخترع نپردازند همین که اعلام آن فوج از

دور نمایان شود من دروازهٔ قلعه را گشوده با جمعیتی که دارم بیرون می آیم

و بعد این خبر بی لشکر اقبال از دستان برو گیر بایم القصه عرق حمیت مرا تباهی حی

١٧١

بورود این مکتوب خیریت افزای کنایه محتوی بر کیفیت آمد عزیمت برای این
از زاویه امهال و احتیال در مقام استعجال شده همت بجمع آوری سپاه
گماشتند چون زر در خزینه پادشاهی کم و فراهم شدن مردم منحصر در بذل
دینار و درهم است تخت طاوسی را که نادرشاه از هند برده بود و در علو
بها و قیمت و حسن ترصیع و کمال تقطیع زینت بر تخت مرصع نگار شهنشاهی
در نظر جوهریان بازار معرفت و شناسای نکته بین درجه اعتلا بفوق می‌جُست
در معرض شکست انداخته و اجزای آن مجموعه لطایف صنعت گری
اعجوبه کارگاه زیبا وری را از هم جدا ساخته جواهر ندرت مآثر آن را که سلاله
معادن و بحار و انتخاب خود در روزگار بود بجواهرخانه سرکار شاهی سپردند
و طلای که از انشقاق آن بهم رسید اشرفیها مسکوک نموده مهیای تنخواه
سرمایه دل جمعی سپاه ساختند و خاطر از مجتمع شدن عساکر پرداختند
چون قشون ترکیه و غیره ولایت خراسان پیش یوسف علیخان آمده و بساط
او ملازمت در خانه شاه اختیار کردند طایفه چمشگزک که ایل بزرگ خراسان

بودند به نیروی سرکردگان خود که ایشان را با یوسف علی خان در باب کور

نمودن شاه سلیمان و دوباره جلوس دادن شاهرخ بر تخت سلطنت

نفاق درمیانه بود برفاقت خان مذکور سرفرود نیاورند مگر ولیخان شادلو

و محمدرضاخان و محمدحسین خان بادلو که قبل ازین هم ایتلاف مخفی با او داشتند

و در اوقات ساعی بودن یوسف علیخان باعاده دولت شاهرخی

ایشان نیز خفیتاً پیغام رفاقت میدادند با دسته‌های خود در مشهد مقدس

آمده و مواجب از یوسف علیخان گرفته چند روز از برای تمشیت مدعا مرافقت

نموده آخر بهانه اینکه ترکمان بتاخت خانهای ایشان آمده اند طریق

مفارقت نموده با ماکن و اوطان خود رفتند بعضی از فرق جماعت اکراد

سر بشورش و فساد برداشته مزارع و مواشی حوالی و حواشی ارض فیض

قرین را تاخته مزارع و بساتین توابع آن سرزمین جنت آیین را خراب و پایمال

می ساختند یوسف علیخان که جمعیت موفور و لشکر غیر محصور فراهم آورده

بر مواد قوت و زور درا فزوده بود دو سه بار با توپخانه آتشبار و لشکر جرار

از شهر برآمده بجنگ پرداخت وآخر کار رایات غلبه بمیدان مبارزت
افراشته ایشان را مغلوب و پراکنده ساخت چون مهم عظیم که عبارت از
مقابله جنود فرمان روای هفت اقلیم باشد در پیش داشت بخاطر آورد
که اگر در آنجا کاری از پیش برده و از سرچشمه امید آب خوشی بکام دل
خورده قلع این ماده فساد آسان و سهل است و با شغل غشتکی باین کار بست
بلکه حرکت دور از عقل و نزدیک بجهالت است یوسف علیخان بعد انفصال این قضیه
قشون ایلات ترکیه الک و بیات و مروی و بلایر و حوله و مشهدی و قلیچی و
میوت و گمه و کوکلان و سالور مجتمع ساخته و بکثیر سامان و سپاه پرداخته
با لشکر کثیر التعداد از پیاده و سوار که متجاوز از شصت و هفتاد هزار باشد
در رکاب شاهرخ شاه از مشهد برآمده بر سر نیشاپور رفته و احمد خان بیات
اروم را که در ناقص کردن شاهرخ و نصب شاه سلیمان رفیق و شریک
میر علم خان بود و در زمان سلطنت شاه سلیمان حکومت نیشاپور که
منصب موروثی او بود در ازای تقدیم خدمت مذکوره بدست آورده حکم

انی دران ملک سینه با سرکردکان اروقی ایل و عشیره او دستگیر نموده
روانه مشهد مقدس کرده حکومت الکای مزبور بعباس قلیخان بیات
مختاری که منازع و مخالف احمدخان بود مفوض داشته بعزم کمک میرزا خان
از راه تربت حیدریه و محولات متوجه سفر دار السلطنه هرات شد بعد از
ورود بمنزل تربت خبر رسید که محالات متعلقه یوسف علیخان جولانگاه
توسن اوزبکیه خوارزم شده جماعت ترکمانیه سرحدات توابع کلات را
تاخته و قلعجات آنک را محصور ساخته نشسته‌اند یوسف علیخان از استماع این
خبر در گرداب اضطراب و دهشت تحیر افتاده مهر وکالت بقلیچ خان جلایر بنی عم
خود سپرده و صاحب اختیار مهمات درخانه شاهرخ شاه کرده خود روانه
کلات گردید امرا و روسای درگاه شاهرخی را گمان آن شد که از هیبت
سطوت افواج قاهره حضرت اعلی شاهی ظل اللهی یوسف علیخان ترسیده
و مغلوب رعب و هراس گشته باین بهانه خود را از معرکه کنار کشید و این معنی
موجب ازدیاد وساوس خواطر خواص و عام و سبب تردد و دودلگی تمام

[illegible]

لشکر قزلباشیه گردید چون شاهرخ شاه از تربت حیدریه حرکت نموده
کوچ بر کوچ بنواحی قلعه رود رسید امرا عرض نمودند که میر علم خان با پنج شش
هزار قشون کار آمد تفنگچی اعراب در الکای قاین نشسته است و درین وقت
که مهم عظیم در پیش داریم تکثیر افواج در رکاب ضرور و مطلوب صلاح دولت
آنست که چند صباح درینجا توقف شود و استمالت نامه متضمن طلب میر علم خان
قلمی گردد اگر مطمئن و خاطر جمع گشته پابوس حاضر شود فهو المراد و الا اول بر سر
او رفته دستگیر کرده و قشون اعراب را نیز همراه گرفته از راه قاین عازم
هرات باید گردید و کمک امیر خان رسید درین ضمن جواسیس هم که برای
استخبار احوال پیش میر علم خان سردار رفته اند خبر منقح آوردند بل
جمعی روانه مقصد میشویم بموجب این مشوره شاهرخ شاه در آنجا متوقف
گشت و بمیر علم خان رقم الطاف شمامه و ملفوف سوگندنامه نوشت
که آنچه در زمان ماضی واقع شد از تقدیرات فلکی بود و ما از تقصیرات سابقه
او اغماض نظر فرموده ایم می باید و نیز آن را از لوح خیال محو و زایل ساخته

حریم دل را از غبار تشویش و توهم پرداخته با جمعیتی که دارد خود را بخدمت
برساند و ما را از آمدن خود مسرور و محظوظ گردانند امرا نیز مطابق این رقم
صحایف تالیف انتما و مکتوبات انس افزا و سوگندنامه موید مضامین مرقومه
بقلم آورده بمهر شاهرخ و مواهیر خود مسجل کرده روانه ساختند چون
ارقام تفضل ارتسام از جانب اعلی حضرت خاقانی نیز مشتمل بر عواطف و مهربانی
و تکلیف اشاره حاضر شدن بعتبه خلافت و جهانبانی بمیر علم خان عز اصدار
می یافت خان مشار الیه بعد از ورود نوشتجات شاهرخی با روسا و سرکردگان
اعراب مصلحت درمیان آورده ابواب مشاوره گشوده صلاح و بهبود احوال خود
از ایشان استفسار نمود که برای من کدام شق بهتر است عازم اردوی معلی
شوم یا پیش شاهرخ بروم زمانی صحبت مطارحه درمیان ماند و هر یک از
روسای عرب آنچه رای او اقتضا کرد حرفی بر زبان راند آخر رای مشیران
هواخواه او برین قرار گرفت که بطرف شاهرخ شاه باید رفت اگرچه میر علم
خان بنابر تقصیر عظمی که نسبت بشاهرخ شاه ازو صادر شده بود جرات رفتن

بادی

باردوی وحشی شود لیکن خیرخواهان و این دو امیر از دلش جدا و در دیگر جای رفته

مطمئن و مرعب بر فتن معسکر شاهرخ شاه و ساخته شدند چون میرعلم از رضا و خاطر

امور و انتظام اردوی منصور برای العین دیده و در میزان فهم سنجیده بود

که سر بریدن در آنجا بازیچه اطفال و کار بهره ناقص عقل متلون الخیال نیست

بنابرین دلایل و دواعی مشهوره سرکردگان همراهی دل شاه و اطاعت

رفاقت شاهرخ شاه کرده رفقا و اعیان خود را جمع کرده از همگی بعهود

و اقسام و ایمان درباب موافقت طلبیده و حلقه متابعت و مبایعت

کشیده اینها بمیر قسم بذات الله یاد کرده و دست بقرآن مجید که نسخه کلام

متفق اللفظ و یکزبان شده گفتند که در هیچ امر و هیچ حال از خیرخواهی و

تخلف نکرده شده و از صلاح و صواب دید او قدم بیرون نخواهند و در حالات

شدت و رخا همیشه از جاده رفاقت او نشوند بالغرض اگر شاهرخ خواه

که خدمت می گیرد و بهره حال میر علم را باختن ترک کلی بجز است تا بسط

در خانه او را تمکین و دلگرمی نشاید که اگر آگاهی از ما امر و ما شد یوسف علیخان

چه مجال دارد که منازعت تواند کرد یا از راه خصومت درآمده کاری تواند
پیش برد میر علم خان بعد از گرفتن عهد و پیمان از رؤسا و اعیان جماعت بر
درانی و ملازمان دیوانی را که از حضور سعادت ظهور اعلی حضرت خاقانی
از دار القرار قندهار بجهة تخویف سرکردگان اعراب و باطاعت درآوردن
ایشان همراه آورده و باستظهار و تقویت ایشان اکثر سرکشان را مطیع و
منقاد خود کرده بود چشم مروت از آنها پوشیده و از آمال کار مهید شیده
روانه اردوی معلی نمود بر خلاف مرضی اشرف اعلی شاهی با قشونهای سرحدی
روانه الکای خواف و از ملازمت شاهرخ بهره اندوز صنوف عواطف و
الطاف گشت و برای مزید استحکام سررشته وفاق و التیام خواهر خود را
با شاهرخ شاه عقد مزاوجت بست چون میر علم خان را از جانب شاهرخ
اطمینان کامل حاصل شد عرض نمود که خاطرم بملاقات میر معصوم خان
برادرم که در مشهد مقدس بموجب حکم شاهی متوقف است تعلق بسیار دارد
ملتمس آنکه تقصیرات او نیز معاف شود و طلب حضور کرد و شاهرخ شاه که پاس

حقوق

خاطر او را بمصلحت وقت اختیار کرده بود التماس مشار الیه را پذیرفته رقم
برستم خان گرجی نایب الایاله و قلعه دار ارک مشهد مقدس نوشته میر معصوم خان
مذکور را باردوی خود طلبید و میر علم خان بورود او کام دل برگرفته در وقتی
تفرقه و پراکندگی لشکر شاهرخی روداد او را همراه خود برداشته راه خودکامی
سپرد که بعد ازین کیفیت وقایعات احوال آن اوقات مفصلا نوشته خواهد
شد یکی از اسباب شکست که از برای دولت شاهرخی بعد برآمدن از مشهد
مقدس بعزم دارالسلطنه هرات درست شد مخالفت اسمعیل خان خوافی
بود که در زمان ورود شاه ذیجاه بنواحی رود ظهور نمود تبیین این مقال آنکه
در ایام انقلاب احوال و اوضاع روزگار که بسبب پادشاه کشی در ممالک ایران
هر کسی سر بخودسری برآورده مصدر حرکات ناهنجار شده دست تعدی از
آستین جرأت بیرون کرده هرچه خواست بعمل آورد اسمعیل خان هم طریق
گردن کشی اختیار نموده جعفر خان کلانتر خواف را که بتمول اشتهار داشت
بموجب کشته و امتعه و اموال او را متصرف گشته خود را شخص مالیت خواف

ساخته بود ازینجهت رؤسا و امنای دولت شاهرخی از و ناراضی بوده داعیه
انتقام بخاطر مضمر داشتند و او نیز بحسب مقوله الخاین خایف همیشه مترد د
و هراسان می بود درین وقت که شاهرخ شاه وارد نواح قلعه رود گردید
هر چند حرکت لغوی که خلاف حکم شاه و مخالف مرضی و رای امرا از و بوقوع
پیوسته اقدام و دلیری بآمدن اردوی شاهرخی نمی نمود نهایت ناچار
شده بملازمت رسیده تدابیر متنوعه در باب محو ساختن نقش آن تقصیر می
اندیشید از اتفاقات ناگهانی علی خان قلیچی که از جمله اعاظم امرا و عمده
اعیان دولت شاهرخی بود بحکام درون قلعه رفت اسمعیل خان از راه
تملق در آمده چندی را اسپ باد و تواضع نمود خان مشار الیه التفات
بآن نکرده کلمات کلفت خشونت آمیز و سخنان درشت کنایه انگیز
بزبان آورده از استحمام فارغ شده روانه اردوی شاهرخی گردید اسمعیل خان
از سلوک علیخان بیشتر متوهم و متوحش گشته بمجرد برآمدن علی خان درب
قلعه را محکم بست و راه آمد و شد ملازمان شاهرخی بالکلیه مسدود کرده

در مقام تحصن نشست و چون منشار الیه پیش ازین نیز همیشه بوساطت وسائط
ترسیل عرایض محتوی بر اظهار ارادت و بندگی خود را از متوسلان دولت
ابد مدت و بندگان راسخ العقیده درگاه سلطان سلاطین زمان داعی بود
و در سلک هواخواهان و فدویان صمیمی انسلاک داده بود درینولا که با ملازمان
شاهرخی او را مخالفت روداده کار صعب بر سر او افتاد عرایض مفصل مجدد
مشتمل بر حقایق احوال که شاهرخ شاه کور و نابینای مطلق شده از کار
فرمان روائی رفته است امرای خراسان از راه اغراض نفسانی او را
دست آویز ساخته همراه میگردانند و بسکنه امصار و بلاد اذیت و ضرر
میرسانند و در میان سرکردگان خراسان اتفاق و وفاق نیست درینوقت اگر
جمعی از افواج قاهره درگاه حضرت اعلی شاهی در ینصوب برسند فرق
مختلفه این جمعیت سست بنیان خود بخود متفرق و پریشان میشود و فتح و نصرت
نصیب اولیای دولت می گردد در بیان مستاصل شدن امیرخان سردار
برات و التجا آوردن مومی الیه با اعزه انجا بدرگاه آسمان سمات

چون اخبار حرکت شاهرخ از مشهد مقدس باراده کمک امیرخان سردار
هرات وورود او بنواح قلعه رود وملحق شدن میر علم با جمعیت اعراب باردوی
شاهرخ بمسامع حقایق مجامع ایستادگان پایه سریر عرش نظیر اعلی
در پی میرسید بعد از آن عرایض اسمعیل خان خوافی مشعر بر حقیقت محصور
شدن او از افواج شاهرخی ونزول بوارق وحلول صواعق گلولهای
جانستان بر مفارق قلعگیان قلعه رود استدعای توجه بندگان اعلی شاهی
باستخلاص محصوران آنحدود متوالیا ملحوظ نظر انور میگردید نظر باتجهات رای
صواب نمای مصلحت انتمای اقتضای آن فرمود که در تسخیر شهر دار السلطنه
هرات تعجیل باید نمود بنابران حکم قدر توام بهادران نصرت نشان صادر شد
که در لوازم قلعه گشایی آنچه میسر کوشش میکردند زیاده بر آن مراتب جد و جهد
بکار برند و هر قدر استعجال در گرفتن قلعه توانند بر خود لازم شمرند چون
زمان محاصره بمدت چهار ماه کشید و احوال محصورین که بسبب طول ایام
محاصره بنهایت خرابی انجامیده وقلت آذوقه وماکولات بحدی رسید

که

ثمن غله بوزن تبریز اگر پیدا می شد بمبلغ [illegible] دینار تبریزی که عبارت از ده
روپیه رایج هندوستان باشد میبیع میکردند بنیان قحطی غله شد در هرات

که نایاب شد نان چو آب حیات ز بی طعمگی عالمی بی ثبات گرسنه شکم گشته سیر از حیات
طبق را بی طعمه چشم امید شده چون ورقهای کاغذ سفید اگر نان بر خوان امید بود
همین گرده ماه و خورشید بود فتاده شکمها تهی از طعام چو دیگ فلک سرنگون صبح و شام
تنور شقایق برافروخته ز سودای نان نیش جگر سوخته بقیمت به از زعفران کاه بود
که روزی که ده دانه همراه بود ز شوری نشان چشم دوران نشست نمک را لب خود نمکدان بشست
پی گوشت مردم همه در طواف دل آن نهان همچو عنقا بقاف عجزه و مساکین نوبت

از شدت جوع و فقدان قوت در کوچه و بازار زر دور افتاده جان بقابض
ارواح حواله می ساختند و احیا از استیلای ضعف و ناداری تبه تدفین و
تکفین اموات خود نمی پرداختند قوالب صنوف ذی حیات خالی از
روح روان و بیوت و دکاکین و شوارع محلات و اسواق پر از اجساد
بیجان شده بود از بسیاری مواد جز رایحه موت استشمام نمی نمود

مرده‌ها از بی‌وارثی طعمهٔ کلاب و زنده‌ها از ضیق حال مبتلا بعذاب بودند
بعلاوهٔ این حال که غازیان فیروزی اشتمال بموجب حکم خدیو بیهمال سعی بیشتر
از پیشتر در پیش بردن سیبه و سنگر بظهور رسانیده و مورچالها را تا لب خندق
بردند و جدران و بروج حصار را بضرب گلولهای پی‌هم و ستاره‌ریزی
قمباره آتشدم مثل پرویزن پر از رخنه و روزن کردند و استادان
نقب زن و حفاران فرهادفن بحکم همایون شروع بنقب زدن نمودند
و نقوب را بپای بروج برده و زیر دو برج سمت شرقی شهر را خالی از
خاک و پر از باروت کرده آتش زده بهوا برده دود از نهاد سستی حفظان برج برآوردند

| | |
|---|---|
| چو دیدند جنگ آوران زمان | که نتوان گرفتن بجنگ آسمان |
| ته بپر فتحش عنان تافتند | زمین را پی نقب بشکافتند |
| تهی ساختند از زمین و بسیار | بیکدم ته برجهای حصار |
| بزیر حصار آتش افروختند | بر آتش دل دشمنان سوختند |
| ازان آتش فتنه برج حصار | برافروخت همچو گلهای نار |

دران

دران قلعه یکسر مشوش همه | چو اهل جهنم در آتش همه
زبس آتش کین دران کارزار | چو منقل پر آتش درون حصار
حصاری چنان کرد از آتش ظهور | ز تاب تجلی فرو ریخت طور

و از پریدن این دو برج که راه وسیع و آسان از برای یورش غازیان نصرت نشان بهم رسید بنای استقامت و استقرار محصوران نکبت شعار متزلزل گشته رعب و هراس بی قیاس بر دلهای عالی و دانی مستولی گردید امیرخان و اکابر و اعیان شهر هرات راه استخلاص و نجات از جمیع جهات بر روی خود مسدود یافتند و از کمک شاهرخی که قریب چهار ماه انتظار کشیدند و اثری از ورود آن ندیدند مایوس مطلق شده عرایض محتوی بر عجز و ابتهال و ندامت از ارتکاب شیوه مخاصمت و جدال قلمی نموده مصحوب علما و فضلا و اغره و اعیان شهر بارگاه سپهر مثال ارسال داشته احوال پریشانی و صعوبت سلمین و کیفیت استیصال عجزه و مساکین و حقیقت فقر و مسکنت غربا و افتقار حال و

کربت رعایا بعرض مقدس رسانده ملتمس عفو جرایم و تقصیرات و مستدعی شمول
مکارم و عنایات شدند هرچند باثم و معاصی آن گروه شقاوت پژوه
از حد گذشته بمنزله کوه منیع گشته بود و استحقاق آن داشتند که این
تضرع و تذلل که از مقوله ایمان بأس بود مطلق بدرجه قبول نشود
و سالها در زندان محاصره مبتلا بوده هرچه از عذاب و عقاب لایق
اعمال ناصواب آنهاست بکشند لاکن پادشاه رحیم دل خطاپوش
عذر نیوش بر وفق آیین مروت و مرحمت که جبلی ذات بابرکات
خجسته صفات ملکی ملکات آن حضرت است کار فرموده از
سر تقصیرات اهل عصیان درگذشتند و بر جریده افعال سیه کاران
قلم عفو کشیدند چو دیدند آن قوم برگشته روز که شد آتش اژدها فتنه سوز

| | |
|---|---|
| بشتابان بدرگاه شاه آمدند | امان جوی و زنهار خواه آمدند |
| گشادند لب را بتقصیر خویش | که ای لطف عامت ز اندازه بیش |
| بد بسیار نابخردی کرده ایم | تو نیکی کن ار ما بدی کرده ایم |

بد

ببد خواه نیکی خوئی بکن بجای بدی خیر نکوئی بکن بده تا توانی بکوش
زدست که آید بد از دست هر کس که هست ازانجا که دل خیر منزل
آنحضرت دریای فضل و کرم اتم و مظهر الطاف و اعطاف بر احوال
کافه امم است بجز مکران نجاتش ملتمس گردیده مبذول متضرعان
قلعه را پیرایه قبول بخشیده رقم مرحمت شیم در خصوص عفو اتمام
و جرایم مرقوم فرموده بقلعه فرستادند امیرخان و باقی
سرکردگان که در حصن حیرت مایوس از حیات و بحالت بدتر
از ممات نشسته بودند در ورود این رقم همایون را بمنزله نزول رحمت
از آسمان و تعویذ بازوی جان دانسته از مهلکه رسته برآمدند
و امیرخان بشرف آستان بوس مشرف گشته کلید قلعه
بدست اولیای دولت قاهره تسلیم نموده بعطای خلعت مهر طلعت قامت اعتبار
برافروخت و مالک قبه سپهر رتبه اکمل الجواهر دیده امیدی نشاط بروز آمد از قلعه ارو رنبل
بدین نهنگ آن جا آید از کین دون چو در بن صد بار فیروز شد سر قدر سود بر بخت نجم بلند در

در مرحمت بر خویش باز کرد دبیران و ورزش ممتاز کرد در بیان ورود در ممالک
ولایت ترکستان برکاب سعادت انتساب ظفر توامان و اظهار شکوه
و شکایت از دست رحیم خان اتالیق بخارا و مامور شدن مخلص خان قوللری
بمحافظت اهالی آنجا شرح چون ممالک ترکستان از مدتی مورد آفات و جولانگاه
جنود حادثات گردیده و اهالی آنجا از دست زورآوران اطراف و سرکشان
اکناف ضعیف و زبون حال گشته احوال رعایا و برایا بنهایت خرابی و اختلال
انجامیده بود روسا و سرکردگان و غیره و اعیان آن مملکت در باب استمداد
و نجات از ظالمان با همیشه خیالات و تدبیر بخارا بسیار داشتند و درین آرزو عمر بسر می بردند که
خود را در ظل حمایت پادشاهی و ملجا مرحمت سلطنت و نصفت فرمان دهی جمع دل
بگشتند و در پناه مرحمت آن برگزیده الطاف رحمت پروردگار از تاب آفتاب
جور و جفای روزگار ایمن و آسوده گردند شب و روز بودند با چندین بار
بدرگاه ایزد تضرع کنان که یارب بده خسرو دادگر که گردیم آسوده از جور شر
کسی را رسان تو بفر و شکوه که از هیبتش لرزد البرز کوه

قوی حالی را بود قدرت ادار | که بر هفت کشور شود کامکار
کرم پیشه را باید دستها | که گیرد جهان را بتیغ عطا
که زنجیر عدلش بچندین دهان | زند خنده بر عدل نوشیروان
برآورد سرها ز خاک مراد | که در سایه‌اش خلق باشند شاد
جهان از جهاندار گلشن بود | که با چشم بی نور روشن بود
نباشد اگر باغ را باغبان | خلالی نیابند در بوستان
اگر هند و توران و گر زنگبار | شود جمله ویران بی شهریار
ز سلطان بود ملک دار الامان | خرابست در گنج بی پاسبان
شهانند گلهای باغ جهان | شهانند چشم و چراغ جهان
ز رونق فتد ملک بی پادشاه | که بیکرد دایم با مهر و ماه
جهان راست جان پادشاه گزین | اگر جان نباشد کی زنده تن

بحسب منطوق لازم الوثوق و دعوای مستجیب کلم تقربات صیغی و
و عواطف نسیم نشیمی معروفان و منتظران متوقعون باجابت درگاه

مستعان گردید و آفتاب مرادشان از افق امید دمید یعنی خورشید
دولت خداداد از مشرق اقبال طلوع کرد و صبح جهان افروز از مطلع
جهانگیری سر برآورد زمانه شد دزدان رسید شب ظلم رخت از جهان برکشید
اعالی و ادانی آن ولایت جان تازه بتن و روح بی اندازه در بدن
یافته کمر عزیمت بسته مترصد و مستعد بودند که رو بآن آستان معدلت
بنیان آورده از جور زمانه غدار و گردش سپهر حادثه بار فارغ
نشینند و از میامن اعانت این حامی دین مبین و معاون کافه
مومنین و مسلمین روز خوش از جهان ببینند درین اوقات که
رایات عالیات بتقریب تسخیر دار السلطنه هرات وارد نزدیک مساکن
و اماکن آنها شد این را فوز عظیم دانسته و از امداد طالع خود شمرده
حاجی بی حاکم میمنه باتفاق جمعی دیگر از آق سقالان و اعیان هم البلاد بلخ و توابع
آن بدربار جهان مدار آمده و شرف اندوز آستان بوس گشته
حقایق احوال پر اختلال آن ممالک بعرض رسانیدند که رحیم خان

بخارایی

بخارای اتالیق ترکستان که با غنچه نمک پرورده دودمان چنگیزیه و
سرافراز کرده دست سلاطین ترکخانیه بود از حقوق نمک دیرینه آن
خاندان سلطنت نشان و تلطفات و مراعات متوالیه بی پایان جنت
مکان شاه ابوالفیض خان که درباره او بظهور میرسید چشم پوشیده
و از برای طمع و اغراض دنیوی مرتکب قتل ولی نعمت حقیقی خود گردیده
و چند روز بجهت اسکات السنه و افواه طوایف انام و امالهٔ قلوب خلایق
از خاص و عام پسر خان مذکور را بر تخت فرمان روائی ترکستان نشانیده
و بعد از چندی او را نیز مثل پدرش بدرجه شهادت رسانیده خود
جالس سریر سلطنت گشته اکابر و اعیان آن ممالک را که شاخص و معتبر
و صاحب اسم و رسم بودند بدست آورده روانه دیار عدم گردانید
و از سرکردگان و رؤسای آن مملکت هر کس متابعت او اختیار نمود
تحمیلات فوق الطاقه بر دو بر رعایا و سکنه آن ملک مقرر داشته در
تمامی اهالی ولایات مزبوره بار گردن شکن از مالیات بر سر هر یک گذاشته

تکالیف شاقه بخلایق نموده که از عهده نمی توانست برآمد بنا بر علی هذا

احوال مردم ترکستان از جور و تعدی آن ظالم جفاکیش و جمعی دیگر از اشرار

فساد اندیش که موجب آواره و دیگر گیر و تاخت و تاز می نمایند بجهد انتها

رسیده و ماندگان حامی و دادرسی سوای ذات مقدس که ظهور آن

آفتاب جهانتاب بشام و سحر از درگاه خداوند اکبر مسئلت می نمودیم

دیگر کسی نمی دیدیم بنابر آن از جفای ظالم که از عاجز نوازی دوره هم رسیده ایم

که سروری از خداوند حضرت سپهر رتبت با جمعی از فوج ظفر موج بسرحدات

سرحد ترکستان و تنبیه و تادیب اشرار و سرکشان آن مملکت از جهت نشان

تعیین شود که عموم معدلت آن مملکت از رخنه و دست ظلم جفا پیشه

مستعدان شرارت اندیشه اگر جان رعایای ستم رسیده را محفوظ

سازد و تکفل بوجه متمردان آن بوم و ضمیمه که چون حضرت شیمه سرافراز

سرزمین برآورده باعث و عفو از خلایق آن و رسید برانداز

تا ضعفا و رعایای بیچاره در سایه رحمت حدود و اقبال خدیو جهان

[illegible]

بمساکن و اوطان خود مرفّه الحال بوده در مهد امان غنوده فارغ البال
بدعای دوام دولت ابد الاتصال اشتغال نمایند ازانجا که ذات بابرکات
اعلیحضرت گیتی‌ستانی مفطور و مجبول بآیین معدلت گستری و همگی همت والا
نهمت علیا مقصور بر دیه خلایق پروری است رد مسئول دادخواهان
ترکستان دور از شیوهٔ فتوت و سیرت مروت تصور فرموده بقبول
تمنیات ایشان محول بتسخیر دار السلطنه هرات فرموده بودند بعد از
فتح دار السلطنه هرات که خاطر ملکوت مناظر بندگان ثریا مکان اعلی
شاهی ظل اللهی از شمول آثار عنایات سبحانی گل گل شگفت و بشر عب
تهنیت و مبارکباد این فتح میمنت اثر و دیگر فتوحات متوالی و متکاثر
این سال فرخنده فال بگوش سالکان جانب آفاق گفت حاجی خان منک
و غیره آق سقالان ترکستان که بامید توجهات و امداد اعلیحضرت
خاقان کشورستان و بانتظار وزیدن نسیم ظفر بر پرچم اعلام نصرت نشان
در اردوی کیهان پو متوقف بودند وقت مناسب یافته مجددا التماس

بذل الطاف از بارگاه خلایق مطاف در باب تمشیت مطلب معهود نموده
خدیو ثریا جناب که انجاح مدعای آنها را از ابتدا امر کوز ضمیر فیض آیات نظر داشتند
بلقب خانی
آن اراده عمیم الافاده را از قوه بفعل آورده حاجی بی مشار الیه را برتبه والیگری
بلخ و صاحب اختیاری مالیات ترکستان و عطاء الله خان ترکمان را
بسپهسالاری آن ولایات سرافرازی بخشیده مخلص خان درانی فوفلزی را
با جمعی از افواج رکابی و قشون قزلباشیه که در ایام محاصره هرات همراه
امیرخان در اندرون شهر و بعد از افتتاح قلعه و مستعد شدن خان مذکور
بتقبیل عتبه علیه از ضیق محاصره برآمده باردوی معلی ملحق شده بودند
بهمراهی مخلص خان تعیین فرموده‌اند و از استاد فیض مواد مخلص خان شد که
مفسدان و اشرار آن دیار را بسزای اعمال ناهنجار رسانده و قلع و قمع نموده آن
سرزمین حسب الواقع پرداخته حقایق حالات الحدود مفصلا بپایه سریر
اعلی عرض نموده باشد و در هر باب بنحوی که تا فی الحال از مصدر جاه
و جلال مقرر گردد از آن قرار بعمل آرد آق سقالان ترکستان بشمول این عنایات

بکمال

نمایان یکدل و هزار جان شده و هریک بعطای خدمتی کامیاب و معزز
گشته در رخصت انصراف یافته بکلی متقضی المرام و شادکام روانهٔ مقصد گردیدند

در بیان مأمور شدن نرله خان بخشی باشی بکمک اسمعیل خان حاکم خواف
و از هم پاشیدن سلک جمعیت شاهرخ شاه بیامن اقبال شاهنشاه حمیده اوصاف

چون ارادهٔ فرمان دهٔ ابد و ازل و مشیت سلطان ممالک لم یزل باعلای
لوای دولت یکی از مختصان بارگاه الوهیت قرار یابد نهال استعداد
او را بیاری جویبار فضل و تائید خویش بنحوی پرورش دهد که رگ و ریشهٔ
استقلال او روز بروز محکم گشته شاخ و برگش بجائی رسد که شجر قوی جثه
دیگر بدعوای همسری او قامت برتری نتواند فرازد و بهر معرکه و مقام
که او پای عزیمت در رکاب گذارد رعب و هیبت کوکبهٔ اجلالش بر قلوب
سلاطین نامدار و خواقین فلک اشتهار استیلا یافته احدی را قدرت
و یارای آن نباشد که رو کش طلیعهٔ اقبال او گردیده بمقابله پردازد و موفقان
دولت خداداد او بهر کاری که همت برگمارند تائید قادر ذو الجلال

آن امر بسهولت و آسانی از دست ایشان برآید و مخالفان اگر صد هزار
سامان ثروت و اقتدار بهم رسانده سر از گریبان منازعت برآرند شاهد
مدعای ایشان هرگز از آینه وقوع جلوه گری نماید مؤید این مقال و مبین
این اجمال احوال فرخنده مآل اعلی حضرت شاهی و سانحه غرابت
منوال دولت شاهرخی است که نیر اقبال آن برگزیده انظار الطاف خدا
یوماً فیوماً و ساعت بساعت اوج سماء مدارج شرف و اعتلا و اختر بخت
شاهرخی مثل ماه از انوار آفتاب سطوت آنحضرت مایل بحضیض غروب
و اختفا گردیده صورت قصد محاربه طرفین و عزیمت مقابله جانبین را
باین نوع جلوه ظهور بخشید که چون مهم دار السلطنه هرات بتائید خالق
الارض والسموات صورت انفصال پذیرفت بعد از ترخیص مخلص خانی را
باتفاق خوانین و رؤسای ترکمانیه بسمت ترکستان خاطر خورشید مظاهر
خاقان کشورستان باستخلاص اسمعیل خان که از دست افواج شاهرخی
محصور در قلعه رود و متوسل باستان فیض مبان جسته امیدوار نجات

دما

ولنگ از بارگاه فلک شکوه بود مایل گشته چند دسته از افواج منصور بسر
کردگی ازل خان درانی نوفلزئی بسمت الکای خواف مامور نمودند
در وقتی که امرای شاهرخی قلعه مذکور را در کمال شدت محصور کرده و از ضرب
توپ و قمباره بنای ثبات و استقامت اسمعیل خان را از پا در آورده
کوس استیلا بر چارم اعلامی نواختند و قریب زمان قلعه را سرمایه
سرور و انشراح دلهامی ساختند که خبر مسخر شدن قلعه هرات بدست
بهادران فیروزی رایات و تعین شدن ازل خان درانی با افواج
نصرت قرین از درگاه خلایق مطاف بکمک اسمعیل خان بسمت الکای
خواف در اردوی شاهرخی انتشار یافته تزلزل تمام باحوال خاص و عام
روداد و تفرقگی و سراسیمگی عظیم در میان قزلباشیه افتاد اول کسی که
از روسای نامی آن لشکر طریق مفارقت گشته راه وطن پیمود ابراهیم خان
بغایری بود که با چهار صد نفر از ایل خود از اردوی شاهرخی بر آمده
راه سبزوار پیش گرفت و بعد از آن میر علم خان قطع رشته ائتلاف

و احتساب سابقه ملاحظه نموده باتفاق میر معصوم بر اورش قشونهای
اعراب برخاسته بسمت بیابان لوط رفت زد وقوع این حال انتشار
اجتماع سپاه از هم گسیخت و هر کس از رؤسای لشکر به نیت فعل ابراهیم میر علم
بر پای روی کمر بسته هر کس طرح مصلحتی برای برآمدن از اردو با جماعه خود
ریخت در خلال انجلال غبار سم ستوران غازیان ظفرشعار که بهمراهی
نزل خان سردار بکمک اسمعیل خان عازم پای حصار بودند مشهود دیده
قراولان شاهرخی گردید و خبر ورود جنود مسعود بمسامع شاهرخ و امنای
او رسیده اعیان دولتش صلاح وقت در توقف آنجا ندیده از تسخیر قلعه
دست برداشته از خواف کوچیده بنا گذاشتند که در کنار قصبه تربت
حیدریه لشکر اقامت انداخته در مکانی که آب و علف وافر داشته باشد
لشکر مضبوط ساخته بنشینند هرگاه افواج قاهره متوجه جدال آنها شوند
بمحاربه و مدافعه پردازند والا در آنجا اظهار قوت خودداری نموده راه
مصالحه مفتوح سازند در اثنای این حرکت سلک قشونهای جمعیت اطرافی

از بیم پاشیده هر سر کرده با دسته خود بسمتی اسب بی اعتنائی انگیخت و بساط
وفا در نوشته آبروی حق نمک بخاک بیوفائی امیخت مگر غلامان خانزاد
صفوی سکنه قلعه مشهد مقدس و عمله در خانه پادشاهی و جماعه جلائر
و جوله همراهی قلیج خان و متوطنان ارض اقدس که مجموع ده دوازده هزار
کس بودند شیوه وفاداری از دست نداده رفاقت و جانفشانی
نمودند الحاصل انزل خان بعد از حرکت شاهرخ باندک فاصله سامانی
قلعه رود وارد گردید اسمعیل خان بورود عساکر ماموره مرسله درگاه اسمان
جاه خاقانی که مانند جنود ملایکه اسمانی کمک او از غیب رسید از مهلکه
سراپا تهلکه نجات یافته و از قلعه برآمده انزل خان را ملاقات کرده
با جمعیت قلیلی که پیش خود داشت همراه انزل خان عقب اردوی شاهرخی
روانه شد چون شاهرخ شاه قطع مسافت نموده نزدیک تربت حیدریه
گشت و پیش خانه گستان شیم شاهی را پیش برده خواستند که متصل قلعه
تربت نصب نمایند اهالی قلعه بسبب زیاده دادن غله سورسات بسرکار شاه

و تحمیلات که در وقت عزیمت سفر هرات بر آنها شده بود از طرف
شاهرخ بغض در دل داشتند دست ممانعت گشاده و توپ و تفنگ از
بالای قلعه سر دادند و دراز دستی به اخذ اموال و انتقال مردم اردو کردند
و اسباب پیشخانه سرکار شاه و سپاه را بغارت بردند و قشونهای
شاهرخی که گسسته عنان و شکسته جبان می آمدند نیز باهم در افتاده هر که
زورش بود دیگر زورترا از خود دست تعدی گشوده یکدیگر را برهنه و عریان
می نمودند و یکی در نهب و اضرار دیگری کوتاهی نکرده هر چه از متاع و یراق
پیش کسی می یافت بیمحابا می ربود غرض طرفه حالی و عجب صعوبتی باهل
معسکر شاهرخی رو داده بود از جانب قلعه تربت قلعگیان طرح فضاحت
انداخته شور انگیز و متعاقب افواج قاهره حضرت اعلی شاهی پاکوب
و جلوریز و میانه طوایف قزلباشیه هنگامه علیحده انگیز و آویز رو نمود
غلامان جانفشان که در آن حال و آوان حاضر بودند جمعی تفنگها را بر جمعی
خالی کرده رو بجنگ داشته و نظر محافظت بجانب شاهرخ گماشته می

آمدند و جوقه در رکاب جمع شده پاره اسپ سواری شاه را از عقب گم کردند

و گروهی از پیش جلوکش کرده می بردند و شاهرخ از صولت غازیان ظفر

پرور مانند ستاره سحر که وقت سطوع اشعه مهر انور عاری از حلیه نور بود

شده رو بشبستان اختفا نهند حیران گردش آسمان و انقلاب وضع

دوران گشته جاده پیمای طریق بی اختیاری گردید و قرین صد گونه

محنت و خواری بمشهد مقدس رسید و قلیج خان جلایر که با ده دوازده هزار

قشون بجهة استحفاظ وجود شاهرخ همه جا دو فرسخ عقب سواری می آمد

چون بهادران نصرت نشان نزدیک می شدند ساعتی بجنگ ایستاده

سد راه شده و باز تاب مقاومت نیاورده تیر و تفنگ افکنان و جنگ

گریزکنان راه مقصد پیمای تالی می بردند بعد از ورود شاه بمشهد او نیز وارد

شهر گشته و یک روز در انجا توقف [illegible] قلعه کلات که

مسکن و موطن [illegible] علی خان که با افواج [illegible]

تعاقب بود بموجب فرمان واجب الاذعان میخواست که خود را بکنار

استعجال در خدمت شاهرخ شاه رسانیده و خاطر کلفت مآثر او را که از
وقوع واقعه و سوء حال مقرون بملال است مطمئن گردانیده و از شفقت
و تفقدات ضمیر منیر مرحمت تخمیر اعلی حضرت که درباره او بسمت تحقیق
دارد بشارت رسانیدن شاه والاجاه را باعزاز و احترام بعتبه گردون
احتشام بهره چون زمان ترقی دولت او در حیز تراخی و عروج مراتب
جاه و عزتش هنوز وقت باقی بود صورت حقیقت حال در مرآت خیال او
جلوه گری ننمود بلکه امرای نافهم و بی تمیز مدعا را معکوس فهمیده شاه را
چون رخ شطرنج دستاویز لعب و بازی ساخته براه کج روی راندند
و برای پیش برد منصوبه خود برادر نابکار می نشاندند میرزا امین کلانتر
متولی و اعزه و اعیان شهر از سنوح این سانحه متفکر و مضطر شده
رستم میرزا و حسن میرزا برادران علیشاه که در محبس ارگ مشهد مقدس
محبوس بودند برآورده روانه کردستان نمودند به نیت آنکه توره از
دودمان سلطنت بدست اکراد از برای ازدیاد مواد قوت و استعداد شده

دبو

و بعد از آن اعلام سرکار موهبت مدار حضرت امام ثامن ضامن علیه السلام
بر دوش خدام ذوی الاحترام داده و مصاحف مجید و قرآن ثنی حمید را
بر کف دست فضلا و علما نهاده پیش جعفرخان کرد و غیره خوانین چمشکزک
فرستاده پیغام نمودند که پادشاه صاحب عزم قوی دستگاه همت
بجهان گیری و آفاق ستانی گماشته در صدد تسخیر ولایات است
قلعه هرات را قهراً و جبراً مفتوح ساخته رایات عزیمت باین طرف
افراخته کوس عظمت نواخته می آید اگر مشهد مقدس را هم شعشعهٔ اقتدا
و تسلط آن آفتاب جهانتاب محیط کل ممالک خراسان میشود بر تمامی
جمیع متوطنان این مملکت زندگی درین جا مشکل میگردد لازم وقت
آنست که مجوز کوتاهی درین باب نشده در لوازم اعانت و امداد
توجه دریغ نفرمایند و بپاداش رنجش که با جلایر در میان آمده و سررشته
ایتلاف یکچندی منقطع گشته از محافظت ارض بهشت قرین که
اموات مسلمین را خلد برین و احیا را قبله ایمان و دین است اغماض

مثل هرات تصرف نماید

عین نمایند جعفرخان وغیره سرکردگان اکراد بعد از ورود پیغام اولاً از برای
اثبات منت واحسان با اکابر و اعیان ارض فیض بنیاد گفتند که اهل مشهد
طرفه رویه و غریب شیوه دارند وقتی که دشمن در مقابل ندارند طایفه جلایر وغیره مردم
بی مایه و بی بنیاد را در شهر راه داده شاخص کرده و در وکیش ایلات چمشگزک
میسازند و چون امری مشکل و مهمی عظیم پیش می آید میخواهند ما را سپر بلا
گردانند و آن مهم را بجرفت بانجام رسانند ما کاری بکارستان مردم مشهد
نداریم بکوه اره و داغ رفته می نشینیم اگر حضرت اعلی بر شهر تسلط یافت برآمده
بمملکت روم که وطن اصلی ماست رفته سکنا خواهیم نمود والا جائی که
داریم مستقیم خواهیم بود فرستادگان کلانتر و اعیان شهر از جواب این
ایشان متاثر و هراسان شده زبان بعجز و الحاح گشودند و خواطر غبارآلود
ایشان را بصدگونه تضرع و التجا تصفیه داده راضی بامداد و اعانت شهریان
نمودند چنانچه جعفرخان نقدعلیخان برادر خود و محمدرضاخان کهنسکلو و محمدحسین خان
بادلو و ابراهیم خان کیوانلو و ابراهیم خان بغایری را با سه هزار قشون کرد

ادام

روانهٔ مشهد مقدس کرده خود در کوناباد باتفاق محمد حسین خان عزانلو
ورحیم میرزا و حسن میرزا برادران علی شاه نشسته و مراسلات متضمن طلب
بسرکردکان کردیه و خوانین ترکیه نوشته باطراف و جوانب فرستاده قشونها را
احضار ساخته کمر مدافعه محکم بست ذکر ارتفاع رایات شاهنشاه مؤید بصوب
بلدهٔ مشهد و کیفیت بغی ورزیدن و محصور شدن اهالی آن حصار محکم و تشیید
چون مردم دور و نزدیک از طوایف ترک و تاجیک سکنهٔ خراسان منتظر انجام
کار دار السلطنهٔ هرات و مترصد مآل احوال شاهرخ از ورود جنود نصرت
آیات بودند که معاملهٔ طرفین چگونه صورت پذیر میشود و مجادلهٔ جانبین بکجا
منتهی میگردد بعد از فتح شهر مذکور و متفرق شدن جمعیت شاهرخ از سطوت
افواج منصوره جمیع سرکشان اطراف و جوانب حد خود را شناخته طریق
اطاعت و فرمان بری اختیار کردند و امنای دولت دوران عدت
محالات متعلقهٔ هرات را تماما بتصرف درآوردند بندگان ممالک ستان
شاه دوران درویشعلیخان هزاره را بجهة ضبط و ربط مالیات و ایالت هرات

مقرر و سرافراز فرموده خود بدولت و اقبال بعد از انفراغ این اشتغال بعون

تاییدات ایزد متعال بعزم زیارت روضهٔ رضویه علی صاحبها الوف الثنا

والتحیه از راه تربت حیدریه متوجه مقصد شدند خدیو جهان گیر آفاق گرد

باهنگ مشهد شده ره نورد روا رود درآمد بخیل و سپاه بجمشید ماهی برزید ماه

بهر بران ضحاک وش در نبرد ز هر سو چو ماران بکشاده دوش نهان پرده شد زغبار سپاه

که ره بست بر نور خورشید و ماه طنطنهٔ رایات جهان گشا به گنبد خضرا رسید

و آوازه کوس عظمت و اعتلا بمسامع کروبیان ملا اعلی رسید اهالی مشهد مقدس

عزیمت حضرت اعلی را که جز نیت استحصال سعادت زیارت و اقامت

بنای دولت برهم خوردهٔ شاهرخیه امری دیگر منوی ضمیر دین پرور آن

مصروف محبت خاندان عمیز نبود گویا جاذبهٔ باطنی بود از جانب حضرت

امام همام علیه السلام که بمقتضای رافت درباب این نظر یافته انظار

الطاف رب العزت ظهور نمود از قصور فهم و نقص عقل و تدبیر دو مزید

توهم حمل بر اراده تسلط و تسخیر و انتزاع بلده طیبه از دست آن مردم

نمودند

نموده علانیه عنوان مخالفت و نزاع کردند و چنین حامی و مساعد [illegible]
گستر و پادشاه اسلام پناه و رعیت پرور را از راه نادانی و جهالت دشمن
و مخاصم خود تصور نموده با این گمان غلط و پندار سقط در دروازه های شهر
بسته مهیای دفاع و جدال و مستعد جنگ و قتال شده

حصاری شدند اهل شهر چنان  که بسیار در قلعه آسمان
ببستند در با آهنگ کین  نشستند ایمن بحصن حصین
چه قلعه که بود آسمان در نشیبش  فلک بر زوی خود گشته سرافرازش

القصه خاقان گیتی ستان یکفرسنگی شهر فیض نشان رسیده بطرف کوه
سنگین که جانب شمالی شهر واقع است از برای ملاحظه اطراف و جوانب
آن حصن حصین و دریافت احوال قلعه گیان تشریف گزین بالای کوه عزم و
متوقف گردیده مردم شهر و قلعه بالای برج و باره برآمده مشغول تماشای
آمدن افواج ظفر شعار و مستعد دفع و پیکار گشته و جمعی از تفنگچیان
جابکدست جز تفنگ بود آمین کرده دستغلی سواران رستم تهمتن شده

بیرون آمده شروع با فروختن نیران جنگ و انداختن تیر و تفنگ نمودند
و از بالای حصار توپچیان قلعه دست بتوپ اندازی و استعمال آلات
آتشبازی برگشودند پیش تازان موکب اقبال بقصد آنکه متحصنه شهر
عرصهٔ وسیع یافته بمیدان مصاف درآیند اندکی خود را پس کشیدند تا همه را
چون جانوران قمرغه در میان گرفته سینهٔ پرکینهٔ ارباب بغی و عصیان را
بنوک ناوک جانستان دوخته و خرمن جمعیتشان را بگلوله ریزی تفنگهای
آتش فشان سوخته و مانند صید دست و پا گم کرده بضرب و طعن تیغ
و سنان برق لمعان از پا درآورده بزور سرپنجهٔ اقبال خسرو بیهمال
رایات فیروزی اشتمال باوج عظمت و اجلال افرازند و این فتح
روز اول را مفتاح افتتاح قلعهٔ مقصود و دیگر حصون و قلاع نامحدود
سازند جماعت اکراد که آزموده کار انواع جنگ و پیکار و ماهر فنون عرصهٔ
حرب و کارزار بودند بر تدبیر غازیان شیرگیر پی برده از تیررس قلعه
جرأت پیش رفتن ننمودند و آهسته آهسته از میدان جنگ منحرف گشته خود را

بقلعه

بقلعه کشیدند و دران روز میمنت افروز موضع کوه سنگین مستقر رایات

نصرت قرین گردید در بیان محاربه بهادران ظفر فرجام با اهالی ارض

فیض مقام و بشارت دادن حضرت امام رضا علیه السلام بشاه حق آگاه

سکندر احتشام و نمودن نایره رزم و پیکار بموجب ارشاد آن بزرگوار و ذکر دیگر وقایع آن ایام

میمنت آثار

در روز دویم اردوی نصرت نیروی بمبارکی از کوه سنگین حرکت نموده

بجانب شرقی شهر در جوار مزار فایض الانوار خواجه ربیع الدین خثیم نور الله

مرقده و برد الله مضجعه نزول اجلال نمود بعد از ورود بمنزل مسعود مراسله

عاطفت آمود باسم شاهرخ بدین مضمون سمت ترسیل یافت که ان

نواب همایون با ارض اقدس محض تشوق و آرزوی زیارت آستانه

مقدسه منوره عرش درجه حضرت امام رضا علیه التحیه والثنا و تجدید

عهد دولت و سلطنت آن نتیجه سلاطین عظام اتفاق شده آن غره

ناصیه هوشمندی بحرف و صوت امرای سخن تراشش و مصاحبان

تنگ قماشش چرا مسالک مغایرت گردیده و طریق بیگانگی و

نیابت گزیده آمدی باید بتسویلات ارباب غرض را گوش نموده
ابواب محبت و یکدلی گشوده خاطر شوق مآثر ما را بملاقات خود مبتهج
و مسرور سازند تا بکمال سرور و حضور بسعادت زیارت روضه علیه
رضویه مشرف شده و آن والاجاه را بر تخت سلطنت تمکن داده
بسمتی که رای صواب نما اقتضا فرماید متوجه شویم ؛ مقصود ما رفاه
خلایق و خیر نیست ؛ فرخنده بخت اگر بسمع رضا شنید ؛ مطابق مضمون
این مکتوب عنایت اسلوب ارقام تفضل ارتسام مشعر از مرکوز ضمیر مرحمت
توامان و متضمن نوید امن و امان بسرافرازی خوانین حشمتک میرزا امین
کلانتر و میرزا ابراهیم متولی آستانه مقدسه و اعزه و اعیان و بابایان
و کدخدایان شهر مرقوم فرموده بقلعه فرستادند چون گوش اهالی شهر
پر از پنبه غفلت و بطالت و عقل و هوش ایشان در گرو غرور و جهالت
بود بالقای مضامین هدایت تضامین مهتدی و مسترشد نگردیده و
شاهرخ شاه را که از نور باصره معذور و بدست اختیار آنها مجبور بود

بز

نیز از اصغای کلمات فیض آیات که سرمایه صلاح دولت او و موجب فلاح احوال و
خیر و بهبود خلایق بود باز داشته و رایات بغی و عصیان برافراشته ابای از اختلاف
نص اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم مقید ساختند و نامه کرامت شمامه را بصدا
رسای توپ و تفنگ اعدا جواب داده باعلان شیوه تمرد و طغیان پرداختند
هر چند دریای مراحم بیکران خاقان مملکت ستان اوسع از آن بود که بتحریک کشتی
خس و خاشاک غبار آلود مکدر و ناپاک گردد و کوه حلم و بردباری آنحضرت راسخ و
ارفع از آن که بحرکات ناشایسته جهال چند متحرک شود و پاس ادب و احترام
عتبه علیه مطهر و تعظیم و تکریم خاندان اطهر نیز منظور و مقصود ضمیر ضیاگستر بود و رسوخ
اعتقاد خدیو فلک جناب مطلقا تجویز نمی فرمود که متنفسی از متوطنان و مجاوران
آستان سعادت فرجام را بقدر سر موی اذیت و ضرر رسد و مورچه از ساکنان
ارض فیض نشان زیر سم اسب ملازمان موکب منصور تلف و رنجور شود و نهایت
چون جمعی غلط فهم از راه هراس و وهم مطمئن نشده سر از گریبان نادانی بر آورده
و در جواب چنین سرافراز نامه مرحمت ختامه که حرز جان ایشان و تعویذ ابدان

در حق عالم و عالمیان بود هوش و خرد را کار نفرمود و سفیر بلند آوای گلوله توپ و تفنگ
پیغام رسان جنگ و دایره زندگانی و حیات. بساط نزاع بر خود تنگ کردند
خاقان مرحمت گستر خلایق پرور با وجود ظهور آثار تمرد و جهل از آن جماعت با اهل
اکتفا به یک پیغام نکرده مکرر مواعظ ارجمند و نصایح خردپسند با ایشان گفته فرستاد
چون طینت کلانتر و کدخدایان و سرکردگان مفطور بر سرشته ماده نادانی و غرور و دام
اختیار رعایا به کف اقتدار ایشان محکم و منضبط بود و کلمات هدایت سمات زبان درفشان
آنحضرت که ترجمه احکام ربانی و منزله وحی آسمانی است در مزاج خبث امتزاج آن جماعت
اثری و نفعی ننمود لهذا غیرت پادشاهانه تاب نیاورده و تنبیه آن متمردان از
واجبات قوانین سلطنت شمرده حکم همایون صادر شد که عمله توپخانه قیامت نشان
بر فراز منار سینه‌های سپهر ارتفاع بر آیند و در جواب آن نافهمان که زبان آتش‌فشانی
مقرر خطابی ناصواب گشوده اند آیه و امطرنا علیهم حجاره از دهان توپ و
تفنگ بر ایشان قرائت نمایند مأمورین عقیدت آیین کمر اجتهاد در میان جان
بسته و سوره اذا جاء نصر الله و الفتح از منشور اقبال خدیو بی‌همال شنیدند

دلی

دست سعی از آستین کوشش و جانفشانی برآورده و سیبه‌های منیع رفیع بجانب
باره و بروج قلعه مرتب کرده توپهای بزرگ رعدخروش بالای آن برده بخواندن
آیهٔ ففتحنا ابواب السما بلند صدا ساخته و قمپاره‌های آتش‌فشان را که مصداق
فیها ظلمات و رعد و برق بود شعله‌افروز نموده بتلاوت آیهٔ کریمهٔ انا ارسلنا
علیهم عذابا فوق العذاب پرداختند هر ضرب که از گلولهٔ توپهای کوه‌افکن بجانب
حصار و سیبه مضمون تکون الجبال کالعهن المنفوش ظاهر میکردید و هر آوازی که
از دهان زنبورک و جزایر میکشید منطوق یجعلون اصابعهم فی آذانهم
من الصواعق حذر الموت بپردهٔ گوش قلعه‌گیان میرسید هر گلهٔ قمپاره که درمیان
می‌افتاد گویا پیغام سربسته از جانب ملک الموت بود که از آسمان بگوش جان متحصنان
نزول مینمود در حملات یورش‌ها در آن آشوب قیامتی که خندق پای قلعه از هول
آن لب بفغان میگشود قلعه‌گیان بر کنگره‌های حصار را دیدبان نظر و سیبه‌های غازیان را
نشانهٔ توپهای اژدها پیکر ساخته و برد و بدل یکدیگر پرداخته لشکری حصار
و استظهار دیوارها توپچیان پرکار از دهان توپ و تفنگ ساخته فنون جنگ

میکردند و با نداختن گلوله‌های متواتر مغایرات با فرمانی ارسال داشته اما همکاره

بظهور می آوردند بهادران موکب ظفر کوکب را که همه مسلمانان دیندار و اکثری

از ایشان متقی و پرهیزکار بودند طرفه مشکلی پیش آمده بود که مقتضای عنوان طبع بشری

در دو پیشه سپاهیگری ایشان را تحریک و تحریض بجنگ میکرد و پاس ادب و ملاحظه

مقام عرش احترام حضرت امام علیه السلام دست منع بر سینه آنها گذاشته از اقدام

جرات بر یورش باز میداشت و همچنین اهالی و سکنه ارض فیض قرین را حفظ ناموس

و جان و ابقای خانمان کردن افتاده و بسبب استیلای بعضی از سرکردگان که با غرض

نفسانی با اعلیحضرت گیتی ستانی مخالفت ورزیده باعث اشتعال نیران شده بود

بمقام ناچاری و تحیر مانده در ارتکاب محاربه و دافعه بی اختیار کوشش مینمودند چون

متحصنان در استقرار و پاداری سعی بیشتر از گمان و قیاس بعمل آوردند و در تحصن

و قلعه داری اهتمام از حد گذرانیدند معلوم شد که منشاء استقلال ایشان را از جای

دیگر و استظهارات انجماعت بتوقع و قبضه جعفرخان است که در کوناباد نشسته تهیه مواد

امداد و جمع اسباب اغوا و فساد مینماید لاجرم پنج شش هزار کس از بهادران رکاب

قزوینی

فیروزی انتساب را مامور فرمودند که بقریهٔ کوناباد رفته قلع آن و دفع نمایند
غازیان تهمتن توان بموجب حکم همایون بانجا رسیده مستعد جدال گردیده رایات
نصرت برافراشتند و همت باشتعال آتش جدال گماشتند و جعفرخان از قلعه برآمده
بمقابله پرداخت و جنگ عظیم فیمابین بوقوع پیوست و جمعی کثیری از طرفین قتیل و جریح
گشت آخر الامر شکست فاحش بلشکر اکراد افتاده خائف کور تاب مقاومت نیاورده
رو بگریز نهاده بهادران نصرتمند قلعهٔ کوناباد را بتصرف در آوردند و رحیم میرزای و حسن مرزی
برادران علیه را که باتفاق محمد حسین خان کرد زعفرانلو در میان قلعه متحصن بودند
دستگیر ساخته و جمعی از غازیان همعنان تعاقب زنگیکان پرداخته و دو هزار نیزه سوار از
طایفهٔ اکراد گرفته باردوی همایون مراجعت نمودند میرزایان مزبور و محمد حسین خان مخلع
بعطای خلاع شده مامور بتوقف موکب منصور گشتند القصه خبر شکست جعفرخان در شهر بعد غفا
برادرش و خوانین اکراد رسیده و تزلزل و اختلال در بنای استقلال ایشان راه یافته نقد علیخان
با جمیع طایفهٔ زعفرانلو در ظلمت لیل از شهر برآمده روانهٔ مضافات خود گردیدند و دلاوران
موکب ظفرشعار برج طهماسب خان سردار را با دو برج حسن آباد بضرب گلوله توپهای

[illegible]

شدند عنان بر گدایان رحیم * پشیمان گرفتند وضع کریم * القصه طول بیت محاصره بمحل رنج
کشیده و تضرع و اضطرار اهالی قلعه بمقداری که بپایه بر ضمیر فیض آثار رسیده بوده مؤثر گردیده و پادشاه
دین پناه که در همه امور ملهم بالهام ربانی و مورد دستور بشارت سبحانی اند روز عرفه عید قربان که بندگان
جانفشان در گرفتن قلعه سرگرم کمال اهتمام و بهادران تهیه توان مستعد یورش بر آن مقام
بوده خود بدولت و اقبال بعزم دریافت احوال و ملاحظه سیبه و مورچال وقت نماز عصر نزول
اجلال بمکان حرب و جدال فرموده سیر کارزاری توپچیان شغل خود نظاره تردد و تلاش پیادگان
کرده خوشنود نموده در عقب آن زمان سعادت قرین بجانب دولت کرامت منزل متوجه مراجعه گردیده
چشم حقیقت بین بسیر عالم معنی گشوده و آنچه در آن وقت از عالم غیب معاینه لاریب شده خوابهای
عقیدت گزین و سرکردگان در لشکر فیروزی قرین را اطلاع داشته بشرف اطلاع فرموده
بیت بفرمود خاقان روشن ضمیر * که از راز غیبی است دایم خبیر * که ای بندگان عقیدت گزین
عیان بر دلم گشت راز نهان * همین دم بمن جانبی رو نمود * که بیدار بودم نه در خواب بود
دران حال ناگه امام همام * امیر خراسان علیه السلام * در آمد بچشمم چو نور ظهور
نموده جمال سعادت اثر * بانواع لطف نوازش نمود * بنظم بیانی زبان برگشود

که ای مخلص راسخ الاعتقاد
بدانند باشد ترا دستیار
بتایید و امداد رب کریم
بدست تو ممالک مسخر شود
در آن وقت بگشاید از جنگ کار
که سودی ندارد بغیر از زیان
بتایید الله و بعد از چند سال
بتسخیر این قلعه از ما رضا
دلیران لشکر صغیر و کبیر
که بر بندگان خدمت است فرض
درین سعی خود هیچ باخن دو شق
دریبست اکنون که گیریم راه
بگیریم گر کوه و روزن حصار

محمد است بس بخت اقبال و داد
ترا از شهان برگزیده خدا
ز تو دین احمد شود مستقیم
برون کرده مشهد ز تیمور ثبت
نکرده است کس با قضا کار را
جهان هر کجا ها روانه شوند
درین ارض اقدس بعز و جلال
چو گفت از زبان کرم بالغ
همه گشته حاضر بپای سریر
اگر سد اسکندر آید به پیش
که تا دست پای قلعه رسید
نمودیم چون کار را اهتمام
که شاه با بندگان را ادا

روی هر طرف آری کار را
پی قوت دین آبای ما
خلایق مطیع تو یکسر شود
ولیکن درین سال تقدیر هست
ازین سعی باید گذشت این زمان
سوی مستقر خلافت رویم
شما راست آذم بحکم خدا
دران لحظه این راز شهان عیان
دعا و ثنا گفته گردند عرض
نخواهیم برگشتن از عزم خویش
نهال نشانده بار ور
نمود حیف کم داشتن ناتمام
شنید این سخن چون شه کامران

چنین

[illegible]

| | | |
|---|---|---|
| دگر آنچه بود از اسباب حرب | ز سر فراز آن قلعه برداشتند | علم بهر رجعت برافراشتند |

| | | |
|---|---|---|
| روان از پی توپخانه شدند | باردوی والا روانه شدند | بعزم باقبال این شهریار |

کرانی

در بیان نهضت موکب منصور بجانب [illegible]
[illegible] و اطلاع نمودن از روی الطاف
از وقوع محاربات [illegible]
[illegible]
[illegible]
و سعادت [illegible]

| | | |
|---|---|---|
| دل آگاه هیش هست انجام کار | ازین پیش هم خسروان بوده اند | که اکنون همه خاک بوده اند |
| نبوده است کس صاف دل آنقدر | که پیدا درو راز غیبی خبر | چنین شاه روشندل آگه ز راز |
| ندارند آبای علوی پدید | اگرچه بظاهر بود پادشاه | ولی با خدا باطنش راست راه |
| خدایا تو این شاه دین پناه | که آسایش خلق در ظل اوست | بسی بر سر خلق پاینده دار |

بتوفیق طاعت دلش زنده دار
القصه صبح آن روز سعادت افروز که عید سعید اضحی و ایام سعادت
و برکات از جناب واهب تعالی بود پادشاه خدا آگاه قامت سراپا کرامت در عیدگاه
باداء نماز عید افراخته و منجان صوامع ملکوت را بلبیک اجابت دعای دوام دولت
ممنون و مرهون ساخته و زمره علما و فضلا و جمله غربا و فقرا را بصنوف عواطف و اکرام
و عطای مواهب و انعام نواخته بعد از گذاردن نماز و ادای شکرانه عطیات ایزدی انتها
تشریف باردوی معلی بعقد مجلس آرائی ارزانی داشته و قدم سعادت توام بر تخت
فیروز بخت عظمت و فرمانفرمائی گذاشته خوانین و سرکردگان و اعیان بارگاه خاقانی
و سایر منتزمان بساط دولت جاودانی را مشمول نوازش و سرافرازی نموده و در دوم
با کوکبه عظمت و حشم از نواح مشهد حرکت کرده بعزم تنبیه سرکشان اکراد سرباغنا و توجه

بسمت خبوشان فرمودند چون بعرض اشرف اعلی رسیده بود که میرزا امین کلانتر و حاجی

صاحب نسق وغیره اعزه و اعیان متمولان مشهد بخوف آنکه شهر متصرف اعادی دولت ابد قرین

در خواهد آمد عیال و اطفال خود را با اثاث البیت و اموال از شهر برآورده بقلاع کوه با

ارض اقدس که در حصانت و رزانت طاق و باستحکام و متانت مشهور آفاق است فرستاده

اند جمعی از افواج قاهره را با چند عراده توپ قنباره روانه فرمودند که در آنجا رفته و

قلاع مزبوره را مفتوح ساخته هر چه از اموال و اثقال متمولان و وابستگان آنجماعت در آنجا باشند

همراه برداشته بدرگاه معلی آورند مامورین بموجب فرموده طی مسافت نموده چون نزدیک

بآن حصن حصین رسیدند مستحفظان بغرور استواری قلعه ابواب خیر بروی خود بسته

نموده مرتکب مدافعه و جدال گردیدند غازیان نصرت نشان توپهای اژدها دهان بر بروج

باره آن بسته و بانداختن قنبارهای آتش فشان بر قوت و استحکام آن شکسته آن مکان

امکنه منیعه را بیورش متصرف گشتند و تتمه و بقیه اعزه مشهد مقدس را با تمامی اموال و اطفال

بدست آورده روانه اردوی کیهان پوی شدند و چون میرزا امین که در میان امرای قلاع گرفتار

قید اسار شده بود در سلک بردگان سرادق سلطنت منسلک گشته از درجهٔ [illegible]

بان

باوج مرتبهٔ حرمت عز اختصاص یافت و در آن اوقات طایفهٔ اکراد که در ایام محاصره زبان
مکلل بجواهر و ظروف و اوانی و یراق و اسلحهٔ مرصع طلای غلطان و یواقیت و الماسهای درخشان
و زمرد و فیروزه و زبرجد و غیره جواهرات آبدار و تابان که نادرشاه از ممالک هند و ترکستان و
دیگر بلاد [illegible] بعد بتجسس گرد آورده بود و هر یک در قیمت و بها باخراج اقلیم برابر و در صفا
و ضیا با گوهر شب‌چراغ همتا و لعل درخشان آفتاب همسر بود و خیمهٔ فلک تختی مروارید که نادرشاه
مبلغ دو کرور روپیه صرف تیاری آن کرده بود شکافته در وجه مواجب خود حساب نموده
و دیگر مردم اطراف ملازمان نادرشاهی با خود شریک ساخته نیز از آن مبالغ گرانمایه برسم
علی الحساب داده بودند بعد از حرکت رایات عالیات بسمت خبوشان از شهر برآمده عازم
متعلقات خود شدند کلانتر و اهالی شهر که سرکرده و متشخص در میان خود ندانستند با علاج کرده
شکرخان قورت را بکلات فرستاده و قلیچ خان جلایر را طلبیده مدار مهام در خانهٔ شاهی
ساخته بصاحب اختیاری برگزیدند چون کوکبهٔ موکب مسعود پرتو ورود بنواح خبوشان
افکند محمد حسین خان با دولو جاکم با کلانتر و کدخدایان آن ملک ابواب قلعه بر روی غازیان
فیروزی لوا بسته متحصن شدند فکر کرده لاجرم حکم قدر توام صادر موهبت که بهادران تهمتن توان

اهل قلعه کیفیت یورش برده قلعه را بقهر و غلبه متصرف شوند دلاوران جنود بیمن توجه جنگی خان نان
بابا دوردین جابجا سپاهی گذشته قلعه را مرکزوار در میان گرفته مهیای یورش شدند محمد حسین خان
دست قدرت خود را کوتاه از دامان جنگ و عرصه عافیت از همه طرف بر خود تنگ دیده
ناچار از قلعه برآمده با کدخدایان و اهالی شهر در دو تیر سراجین فرستاده مستدعی عفو تقصیر
بصد زبان و ملتمس جان بخشی و امان گردید چون طوایف اکراد از خوف ورود جنود ظفر نمود
با کوچ و بنه خود را بکوه اره داغ کشیده پنهان گشته بودند و غیر از رعایای گنجه کسی از مرد
جنگی نبود حمیت پادشاهانه و همت مردانه تقاضای آن نمود که بر گنجه و ناتوان از دست
غازیان تعدی نرود و جماعت درمانده پایمال قهر و صولت پهلوانان نشود و نیز دریای فضل و
مرحمت جبلی که از خواص ذاتی طبع قدسی است از عجز و الحاح محمد حسین مذکور و التماس و التجای
کدخدایان شهر بتموج آمده ملتمس مرتجیان را بعز قبول بخشیده و قلم عفو و محو بر جریده آثام و
جرایم کشیده محمد حسین خان حاکم و کدخدایان الکای خنوشان را بعطای خلاع فاخره نواخته و مشمول
عنایات بیکران پادشاهانه و مورد تفقدات بی پایان خسروانه ساخته رخصت انصراف
و دستوری انعطاف بخشیدند و بعد از رخص جماعت مذکور مواکب منصور متوجه تسخیر الکای

فیما بین شده اهالی آنجا بغیر از ورود رایات ملک فرسا در آن اوقات تدارک اسباب
قلعه داری و تهیه اسباب ستیزه کاری نموده بحفر خندق عریض و عمیق بر دور حصار و بواد
بمحکمی استحکام افزوده و برج و باره قلعه را بچیدن ادوات مدافعه و جنگ از قبیل توپ
و زنبورک و جزایر و تفنگ استحکام داده آماده نزاع و دعوای واقع شده بودند بندگان
اعلیحضرت قدر قدرت بمقتضای حسن طینت و صفای جبلت بعد از ورود بآنمکان فرخ
سرداری حاجی سیف الدین خان و عباسقلی خان بیات که در آن اوقات شاخص و صاحب اختیار
مهمات بودند قلمی فرموده اعلام بخشیدند که حضرت از طریق انقیاد و اعفای جان
و مال را نتیجه تمرد و عناد دانسته بلا تعلل و اهمال عازم تقبیل عتبه سپهر مثال گردند و از امتثال
مضمون این حکم نفس اشتمال تخلف نورزند آنها در جواب تکلم باین کلمات ناصواب شدند
که نیشابور از قدیم تابع مشهد مقدس است هرگاه آن ارض فیض نشان بتصرف اولیای
دولت ابد اقتران در آید ما نیز اطمینان خاطر حاصل نموده سر طاعت بر آستان سعادت [illegible]
میگذاریم و لوازم بندگی و عبودیت بصدق دل و رسوخ عقیدت بجای آریم آفتاب طلوع انور
از ورود باین خبر و ظهور تمرد از مجاهدت غیره بر از مطلع جلال طالع و بر اوج سپهر قهر درخشان

ارض فیض نشان بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آید ما اطمینان

ولایح گشته حکم باستعمال نیران مدافع و منجنیق متحصنان تیره و حبال برق نفاذ یافت که همانا
اسد مهلت دلاوران جنگ جست موافق ضابطه لشکر باطراف و جوانب شهر خبر
و توپهای آتش فشان و خمپارهای اژدر دهان بر بروج و باره بسته دایره حیات قلعه گیان
تنگ نموده و صفحات سنگ سازند و صدمات گلولهای کوه شکن تزلزل در بنای ثبات و استقامت
انجماعت اندازند فرمانبران حسب الحکم قدر توامان سلطان سلاطین جهان و خدیو زمین و زمان
کمر عزیمت بمیان جان بسته شروع بتقدیم لوازم جانفشانی نمودند و توپهای بزرگ قلعه کوب
و خمپارهای سترگ قیامت آشوب را پیش برده در جاهای مناسب نصب کرده دست بهدم
بنیان استقرار اهالی حصار گشودند روباهان نیشابور از بیم قهر و غلبه عساکر منصور هراسان گردیده
و بازوی همت و توانائی خود را همزور بهادران بیشه نشان ندیده انگشت عجز
در جیب بی‌دستی جسته بعرض رسانیدند که ما گروه سکنه این بلاد دل بستگان درگاه
سپهر قرین بوده‌ایم اما بسبب خوف که از سطوت و غلبت خاقان ممالک ستان بر احوال مستولی
شده جرأت قدم از در قلعه بیرون نهادن نداریم استدعا آنکه یکی از سرداران درگاه بقلعه آمده باعث
تسلی و رفع بیم ما گردد تا عهد و پیمان و جان بخشی سیف الله خان بالعیان خاطرجمع

جمیل بهستان اوقات ظاهر شوند اعلیحضرت قدر قدرت مسئول ایشان را بوصول انجام
مقرون فرموده کریم خان درانی چاوش باشی سرکار خاصه شریفه را برفتن قلعه مأمور نمود
بعد از رسیدن خان مشار الیه بقلعه حاجی سیف الدین خان بیات که کهنه گرگ خدعه پیشه
و در فسون مکر و حیله استاد دیگران و پیشه بود بعباسقلیخان گفت که من مدتها در خدمت
پادشاهان بوده و عمر خود را در کارهای دنیوی صرف نموده ام روزگار با عیش و کامرانی
گذرانده و آرزوی در دل و هوسی در خاطرم نمانده است توکل بخدا کرده خوش باش میرانم
اگر تدبیری که مرکوز ضمیر من است توانستم مزاج اشرف اعلی را بر سر ملایمت آورده و آن
ابر آتشبار غضب را از سر واگردانم مقتضی المرام باز می آیم و بی خبر یکبارگی در میان خلایق
جا حاصل نمایم والا تو در میان قلعه های بیات افسرده قلعه را از دست دشمنان حفظ کن
که من از راه ظاهرداری گفته یا نوشته فرستم هرگز گوش بر آن منه الحاصل کریم خان
درانی را برهم کرده در قلعه نگاه داشته و عباسقلیخان بیات را در شهر و بنای کار بر خدعه و مکر
گذاشته خود باردوی معلی آمده و بمضمون اعذار عفو و تجاوز شده بر حسب شفقت مهربان
و دیگر مراحم و عنایات نمایان نوازش یافت و در بیدادن شاه و دلیجان درانی با

[illegible]

[illegible]

گرد راهای سبزوار تمکن و استقرار داشته طلب حضور فرمود و همت نیاب
قلعه‌گیران وخیم العاقبت گماشته توپچیان آتش‌دست و قمباره‌چیان
شعله‌فطرت بموجب اشاره والا اندازش گلوله‌های توپ و خمپاره‌های قلعه
کوب دود از نهاد منهادرندگان شقاوت‌نژاد برآوردند و چند برج طرف شرقی
و جنوبی حصار را با خاک هموار کردند غازیان مظفر لوا و بهادران ظفر انتمای
سعی کرده فوج فوج از هر جهت یورش برده از منافذ و معابر که امکان درآمدن
یافته بالای برج و حصار برآمده و در میان کوچه و بازار و داخل شهر شدند
بمقتضای لوازم تجلد و دشمن‌کشی نموده شهریان نیز هجوم عام کرده دست بکارزار گشادند
برنا و پیر و زن و مرد که بود از صغیر و کبیر یک دل و یکجهت دشمن دادگو
و جدال دادند مردم قشون در آن شورش بی‌سر و بن دست گوشمال
دوش وزره و سجاصل دین خود را از قصد اهل شهر بازکشیده روتا
ریش‌سفیدان شهر پورده اوقات مال‌اندیشی را کار فرموده و صحه وان
حرکت را از شهریان خیره‌کال و غنداران قصور نموده جمعی از علما و ... اعیان

[illegible]

در آن ایام که جهت برکت گفت و از دست سیی عظم و حرمت در باب خاک گذر
دادن عقد فرمودند شد و بنیاد آن حضرت از روی شفقت ای مرد صحبت
در حرم قطعی در جمع به جواهر اعمال آن خاک شد و خوش در روش صحبت
جمع فرمودند و مجلس صحبت درآمد و در آن ایام شد به جهان و در آن ایام برخ
و امیر خان و سب [illegible] درگاه و جهت خاک گشته و جوی برکه
بود که [illegible] و صحبت که رفت از جهت جهاد و رفت و قدم در آن
در شفقت از ابی حسین بود و در سبب جامی اسلام و جان ساخت
اول جهان خود که در آن سال به رحمت که در حسن صحبت آن در مع
کرم و حسین که در آن شاه عظیم جامع خراسان خود طرف دیگر داده
بجاه علی بر ابیات عالیات صحبت داد از آن و شد در آن فراغت
خاص و عام از رحمت بسیار شد و شاه فرمود آن از جمله حسن دولت عذر کنند
در غم و راحت درآمد و مقام گرفت و جامی به جهت الله جهان در سرای
که نسب و نقاش که از وقت شد و در رفعت مراجعت جبر خسرو شاه بود شد

با همه ترتیب اردوی منصور گشت و بر فرق بیشه غضنفر نشان چون سحاب قمر داران گردیده
منظور نظر عنایت ممالک هندوستان رسید گرشاسب را ایلچی گلستان در رشته درآورده
شیر وار سپه خورده وار بستر تیغ و از خورد و خسروان را تا بید است ئی
و بروی طالع خورشید مطالع مشارق هند بمحیط تصرف و تسخیر
در آورده بهشت وقایع سال فرخنده فال نجم جلوس میمنت
مانوس این زینت افزا — اینکه مشتهر است —
مطابق سنه هزار و یک صد و شصت و چهار هجری
نبوی مطابق سال سعادت اشتمال قوی ئیل ترکی

گشت طراوت فزا از نسیم بهار — رنگ ز رنگ بهار در و صحن درگاه
زینت فزود گشت باغ فیروز جاه — ریشه چمن چون ابر فسرده غبار
نرگس بخور گشت و رست بی کمال — سوسن آزاده گشت شیفته زیب

زینت بخش ایام گلستان عالم باد و رونق افزای عالم با چتر زرنگار جهت
زیر بار آثار انکار و حشمت فریدون آمده صاحبقران دوران از پیشرفت اقلیم

معطل و قوای نامیه را بتجدید کارخانهٔ نشو و نما مشغول العمل ساخته فضای
دل اشجار مانند روح در اجساد ریشه دوانی آغاز کرد و انواع
نباتات بتحریک باد بهار سر از گریبان خاک برآورده و افسردگی
از طبع روزگار چون غم از خاطر خوبان سمن عذار بدر رفته و بهجت
دماغ کوهسار از تاثیر هوای طراوت بار مبدل برطوبت گشته صورت
آبشار پذیرفته اعتدال هوا در طبایع بنا و بهر تاثیر کرده اشجار و اغصان را
سرمایهٔ مزید نشو و نما گردیده و اهتزاز فصل ربیع باعث شگفتگی مزاج روزگار
گشته دلها را از شورش طبیعی سیر و شکار کشیده و درهمین اوقات خورشید
آیات بعرض واقفان پایهٔ فلک مدار رسید که میر منو پسر قمر الدین خان
وزیر مشهور بمعین الملک صوبه دار لاهور خزاین موفور و افواج غیر محصور و
توپ خانهٔ قیامت نشور فراهم آورده از خفت عقل و قلت شعور هنگامه نشین
وسادهٔ کبر و غرور دیده گردن خودسری افراخته بخیال تمرد و سرکشی
پرداخته گمان آن دارد که هر گاه از جانب بندگان اعلیحضرت خاقانی

زوری باو رسد و کاری بر سرش افتد از طرف احمد شاه پادشاه جهت
کمک باو خواهد رسید و بامداد و قوت خویش چاره سازی کار خود
نتواند گردید و باعتماد این مظنه بی بنیاد محصلان درگاه پادشاهی را که از
برای تحصیل متوجهات دیوانی و وجوهات مقرره سرکار سلطانی پیش او رفته
بودند در مقام تعلل داشته و نظر بمآل کار نگماشته در دادن مالیات
تقاعد ورزیده سالک مسلک تمرد گردیده بنابر حمیت پادشاهانه و غیرت
خسروانه با صغای خبر این حرکات جاهلانه از آن مصدر اطوار بیخردانه
بجوش آمده بدولت و اقبال با کوکبه عظمت و اجلال متوجه دارالسلطنه
کابل شده و موسم تابستان در آن مکان عشرت نشان
گذرانیده و در ساعت و زمان اسعد رایات عالیات بصوب
الکای پشاور بر افراختند بعد از طی مراحل به پشاور رسیده
چند روز سایه عاطفت بر مفارق ساکنان آن ملک انداختند
و از انجا خانخانان خان سردار را با جمعی از افواج نصرت شعار

از دور کواکب عطفه اشتعاب در وا هست خاب ساعه گرد و تیز دست عقد

بعد از قرص مهر دو دار شیا در معرکت فرمود و فرمود بیت مقصد بود

بعد از اگر مشکل ان نکه و ما و خیره و می اقبال جهانگش از آب آست

و من او و حرکات سید بن الملک مهر عمود و کب مشهور

آب اگر شنید و الصعد مهر اسوار خیره از مجر گذارد و دورش

پاره و تمکین با ور اند از صاحب عطفه کردار و دو مهر او دوری آب

و در لج و دو کوکب و مهر الاندر و آن شعله قیامت آتش گرد

میل فرود و کوکب مسعود و مهر و دو سحاب از آن و انده آمد بلا

عطفه اشتعاب مدارک احساب مدار و و مصحف حساب اخر

قبال افت و دو منسر الامور آن و ان چه کرده مهر نمی

بقدر و امن بیت نزول بنود و در جهان روز مهر و حرکات وغیره

حالات که در آسمان و انجم شمار بود و بعد که از حقه می آید

باعث فرار از آسمان سید قاهر بود و گردش و مجاوره و ارد

گردید معین الملک باور کرده گفت که جواسیس من همین امروز خبر
عبور از دریای اتک آورده اند گجرات کجا و اتک کجا مسافت کلی
دارد و خبری که شما میگوئید دروغ است شب همین وسوسه و تشکیک
گذشت که ناگاه صبح سردار با پنج شش هزار سوار جرار از افواج
فیروزی شعار همراهی خود بر رسم ایلغار نزدیک معسکر معین الملک
رسیده و موافق کیش سپاهیگری بیک سمت اردوی او ریخته
دست برد کرده جمعی را جریح و قتیل و جمعی را دستگیر و اسیر نموده
کالبرق الخاطف عنان تاب گردید معین الملک بر کذب اخبار سابق
و صدق اظهار کریمخان آگاه شده و بعد از ساعتی از محل استعجاب
برآمده سید جمیل الدینخان و سیف الدین محمد خان و غازی بیگخان
و خلف محمد خان بخشی خود را مع بیست هزار سوار بسرکردگی کورامل
که در در خانه او دیوان و صاحب اختیار کل بود تعین نموده خود
بانتظار تلاقی این فوج با پیشتاز آن لشکر دریا موج چشم براه داشت

و در پی تحقیق و تشخیص مخیم اقبال مستخبران صبا استعجال کماة
قشون او و هرچند بگام تعجیل شتافتند اثری از بهادران نصرت
توامان نیافتند وقت نماز عصر که جماعت مذکور معاودت کرده
بمنزل گاه خود میرفتند اتفاقا با جمعی دیگر از دلاوران نصرت مند
که آنها نیز از قرب لشکر معین الملک دست برد کرده مراجعت کرده بودی
کیهان پو بنوده بودند برابر شده دو لشکر دوچار شدند زد و خوردی
بمیان آمد بهادران فیروزی نشان جنگ قراولی کرده و چند
اسب از آن هرزه سران بدست آورده روانه مقصد گشته و بعنایت
بی زیان بلشکرگاه خویش آوردند وقت شام افواج قراولان طرفین
بمقر و مقام خود رسیده و خبر منتج بمعین الملک معلوم گردید که رایات
عالیات در حرکت ارتفاع یافته و آفتاب قهرمان جلال برسمت الرأس
آمد الحاصل هر دو لشکر بجای خویش منزل داشت و قراولان سرکار والا
هر روز به نزدیک یکدیگر شده دو رفته و از آن طرف نیز افواج آراسته

سوار شده بمیدان آمده دست بازی با لکه یکر میکردند و شامگاه
فریقین عطف عنان نموده رو بمعسکر خویش می آوردند بعد از چند روز
معین الملک مولوی عبد الله را که بار اول هم از جانب او بدرگاه
سپهر اشتباه آمده و بچرب زبانی بانی مبانی قرار و مدار شده
باعث اطفای آتش حرب و پیکار گشته بود درینولا نیز خواست که
بدستور سابق واسطه انجاح مطالب ساخته مدعیات خود را بعرض
رساند و قضای آسمانی را بمکر و تزویر برگرداند باین خیال
پر احتیال مولوی مشار الیه را روانه درگاه معلی نموده معروض داشت
که در سال ماضی و درین سال آفت سماوی و ارضی بمحصول چهار محال
رسیده و از محصولات چیزی بعمل نیامده امیدوار است که مال
سال گذشته در وجه آفت مجری شود و مال سال حال که به قسط
واصل خزانه عامره سازد باین وضع که قسط اول درهمین مکان
که محل نزول اردوی نصرت شمول است از نظر بگذراند و قسط دویم بعد

معاودت بندگان حضرت قدر قدرت به پیشاور و سیوم در
کابل ملا عبدو و تا خبر رسانه جناب حضرت اعلی ملا جلال درانی
و حاجی محراب خان درانی را باتفاق مولوی عبد الله موزی نموده
اعلام نمودند که مردمی را که اجماع آورده مستعد جنگ شده است
اکثری اهل اسلام و رعایای آستانه فلک احتشام اند چرا
ناحق کشتن میدهد و خون مسلمین پاک آیین گردن خود میگیرد
نواب همایون ما را جز خلایق منظور و استیصال وجه مقرر مطلوب است
امری دیگر مطمح نظر مرحمت اثر نیست خیالات باطل از سر بدر کرده
مبلغ معین موافق قرارداد خود بدهد و از نتیجه سخط و سطوت پادشاهی
وارهد و به آفت خانه خرابی مجری در حساب نشود و بیجاب ساقط
از درجه جواب حاجی محراب خان ارشادات هدایت سمات مفصلاً
و مشروحاً بمعین الملک ابلاغ نمود معین الملک آخوندان از راه جهل
و غفلتی از مآل کار زبان در جواب این گفتار کشوده که ما هم مسلمان

و مسلمان زاده ام حفظ عرض و ناموس اهل دین و احتراز از سفک دماء مسلمین
واجب و لازم میدانم و نمیخواهم که ستیز و خونریزی میان آید لیکن سبب
بی زری که از عدم وصول محصول چهار محال و ویرانی و پامالی ملک
که بورود عساکر اجلال روداده بهم رسیده و تقاضای طلب انبوهی
لشکر کثیر که یکصد هزار سوار و هشتاد هزار پیاده و جز است گرفتار
میباشم اینها میگویند که تنخواه ما بده ما دایم و شاه از جانب
امن و دولت پادشاهی حکم میشود و هر سرکار با دست
مطالبه میشود که زر بکن سمر براه عهده برآی این دو تقاضا
شدن محال و انفصال قضیه منحصر بهمین منوال است که زبانی
مولوی عبد الله عرض شده چون زمان مکالمه تنگی کشید
توقف فرستاده مذبور پیش معین الملک بطول انجامید
معلوم ایستادگان پایه سریر اعلی گردید که معین الملک استمداد
از احمدشاه پادشاه هندوستان نموده میخواهد تا بورود

کومک پادشاه هند

کومک بادشاه هند اوقات بلطایف الحیل بگذراند خاطر دریا مقاطر
خاقان غیب دان از مکر و فریب آن حیله جو و امتداد ایام کفت
کوطیش الود کشته سمند عزیمت آسمان سطوت از کرمی مزاج
بندکان حضرت قدر قدرت جولانکر میدان مسارعت وتکاپو
کردیده وارد پل شاه دوله شد جمعی از افواج قاهره بموجب
حکم و اشاره بقرب دایره لشکر معین الملک رفته برخی از
لشکریان او را کوفته وکشته معاودت نمودند معین الملک
خبر اینها شنیده و بطلبیت ولعل را در نوشته یافته حاجی جلال
ومحراب خان مذکور راکه در معسکر او بود مخلع ساخته
مرخص نمود و بکاپلوسی بمحل دست چاره جوی کشود غافل ازانکه
قضای آسمانی را نتوان بافسونکری از راه برکرداند و آتش
سر بفلک کشیده را بآب تدبیر فرونشاند القصه بادشاه
آسمان جاه تایید سپاه از پل شاه دوله حرکت فرموده از

دریای راوی عبور نموده بفیض باغی که متصل شهر لاهور واقع است

وپیش خانه کشتن سرکار والا پیشینه سعادت آشیانه را دران

مکان دل کش زده بودند بدولت واقبال نزول اجلال فرمودند

معین الملک نیز از شاه دره کوچ کرده بکنار رود پایفرود آمده صبح

از دریا گذشته بباغ فاضل که عقب قلعه است نزول کرد

چون باغ شالامار در کوچه بست شهر واقع واز بودن

میدان جنگ واسع جنگ جویان لشکر شکن را تک وتاز

دران ضیق ممتنع بود شاه دانا دل حقیقت آگاه که نشیب

وفراز هزاران نبردگاه بپای نگاه پیموده وخطی وافر از تجربه

برداشته ودر چندین معارک ومغازی خود بنفس نفیس سراپا

تقدیس مصدر تردد وکوشش شده اعلام فتح وظفر

افراشته اند از ان تنگنا بر آمده بباغ شالامار که میدانی

دارد بس فراخ که ایلغار افواج به کشادگی در وموج زن شود

واثر نهر که از بن کنار تا آن کنار ظاهر گردد قولر گرفته و شهر میان
دو لشکر جرار مانند جزیره در میان دو بحر زخار نمودار بود و عافیت
ازان مقام برداشته و برلانی خان و مان نمود تماشا مینمود در روز سیم
معین الملک از باغ فاضل حرکت کرده فیمابین باغ فاضل و شالامار کنار
از زماد خشت پزی واقع بود و آن را باصطلاح اهل هند پزاوه گویند و آن توده
میباشد از بقیة العمل خشت پزان که زمین محکم در نواح شهر معین نموده
حفر کنند و خاک آن را خمیر کرده خشت با قالب زنند و بعد خشک شدن
در زمین مرتفعی اول تهی از خاشاک گسترند و خشت ها را مانند اجزای کتاب
که صحاف برای شیرازه فراهم کنند پهلوی هم قطار در قطار بر روی آن بچینند
و باز تهی از خاشاک بران گسترده و خشت های دیگر بدستور بالای آن چینند
تا به توده بلندی بشکل کره ساوی برآرند که در ارتفاع با کنبد سپهر فلک هم
و در دورش در پهناوری با دامن صحرا برابر باشد و بعد از مرتب شدن
این برج سپهر آسا بار ماه تپش بر سر آن گذارند تا بتحریک باد مشتعل شده

و سنگ شکسته یا چینی سفید و سرپایهای آن را از خزانی تا تاک شکل گرد کرده

و چینی ریزه کرده در کوره نشیند و آتش سرد شود و از کجا نشید خشت اینجا بنگ

کس نبیند و بعضی از آتش عمل زیاده کرده و پخته این خشت اگر اخته ده ده

بیست بام حکیم کشته تحریر کرده و بالاکشان و مرکب در انجا و ده و آن خشت

و ... بر دو سنگ ... طلب ... بیند ... بخته ...

از وضع ... و هم برین عمل خشت ... در آن مکان ... عمل کرده شد

و بر دو ستین از تا نگری کرد ... ای کرد ... آسمان ... و ...

حکم بسته ای چین ... و در هم بنگال ... شود ... چون ...

... و نظر ... در ... ستان ... ثابت ...

... هفت ... کرده ... عجایب ... جمع شود ...

... در هم بنگال ... قسم ... آب ...

... دست ... بالای آن ... ششم ...

... میان جنگ ... شود ...

اما

مرکز رایت نصرت آیت ظفر پیوسته برکنار این چمن چتر و خیمه کرده درگاه

بود همین فلک مدار و فاصل شدن آن عزیمت خسرو صاحبقران

خبر سماع حقایق مجامع پادشاه و جود بر سر رسانیدند بندگان حضرت

قدرت پای مبارک در رکاب حضرت گذاشته سمند برق جولان را

بدان طرف گرم عنان گردانیدند با سنگ کمین پادشاه دلیر

یکجهت از علم چو زر تشبیه شرف شد از پای پرستش رکاب

زمرج دو پیکر نو آفتاب همین و مانند آرایش گوش شد یکی

قلزم آهن آمد بجوشش شد موج آن تیغ سراب دار و در

قطره پیکان خار گذار از پشت شتر مرد کرسی بخت چو دره

از سپهر و زنگ شد عکس یکجهت کیمیا از آن سرشد بر آورده

آتش پرستی خطر در هر جو سپهر مبند شد زمین شد گریزان

نقل حسبت شد سپر و خود از میدان خسرو شد در دو کرم بکار جست

نشر شد همین فلک پایندش از رکن رسید و دیگر افواج پادشاهی

پیش آمده سر راه بر او گرفت و هنگامه جدال و قتال اشتغال پذیرفت

دو روه برآمد ز هر دو گروه :: زمین شد بزیر سم بادپایان ستوه ::

از وقت نماز ظهر الی دو ساعت گذشته زمین از شور و غوغای

جنگ محشر آثار و هوا از لمعان سیوف و سنان برق ریز و صاعقه

بار بود و حمله نکاوران صرصر نهیب کوه انبوه افواج کالعهن المنفوش

مینمود آخر الامر روز روشن از غبار انگیزی عرصه نبرد مانند شب

دیجور تیره و چشم آفتاب چون دیده خفاش از لمعات خنجر و

تیغ خیره گشته زوایای آفاق را ظلمت لیل فرو گرفت و به

تعطل باصره از شناسائی همدگر نیران قتال انطفا پذیرفت

فریقین دست کوشش در آستین کشیده و عنان از عرصه

نبردگاه پیچیده معین الملک در حوالی خطه مسطور نزول نمود

و شاه جمجاه نصرت سپاه بشالامار توجه فرمود :: شب افکند

بر روی گیتی نقاب :: زمانی نشد چشم فتنه بخواب :: برآسود

لتی و لشکر زکین .:. فرود آمده مرکب از پشت زین .:. ولی
راحت و جان جناب کو قیامت بسر دیده را خواب کو
روز دیگر شاه فلک اقتدار خانجان خان سردار را با
قشونهای تحت او مامور بتوقف باغ شالامار ساخته و خود
از شالامار رایات ظفر آیات افراخته زمین هفت کهره را
که در میان راه ملتان و لاهور راست بورود مسعود درجه
ارتفاع نه فلک بخشیدند و معین الملک نیز از گنبد انارکلی
کوچ کرده در گورهای خشت پزی فرود آمده حصاری از
توپخانه بر دور لشکر بست و توپهای بزرگ بران نشانده پایه
بر آورده و سنگری متین مرتب کرده بامن نشست غازیان
نصرت نشان هر روز از اردوی فیروز که بفاصله هفت
کروه از معسکر معین الملک بود سوار شده می آمدند و از طرف
معین الملک نیز افواج جرار بی حصر و شمار از سنگر بر آمده

جنگ تیر و تفنگ مینمودند و بضرب تیغ و طعن سنان زبان
بر دو بدل میگشودند و چون میدان محاربه جولانگاه ادهم شب
گشته اشهب روز را عرصه تنگ و تار باقی نمی ماند فریقین
رو بمنزلگاه خود نهاده معامله امروز را بفردا میکردند و فردا
باز کمر کینه جوئی جست بسته رو به نبردگاه می آوردند و از
افواج قاهره سوای جماعتی که بجنگ لشکر مشغول میشدند جمعی
دیگر دسته دسته باطراف و جوانب رفته قرا و مزارع دشت
رس لشکر معین الملک تاخته و مواضع و دهات را آتش کشیده
و خراب ساخته هر جا نشانی از آذوقه و علف می یافتند
باردوی معلی می آوردند و در اثنای راه اگر کسی را از غله
کشان و حاطب لشکر معین الملک میدیدند او را علف تیغ
بیدریغ نموده اموال و احمال او را بغارت می بردند تا چها
ماه این زد و برد در میان بود و هیچ یک چشم تحرز روز

بازوی جوانان دلیر تماشا می نمود آخر الامر بسبب مسدود
شدن راه آذوقه کار بر لشکر معین الملک در سنکر بنهایت
تنکی و ضیق انجامید و نرخ آذوقه بدرجه بالا کشید که یکمن غله
بوزن تبریز بیک تومان تبریزی با صد تلاش بعضی را میسر
میکردید و اکثری را جز دود آتش جوع بدیک معده دمی بعید
دواب اکثری از نایابی علف و علیق حدی زبون و مفلوک
و ناچاق کردید که از حرکت باز ماند و سپاهیان بپایه افغانان
قوت و سقوط قوت سست و ضعیف ساخته بر زمین عطلت
نشاند احدی را طاقت آن نماند که از سنکر قدم بیرون
گذارد و بمقابله بهادران نبرد جو دست از آسیب صدمت
برآرد و جنگ آوران مظفر نژاد یک بسنکر رفته مبارز
می جستند معین الملک از مشاهده این حال در مقام تردد شده
خواست که سنکر از آنجا برداشته در جای دیگر لنگر توقف اندازد

از آذوقه در انجا بلشکر او تواند رسید و نیز این معنی بخاطر خود
اندیشید که سردار در شالامار تنها است بر سر او ریخته کار
از پیش باید برد و از یک طرف دل جمعی حاصل نموده
بجا ر به افواج پادشاهی پای هزیمت افشرد و باین اراده
با بار و بنه از میان تراوها کوچ کرد قراولان سرکار گردون
مدار که بجهت استخبار بطریق استمرار بر گرد لشکرگاه مشا
الیه میگردیدند اردوی او را در حرکت دیده بمقدم
ملیفر بجناح تعجیل شتافته خبر بمسامع قدسی مجامع رسانید
شاه کرامت دستگاه که بر آمدن آن حیله گر را از لشکر
از خدا میخواست این خبر دلخواه را بشارت فتح و ظفر دانسته
فی الفور سوار شده میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته
کرده اشهب آسمان سیر را سبک عنان فرمود و معین
الملک هنوز از تراوها آن قدر راه نرفته بود که لشکر از دو

٢٠

پیکر سپر وفتش رسیده صعود بران تپه نمود خاقان عالم
افروز مانند سلطان خطه روز با بخت فیروز و طالع ظلمت سوز
بر تپه کوه شکوه سپهر آسا اعلام ظفر را فراخته و آن قلهٔ منیع تر
از جبل را از فر طلیعه همایون مشرق انوار فتح و ظفر ساخته سپاه
نصرت لوا را مامور به تنبیه اعدا فرمود ٭ هژبران پرکین وزان
داوری ٭ نمودند آهنگ جنگ آوری ٭ هوا قیرگون شد
ز گرد سپاه ٭ شده تیره رو دیده مهر و ماه ٭ ز غریدن کوس و
شور یلان ٭ بلرزه درامد زمین و زمان ٭ ز بس برق میزد
سنان سپاه ٭ نظر خیره می شد دران رزمگاه ٭ ز آهن
قبایان خنجر گذار ٭ ستاده بهر سو هزاران هزار ٭ تفنگچی چگویم
بطرفی چه بود ٭ ز جان مخالف برآرنده دود ٭ درخشیدن
تیغ خاراشکاف ٭ ربوده سیاهی شب از مصاف ٭ ز خونریز
گذاران دران دشت جنگ ٭ نشان داده از نیستان و پلنگ

دلیل سپهر و شید برسان تیر * یلان را به پیکار کرده دلیر * کمان دار

و جوشن وران صد هزار * پی حرب گردیده بس بیقرار *

ز آواز طبل و صدای یلان * برقص آمده اسپ در زیر ران *

گروهی ز درانیان از هرات * همه رزم جوی و شجاعت صفات *

گروهی ز افغان با فر و جاه * همه نامداران زرین کلاه همه بوده

از ملک احمد شهی * که سازند میدان ز دشمن تهی * ز مهمند و وردک

بسی نامدار * که بودند هر یک چو اسفندیار * گروهی قزلباش و

اوزبک بهم * زده از شجاعت چو شمشیر دم * گروهی ز بلخ و سمرقند

و دشت * که پیکان شان از حجر بگذشت * بسی سیستانی و

هم زابلی * ز افغان غلجائی و کابلی * گروهی ز تاجیک و تاتار و

روم * گروهی دلاور ز هر مرز و بوم * معین الملک میر فتح مت

اُرده با اراده جنگ صف رو بمیدان آورده تفنگچیان آتش

خو و پیاده های نبرد جو را بکثرتی که شمار آن بقیاس در نیاید و

آگی

هجومی که بعرصهٔ بی منتهای خیال گنجایش نماید پیش انداخته
و توپخانهٔ قیامت نشانه را موافق ضابطه پیش رو ساخته
آدینه بیک خان و سیف الدین محمد خان را با قشون قزلباشیه
و هندیه طرف دست راست و سید جمیل الدین خان و خواجه
میرزا خان را با قشون اوزبکیه و راجپوتیه سمت دست چپ و
بهکار خان را چنداول و کوراهل دیوان را که در دریای
شجاعت و تهور بود با جمعیت کثیر هراول مقرر نموده رایات
استکبار در عرصهٔ جدال افراخت میدان کارزار اول از
شعله افروزی آتشخانهٔ صاعقه بار قیامت نمون و محشر انگیز
گشت از او از توپخانه های تندر خروش زلزله در زمین و
غلغله در زمان افتاد و آتش دمی دهان تفنگ رخت حیات
جهانی خاکستر میدان وغا ساخته بباد فنا داد در رفته رفته
جنگ دور دست بمحاربهٔ کوته یراق پیوست پیغام اجل که

به تبلیغ گلوله و تیر از دور میرسید از زبان تیغ بمشافهه انجامید
وصفیر تیر که مقوله مرگ بسر گوشی کمان تقریر میکرد و بر ملا آورد
چشم حلقه زره را ناوک سینه دوز مژگان و تن تمام آهن
جوشن را چو سر خنجر مغز استخوان شد بباد حمله مجاهدان فیروزی
نشان سرهای دشمنان از نهال قامت شان چون برگ رزان
از باد خزان میریخت و از کشاکش تلاش و چقاچاق بهادران
دست بالا تار و پود حیات اعدا مانند تنیده عنکبوت از هم
میگسیخت تیر مغفر شکاف دلیران خصم افکن از چار آینه و
جوشن مثل نگاه از عینک روشن میگذشت و افسون حیله و
تدبیر مخالفان که زند سیه مار سنان را مانع نمی گشت
زبیداد تیغ جدائی فکن ؛ سر از تن جدا ماند و تن از کفن ؛
جدا با زره دستها سو بسو ؛ چو دامی که یک ماهی افتد درو ؛
یلان همچو یاران بغل در بغل ؛ رسانیده با هم بیام اجل ؛

هم بسته پیمان همه ،، بکف قبضه تیغ عریان همه ،،

ز خون گشت سیلاب بیحد روان ،، حبابش همه مغفر سرکشان ،،

الحاصل یکپاس روز برآمده که آفتاب دولت خداداد را
وقت طلوع باوج کمال و اختر بخت مخالف را زمان فرو
شدن بظلمت زوال بود آغاز اشتعال نایره قتال و
شروع هنگامه ستیز و جدال کردند و امتداد این معرکه
جهان سوز که یک ساعت او را سخت تر از صد روز قیامت
حساب باید نمود تا بدو پاس شب کشید از لشکر معین الملک
و عالمی بیرون از احصار حد شمار را با کورامل دیوان و جمعی
غفیر از مقاهیر مشاهیر نابکار بقتل رسید و بقیة السیف با
نیم جان از معرکه بدر رفتند و راه گریزش گرفتند میرمنو
افتان و خیزان خود را بقلعه لاهور انداخت و دیده
دل را از اشک ندامت و پشیمانی جوی خون ساخت
و توپخانه و فیلخانه و خزانه و جواهرخانه با شتران زنبورک
و جزایر و بان که زیاده از حد شمار داشت مع یکصد هزار

نقد

تفنگ اعنی دهان وطوایل اسپان ترکی وعربی و دیگر
کارخانجات پر از ساز وسامان بضبط امنای دولت ابد بنیان
در آمد روز دیگر حکم قضا شیم بسرافرازی خانجان سردار
شرف اصدار یافت که قلعه را از وجود مخالف خالی کند
و فتنه را مجال مکث و فرصت امهال ندهد تعیین الملک آگاه
از صورت حال گردیده و طریق سلامت و نجات جستن
توسل بدامان دولت ابد اتصال ندیده با یازده نفر از
راه موری دروازه بیرون آمده خود را باردوی همایون
رسانده دل را بامید عفو و عاطفت خدیو مکرمت طینت
بمامن عافیت نشاند و این بیت حالی پیش ملازمان
بارگاه عالی خواند؛ باز آمد بنده بگریخته؛ آبروی خود
بعصیان ریخته؛ چون این مقال عجز اشتمال بعرض اشرف
خسرو قدسی خصال رسید حکم والا لمعه پیرای صدور گردید

زبیرون لشکر از برای او چادر زدند وجمعی از بندهای معتمد
برسم محافظت تعیین فرموده مقرر داشتند که بدون ام
داخل اردوی نصرت نیرو نشود و شب بعنایت الوش
خاصه از حضور مطمین و مسرور شده خاطر فاتر را از وا هم
پرداخت و روز دوم بوساطت سردار شرف اندوز
ملازمت کیمیا خاصیت گشته بعطای خطاب فرزندی
سر باوج سموات افراخت و نسقچیان کیوان صلابت از
پیشگاه خلافت بجهة حفظ و حراست مال و حال اهالی آن
ولایت تعیین شدند که بر سر دروازها و محلات شهر نشسته
نگذارند که کسی از لشکر اردو هابیکر بدون حکم قضا نمون
داخل شهر شود و دست جور و تعدی خود از بعضی از رعایا
دیدا زکند حسب الفرمان قدر توامان احدی از ملازمان
رکاب سعادت انتساب را قدرت آن نشد که بکیفه از

فرم

فقیر و غنی انجا بقدر سر موی زحمت و اذیت تواند رساند

و قوی دستی پنجه عاجز و بیدست و پای را تواند تابید

بافاضه فیوض نامتناهی حضرت ظل اللهی عموم خلایق را

از شرق امید صبح رفاه حال دمید و افتاب مکرمت

سلطنت بر ساحت احوال عالمیان تابید عموم خلق ابد

بمیامن مراحم و افضال خدیو بلند اقبال بدار الامان

حفظ و حمایت محروس و مصون نشستند و از خوف دستبرد و

نهب و غارت محفوظ و مامون گشتند بعد ازان معین الملک

مبلغ برسم پیشکش متقبل و متعهد شده از ابرای

تحصیل وجه معین مستدعی بشهر رفتن گردید و معروض

گردانید که وجه مزبوره را در چند روز سر انجام کرده

داخل خزانه عامره سازد و بعد ازین نیز مبلغ یک

کرور روپیه که عبارت از پانصد هزار تومان تبریزی

بوده باشد از بابت مالیات چار محال موافق عهد و پیمان
که قبل ازین در میان آمده بلا قصور و انکسار هر سال
بسرکار گردون مدار رسانیده از قبول آن سر افتخار
بر ذروه مهر و ماه افرازد اگرچه همت ملوکانه که خراج
هفت اقلیم در نظر نیارد و گنج قارون را بجوی برندارد در
قبول آن رضا نمی داد و استغنای طبع والا راگاه توجه
بران نمی افتاد لیکن بنابر مبالغه و اصرار معین الملک قبول
این مسئول فرموده او را از اردوی عالم مطاف رخصت
انصراف بخشید معین الملک بشهر رسیده مردم متمول و ارباب
بضاعت را مجتمع گردانید فراخور حالت و استطاعت
هر کس وجهی باسم او حواله داشت و محصلان ساعی از برای
تحصیل وجه معهود بر اهالی ملوکات و بلده گماشت جملگی
ساکنان و همگی متوطنان شهر و محالات توابع متباعد اعن الشناع

والکراهه و قریبا بالطوع والرغبة در شکرانه حفظ ناموس و
جان زرهای نذر بر خود پذیرفته و ادای ازان از مهمات
سعادت و اطاعت فرا گرفته بتوسط معین الملک بخزینه
دولت گنجینه عامره و دامن حال خود را از عواید فیوض کثیر المواهب
لبریز فواید ساختند ازانجا که پادشاه هندوستان بمقتضای
حداثت سن و فقدان امرای فطن درین عرض مدت که
اردوی کیهان پوی در نظام امور اقامت داشته
بارسال سفیر و در تحریر مراسله اتحاد تا غایت نپرداخت و خود
از تحصیل این سعادت مهجور ساخت و مع هذا اخبار وهن
سلطنت و اختلال امور دولت هندوستان و شیوع
آثار کفر و ظلام در معموره دار اسلام متواتر و توالی بعرض
ایستادگان پایه سریر گردون نظیر عالی میرسید
بنابران عزمت دار الخلافه شاهجهان آباد و دفع مواد

فتق وفساد مرکوز ضمیر آفتاب تنویر گردید معین الملک این
معنی آگاهی یافته حسب الایمای پادشاه هندوستان که
بالاستار روالکتان از فرط هول و هراس عساکر ظفر آیات
لکر باو می نگاشت که بهر نحوی که تواند بتدبیر و مساعی که دا
اردوی کیهان پوی را ازهمانجا راضی بمعاودت گرداند
تا دیلات وتهدیدات آنحضرت وبا امنای دولت وارکان
سلطنت طرح توسل ریخته بکمال خضوع وانکسار ونهایت
خشوع وافتقار بعرض والا رسانید که صوبه ملتان بطریق
نعل بهای غازیان نصرت نشان از ممالک هندوستان
وضع وبمملکت محروسه برکت مانوسه انضمام ویک کرور روپیه
در عوض ترک عزیمت هندوستان سوای وجوهات
معروضه پنجاب بطریق نزل غلامان آستان گردون مقام
فرا یابد وسبیل ایصال وجه آنکه تا ادای این زر خطه کشمیر [illegible]

نظر خلق با بنای دولت خدیو آفاق گیر داشته باشند و بعد از
وصول زر قرار داد باز موافق دستور سابق صوبهٔ کشمیر
بدولت بهیهٔ گورکانیه واگذاشته شود و در خصوص امحای
مراسم کفر و بدعت و اجرای احکام شریعت متعهد شد که
عریضه بپادشاه و شرحی بامرای عالیجاه نوشته ایشان را
تابع فرمان معلی سازد خدیو بنده پرور فیض گستر هم
بمقتضای عنایتی که بحال معین الملک داشتند چهرهٔ التماس
او را بگلگونهٔ پذیرای برآراستند مومی الیه از نیل این مرام
چندان بالید که در پیراهن نگنجید و بهزار زبان سپاس گزار
این موهبت عظمی و مرحمت کبری گردیده زبان حال را
بدعای دوام دولت ابد اتصال گویا ساخت و باداء
تسلیمات نیازایات و تقدیم کورنشات عبودیت سمات
پرداخت بعد از آن بموجب عرض معین الملک عالیجاه

قلندرخان درانی بسفارت هندوستان مامور گردید و
معین الملک نیز وکیل خود را همراه نموده ایلچی مزبور روانه گردانید
که خاطر پادشاه و ارکان آن سلطنت را از توهم و تشویش
مطمئن سازد و ماجرای قبول وجوه مذکوره بر لوحه تشریح
و تبیین برطرازد و تا عهدنامه شقوق مسطوره بمواهیر مختوم ساخته
ارسال دارند و من بعد خود را از گرداب بیم و اضطراب
برارند فرستادگان مزبور بپای سرعت و استعجال مسافت
راه نوردیده و هیچ جا مکث و اهمال نورزیده بمنزل مقصود
رسیده شاه و وزیر هندوستان را که از هجوم عساکر بهرام صولت
چون بید بر خود میلرزیدند با یصال خبر انصراف جیوش بحر
خروش مطمئن گردانیدند پادشاه هندوستان این معنی را فوز
عظیم و نوید فخیم انگاشته مقدم سفیر روشن ضمیر را غنیمت
پنداشته امرای خود را بمهمانداری و تقدیم مراسم دلداری

سفیر مزبور برگماشته و سریعاً عهدنامه مذکور بعلم طوع و رغبت
برنگاشته بمشار الیه حواله کرده پیامهای اتحاد آما و منطوقات
نیازپیرا بر زبان آورده ایلچی را مرخص و خود را در زمره
محبان و مخلصان این دودمان کرامت نشان مختص نمود

در بیان معاودت شاهنشاه صاحب توکل بسمت دار السلطنه کابل

و کیفیت صادرات آن زمان و ذکر سوانح ممالک خراسان چون
خاطر قدسی مظاهر اشرف از انتظام مهام پنجاب فراغ
حاصل کرد بعد از مراجعت ایلچی و رسیدن عهدنامه پادشاه
هندوستان صوبه داری پنجاب را بدستور سابق
بمعین الملک عنایت و خلعت آفتاب شعاع مع یکراس اسب
عراقی با زین طلا و شمشیر قبضه مرصع بموی مرحمت فرمود
گوش نصیحت نیوش او را درباب بندوبست صوبه پنجاب
و حزم و احتیاط که لازمه ارباب ثروت و جاه است و ثابت

راسخ بودن بر عهد و پیمان جلال گران مایه مواعظ و نصایح
سعادت پیرایه زیب و زینت بخشیده از درگاه جهان پرفیض و
عنان عزیمت بجانب دار السلطنه کابل معطوف گردانیده
و همگی همت علیا بر رفیه احوال رعایای ولایات و قرای
نواحی را مصروف داشته تفرج کنان و شکار افگنان
در ساحت سعد دخل دار السلطنه کابل شدند و درین وقت
فرخنده ساعات صبح تا شام از زبان عام بزینت ابتهاج
و انبساط بجمهور خواص و عوام داده و ابواب نصفت
عدالت بر روی روزگار مظلومان سپهر بجا رو و دنیای
طراز جشن سازی بنقاره چنوایان و مغنیان دستان آن و نای کنا
و هر فردی از افراد و مرصعی را بحضور کرامت ظهور طلبیده
عرض مطالب مشکلشان بحرب خرنده هر یک را بگوش مرحمت
نیوش اصغا فرموده در مقام معدلت و تفقد از دقایق

[illegible]

دادی و فریادرسی و در موقع سخاوت سحاب را در اسم
احسان و انعام مرتبی نیک گذشته چنانچه مرکبی از میان
عدالت و برکات عظمت آن مظهر رأفت الهی در مصدر
فیض حضرت پادشاهی باقصی مراتب مرام و اعلی مدارج فائز
گردید زبان صدق ترجمان به دعا و ثنای آن نوشیروان
زمان و باذل اسرار بحر و کان میگشود و شبها موافق
معمول سلاطین سلف مهدی و خواقین دادگستر جهت
تدقیق مسائل دین مبین و ترویج ملت حضرت خیر المرسلین
صلوات الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین جمعی از اعاظم
علمای زمان و برخی از اعاظم فضلای عصر و آوان با رباب
محفل حضور لامع النور در آمده و از فیوض مجلس معارف شمول
مستفیض میشدند و مجموع آن اوقات با برکات مصروف آن ساعات
سعادت سمات به تحقیق غوامض علوم شریعت غرا و تنقیح دقا

ملت مضا که امضای احکام معدلت با کافه رعایا و اجرای
اوامر نصفت با عامه برایا بدون آن متصور نیست مصروف
میکردید درین سال فرخنده فال عنوان فتحی که در خراسان
باقبال خدیو کیهان باولیای دولت ابد توامان رو نمود
این بود که یوسف علیخان جلایر بعد از مراجعت رایات ظفر
مآثر از خراسان بصوب قندهار هفت هشت هزار کس از
قشون ترکیه جمع کرده و از شهر کلات برآمده بر سر بهادر خان
حاکم مهنه که سر از اطاعت یوسف علیخان پیچیده در مهنه
که از محالات متعلقه کلات است نشسته بود رفت چون مهنه
نزدیک مرو است بهادر خان بعلی نقی خان بیگلربیگی مرو شرحی
نوشته استدعای کمک نمود علی نقی خان با قشونی که داشت
بمدد او شتافت جنگی عظیم در فئتین واقع شد آخر شکست
بیوسف علیخان افتاد گریخته بکلات رفت قلیچ خان جلایر

ابن عم او نیز که در مشهد مقدس بود از وقوع این واقعه
هراس برداشته شهر مشهد را خالی گذاشته روانه کلات
شد و علی نقیخان کوس فتح نوازان بارض فیض نشان آمده
شهر را بتصرف در آورد و خود را صاحب اختیار کل خراسان
شمرد جماعت اکراد تسلط او را گوارا نداشته از در خصومت
و نزاع در آمدند و میر علم خان نیز با قشونهای اعراب رابطه
پیوسته و همگی کمر اتفاق بسته و طرح جنگ انداخته و علی نقیخان را
از معرکه مغلوب ساخته از شهر بر آوردند و خان مزبور
ناچار شده بروشاهجان رفت جعفر خان و میر علم خان
هر دو مثل سابق نزد شاهرخ شاه حاوی مهمات دربار و
بامور وکالت مختار شدند چون میر علم خان با اسمعیل خان
حاکم خواف که توسل باستان فلک بنیان جسته بنای
استقلال خود را محکم ساخته بود عداوت قلبی داشت و ار

در خراسان بدشمنی عظیم خود می‌پنداشت قشونهای کرد و عرب
و ترک همراه گرفته و جعفرخان کرد را در شهر گذاشته بر سر او
رفت مقصودش اینکه اگر آنجا ظفریاب شود بر سر
دارالسلطنهٔ هرات که ملک موروث حضرت اعلی است
رود و آن ولایت را از تصرف اولیای دولت قاهره بدر کنند
و اگر کاری از دست او نگشود جعفرخان قشون کمک او زود
خواهد نمود بعد از ورود بنواح قلعه رود و توپخانه بر قلعه
بسته مشغول لوازم قلعه گیری شد ازلخان درانی فوفلزئی
سردار هرات باستماع این خبر با درویش علیخان هزاره
بیگلربیگی که در شهر نشسته بود اتفاق نموده بکمک اسمعیل خان
رسیدند جنگ صعب واقع گردید افواج قاهرهٔ اقبال
شهریار بیهمال غلبه کرده و میر علم خان شکست فاحش خورده
با دویست و شصت نفر گریخته خود را بتون کشید و پنج شش هزار

پیاده و توپ خانه و اسباب از حد زیاده بدست لشکر
ظفر پرور درآمد و بعد ازین سانحه میانه میر علم خان و جعفر خان
نیز نفاق و نزاع بهم رسید که ان شاء الله تعالی در ذیل
این دفتر بوضوح خواهد انجامید و در بیان قضایای
ترکستان قبل ازین مرقوم قلم حقایق رقم گشت که مخلص خان
درانی نوفلزی سردار که از دربار جهان مدار با قشونهای
افغان و کابلی و قزلباشیه جماعت یکه از قلعه هرات برآمده
بودند مامور به تسخیر ترکستان شده بعد از ورود بآن حدود
بنیکوکاری اقبال باری و مددکاری اقبال شهریاری
ولایت ام البلاد بلخ و قندوز و اندخود و خلم و میمنه
و چچکتو و قپچاق وغیره ولایات این طرف آب آمویه را
بتصرف در آورده بعد از یکسال طایفه قزلباشیه که همراه
سردار بودند با بوسواس دیو رجیم که در نهاد هر فرزند

اساسی مستقیم است و اغوای سپه ایلبارس والی ارگنج چشم از
حقوق رفاقت او پوشیده و از مکافات اعمال نیز پوشیده
از مخلص خان انحراف گزین بداعیه و اهبه اجلاس سپه
ایلبارس بتخت سلطنت بدروازه ارک شهر بهیات
اجتماعی یورش بردند خان مزبور باتکای مواهب امداد
از جناب اقدس الهی و استظهار دولت حضرت اعلی
شاهی ظل الهی با جمعی از ایل جلیل افغان و قشون کابلی که
از حضور لامع النور بمرافقت و موالفت او متعین و مامور
بودند بقصد محاربه از ارک برآمده مقابل و مدافع و مخالفان
را از اراده ناصواب بزبان تیز شمشیر قاطع مانع شد
از هر دو طرف نیران قتال و شعله جدال ملتهب و مشتعل و
هر تیغ بند از صفین بجان ستانی و جان سپاری مشتغل گشت
لشکریان جانبین داد جرات و جلادت میدادند و از جمله

ادرا

آوری ابواب حیرت بر روی رستم میگشادند چون اقبال
ابد اتصال خدیو بیهمال در جمیع اوقات و احوال ممد
و معاون مخلصان عقیدت سگال می باشد مخالفان بیعاقبت
شکست یافتند و اکثری براه فرار شتافتند رؤسای قزلباش
ببرخیه تلاش بجا دران شیر پرخاش اسیر و به تیغ پاداش
کردار از جان سیر آمدند و باقی احوال مخلص خان و مردم
ترکستان در ضمن وقایع سال آینده مذکور خواهد شد در بیان
توجه موکب نصرت پرور خدیو آفاق بعزم قشلاق بجانب
پشاور هنگامی که سلطان گیتی ستان زمستان و لوله عساکر
سطوت آثار برف و باران در ساحت کوه و بیابان انداخت
و سرتاسر دامان صحرا و غبرا از کنوز و خزاین سیم خام مملو و
مشحون ساخت و کوی و برزن از فرش آبگینه یخ بست نمونه
صرح ممرد بارگاه سلیمان و از انعکاس سیم بر زبرجد روکش

بساط جوهرنشان گردیده بود از آفاق بزم قشلاق از دار السلطنت
کابل حرکت بعد از طی منازل بآن بلده فردوس
مماثل نزول اجلال فرموده بل چون نیر اعظم از مشرق
اقبال طلوع انوار جاه و جلال نموده و از کرم جبلی رأفت
و مرحمت آن مهر سپهر عظمت عالمی از افسرده دلان
زمهریر محنت و سرد مهری فلاکت آسوده تا سه ماه دران
بلده جنت آیین زینت افزای سریر سلطنت ابد قرین بود
درین اوقات خجسته ساعات که رایات نصرت آیات
پادشاه دارا فر سایه گستر بر شهر نزهت بهشت آسا بود چهره
پرداز صور کاینات و رنگ آمیز نقوش گوناگون اعنی
نیر جهان افروز و سلطان ملک نیمروز با طلعت نورانی
و کوکبه درخشانی از خلوت سرای حوت بمنزل دل کشای
حمل ورود سعادت آمود فرموده تجدید بزم روزگار

وقایع سال ششم کشورکشایی
این زیبنده اورنگ فرمانروایی
مطابق سنه [illegible] هجری موافق
سال بیچی ییل ترکی

داهند

ومسید سامان بهار پرداخته زمین را از انبات سبزه زمرد فام
رونق سپهر مینا رنگ و هوا را از وفور طراوت لبریز خاصیت
بانیدن گل از سنگ ساخت در چنین حین بهجت آگین طبایع
از تاثیر هوای نشاط افزا در اهتزاز و ضمایر دل خاک از وفور
انبساط مانند آئینه صورت نمای فشای راز بود خاقان مهر
فر دین پرور را که پیوسته نیت صواب طویتش مصروف
و اقامت بنای تاسیس اساس خیر در دو جهان و همت والا
نهمتش مقصور بر اعلای بقای ماثر نام و نشان است اراده
احداث عمارتی که محل فیض عام و از برای خلایق مکان
مثوبات و جای نفع و آرام باشد از خاطر کرامت ماثر
سر بر زده کارفرمای عمله تعمیر شد و مسجدی عالیشان محاذی
دولتخانه سپهر بنیان زیب بنا و زینت ابتنا یافت که متعبدان
صوامع ملکوت نماز یگانه در ان عبادتخانه قدسی نشانه ادا

نمود و تحصیل ذخایر سعادت نمایند و قدوسیان پاک سرشت
متوضی از آب حوض کوثر مثال آن که در وسط صحن کمال
خوبی و لطافت ساخته شده آبروی نضارت بی اندازه
حاصل کرده ابواب صلاح و فلاح بر روی خود کشایند دیگر
از ابنیه مبارکه این بانی مبانی جهانبانی احداث کنج وسیع
الفسحت عظیم البسطت است که متصل مسجد مشتمل بر دکاکین
سرا یا تزیین و بازار دل کشای رونق آکین حسن ترتیب
پذیرفته که تجار جوانب و اطراف و سوداکران ممالک و
اکناف اقسام اجناس و انواع حبوب و غلات برای بیع
در آنجا آورده و حوایج مطلوبه خود را ازین معموره پر فیض
ابتیاع نموده منافع دلخواه برکیرند مجمع ایست از غرایب
روزکار و نوادر هر شهر و دیار هر چه در مملکت دیگر نایاب
و مفقود است در آنجا بکثرت و وفور موجود در بیع و شرا

آن

میزان عدل از برای هر جنس منصوب و قیمت بلا غبن تجویز
معموران صاحب وقوف بحجه هر متاع معین و مرغوب
و بعلاوه طیب جمیع چمن برای همایون باغی هم در جنب مسجد
سعادت مشحون مرتب گشته که در کمال خوبی و زمین بلکه
ساحت روی زمین و نظر زیب گل جهان فردوس برین
توان گفت اشجار میوه دار گلشن و حیاض و انهار
سلسبیل آثار بستانهای که دامان بهار از آثار آن پر بار
لب گوهر در توصیف لطافت این مختصر را است
چون درین سال فرخنده فال اسیر ممالک ترکستان
بمجامع کرامت از خاقان کشورستان تسخیر یافته بود
بعد از انقضای ایام زمستان و آغاز فصل بهار رایات
نصرت نگار متوجه بعزم آن دیار از بخارا در حرکت فرمود
و طی منازل نموده بمنزل خبر رسید از روی عرایض دولتخواهان

در بیان نهضت موکب [illegible]
از [illegible] بجانب [illegible]
خبر طغیان [illegible]
پادشاه معدلت گستر [illegible]
[illegible] نصرت آثار
[illegible]
[illegible]
آن باغی مخالفت شعار

و خیابانهای بستان و از انواع قندهار و کابل سمرقند استادگان پنج

سر بر نوشتن نظیر اعلی کرده که نسخه‌ای با نوای حسنی از عهد

غزل صفت میرزا شاهزاده عنایت جدید و طرز نگاروی و

آرای و صلابت گزیده شاهزاده والا جاه تیموریه را با

بالی مرمر حرز مرد قندهار به مجلس نظر ساخته و دست خیابات

بخزانه جواهر خانه و خیره کارخانجات با دو شاهی از رخت

قنون بسیار که بر گشته احوال با دو شاهی را بصارت

بموقع داده ارقام نگار مرد التفات و بسیار داده ترغیب

خود و فرزند ملک مخالفت عم بزرگوار کیوان اقتدار نموده مادامی

در آن ایام مرزی خویش نواب اشرف نوازا و بر دشمنان

بکجای را در پی خورد از عنان رکیب داده که از جانب ایشان

و خفت بقتل رسانیده است اعلیحضرت قدر قدرت با صفا

این حقیقت شاه پسندیده خان میرآخور باشی سرکار خاصه شریفه را با

جمعی از افواج قاهره از منزل مزبور مرخص و به تنبیه او مامور فرمود
چون معلوم شد که بستان خان در ایلی قوللری مستوفی الممالک
سعادت اندوز حضور بود خفیتاً عرایض بجانیخان و مراسلات
بمقرب خان برادر خود متضمن اغوا فرستاده تحریص بعناد
میکند و بایشان نوشته و می نویسد که امری که مطمح نظر شد
بکار خود مستعد باید بود و کوتاهی نباید نمود وقتی که موکب عالی
وارد نزدیکی قندهار گردد تدبیری که من اندیشیده ام بعمل آورده
کار با نصرام میرسانم برهنمونی رای صواب نما و مشورت
دولتخواهان با صدق و صفا علاج آن بد اندیش فتنه افزا که
در پرده اختفا تحریک مواد فساد مینمود لازم شناخته
بزندان احتیاط مقید فرمودند خود نیز بدولت و اقبال
با جنود تاییدات ایزدی باهمال عنان سمند عزیمت بصوب
قندهار معطوف نموده انعطاف القصه شاه پسند خان

موجب حکم قدر توامان بجناح استعجال قطع منازل نموده بقندها

خانخانان هم از قلعه برآمده معرکه آرای معصیت گردید جنگ عظیم

واقع شد لازمهٔ کشش و کوشش از طرفین بعمل آمد شاه پسندخان

بتایید فضل الهی و نیروی اقبال پادشاهی غالب آمده جمعیت

خانخانان را برهم زد خانخانان مغلوب گشته در شهر تحصن

جست شاه پسندخان غلبه کرده بقلعه درآمد و او را دستگیر ساخت

دران روز از طایفه عرب که ملازم خانخانان بودند جرأتهای

نمایان بظهور پیوست و جمعی کثیر ازایشان در میان کوچه و بازار

که بجنگ و مدافعه ایستاده بودند طعمه تیغ ابدار شدند محبت خان

بلوچ هم که در شهر با خانه کوچ سکنا داشت و از جمله اراکین خانخانان

شده بود اقدام جنگ با قشون پادشاهی نموده در هنگام مغلوبی

کشته شد و بعد ازان خدیو دوست نواز دشمن گداز در ساعت

مسعود و زمان محمود و میمنت آمود بدار القرار قندهار نزول فرمودند

اقاسی وادانی

پایه افزای سریر دولت و رونق بخش بارگاه معدلت
شده ابواب بهجت و کامرانی بر روی روزگار گشودند
اکابر و اعیان شهر از علما و فضلا و صلحا و فقرا شرف اندوز
ملازمت شده مستفیض و مستفید صنوف عواطف و الطاف
از بارگاه خلایق مطاف گشتند هواخواهان دولت
دوران عدت که در ایام طغیان خانخانان اذیت و مذلت
بی پایان کشیده بودند مشمول تفقد و نوازش بادشاهانه
گردیدند و جماعه که با خان مشار الیه موافقت ورزیده
مصدر اغوا و افسا شده بودند بیاسا رسیدند و
از انجا که آرایش و پیرایش نخلستان جهان بدست
اختیار باغبان تقدیر است شاخ هستی خانخانان را
که چون شعبه مغیل از درخت نخیل سر برآورده میخواست
باعث ایذا و اضرار خلایق گردد به تیشه سیاست

قطع نموده بجمن برای بوستان معدلت پرداخت و
چون محو ثبت رقوم دفترخانهٔ امکان وابستهٔ کلک صواب
نگار دیوان قضا است بر فرد وجود بستان خان مستوفی
که بواسطهٔ تضلیل واغوای خانخانان شده بود خط بطلان
کشیده مانند کاغذ ردی از روزنامچهٔ حیات برآورده
دور انداخت. پادشاهان که صاحب جاه اند
همچو شمشیر در ید الله اند گر نوازند از ارادت او است
ور بریزند خون ز حکمت او است. ذکر برهم خوردگی دوستی
شاهزاده احمد پسر محمد شاه پادشاه هندوستان و وقوع
مخالفت ونفاق فیما بین او و امرای بو الملکا (۱)
احمد شاه خلف پادشاه غفران پناه فردوس آرامگاه
محمد شاه که در سن چهارده سالگی بود چون بر تخت سلطنت
موروث جلوس نمود از بی پروای و بی اعتنایی که سرخوش

نشاء جوانی و برنایی است در جزوی و کلی امور پادشاهی غفلت
بکار برده و مهمات ملکی و مالی جمیعا بجاوید خان نام خواجه سرا
سپرده و او را بنواب بهادر مخاطب کرده و مختار و شاخص
نغیر و قطمیر مهام ساخته خود را بالکلیه از امور سلطنت عاطل
گردانیده باستیفای عیش و کامرانی و ابتغای حظوظ
نفسانی پرداخته غافلانه بسر می برد و استلذاذ لذائذ
جسمانی را غنیمت می شمرد و خواجه سرای مذکور حداثت
سن پادشاه را دست آویز کامروائی ساخته بلا سهیم و
معارض برتق و فتق امور از پیش خود پرداخته تا آنکه حاوی
کل در بار و مرجع صغار و کبار گردید و مادر پادشاه که بنواب
قدسیه ملقب بود اختیار و اقتدار جاوید خان را باعث
استقلال و استقرار سلطنت فهمیده کارش بجای رسانید که
هیچ امری از مهمات سلطنت بی مشوره و مصلحت او انصرام

نمی یافت بلکه مقدمات و قضایا بالانفراد برای و تدبیر او
سرانجام می‌یافت امرای عالیشان مثل سید صلابتخان مخاطب
بنانا بابا وکیل السلطنة و ابو المنصور خان نیشابوری که سرافراز
منصب جلیل القدر وزارت بود از حمیت و غیرت متحمل
بلند پروازی جاوید خان نگشته و تفوق و بالادستی خاتون
و خواجه سرا را که خلاف منطوق الرجال قوامون علی النسا
بوده موجب اهانت و استخفاف خود تصور نموده از آمد شد
دربار قدم بازکشیدند و رفته رفته اقتدار و اعتبار خواجه سرا
مذکور بمرتبه رسید که امرای عظیم الشان را بچشم کم میدید
هر ساعت زبان حال خود را بمقوله انا و لا غیری گویا میداشت
هیچکسی را وجود نمیگذاشت تا آنکه بوزیر و وکیل غیر از نام
وزارت و وکالت چیزی باقی نماند و تحول احوال روزگار
معنی و صفات این مناصب را از طور و اطوار جاوید خان

نمود

جلوه گر ظهور گرداند بالاخره حوصله ابوالمنصور خان تاب آن
مکروهات و منافرات نیاورده از بادشاه برفتن صوبه اوده
ز ایالت آنجا از قدیم باو مفوض بود استدعا نمود نواب بهادر
همعنی را نظر باینکه تخلیه تام در دربار برای او حاصل میشود
و سهیم و شریکی و مانع و معارضی در مقابل او نمی ماند غنیمت
انگاشته سعی در ترخیص او گماشته بنا بر حسد و عداوتی که
با بوالمنصور خان داشت و بودنش در دربار مخل و منافی اقتدار
و اختیار خود می پنداشت پادشاه را بترخیص او راضی گردانید
تا آنکه خان مزبور بمنزل مقصود روانه گردید چون ابوالمنصور خان
دو سه منزل از شاه جهان آباد رفت نواب بهادر بتحریک
مواد عناد نفاق و تقاضای باطن سراپا عداوت و عناد در
فکر آن افتاد که نقش زندگی او را از صفحه هستی محو و باطل سازد
ولی واهمه و وسواس بکام روائی پرداز و تدبیری بقالب بخته

ومنصوبه برانگیخته احمد خان بنگش که با ابوالمنصور خان منازعت
ومخاصمت داشت و موطن و مسکنش سر راه او بود مراسلات
متواتر نگاشت که دشمن شمار را از حضور بر آورده روانه صوب
نموده ایم در میان راه چنان سعی و تدبیر بکار برید که بمقصد
نرسد و بجای واصل شود که احتمال عود نداشته باشد و باین
هم اکتفا نکرده دست احتیال از آستین ضلال بر آورده بهمین
مضامین نگارش نوشتجات بسرکردگان مرهته که دران ضلع
دایر و سایر بودند و بغارت و تالان اخذ و دست شرارت
میکشودند قلمی و بهم سایر زمینداران و متشخصان آن حوالی و نواحی
رقمی نمود اتفاقا بعضی از مکاتیب مزبوره در اثنای راه بدست
جواسیس ابوالمنصور خان افتاد و بنظر او رسید اطلاع
بر مضامین یافته در رفتن او ده را موقوف داشته کینه که مضمر خاطر
او بود بکلی بعرصه کشید و هرچه نواب بهادر در حق او از شنیده بود

ازا

زا خان مشار الیه برای او مصمم گردانید روزی چند گفت

وشنود درمیان ما ز و سخن سازان واسطه اصلاح گردیده

سعی تصفیه و دفع غبار خواطر از طرفین مینمودند از انجا که مورچه

درون آهن رسیده بصیقل کاری ظاهر زایل گردد کوشش

وسایط فایده نبخشید و زنگ کدورت که بر آینه دل خان

مذکور نشسته بود صفایی نپذیرفت هرچند مقولات دوستی

ومحبت ومنقولات وفا ومودت نواب بهادر که اشخاص

صلح طلب مذکور مینمودند و زبان باستعذار واستغفار

میگشودند ابو المنصور خان آنرا از مقوله معاذیر لنگ پنداشته

وعذر بدتر از گناه انگاشته بجوابهای مهمل واشارات

محتمل از سر وا میکرد وشب وروز در فکر ومنصوبه دفع دشمن

بسر میبرد چون نواب بهادر اورا نیز بسبب کثرت رفقا

که از نوکران خانه خود قوی مستعد داشت وجمع ملازمان

همه کارهای پادشاهی از راه خوش‌آمد خدمت او میکردند فوج
دست میداد بجمعیت خود اکتفا نکرده سور جمل جانب را باوا
ترغیب و تالیف در جهان آباد طلبیده و بمنزل خود جای
داده متفق و شریک مصلحت ساخت و بعد از ان آثار
ملال از چهره حال دور کرد و بتقریب ضیافت در میان
آورده صید مقصود را دعوت بدام گاه جان شکار
نمود و او بحکم تقدیر بمضمون آنکه صید را چون
اجل آید سوی صیاد رود موجب خواهش ابو المنصور خان
زبان بقبول گشود هر چند هواخواهان و نوکران دلسوز
بگوش او رسانیدند که ابو المنصور خان آب زیر کاه است
البته عذری و خدیعتی اندیشیده و بساط دغایی چیده بلابت
و همواری دشمن فریفته و بتملق و چاپلوسی او شیفته نباید شد
بهتر آنکه بحرف زبانی عدو از جا نروی و اصلا بجانب خانه‌اش

نرو

کرعینه حکایت دام و دانه است روانه شوی نواب بجا در غلبه
تقاضای شئون و وصول موعد لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً
وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ بحرف خیرخواهان نگذاشته و سخن بکه
اندیشان را باد هوای و هرزه درای انگاشته بپای خود
جانب مقتل روان گردید و محصل قدر کشان کشان بوعده گاه
رسانید بعد ورود بخانه خصم غدر آمود معاینه بعض علامات
و امارات فهمید که آتش گرمی برای او بیخته اند و در پی اتمام
کار او نشسته اند با دل اندیشید که دست زیر سنگ آمده را
بتدریج و تأنی باید کشید و این مصرع لسان الغیب که
مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش حال خود گردانیده
ناچار در نشیمن خانه میزبان رسیده با دل مشوش متوحش بین
الخوف والرجا نشست ابوالمنصور خان در خور حالت و
رتبت برعایت مراسم خم وچم و تعظیم و تواضع متوجه گشت

اغنا

و باظهار مکالمات محبت و ابراز محاورات مودت بغبار افشا
خاطر او پرداخته تعارفات عرفیه منطوق زبان ساخته دل از
جا رفته اش بجای آورد و هر ساعت افسون مهر تازه در
کارش میکرد و درین اثنا ماحضر آوردند و شروع بخوردن کردند
خواجه سرای اجل رسیده بخت برگردیده نیز لقمه چندی که از روز
مقدرش باقی مانده بود بهمکاسگی میزبان تناول نمود در عین طعام
خوردن بوی سیری که لوزینه کرده بودند بمشام نفرش استشمام کرد
و دست از طعام باز کشیده این بیت حالی بر زبان حال آورد

دریغا که بر خوان الوان عمر ** دمی چند خوردیم و گفتند

بس ** بالجمله بعد دست شستن که حکم دست از جان شستن داشت
میزبان بهانه اینکه در خلوت خالی از غیر بعض اسرار واجب الاستتار
مذکور میکنم و بفراغ خاطر باهم می نشینم از مجلس عام بر خاسته
و آن کوسفند تسلیم را بدست گرفته بمنزل کشیده در جای که مسلخ او

واوده

قرار داده بودند بیچاره خودگرفته را رهانید و خود بحیلتی از آنجا
برآمد درین ضمن محمد علیخان حاجی با چند نفر دیگر که در کمین گاه
کینه وری صیاد از چشم براه صید نشسته بود از در درآمد و کار
تیز تر از برق خاطف که در آستین فرصت طلبی پنهان داشت
بچستی و چالاکی برآورده به پهلوی خواجه سرا حواله و از طرف
دیگر کمرته برشش را از تن جدا کرده در فضای دیوانخانه
برتافتند و جسدش را کشیده برای مهمانی مرغان آبی در دریای
که متصل حوالی جریان داشت انداختند رفقای مقتول بمشاهده
اینحال ملول شده سر از پا نشناخته هر غرفه و منفذی که دیدند
ازا مناص و مفر خود انگاشته بحال تباه متفرق و پریشان
و آواره و سرگردان شدند هر که این واقعه عبرت بخش می شنفت
حیران می ماند و بی اختیار فاعتبروا یا اولی الابصار میگفت حمد شاه
به استماع این ماجرا مضطرب و مضطر شده چون تصویر دیبا حیرت

بر حیرت می افزود و مثال صورت آئینه حیران کار خود بود و
مادرش که باوصف انوثیت در ثبات و استقرار و استقامت
و قرار از پسرها بتجربه کار خود رجحان داشت سررشته تدبیر از کف
نشسته تدبیر گردآوری اسباب استحفاظ واجب انگاشت و بطلب
اول عماد الملک که دران حین از اشتغال در منصب فوجی
بخشیگری سرافراز و بخطاب شهاب الدین خان مخاطب و ممتاز
بود پیغام و باانتظام الدوله پسر قمرالدین خان وزیر بادشاه
فردوس آرامگاه بدین اسلوب انهای مرام نمود که ایرانیان
از حقوق نمک چشم پوشیده و بیروی گزیده کمر بعداوت
و بیوفائی بسته اند و در مقام نمک خوردن و نمکدان شکستن
نشسته اند شما که آبا عن جد سرافراز کرده و پرورده نعمای
این دودمان عالیشان می باشید و اسلاف و نیاکان شما
درین دولت والا مصدر خدمات نمایان شده اند و مع هذا

ناموس سلسله همقومی و تورانیت باین خاندان سلطنت
نشان دارید و تخم اخلاص و عقیدت در مرز بوم دلهامی کاشته
در پیوفت بسنت سنیه اجداد و آبای خود لوازم وفاداری
و عقیدت شعاری بجا آورده و راه خیراندیشی و خیرخواهی
بجا آری سر کرده مراتب دلسوزی و اخلاص اندوزی ادا
و کارنامه بدیع بر صفحه ظهور پیدا آرید و در تقویت و معاضدت
این دودمان و قلع و قمع بدخواهان بخوبی کوشش نمایند
و ابواب نیکنامی بر روی خود بگشایند که اراده ناصواب
مخالفان از پیش نرود و بنای خلافت و دولت دودمان
گورکانیه بی پا نشود و شجره ثابته الاصل پادشاهی تیموریه برقرار
و نام وفاداری شما بر صفحه روزگار یادگار ماند و الا در صورت
تقاعد و تهاون شما معاندان استیلا یافته در انهدام اساس
سلطنة خواهد کوشید و اثری از دودمان تیموریه بر روی زمین

نخواهد گذاشت و تا جای که دستش خواهد رسید قطع ریشهٔ حیات
شما نیز اصل الاصول مقصد خواهد نهاد و مجال و فرصت
نخواهد داد که در هندوستان نفسی تواند راست کرد یا وی
درین ملک بکام خاطر تواند بر آورد حرفی برمز گفتم باقی دگر
شما را شهاب الدینخان این بیغامهای خبرت نشان را بگوش
هوش شنیده و باطراف و جوانب حرف ممیزانه و اسید
و مال کار را بمیزان تامل سنجیده و تهاون درین باب موجب
زوال و اختلال دولت خود دید تحریک این دواعی
در موافقت ابو المنصور خان جاهد و ساعی گشت و باجتماع
سپاه و لشکر و امن اهتمام بر کمر بست و انتظام الدوله
که شهاب الدینخان با او نسبت خواهرزادگی داشت
بجای خود میر بخشی مقرر ساخته خود بر مسند وزارت تمکن
جسته باصلاح مهام پرداخته و ابو المنصور خان اقامت

خوبی خود بیش که نزدیک و نیز رس قلعه بود مصلحت ندیده
خیمه بیرون شهر زد و چند روز باطراف و جوانب گردید
از هیچ سو راه درآمدن بدرون شهر پناه نیافته بسمت دریا
که از دور رفتن آب میدان وسیع محاذی در انجا واقع
بود با سورچل و غیره افواج و سرداران همراهی آمده نزول
نمود ازین طرف مردم بادشاهی دیواری طولانی از برج
شهر پناه تا کنار دریا پیش رو کشیده و خندقی عمیق حفر
کرده جا بجا دمدمه و سیبه ها بطریق بطریق مورچال بسته
توپهای بزرگ بالای آن برآورده و دیگر آلات و ادوات
آتشبازی از قبیل ضرب زن و جزایر و تفنگ ازین سر دیوار
تا آن سر چیده حصارنشینی ترتیب دادند که دلاوران
روئین تن و فیل تنان کوه شکن را برروی آن آمدن
محال و افواج آهنین جگر را از ضرب گوله های جبال افگن

مجال پافشردن دران میدان دور از خیال سپاهیان
ابو المنصور خان فوج فوج و توپ توپ هر روز سوار شده
می آمدند و حمله های رستمانه میکردند اما از صاعقه ریزی توپچیان
آتشبازی نمی توانستند کاری از پیش برد غیر ازینکه چندی
بدم توپ و تفنگ داده برگردند حاصل سعی و کوشش آنها
نبود و طول مدت این محاربه بدو ماه کشید روز و شب از
آتشخانه حصار نو تیار بلا فاصله شعله افروز میگردید
از بالای قلعه که توپهای دورس بر بروج و دروازه آن
نصب شده بود گوله های متواتر چون تگرگ از آسمان
می بارید و از افواج پادشاهی در خارج قلعه سنگر بسته
بودند در گذشته بمعسکر ابو المنصور خان میرسید بان
خود حسابی نداشت که دسته دسته از هر طرف سر بهوا
میکشید و هر جا که مثل شهب ثاقبه فرود می آمد بنیه زاری

از استخوان سوختگان آتش پیدا می‌دمید چون عمارات
شهرشاه جهان آباد برکنار دریا بوضع طولانی واقع است
قلعه از بناهای فیروزشاه افغان نیز در میان عمارات
آمده ازانکه منیعه مرتفعه است و مسجدی دران تعمیر یافته
که سقف آن مشرف بر قلعه بود ملازمان ابوالمنصور خان
آنرا در نظر کرده و با بعضی از سکنهٔ آنجا سازش نموده شبانگاه
از راه غیر معروف قلعه در آمده خواستند توپی بالای
مسجد مذکور برآورده گلوله اندازی بدرون قلعه بکنند
چون از جانب شهر چند توپ بزرگ ده من و دوازده من
تبریزی رو بطرف ابوالمنصور خان بسته بودند ازانطرف
چند توپ بزرگ بیت آثاری و سی آثاری و زیاده
ازان هم بود توپچیان فرنگی هنر سحر کاران توپها را بر
قلعه بسته دگوله های کوه افگن بآن مکان شامخ انداختند

و تیکشان ابو المنصور خان را فرصت بالا برآمدن نداده در دو
افواج دیگر هم از گرد و پیش بر جواهای که متصل و مشرف
بر ضعیف مذکور بود برآمده پای استقامت آن مردم را متزلزل
ساختند آغا نجابت شده و کار تا تمام گذاشته که آمده
بودند در رفتند ابو المنصور خان از تنگی و از جزیره کار
هر روزه سپاه خود تنگ آمده و بر سر غیظ شده تاکیب
ش بر پیش خود سرگروهای نامی او با اتباع و اشیاع
خود که یکجا بازی بسته و جهات اجتماعی صفها آراسته
از طرف دریا که بسبب فاصله دادن آب جای خالی شده
بود او گرفته و از جان خود گذشته قصد درآمدن حیدر
انحیره و توپخانه کردند سپاه اینطرف که در مورچال
مستعد یکجا روداده کارزار بودند بعضی بجای خود مانده
و بعضی شتابان در انجا رسیده فتنه کارزار تو پخانه در گذ

بجنگ کوته براق انجامید دلاوران از طرفین شمشیرهای
تیغ
برق لمعان از نیام برکشیده و میدان معرکه را بخون افشانی
یکدیگر گلگون ساخته داد جرات و مردانگی دادند آخر فتح و
ظفر نصیب قلعگیان شد و متجلدان آنجانب شلاق
ستونی خورده رو از معرکه برتافتند دران روز طرفه
جنگی روداده بود و معرکه قیامت آشوبی صورت گرفته
از بس کثرت و انبوه مردم طرفین و بهم خوردن افواج
قشنده را چنان محسوس میشد که کوه دو بحر پر شکوه است
در تموج آمده پهلو بیکدیگر میزنند و یکی بر دیگری خواهش روز
و استیلا میکند القصه ابو المنصور خان سنگر از انجا برداشته
بحضرآباد که دو کروه پس تر ازین مکان خیمه گاه ساخت
خان
و از انجا باز جمعی از سپاه جرار بهرام سپه بسرکردگی عبد الرحیم
اکبر
و سید علی اصغر که در مراتب شجاعت و بهادری او را فرغ

میگفتند تعین یورش کرد و انها تنزل بجا نقشانی نهاده
متعهد اینعنی شده و رو بمیدان آوردند که توکل را پیش رو
رایات عزمیت ساخته و بجنگ توپخانه پرداخته بطور
محاربان هندوستان دست و گریبان شده باهم
درآویزند و تیر و تفنگ برداشته بشمشیر و خنجر خون یکدیگر
بریزند باین اراده حملهای مکرر کردند و در تقدیم لوازم
جرات و جانبازی کوششهای بهادرانه بجا آوردند
پیش توپخانه صاعقه بار گوله وبان مثل باران بهار
منصب ... ... ... گذشت بعد ازین دو
یورش که ... کوشش بود امکان درآمد از
هیچ سو نیافتند بسمت غربی شهر که در آنجا توپخانه چیده
نشده بود اراده درآمدن کردند و زیر بجرد اطلاع
اینعنی با همگی امرا و سرداران سوار شده و از توپخانه

احزاب سنگین را درهمانجا گذاشته و توپخانهٔ رکابی را همراه
برداشته بآنطرف رفته در احاطهٔ عیدگاه که مبنی بر کوچه‌ها است
خیمهٔ کوچکی برپا ساخته نزول کرد و سرگروه‌های دیگر را با
توپخانه جابجا بر معابر و منافذ و مکانهای مرتفع تعین نمود
مورچلها قایم ساخت و ابو المنصور خان عقب کوچهٔ دوم
بجای که یکنیم کروه کما بیش از منزلگاه وزیر فاصله داشت
فرود آمده هر روز فوجها از طرفین [illegible] ن هر دو
کوچه است آمده جنگ میکردند [illegible]
مبدا دند تا یکهفته [illegible] قطعه زمین [illegible] و هر دو
و کین نمو [illegible] و آشوبگا [illegible] رد [illegible] دو
از استحکام توپخانه [illegible] مرد [illegible] کار
نمیکشود روز افواج [illegible] منصور [illegible] ت و عدی
که در سامان مقدرت آنها بود و جمع شده رو بجنگگاه

آورند و خواستند که لوازم تجلد و دلاوری بظهور رسانند
کاری از پیش برند تمام روز دست و پا زدند و تلاشهای
کردند هیچ پیشرفت نشد نزدیک بشام که یکه سوار نیله
کبود افلاک رو بمغرب زمین نهاد و آثار ظلمت لیل نمایان
و باگرد و دود میدان حرب توامان گشته آفاق را
ظلمات بعضها فوق بعض گردانید گلوله بندوقی بکپتین
نام سرداری که در جلادت و تهور مقتدای هنود عنود
و تیر روی ترکش ابو المنصور خان کثیر الجنود بود رسید
و روز حیات او تاریک همچو شب گردید همراهانش
دل بای داده فیل سواری آن مرده را در میان گرفته
راه گریز پیش گرفتند و باقی افواج نیز بمشاهده صورت
حال و مقتضی شدن وقت قتال روگردان شده
بمعسکر رفتند از وقوع این سانحه کسی را دگر یارای آن

تا دیگر از لشکرگاه برآید و اهتمام تهیهٔ این جنگ نامرخان
شار الیه ناچار بموجب مشوره سورجمل که مدار علیه جنگ
و کلید فتح عقل خود قرار داده بود زیاده ازین ارتکاب
مشیه جدال لاینفع و محال دانسته دست و دل از
ستیز و آویز برداشته از هر طرف کوچیده بوضع سنگری
اردو از دو کروه از شهر شاهجهان آباد بسمت قصبات
متعلقه رسید از ذکر رخصت رفته سورجمل توقف انداخته دو روز
با فوج از شهر برآمده بهمان سمت اعلام عزیمت بلند
ساخته نزدیک عجب گهر مقیم گردید که باعث فرار و پسپائی
از متعلقات افواج سورجمل بود نزول کرده در عرض
سه چهار روز در آن متحصنه از ضرب توپ و تفنگ
مضطر ساخته از آنجا بیرون کرده جمعی از پیادهای احشام
نشین خود و آن قلعه را که از آنکه        و قلعهای را سورجمل

بمنزله دروازه بود بتصرف آورد و درین چند روز هم ملازمان
ابو المنصور خان ادوات توپخانه پیش رو گرفته نزدیک
بمعسکر وزیر می آمدند و شب و روز نیران جدال مشتعل
میداشتند اما ازینطرف جوابهای کافی و وافی بصحابت
گلولهای توپ و تفنگ ببلاغتی ارسال مییافت که
متهوران آن طرف را مجال پا فشردن و امکان دم زدن
نمیداد آخر الامر روزی که وزیر با سرداران دیگر در شهر پیش
بادشاه برای عرض بعض مقدمات آمده بود ابو المنصور خان
وقت قابو یافته و آتشخانه را افسرده دانسته با تمامی
فوج سوار شده خواست که بر لشکر خالی از سردار
ریخته توپخانه و دیگر اسباب و اثاثه وزیر و تمام لشکر را
دست برد نماید عمله توپخانه که ملازمان قدیمی بادشاهی
بودند و یعقوب خواجه سرا مخاطب به بختاور خان که د

و غبار آن فوج از دور ملاحظه نموده خبردار و مستعد مدافعه
و پیکار شدند آن افواج بهیات مجموعی بر بلده کوله رس
لشکر آمده شروع بافروختن نیران جدال نمودند و در
طرف خواجه میرزای مذکور و دیگر میران و سرکردگان
متعهد اهتمام توپخانه و استحفاظ سنگر بودند بمقابله پرداخته
پای استقامت بمیدان مبارزت افشردند تا دو پاس
روز این هنگامه برپا و آتش کارزار از طرفین شعله افروز
بود چون همگی کارها بمشیت قادر برحق و ارادت خالق
مطلق وابسته و تدبیر عقلا و اهل زکا را در ادراک ماهیات
حکمت صمدی پای سعی شکسته است در عین گیرودار و گرمی
هنگامه جنگ و پیکار که ملازمان و سپاهیان عماد الملک
درون دایره سنگر کالاحاطه الهاله للقمر در محاصره افواج
منصوری گرفتار بودند و بقدر توان و طاقت دفع حملات

کارزاری نمود و غیر چشم انتظار بود که کومک بجانب لشکری
گشوده ناگاه باقتضای قدرت الهی عماد الملک با جمیع
اعوان و انصار و سپاه بیشمار بطور ریز رسید و دلهای
... کان را استظهاری و تقویتی بخشید قلوب مشوش
شوریده تشجیع و اتباع عماد الملک را نشاط عظیم و بهجتی
فخیم حاصل و خواطر از جا رفته قرار داده و لوازم او را امن
صبر را حاصل شده بود و سپید فتح از مطلع چراغ جرات و دلیر
دلیرشان دلها روشن کرده روی شجاعت میدان
نبرد آورده بهنگامه حرب و جدال معرکه رزم و قتال
از یکدیگر گشیده گویا از زلزله یوم ینفخ فی الصور بعرصه ظهور
جلوه گر گردید سپاه زان طرفین و شهوران جانبین آتش
فوق شعله ور و جانها از جانهای غیر محصور و برق از جداهای مهر
و از ملکوت زخمهای خونچکان چهره نصرت و بهجت را رنگین

دنگارین میکردانید و منطوق و سَعی فی خرابها در هدم بنیان زندگی
یکدیگر تهاون و تاخیر نکرده و از هر طرف لشکریان جسار
بمعاونت و معاضدت رفقا از یک گریبان سر بر آورده
داد خصم افکنی و عدو شکنی میدادند و بامداد و اعانت هم
بازوی سعی و جهد میگشادند بالجمله از ستیز و آویز بجا دران خونریز
آشوب روز رستخیز پیدا و شر و شور یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ هویدا گشت
تفنگ بلند آهنگ غبیر فیه ظلمات و رعد و برق آتش زبان
و زبان عالمیان از خروش توپ و بادلج در تشریح
معنی اَصابعهم فی آذانهم من الصَّواعق گرم بیان بود
هر شجاعی که حریف مقابل خود را به تیغ خون آمیغ سر
می برید بآیهٔ اَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ ناطق میگردید
پیکان سریع السیر تیر از هر جانب بادای پیام های تند و تیز
میدویدند و مفهوم ما علی الرسول الّا البلاغ رزم جویان گوش

ها و آواز را دلنشین میکردانید و نوک شمشیر برق نظیر در قتل سپاه دنی
از آستین نیام برآورد و آب‌های کشش سر کرد که هر فرد از افراد
رزم گریبان بکریمه من ذا الذی یشفع عنده زبان میگشود بحکم
فافعلوا ما تؤمرون گردن اطاعت پیش او خم می نمود
در افتادند باهم جنگ جویان ٭ زدند آتش بجانها شعله خویان
سلامت رخت بربست از جهت رهت ٭ از آب تیغ طوفان
اجل بهر جانب ز فیض آب پیکان ٭ شکفته گلشن زخم نمایان خاست
از آن سرها که از زین بر زمین سود ٭ زمین صحن دکان کله پز
بود ٭ بالجمله از صلابت نبرد جویان خنجر در دست ترک فلک
لرزان و از سطوت شجاعت شان سنان سماک رامح سر در
گریبان بود هر یکی بقصد عدو کشی بر کمان دلاوری زه بسته
و بصد جرات در کمین دشمن شکنی نشسته بکین خواهی میان
تنگ بسته ٭ دل چون سنگ را بر جنگ بسته ٭ یخ بندان

سنان گزار از شهپر بال افعی تیغ اعادی را بجد مرگ
پیش نهیدند و به پیچ و تاب کمند گلوگیر دشمنان را از متن
اسب جهانگیر واشیدند و خرمن اسب بدسگال را از شعله
صمصام برق فام توده خاکستر بهم نموده جگر خصمان را از
زبان درازی سنان خون چکان برنگ شقایق غرق بخون
می آلودند درین اثنا دلال خطه نمود ز تیغ خورشید جهان افروز
بجانب مغرب متوجه گردید و غلام شام سرتا سر عالم را
تیره و تار گردانید و تشخیص و تفرقه دشمن و دوست بسبب
ظلمت و تاریکی محال و سپاه طرفین را اطلاع بر نتیجه
جنگ مجال نشد ناچار فریقین از نبردگاه برگشته
بلشکرگاه خود شتافتند چون آئین حزم و هشیاری مقدم
بر لوازم جنگ و بیداری واجب شناختند خواب و آرام
از غایت کارطلبی از نظر انداختند چون فوج زنگ

خورشید سواره خنگ فلک از میدان مشرق سر برآورد
و لشکر تیره مشرب شب را شمشیر خطوط شعاعی زیر و زبر کرد
بهادران خون آشام هر دو لشکر سریع الانتقام بقصد
رزم و پیکار رو عزیمت نهادند و کارزار زین بر اسپان جرم
ازو شمشیرها در کمر بسته و زنجیر خودداری گسسته تهیای
جانفشانی و آماده جانستانی گشته و تانی و تاخیر را خیرباد
گفته چشم براه اجازت کارفرمایان و گوش بآواز
مطاعان بودند و از غایت دلیری در خونریزی تجویز
اهمال و امهال نمی نمودند درین ضمن وکیل سورجمل جات
که از چند روز بخانه خان خانان اقامت داشت بتحریک
خان خانان شقوق مصالحه قرار داده بابو المنصورخان
می نگاشت از شهر معسکر ابو المنصورخان رسیده ظاهر نمود
که خان خانان از مبادی حال الی الآن پادشاه هندوستان

در شیوع اطاعت یگانه و مبالغه و اصرار بعرض ظهور می آورد
و با فطنت ذاتی یره نقار و غبار آتش عناد و کدورت زوال
میپذیرد حالا که یا دوستانه بجز رحمات در رسیده و اصل کار
ضمیمه و از تهیج غبار جنگ و جدال پشیمانی کشیده و در صفوه
مخالصت معروض کردند در مقام ملاطفت در آمده عماد الملک
برای استرضای مشوره علی که عبارت از جنگ و جدال باشد
بشیمه طلبیده و بندرا با بعضی از امرا مأمور کرد که خبر
ابو المنصور خان که با وصف اتصاف بصفت نجابت
و خیر سگالی دولت علیه گورگانیه بنابر کجی وضع عماد الملک
بنا چاری بر سر ستیزه کاری آمده بود بمصالحه راغب
و صلح و صلاح را مقتضی گشته چه الصلح خیر العمل زبان
گشود و بجناب محامد گفت که یا ایها القوم من آنم که قدم
خود ... اگر صدها بار هم بوده شماره حقوق نعمت پادشاه

میتوانم لیکن از بیم جان و ناسازی و فساد پردازی اهل
عدوان باضطرار کمر باین امر دور از کار بستم با اینهمه عهد
بندگی ولی نعمت نشکستم حالا که پادشاه از مهربانی ارخای
عنان نموده ابواب شفقت کشوده و من از جان و دل اشتا
شال پادشاهی سعادت سپه ام و ربنا افتح بیننا و بین
قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین میخوانم قصه مختصر عماد الملک
که اصلا بصلح رضا نداشت و از قساوت درونی شناعت
ننگ و عار را وقعی نمیگذاشت حسب الطلب پادشاه
بالاجبار و الاکراه بشهر شاه جهان آباد روان دور ترتیب
مقدمات و تاویلات برهم زنی امر صلح با دل پرکینه
خود منصوبه اندیش و همداستان شد بعد رسیدنش
پادشاه بحسن خطاب قبایح جنگ و هیجا و محاسن آشتی
و صفا درین نمط بیّن و مبرهن گردانید که ای عماد الملک

اگر طریق حق و حساب پیش گیری و سبیل صدق و صواب
در نوردی حرفی چند که خیریت دودمان گورکانیه خصوصا
و صلاح و فلاح رعایا و امرا عموما در ضمن آن منطوی و خیر
اخروی نیز برای ما و شما در قبول آن مرعی است بر زبان
می آریم بگوش رضا بشنو و از جاده راستی و درست
فهمی بیرون مرو و از قول حق بناحق ملول مشو مختصر اینکه
هر کرا خدای خرد آفرین از فطرت متین و رای رزین بخششی
بخشیده باشد اندک تاملی میفهمد و بسهل ترین توجه عیناً
و عیاناً می بیند که آیه کریمه ان طایفتان من المؤمنین
اقتتلوا فاصلحوا بینهما منع حرب و قتال و نهی جنگ و جدال
مینماید و بسوی صلح و صلاح رهبری میفرماید گروهی را
که مسلم و بوحدانیت خدا مسلم باشند امر بجنگ و جدال
با مسلمین کردن و بخلاف کلام بعمل آوردن به تضیع

ملک

نفوس مسلمین و ریختن خون مسلمین سعی ورزیدن مخالف
ملت اطهر و منافی مذهب اظهر است فلا محاله مقدمه موافقت
انگیختن و فیما بین اهل اسلام رنگ آشتی ریختن مثمر حسنات
حال و منتج خیر مآل است چه لازم که اینکس لا عن شیٔ
در قتل ارباب ایمان کوشیده و در افنا و اهلاک جمی غفیر
از مسلمین اصرار ورزیده در دنیا بدنام گردد و مواخذه روز
نشور بخود پسندد و قطع نظر ازین مقولات با صواب
اینهمه زرهای بیشمار و حساب که درین مناظر و مجادل و
مباحثه لاطایل صرف گشته و میگردد و خزاین
اندوخته نیاکان عالی اقتدار خالی شده و میشود غیر از
وزر و وبال اخروی و کسر شان خسروی که از مقابلت
با نوکر حاصل آمده منفعتی و انتفاعی ندارد بهتر آنکه دست
از جنگ برداری و بیش ازین خلق خدا را بیازاری

عماد الملک چون این کلمات حقیقت سمات بشنید و جواب داد
بوار رسید فهمید که من بعد بخلاف مرضی پادشاه اگر صاحب شمشیر
جنگ و پیکار میکرد و دو تن برضا نمیدهد بهمگی منصب ارکان
پادشاهی از رفاقت سپاهیگری میکشند و از موافقت
و موافقت اعراض میورزید و او را تنها میگذارند بضرورت
همگی از قبول امر سلطان حضرت پادشاه تنزه ورزید وقت دیگر
با اتمام گستاخی برخیزد بعد این مطارحه و مکالمه قرار گرفت
که ابو المنصور خان بصوب صوبجات نظامت خود
روانه شود و فوج پادشاهی بساط کینه خواهی برچیده
بشمر برکرد و چون التمس مقرر و صورت این
مقول مصور شد پادشاه بتوسط خان خانان ابو المنصور خان
پیغام فرستاد که باید تا آن رخت عزیمت بصوب صوبجات
خود کشد و خاطر جمع دارد که در آن باب نبست نما

بمجرد وصول اشاره بادشاهی بملک خود راهی گشت
و افواج اینطرف که در حضر حکم سفر داشته بشهر آمده
از تردد و تلاش باز رست عماد الملک کینه بادشاه
و خانخانان بدل گرفته و براه حیله اندیشی رفته
با موافقان و مدبران خود انجمن مشاوره براراسته
و بزم مطارحه براسته منصوبه و تدبیری انگیخت و
بنای مکر و تسویل میریخت تا آنکه ذهاب ابو المنصور خان
بمسافت بعید یقین گردید و سورجمل جات را در قلعجات
خودش تنها دیده کار دید با خود مصمم ساخت که فوج
مرهته را بامداد و اعانت طلبیده بالاتفاق بر ملک او
باید تاخت بالاخرة باین وسیله الرجا مراسلات وداد
و لاتشعر تطمیع زرها و وعدهای فوق الاحصا بملهار سرگرده
سرگرده مرهته ها که باسی هزار سوار در حوالی اکبرآباد بود

داده بود نگارش نمود. عهد و رد و جواب و قبول التماس

پریشانی بادشاه. با جمعی لشکر خود که قریب بیست هزار سوار

و همین قدر پیاده همراه داشته قدم بر اثرش گذشته از نظر

عساکر مرهته نیز با افواج خود آمده ملحق گردید و عمدة الملک

باتفاق مرهته در حدود موطن سورجمل جات رسیده

سورجمل در قلعه متحصن گشته بجنگ توپ و تفنگ پرداخت

و عماد الملک سامان قلعه‌گیری فراهم و مهیا ساخت

و بتاخت و تاراج مشغول شد و اکثر قریات و دهات و

قصبات و محالات متعلقات جات را از حیز انتفاع

و ساکنان و متوطنان مواضع مذکوره را بسیار

نقصان و فقدان مال و متاع انداخت تا مدت پنج ماه

قلعه را مرکز پرکار محاصره نمود و هرچند خدایع و حیل

در افتتاح حصار بعمل آورد بجز بادپیمایی و هرزه درایی

گرهی از کار نگشود و غیر ازین که خزانه در حواله مواجب
گردد
سپاه و لشکر خالی ~~بدل از غنم منفعت بکروه منفعت~~
نبخشید درین مدت اکثر اوقات همراهان جات ازقلعه
بیرون دویده چپقلشهای مردانه و دستبردهای دلیرانه
بعرصه ظهور رسانیدند و حیرت افزای فوج و سپاه
عماد الملک گردیدند و مدام از فراز فصیل قلعه چون قطرات
مطرات گلولهای توپ بر زنش می آوردند و هر روز
جمعی را از پیرایه هستی و حلیه زندگی عاری و به هیولی نیستی
متواری میکردند عماد الملک دید که گشایش این عقدت
لاینحل و تفتیح این امر مشکل بکنجکاوی ناخن شمشیر و زور
انگشت سنان و تیر از جمله محالات و مقوله ممتنعات
بمقتضای جبلت طینت کم در بد خواهی بادشاه خود بسته
با عاقبت محمود نام کشمیری که مدار الکارخانه اش بود

ترتیب و تمهید نکرد و فریبی که منتج خلع پادشاه و از خلعت سلطنت
باشد نشست منصوبه برانگیخت و طرح فتنه و فساد ریخت
و عاقبت محمود را در ظاهر بطلب توپهای گران که قلعه
گشائی را شایان باشد بشاهجهان آباد فرستاد و بالسر
والخفا تعلیمش داد که در خانه پادشاه غیر از خان خانان
امیری که مصدر تلاش تواند شد وجود ندارد و خانخانان
هم بنابر خودداری از کنج خانه سر برون نمی آرد علی هذا
التقدیر مصلحت آنکه بشهر رسیده بین باشیان توپخانه را
بتطمیع زرها با خود هم داستان و یکزبان گردانیده مردم خود را
در حوالی و حواشی ابواب قلعه برای امتناع رفت و آمد
منصبداران نشانیده اگر مقتضای وقت بیند اراده مسطور را
از پیش برد و الا باین طرف برنگارد که فوجی دیگر بامداد
مرخص گردد عاقبت محمود مذکور که وخامت عاقبت او

قریبا مرقوم میشود با عوان وانصار شاه جهان آباد وارد
گشته در ظاهر بقاعده بندگی وادب پیش پادشاه رفته
برای تعین قلعه گشای رعد صدا معروض داشت و بنا بعجز توپهای
والحاح ~~ضرورت این بر~~ طبق والتماس گذاشت پادشاه
نمی نمود
نا تجربه کار که ~~[illegible]~~ و دشمن را از دوست فرق کردن ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ و کلمات استماله زبان گشود و وعده ارسال
توپخانه مقرر نمود و بعد از انکه عاقبت محمود از حضور
پادشاه معاودت کرد خان خانان بتقریبات و
تمهیدات فرستادن توپخانه منافی مصلحت معروض
ساخت و پادشاه برحسب التماس موی الیه اعراض
از قبول واجب شناخت چون عاقبت محمود را اراده
باطل مرکوز خاطر بود انکار پادشاه در دادن توپخانه
دست آویز خلاف واختلاف کرده از گریبان مخالفت

سر برآورده بموجب تلقین و تعلیم عماد الملک جمعی را از غربا
قریب بابواب قلعه برای نهی مردم پادشاهی از آمد و شد
در بار نشانید و در خفیه بین پاسبانان نمک بحرام را با خود
رفیق گردانید چون دو سه روز برین منوال گذشت
خیرخواهان پادشاهی را باد دامن غیرت شعلهٔ حمیت
مشتعل گشت روز سیوم بختاور خان خواجه سرای
سلطانی تاب نیاورده با دسته خود مطارحه و مشاوره
نموده قرار بران داد که بعزم سلام پادشاه باید
رفت اگر کسی سر راه نگرفت در قلعه در آمده پادشاه را
از حقیقت کار آگاه باید گردانید و چاره این واقعه باید
پرسید و در صورتیکه کسان عاقبت محمود بر سر
تیغ آیند و اصرار و لجاجة در امتناع نمایند جواب شان
بزبان تیغ حواله باید نمود درین آویز و ستیز اگر غالب آییم

با اتقیام ادای حق نمک نکنیم در جهان و تشویش پریشان

حاصل نمایم و اگر کشته میشوم در راه ولی نعمت جان

نثاری کردن بزندگی ام راه برد فی القصه خان مذکور

باین غریب باصواب بجنگ مردان شجاعت آب

بجانب قصد جابک عنان کرده چون مردم عاقبت محمود

نزدیک رسید مشار الیهم زبان تیر و سنان بتیغ جسور رد

مرد و گشت و فرو ده اولی آدمی و اسب از طرف رفقای

بختاور خان تیغها آخته مرغ صایل پرواخته شده جدل

زبانه کشیده دود آتش قتال بفلک جب عاقبت محمود

بمجرد استماع این خبر بکمک مردم خود دویدم لیکن با یک کسی

اعوان و انصار بختاور خان دریں جاده بپای فرار کرده

بیرون بطرف لاهوری دروازه سری کشیده بختاور خان

از عاقب فراریان عنان پیچیده دروازه تباول شده فرود ز

باین درنگ پرداخت در خلال اینحال نادره کاری آم
حضرت وزرا جلوه گرای ظهور ساخت که از شراره برق
باین آتش با سراق و بیوت عرض را در گرفت و شعلهٔ
آتش قهر الهی را بجانب سوزش رفت که مسجد عش باین از
مسجد اکبرآبادی نادره روزگار لاهوری که از آن روی
درگاهین دلکشا و در و دیوار را در سوخته آتش نفسا و
معمار آن کنیز العشا و کرده بود و عالمی را از حرف ها و ساع
بخاک تیره و تشانیده و عمارات رفیعه منیعه سوخت چون
آتش خاک تیره وار در موجب اشتباه در حضرت ارباب
حضرت که ده بود از هر طرف مقولها عذر داده بدو اول ابوعبا
ابو شعار مسجد درین حیص و بیص عاقبت محمود و فرصت باخشی
دربای مسجد یکی صخشانه تیز بانی حرمیده جبانی را از خزانه
مشرف از است خود بابان در لب آورد بجا و بخانان محله و

واستیلای بی پایان بحضور ولی نعمت خود رسیده مورد
تحسین و آفرین گردید تتمهٔ احوال عماد الملک و مراجعت
او بی نیل مقصود از ملک سورجمل جات و دیگر واقعات
آن اوقات ونشاندن عماد الملک عالمگیر را بر تخت سلطنت
هندوستان و دستاق ساختن او پسر محمد شاه پادشاه
را بزندان          روزی بانهای متجسسان اطراف
و متفحصان اکناف بسورجمل جات مکشوف گردید که زوجه
وصبیه ملهار برسم معمول [illegible] ار بجانب دریای گنگ که
معبد معروف آن گروه خذلان آهنگ است رو آورده و
زیاده بر پنج شش هزار سوار همراه ندارد سورجمل جات
که در کمین قابو طلبی نشسته فرصت کارسنجه ایمعنی را فوز
عظیم دانسته نصف اللیل جمعی از معتمدان خود بر اطراف
مرخص و رصد گردهای آن جماعه را باعلام راز مکتوم مختص نمود

و تاکید شدید بر زبان آورد که بلا توقف و اهمال با بلغار و
استعجال بر وقت آنها ورود کرده اثاث ملهار را گرفتار
ساخته در قلعه رسانند که بعد وضع منت و تقرر مراجعت
از دور قلعه سپرده خواهد شد چون قضای الهی باید بر مش
موافق و مشیت ربانی با فکر و خیالش مطابق افتاده بود
مردم جات از راه دور و دراز بسرعت تمام گشتند و برنگ
بلای ناگهانی و حادثهٔ آسمانی بر وقت جماعه مخالف وارد
چون
گشتند گروه اجل رسیده وقتی خبردار گردیدند که مرگ را تیر
درکمان و بلا را دست درگریبان دیدند مردم جات آنها را
فرصت کمر بستن و شمشیر بدست گرفتن نداده تیغهای خون
امیغ آخته بعجلت برق خاطف تاخته چندی را از گروه مخالف
بخاک هلاک انداختند و کمینان بی حقیقت دنی الفطرت باز
برنشناخته زنان بسردار خود را بجا گذاشته سر خود گرفتند

و براه فرار رفتند مردم جابت زنان ملهار را در محافظت نگاه
و مراسم دلجوئی و دلداری بتقدیم رسانیده نزد کار فرمای خود
آوردند و بگفته جابت مکانی علیحده برای سکنی آنها مقرر
کردند چون عماد الملک و ملهار برین ماجرا اطلاع یافتند
حیران و مضطر گشته براه چاره جوئی شتافتند ناچار
ایلچیان سخن فهم زباندان پیش جابت روان ساختند
و معاهده نمودند که افواج را از محاصره قلعه بردارند و خیال
قلعه گیری را از خاطر برارند و آن معنی را بایمان غلاظ موکد
نموده زبان باستخلاص اسیری برکشادند سورجمل جات
بعد رسیدن ایلچیان مذکور و استماع شقوق مسطور حرف
شان متلقی بقبول ساخت و بعد اسوله و اجوبه از جمیع
وجوه باطن خود مطمئن کرده اساری را به تبرع نفایس و
نوادر اقمشه و البسه نواخته مرخص نمود تا جای عماد الملک

و مهارکوچیده و برکی بطرفی سری کشید درخلال این احوال
خان خانان تقریبات انگیخته و رنگ دستانسرای رنجیده
بپادشاه عرض کرد که درین وقت و حال بهر طرف غلغله و
شورش و اختلال از آسمان برتر گذشته و محالات
و قصبات مهبط بلایا و فتن و مورد آلام و محن گشتند اگر
زیاده برین تحمل کنیم و دست بدامان تمکین و اقت ازرم
از فتنه انگیزی و بلاخیزی سلطان نشینم صلاح دولت
کار دوی پادشاهی بجانب سکندره راهی گردد که
هم امور نواحی مذکور منتظم و هم زرهای مواجب فنون
از مالیات و حاصلات قصبات و قریات آن حوالی
سرانجام و منصرم شود و لشکر و سپاه رفاه حال بهم
رسانند در دفع اعادی بدسگال بسامان تمام حاضر گردد
بعد ازان جمعیات مجموعی مرهته را از اطراف دار الخلافه

خارج حساب زمین بایر نقش دیگر امور از تغییر و تقلب آفتاب نیز شناسیم
پادشاه دیگر از سلطنت بهره‌مندی با خود نداشت و از دل اشتغال
و ناپروای خبر از مستقبل نداند و جبال از سلطان شد و
دیگری انگاشت بصلاح و صواب به خان خانان پادشا
نصرت داد و بجهت شما از بیت سکندر نخست شد و
و در پیش روز ... ف با طی کرده روز چهارم در منزل
مقصود بار یافت گشود و لیکن اکثر مفسدان و طرز ناب
پادشاهی که از خدمت و آگاهی بهره‌مند بود نفس
بال از بیشی و عزم نکشی ساز بر و لب هر زبان ... دو
از رفاقت و همراهی پادشاه و پهلو تهی نمودند و در پیش
با خبر شدند و دل کشورا هم نیکو از جهت بی‌تمیزی پادشاه
با تجربه کار و قلت سپاه و جرات شغال و هیبت خزانه
در بیت کار و گذشت خیالی فتن و در آن دیار تا مال کار بکار

حسن اطوار میسنما بد ما را چه ضرور که با وصف محال بودن
جلب منفعت و بدایت مضرت و منقصت خود را در کربت
غربت انداز یم و عبث جان و مال را عرضه تلف و اتلاف
سازیم هرگاه غلبه و استیلای پادشاهی صورت میگیرد
واستیصال اعادی جلوه ظهور می پذیرد دران حین رفتن
مانعی و رسیدن بمعسکر منازعی ندارد القصه پادشاه با
اکثری از امرای بافدویت و پردگیان حرم عصمت در
سواد سکندره رحل اقامت افکنده و شیجره خیالات
دور و دراز در مزرع دل نشانده خان خانان را بانتظام
اشتات و تحصیل مالیات مامور گردانید چند صباح برین
نهج و منوال گزرانیده بود که ملهار دکنی با تمام فنون خود
باغوا و اغرای عماد الملک برده فرسخی مخیم پادشاهی وارد
گردیده و در همان نواحی عماد الملک هم بفاصله چند فرسخ

زنهار کار ما را اقامت کرده و قدم در پی تعاقب رنجه و شب

ادا ده به ملکیت محمود را تعلیم شد و کرسیش پادشاه

بوده خود را از مخلصان و مکینان ظاهر ساخته و از گرفت

از آن در تمنای توسوس فی صدور الناس

واهمه و وسوسه در خاطر پادشاه انداخته که سرکرده

بر جا با حضور نصب و اراده کاسه از شیر که شب

بکیان بر لشکر خسروی بتازد و بیش از روی جنگ

و فتنه این راز بر دارد علاج و اقدمش از

وقوع با هم کرده و اوالامر کار بر خوابش که آیا رد

آن از حول و قوت بیرون باشد مش را بر رونق قرار داده

حضور حضرت پادشاه آمده با اظهار کمال قدرت و

حضرت شد حال که در کمین خاطر داشت معروض شده

بعد از وقت سبب تماس گشته با پادشاه و بمجرد مکنون مختفی

افراشتمون بی نبرده و اصلا نفاق و شقاق او را احساس
نکرده و بمجرد شنفتن ماجرای مزبور دل از دست داده و
ابواب بیم و هراس بر روی خود گشاده بی آنکه بجان خانان
بگوید یا از مادر خود که کلید عقلش بوده مصلحت جوید همگی
مال و حال و احمال و اثقال و خزاین و امرا و خواتین و نسار
از امهات و زوجات بجا گذاشته و از افراط هول نا
کنیزکان لم یکن انگاشته با معدودی از خواجه سرایان
و غلامان بر اسب رهوار صبا رفتار سوار و رهسپار
گردید در عین رواروی بجان خانان گفته فرستاد که ضیق
فرصت مقتضی تأخیر و مهلت نبود لهذا بغتةً روان شدیم
شما هم بی اهمال و امهال تحمیل اسباب و اثاثه معطل
نشده بی مکث و درنگ رو براه آرید و صاحب الزمانی را
که عبارت از والده پادشاه باشد همراه بردارید پادشاه

مسیر عسکر از صرصر دیگر او جا بجا گذشته نصف اللیل از دریا

بمینا که پای قلعه دار الخلافه جا بجا بست گذشته بقلعه درآمد

و از زمین درود و هیچ مردم شهر در وسوسهای طویل و

هول افتاده بود و حیرت از سر خاص و عام بر آمد

شنیدن پیغام پادشاه بیچه حیرت سر فرو برده و از

ادراک ماهیت این کوچ بی هنگام مسمی بردن نیاورد

آنجا به درصدد تیاری حرکت و حمل اسباب و سامان

خانه رفت خود متوجه گردید و عاقبت محمود ناسعود

بموجب شناعت خبر کوچ پادشاه و بجا ماندن خیمه و خرگاه و

و مال و اموال و افراسیاب و اثقال معطل بودن امرا و

منصبداران که بار شان بر زمین افتاده بود بالتفصیل

برهم آنها درآید و درسیدن مبالغه فوق الاحصا شود و

چون سلطان زنگبار شب از هم لشکر روز بهراس فرار

و طلیعه عسکر روز نمودار شد از هر طرف فوج مرهته پیدا
و دسته دسته از یمین و یسار هویدا گردید خان خانان با
اده بادشاه رو براه آورد و از مقام حرکت تا قریب
دار الخلافت تمام راه با مرهته جنگ کنان بشهر رسیدند
در معسکر بادشاهی که بی مالک و حافظ تمامی نقد و جنس بجا
مانده بود مرهته جوق جوق رسیده دست بغارت و تالان
کشود و آنقدر از البسه و اقمشه تاراج نمود که وهم بلند
خردان از احصای آن قاصر و زبان قلم محاسبان خرده دان
در بیان آن کاسه باشد هزاران اسب بادتک کوه پیکر
و رایات اقبال سحاب منظری شور و شین و بلا و انزع د
مانع مرهته متصرف گردید و امرا و منصبداران را که درانجا
مانده بودند بعد اتلاف ما عرفات از ناطق و صامت
بمطالبه زرهای کنگر اسیر سرپنجه سفاکی و بیباکی گردانید

نزدای روزی که پادشاه و خان خانان وارد شهر گشتند
عماد الملک با سپاه افزون از قیاس باراده ناصواب
فتنه اساس آن روی آب محاذی قلعه پادشاهی
رسیده نصب خیام و اعلای اعلام نمود و عاقبت محمود را
بطریق وکالت بابلاغ پیام و اظهار ما هو المرام نزد پیش
پادشاه عالی مقام فرستاد و او در خدمت پادشاهی
رسیده باین مقال زبان گشاد که عماد الملک بمقتضای
حقوق نمک و نعمت این دولت در تقدیم مراسم غلامی
و فدویت حاضر و همه وقت بحصول سعادت اطاعت
و متابعت اوامر ناظر است نهضت الویه خاقانی بر وفق
تدبیرات از خرد بیگانه خان خانان منشاء اینهمه نقایص و معایب
گردیده که عامه خلق از وقوع این امر مکروه انگشت حیرت
بدندان گزیده تا بخواص چه رسد اگر من بعد هم حل و عقد

امور سرکار مفوض برای دولت خان خانان باشد اعتدال
کلی متصور است مقتضای عاقبت بینی و صواب گزینی آنکه بادشاه
خود بنظر امعان بحسن و قبح این معامله متوجه شوند و نیک و بد
این بچشم حقیقت بین درنگرند اگر خلعت وزارت
بالاستقلال والاستقامه بعماد الملک مرحمت شود
طامه کبری و بلیه عظمی سپاه مرهته که چشم تاخت و تاراج
شاهجهان آباد سپاه کرده رفع میگردد آنچه واجب
عبودیت و مستوجب فدویت بوده بنده معروض
نموده بیشتر هرچه رای عالم آرا و خرد صواب نما تجویز
فرماید احسن و اولی مینماید چون بادشاه دل از دست
داده و در ترس و بیم بر روی خود گشاده بود بی آنکه
تاملی وافی و فکر کافی درزد و قبول این امر کاربرد عجاله
خلعت وزارت با قلمدان مرصع که اعظم عطیات تفویض

این منصب است بعاقبت محمود سپرده و سوگند موکد
درمیان آورده و از بداندیشی عماد الملک خاطر سلطان
کرده با عاقبت محمود مقرر ساخت که فردا عماد الملک آمده
حاضر شود و بمداخلت سهیم و شریک بامور وزارت
پردازد عاقبت محمود بر نیل مقصود دست یافته کامیاب
و کامران پیش عماد الملک شتافته از کیفیات مفصل
انها و فردای آن عماد الملک را بقصد ملازمت پادشاه
جاده پیما کردانید ربعی از روز گذشته بود که عماد الملک
پیش پادشاه رسید و بدستور معمول اداب عطیه منصب
وزارت بتقدیم رسانید و بعد ازان از پادشاه مرخص
شده در مکانی که محل نشستن وزیر مقرر است نشسته
درانجا بتحقیق و تنقیح معاملات پرداخت چون عماد الملک
از درآمد منصوبه بازی بیشتر باین پاشیان توپخانه که

کنک درون قلعه رسیده اما ساخت طرح مرافقت ریخته و در
مذکور با یکدیگر وطبع عماد الملک خاک بوفا نمی برد
خود خفت بود روز مذکور رعیت بشتیبان قابلیه رو در خا
نهاده نشستند و تمام لک بجرامی وتحقیق در مرز و ل کاشتند
عماد الملک از آمدن این باشبان رخصت و فت
غنیمت انگاشته بی هیچ درنگ و تا خیر عاقبت محمود را
در مجلس شاهزاده آورده بی از اعانت محمود
عاقبت محمود که منشاء فتنه و فساد و بادی بلا و محن و
بود در مجلس شرع و شرم و دنیا را خیرباد گفته بی تعطیل
مجلس رفته کریم الدین نام پسر معز الدین ولد شاه عالم
خلد مکان را برآورده و عالمگیر ثانی لقب کرده در دیوان
بر تخت نشانده و عماد الملک فوراً رسیده مرسومات تهنیت
و مبارکباد مرعی گردانیده سیف الدین جان را در

عاقبت محمود را تاکید نمود که با رفقا بلا تحاشی آن همجا با
بحرم سرای سلطانی درآید و پادشاه را اگر در اردو نیابد
بر وفق تلقین عماد الملک از جادهٔ صواب منحرف گشته
بلا تعلل و تامل از هتک حرمت و ناموس خداوند قدیم
الاحسان حسابی برنگرفته با جمعی از اخوان و اقوام خود
سر زده بحرم سرای پادشاهی داخل شد و پادشاه را
بحالتی که کس مبیناد بدرشتی و عنف برداشته برآورد و
دیگری از همراهان عماد الملک صاحبه الزمانی مادر پادشاه را
بصد مذلت از مشکوی دولت برآورد و بپالکی سوارش
در راه گذاشته بعماد الملک اطلاع داد وزیر سرا با
وزر و وبال بپادشاه حدیث السلطنه ظاهر نمود که شخص مذبذب
مسلوب الخلافت چه ارشاد است بقای او موجب صد گونه
فساد است پادشاه در جواب بر زبان آورد که با غفل

در محبس قایم مقام ما باشد هرچند عماد الملک در ابلاک و افنای
او ساعی بود لیکن ناچار بحکم پادشاه جدید الاقتدار در
محبس فرستاد و بتقدیر رب قدیر غالب امره مطلبش مکنون خاطر
بالطبع عماد الملک در حیز توقف افتاد عماد الملک شب و روز
در فکر ابلاک و اعدام پادشاه محبوس گرفتار سلسله
آلام بود و با معتمدان و مشیران خود درین باب مشوره
و مطارحه مینمود چون یکهفته برآمد عماد الملک جامه صبر
و طاقت چاک زده از جا درآمد بی آنکه بپادشاه
جدید الجلوس مشوره نماید عاقبت محمود را برای اطفال
باجره پادشاه و مادرش تعین ساخت آن سفاک
بیباک واجب الابلاک بلاتعویق و تاخیر بمحبس شتافته
و دیده حق شناسی و خداترسی را باغشیه بی آزرمی از دید
خیر و صلاح مکفوف البصر گردانید و تیغ بحفاظی از نیام

حق ناشناسی گشته چشم آن مرد مظلوم را از نور بینای
عاطل و عصیان و کفران برای خود و آمر حاصل نمود هم از روز
بدایع تقدیر قدیر سریع الحساب و عذاب صانع قادر
شدید العقاب عجب سانحهٔ عبرت افزا و غریب واقعه
ندرت انتما جلوه گر عرصهٔ ظهور و اظهار و صغیر و کبیر
و برنا و پیر را بارادت مکافات اعمال و مجازات
افعال مخبر و خبردار گردانید تفصیل این اجمال آنکه روزی که
عاقبت محمود وخیم العاقبه بابطال باصره مظلومان بیجا
مبادرت ورزید آخر همان روز بی ظهور سببی و باعثی عماد الملک
ببعض سوء ظنی که از عاقبت محمود بخاطرش تصمیم یافت آن
نکار شرارت آثار را بشمشیر بی زنهار خشم و غضب در هم
گذرانید و آن مذموم العاقبه بسزای کردار رسیده نتیجهٔ اعمال ناهنجار خویشتن
دید و مضمون قول شیخ شیراز که هر که خلق خدا را بیازارد

ذول مخلوق را بدست آرد بهان مخلوق را بد کار نزد تا دمار از
روزگار او برآرد بمضمون ظهور رسید فالاعتبار ثم الاعتبار
در بیان حدوث نفاق میانه امرای پر اتفاق اعراب و اکراد
خراسان که مضاء دولت خداداد خدیو آفاق ستان
بوده در ضمن وقایع احوال سنوات سابقه مرقوم خامه
حقایق بیان گردیده که در سال گذشته که رایات عالیات
توجه بصوب دار القرار قندهار فرموده میر علم خان خزیمه
با خوانین اکراد از در سازش و اتحاد درآمده و علی نقیخان
چکنی هم که بعد از جنگ با یوسف علیخان جلایر و انهزام
او در مشهد مقدس بساط حکومت گسترده بود و عناد
کرده از شهر بیرون نمود و با اتفاق جعفرخان کرد
شاهرخ شاه را بجستجوی یوسف علیخان و علی نقیخان
بروی دست آویز کار روائی ساخته متوجه امور وکالت

و روشن شده در ارض اقدس مسیر بوده بسلاح و صوابدید
امرای ریش سفیدان و خوانین اکراد و اتراک قصد تسخیر قلعه و
وقتل میر اسمعیل خان خزائی که از مشهور سرداران درگاه و
بیابان بود بجا عزم مصمم کرده جعفرخان را نزد شاهرخ شاه
در مشهد گذاشته محمدعلیخان برادر جعفرخان را با سرکردگان
و قشونهای ترکیه و کرد همراه برداشته روانه الکای
خواف گشت و قلعه اسمعیل خان را محاصره نموده و
توپهای کوه توان و قنبارهای آتش‌فشان بر اطراف
قلعه بسته در پای حصار نشست اسمعیل خان و والی سردار
و درویشعلیخان بیگلربیگی دارالسلطنه هرات از استماع
این خبر بحال آمده اقبال خود بعجلت لشکر بکمک اسمعیلخان
رسیده و شعله از دود حرب و پیکار گردیده میر علم خان را از
معرکه کارزار منهزم ساختند چون از جانب شهریار ثریا اقتدار

اردون باستقبال او شده در تعاقب نیز پرداختند و از آنجا
برای خصومت بسبب برات او خشمند شد میر علم خان بعد
شکست باتفاق اسعد و در اطراف راه قلعه تون و قاین که
محکمه مسکن او بود پیش گرفت و با اطراف و جوانب
خراسان محصلان بجهت جمع آوری وجه زمان قراری که از
معسکر گریخته بود فرستاد و توقع داشت که جعفر خان
از راه مروت و وداد با قشونهای اکراد و رفته با او
خواهم پیوست و بعد از شدت مشار الیه که همت بر کشیدن
انتقام خواهد بست جعفر خان او را که در دیده و از موافقت
او مخالفت کرد اگرچه در ظاهر مراسلات ردوا و اظهار
الفت میکرد اما در باطن صفای خدمت و ضعف او را
موجب قوت و استقلال خود در امور مملکت می خواست
میر علم خان از دوستی جعفر خان یاس حاصل و در قلق در

ملک اعراب توقف کرده و چهار هزار کس از عرب فراهم
آورده بطریق ایلغار در اول فصل بهار علی الغفله خود را
بحوالی ارض فیض آثار رسانید جعفر خان که با جمعیت
قلیل در شهر نشسته بود وگمان آمدن میر علم خان باین
عجلت نداشت از ورود ناگاهی او آگاهی یافته مضطرب
و سراسیمه گشته و طاقت مخالفت در خود نیافته باستقبال
شتافته اظهار دوستی و الفت نموده بشهر آورد بعد
از دو روز میر علم خان سورسات قشون از جعفر خان
طلبید او گفت که هنوز وقت محصول دور است و حصول
غله از رعیت غیر میسور و بالفعل سورسات سپاه
سرانجام نمی تواند کردن این معاذیر بر طبع میر علم خان
ناگوار آمده با قشون خود سوار شده و خانه جعفر خان را
محاصره کرده نیران جدال مشتعل ساخت جعفر خان تاب

نیاورده با جمعی از اکراد که همراه بودند از مشهد
برآمده و بکردستان غاوه و میر علم بن یوسف علیخان
جلایر که از علی نقیخان شکست خورده بکلات رفت
تحصّن جسته بود و قشون فراهم می‌نمود و مراسلات
مودّت آمیز نوشته و جمعی از سرکردگان اعراب را
پیش او فرستاده و بنای اخلاص و ارتباط بعهد و سوگند
استحکام داده و وعدهٔ تفویض حکومت مشهد مقدّس
بایشان آورده بکمک خود طلبید یوسف علیخان که چشم
بر تأیید غیبی دوخته حصول مهم نفس عقلی را از خدا میخواست
و آرزوی این داشت که یکمرتبه دیگر بارض فیض بنیان
آمده ذخیره آذوقه و تدارک جا روان شده و بر مسند
ایالت تمکّن کرده از ورود این مکتوب و پیغام خورسند
و شادکام گشته از کلات برخاسته بمشهد آمد

میر عالم خان بلوک و دستانرا فتح نموده بنای وصلت
با او گذاشته همشیره خودرا به یوسف علیخان و صبیه شیر
غازیخان برادر یوسفعلیخان را نامزد پسر خود نموده
نفاق را بوفاق و بیگانگی را باتفاق مبدل ساخت
جعفر خان عبداللهی و دیگر دستان قشون اکراد
و اتراک جمع نموده در مزروعات دست خرابی
بارض اهل قهستان کشیده میر علم خان هم از شهر بیرون شده
و نفیر هر روز معرکه آرای جدال میشد اما غلبه از
طرف اکراد بوده و اعراب و بلوچ یکدفعه از شهر
دو در حرکت نتوانسته نمود و بنگاه بعد مدت چهار ماه
کشیده آخر کار هوا سرد شد و زمستان نزدیک رسید
میر علم خان در صبح زده از شهر برآمده و در دو فرسنگ
خود بگرد و بیرو یوسف علیخان نزد خودرا متلکات

کشید. جعفر خان بشهر درآمد و باتفاق ابراهیم خان
کیوالمو کرد متوجه رتق و فتق امور شد تتمه احوال
بعد ازین نگاشته کلک شیرین مقال خواهد شد

در بیان ظهور مخالفت اهالی قندز و لشکر کشیدن مخلص خان بر سر ایشان
و باطاعت درآمدن آن جماعت و صلح نمودن مخلص خان

مجملی از واقعه این سال آنکه اهالی قندز باغوای غرور و بنداً
و ناساعدی روزگار از دایره اطاعت و انقیاد اعراض
ورزیده در مقام سرکشی و عصیان نشسته درهای بهبود خویش
بر روی خود بسته بود چون این خبر بانهای منهیان صداقت
پرور مخلص خان رسید خان مشار الیه گوشمال آنگروه نکبت
پژوه واجب دیده بر سر آنها لشکر کشید و به نیروی اقبال
لایزال خدیو بیهمال آن فرقه ضاله را سالک مسالک اطاعت
و ناهج مناهج مطاوعت گردانید و بعد اتمام این کار بقرار کار

خود راجع گردیده در عرض راه بعد بالم مرضی جانکاه بجان

عقیدت دستگاه طاری و در چند روز بشدت عرض از

غلبه توانائی عاری شده و بر وقت مقدر دعوت ارجعی

الی ربک راضیة مرضیة را بگوش اجابت شنیده و غرقه

بحر مغفرت غفار حقیقی گردید بعد از ورود خبر ارتحال

مخلص خان بمسامع حقایق مجامع خسرو زمین و زمان عالیجاه

میر هزار خان الکوزی خلعت امتیاز سرداری از خانه صندوق

عواطف شهریاری در بر کرده و روانه ترکستان شد وقایع

سال هفتم سلطنت خاقانی مطابق سنه ۱۱۶۶ در حینی که موکب همایون کوکب بو جم اقتدار مانند ابر بهار — هجری موافق تخاقوی ییل ترکی

سایه گستر بالای بشاور بود نیر نور بخش آفاق و فروغ افزای قبه نه طاق

از منزل حوت بمنظر حمل قدوم سعادت ارزانی داشته

باشاعت انوار جهان افروزی و آرایش بزم نوروزی

پرداخته و نظر زینت به پژمرده حالان عالم خاک انداخته

لی برگان باغستان روزگار را خلعت سرسبزی عطا فرمود
عساکر نشو و نما را بامداد ستم کشیدگان لشکر دی تعیین نمود
خانخانان چنار را که بتحریک هوای فساد افزای خزان
پنجه تطاول بخون لاله و گل حنائی ساخته قامت خودنمائی
بر بستان سرکشی و رعنائی افراخته بود خون زاید بخنجر
بید برگ از تن بردن ریخت و بستان خان نارون را که
با فروختن رنگ فتنه خوی و طرح کینه جوی تلاش
سرخروئی از برای خود مینمود چون مستوفیان خاین بجرم
کاغذ بری آب زندگانی بخاک آمیخت نظم دگر ره آفتاب
عالم افروز * براقلیم زمان گشت فیروز * زمانه کرد آهنگ
طرب ساز * در عشرت بروی خلق شد باز * بهم پیوسته
شد عقد شب و روز * نوید عیش و عشرت داد نوروز *
زمین گسترد مهد خسروانی * بگیتی زد صلای شادمانی

در چنان اوان بهجت اقتران و زمان مسرت توامان نیر
اشرف خاقان زمین و زمان رسید که شاه نواز خان
صوبه دار سند را تاثیر باده افتادی که خانان در
ایام شور بختی خود بدماغ او ریخته بود و جنون نشه غرور
در سر بالیده همان خیال فاسد او را ساقی بهت بنا بر آن
مقصد را ناز عصیان مرتکب بیشتر و طغیان گشته در دادن
امانات سلطانی اهمال می ورزد و از امتثال او امر بادشاهی
سر بگریبان تغافل می دزدد و در خفت کشور با صفای این
ضمیمه عزیمت سند نمود و از مقر خلافت حرکت فرموده
و شاه نواز خان از خواب غفلت بیدار گشته و جاده
بیابان وادی فرار بطرف راجهای ریگستان شده که
دیوان خود را روانه درگاه آسمان جاه نموده معروض
داشت که سایه سطوت و شکوه اعلی حضرت سکندر رفعت

حالات آن مهربان از عهد این بنده که قرین است ناچار خود را بکنار
کشیده در روی خویشتن داری کرده ام و بعد از چند روز شتاب
بود و چند روزی مذکور باید دو روزی محصل منصور در اطراف خدا آباد
و عطف خان پسران شاه نوازخان مهر گاه و عالم پناه
رسیده که هر یشان غلام و چند تنگ رخ خاصان ممالک ستان
بود بمقتضای آنکه فی الحیات منوده و اینک ن حرب
خدا و دیگر بیش دیگر بر سر امید و از عنایات و شفقات
ایم که عنایات ملک صفت بدستور سابق با خانه زادان
بحال و برقرار ماند و ملک بمقتضای
ز مرحمت مسؤل آنها را موصول مرتبه قبول داشته
خدا یار خان عطای الکای مزبور نوازش فرموده
جمع را الثواب ارسال داشت شود عنایت میر خان نجابت
خواهش بیان محمد مفیض زمان بادشاه و جلال رسید

بیرون کسی

علیخان قلیچی که با ابراهیم خان بغایری حاکم سبزوار در صدد
منازعت و عیسی خان کرد شادلو که با دولتخان شادلو
در مقام مخاصمت و محمد رضا خان قراچورلو که با نجف علیخان
قراچورلو بر سر معاندت و صاحبان ایل و جمعیت بعضی از
طایفه کرد و ترک بودند از راه غرض هر سه نفر نزد
میر علم خان که با سه چهار هزار قشون رخت عزیمت
بسمت ترشیز کشیده بود آمده ملحق گشته او را بطرف
سبزوار بردند و میر علم خان باغوای علیخان اراده
تسخیر شهر سبزوار و دفع میر ابراهیم خان نمود چون ابراهیم خان
بغایری با جعفر خان کرد سر رشته وفاق و اتفاق مربوط
داشته مراسله باو نوشته مستدعی اعانت و امداد او شد
بنابران جعفر خان قشون اکراد و اتراک را فراهم آورده
قریب سی هزار نفر لشکر کردی برادرش نقد علی خان

وبرادر ابراهیم خان کبوانلو با ده دوازده عراده توپ
از توپهای مشهد مقدس بکمک ابراهیم خان بتعابری روانه
سبزوار نمود وبعد از ورود کمک میر علم خان نیز مهیای
پرخاش گشته بنه وبار خود را با دو هزار پیاده تفنگچی در قریه
خسروگرد گذاشته وسه هزار کس با خود برداشته بمقابله
افواج کمکی شتافت از انجا که فتح وشکست وابسته بمشیت
قدیر مطلق است بمؤدای کم من فئةٍ قلیلةٍ غلبت فئةً کثیرةً
باذن الله بظهور پیوست ومیر علم خان با فوج قلیل ران
ان
جم غفیر منصور شده توپخانه واسباب واحشام نقدعلیخان
بدست آورده با کمال استکبار ونهایت اقتدار بر سر سبزوار
آمده بمحاصره پرداخت وبا اندک جدال وقتال ابراهیم خان را
گرفته با غرور موفور که از فتوحات مذکور در دماغ او جا کرد
عازم مشهد مقدس گردید جعفرخان کرد وابراهیم خان

کیوانلو که قشونهای کرد و ترک فراهم آورده در آنجا اقامت
داشتند با جمعیت کثیر از شهر بیرون آمده و بجنگ برداختند
هر دو منهزم شدند جعفر خان بقلعه اخلومد و ابراهیم خان
برادکان که محکمه هریک بود روانه شد و میرعلم خان
داخل مشهد مقدس کردید یوسف علیخان جلایر را که سال
کذشته با اوزنک موافقت ریخته خواهر خود را نامزد او
و دختر شیرغازی خان برادر یوسف علیخان را برای پسر
خود خواستکاری کرده سررشته وصلت و خویشی
مضبوط ساخته بود نوید حکومت مشهد مقدس داده
او را از کلات پیش خود طلبید چون دولت او بسر
رسیده و زمان نکنتش با نتها انجامیده بود از کلات
بمشهد آمد بعد ورود او میرعلم خان نقض عهد بخاطر
آورده حکومت مشهد مقدس بمیرزا بقا خان خالوی خود

تفویض نموده و یوسف علیخان را همراه گرفته روانهٔ اطلوم
و راهکان شد و جعفرخان و ابراهیم خان را دستگیر کرده
و چندی در راهکان متوقف شده بجا یوسف علیخان را
محبوس ساخت و بر بهرست نقد مبلغهای خطیر جواهر نموده
هرچه از جواهر و نقد و جنس داشتند بقید ضبط آورده
مطالبه و مواخذهٔ خزاین نادری پرداخت و یوسف علیخان را
با زال خان جلایر بی تخم و جمعی دیگر از اقوام و اقربای
یوسف علیخان و ابراهیم خان و جعفرخان را با خویشان
ایشان هر کس که بمقتضای تقدیر دستگیر شد مغلول و
مقید ساخته بمشهد مقدس فرستاد و بقلعه و ارک سبزوار
و از خزاین در رو سای کرده و زکیه بر نقد مال و گروه گرفته
همراه اهل و عیال جعفرخان و ابراهیم خان کرد و خانه‌های
ابراهیم خان نادری که در سبزوار گرفته بود روانهٔ قلعه

نمود و خود پیش از انجا بکلات رفت چون قلعه کلات قلعه ایست
در نهایت استحکام و متانت و از چهار طرف در میان
کوههای مرتفع واقع گردیده و در ربع مسکون کسی قلعه بآن خوبی
ندیده و کوه یکپارچه سنگ است که سنگ تراش صانع
انتقاشش بدست قدرت لم یزلی تراشیده و دوازده فرسخ
طول و دوازده فرسخ عرض آن است و اهل قلعه احتیاج
بآب ندارند و کشت و زراعت در اندرون قلعه مینمایند
و چشمهای آب در قلعه فراوان دارد و اقوام و اقربای
یوسف علیخان که در انجا متمکن بودند در وقت قلعه را بسته
متحصن شدند و طالب خان نام عرب ساکن کلات که
منصب کلانتری رعیت از سابق باو تعلق داشت و در ظاهر
با مردم جلایر مراوده دوستی و اتحاد مینمود و در باطن بسبب
بجهت عرب بودن با میر علم خان متحد و استحکام در بند

از خوانین شاه و با و متعلق بود و طریق نفاق مسلوک داشته و
در محافظت جهت ذکر رسید فرمود و میر عظم خان باشان او
از آن راه در داخل قلعه شد و جماعه جلایر را از آن رفته
کرانجیه روانه ارض اقدس کرد و حکومت آنجا را به جانعلیخان
داده و در وسائل جلایر را محبوس ساخته مواخذه نمود از این
نادری برهم و شکسته و پیش گرفت و بعد فراغ از این
حرکات شنیعه یوسف علیخان و جعفر خان و ابراهیم خان
کرد را که در ارک مشهد مقدس محبوس بود ذکر کرده
به مشهد و نون روانه ساخت و چون با عسکر کمان
قراچی هم تا به رسانیدن آنها با یوسف علیخان نقار بر خاطر
داشت به تربت حیدریه رفته محمد علیخان را نظر کرده
دیگر عسکر کمان قراچی را بمبلغ خطیر مواخذه نمود و از آنجا
به سرخس رفته شهر را محاصره کرد و علیخان قلعه و حسینخان

شادلو و محمد رضا خان قراچورلو که اولا با او طریق موافقت
نموده بودند از غدر و خدعه او اندیشه مند شده هر یک
با جمعیت خود فرار اختیار نمودند زال خان جلایر
نیز گریخته بکلات رفته و ابو طالب خان عرب را
بانتقام نفاق و بیوفائی که ازو سرزده بود کشته در
قلعه تمکن گزید امیر خان قرائی و سرکردگان کرد از
اختلال احوال خود و استیلای دشمن بجان آمده رو
بدرگاه مظلوم پناه آورده دادخواه شدند خاتمه
احوال او ان شاء الله تعالی در طی وقایع سال آینده
مذکور خواهد شد وقایع سال هشتم جهان آرایی این مهر
سپهر سروری مطابق سنه هزار یکصد و شصت و هفت هجری موافق سال ایت ئیل
ارض مقدس سخن مشحون عندلیب ناطقه است و صفحه حال
این گلشن حیرتکده مصور خامه که سلطان بهار امسال شان

رشکوی روحبخشان روزگار آورده که از نسیم سحاب
بیش جنبید اگر انگشت حساب بشمار سامان آن فرماید
خجل گردد از حصر و تعداد یکی از هزار آن برآید و سیل جنبد
خیال اگر صفحهای عبارات در عرصهٔ تعریف آن آرایم
دشوار است که به ترتیب سطری از توصیف عساکر خورشید
نشان نقش علم فصاحت بمیدان براعت کشد بعنایت
آغاز سال ششم که کشتی باد شکست و آسمان جاهست
که با صفهای خیر طغیان مخصوص شوربختان و طغیانان کر
دربستان فرود بیس نشان خراسان چون سبزهٔ کنار
سر از گریبان بی ارزی کشید و گلستان را نبارستان
و باغ بهشت را مثبت اشجار خجسته ثمر و عصیان بتاز
بجای سبزه و نقش رایات فتنه و فساد در آن سر
زمین سعادت اتحاد افراخته بود و ظفر رایات فیروزی

آیات اراده همایون بنسبت مملکت خراسان و تنبیه و تادیب
متمردین و سرکشان با طنطنه شوکت و استعلا از نوشیروان
سمند آسمان سا گشته تا پنج شب و دو روز ماه ربیع الثانی
منزل بهری را که از محالات مشهد است مضرب خیام
کشورستانی و رفعت اندوز مدارج آسمانی فرموده
و تا شش روز بجهت انجام بعضی از لوازم و ضروریات
آن مقام فرحت انجام را مورد انوار یمن و شرف
داشته بدین سان عساکر نصرت نشان و عقب
دولتخانه سپهر نشان پرداخته و خاطر ملکوت مناظر را
از سامان اسباب ظفر نشان سلطنت و جمع ساخته لوای
نهضت مقصد افراخته و در منزل سوم بعزم
جناب حبیب الله خان ایشیک آقاسی باشی خاقان
دیوانی مستر دار ممالک محروسه و مسند خراسان به تکلیف

عهده ولی نظیر وحضرت ازین موصول کشمیر وارد درگاه فلک
احتشام گشته شرف اندوز آستان بوس گردیده در
همان منزل رضا قلیخان جامی از جانب بادشاه
عالمگیر شاه که بر تخت سلطنت جلوس نموده بود از
برای رسانیدن خبر جلوس وبسته های ناشخص ارسالی
ودستی جبیه سای عتبه فلک رتبه گردیده مراسم محبت
شمامه وتحف وهدایای موروث علامه را از نظر فیض اثر
گذرانیده وبحصول جواب نامه نموده از فضل وشمول عنایات
خسروانه ام شاد وکام رو ومفتخر الزام گشته واز درگاه اعلی
سلطان رخصت انصراف یافته روانه شاه جهان آباد
شد ودرین سال ثابت احکامی بهشاه دره انگک ودره جات
خان جاتمخان سردار از دفترخانه همایون سرکار گرده
مراد با جاه گرفته واز نیکی فضل وکرم اعلی حضرت

خاقانی بخطاب مستطاب ابا زبارگاه ظل سبحانی عز
اختصاص یافته بسمت دیره جات و ملتان وغیره اماکن
متعلقه بسرداری خود رفت و موکب جهان کشا با
جنود تائید خالق الارض والسما کوچ برکوچ نهضت فرما
شده در چهارم ماه جمادی الثانی بدار القرار قندهار
شرف ورود ارزانی فرموده چون داعیه تسخیر
خراسان و سفر دور و دراز ممالک ایران پیش نهاد خاطر
الهام مآثر شد بو کیهان پادشاه زاده قمر طلعت
خورشید شوکت فریدون مکنت جمشید لوا نواب کامیاب
فلک جناب سپهر انتساب تیمور میرزا را بنیابت سلطنت
تعین و اختیار عزل و نصب سرداران و بیگلربیگیان و غیره
ممالک اقتدار آن فروزنده جوهر خردمندی تفویض نموده
بدار السلطنه کابل مرخص ساختند و نواب فلک جناب

ذکر تفویض ولیعهدی و نیابت
سلطنت بشاهزاده خورشید
طلعت تیمورشاه و ارتفاع
رایات عظمت و شان بجانب
مملکت خراسان

سلیمان میرزا نیز رخصت فرموده بتوقف در شهر
امر ساخت بتاریخ هشتم ماه رجب المرجب متوجه
سمت مقصد شد و بعد از طی منازل بدار الفتح و زاده
رسیده دو روز در آنجا توقف ورزیده غله که در آنجا
انبار شده بود بلشکر ظفر اثر سورسات مرحمت شد
و از همان منزل نواب میرزا بی بهشتی را با جمعی از افواج
قاهره مقدمة الجیش نصرت و فیروزی مقرر کرده مامور
ساختند که با اتفاق میرزا خان الکوزی چند منزل
پیش پیش موکب والا مراحل پیما بوده بالکای قاین بر
دست تعرض از ال و مال سکنه آنجا کوتاه داشته و مجموع
امرا و اعزای ذی حال گمگشته اهالی آن مقام را اعتنا
باستمالت مستبشر و مستظهر نموده در سر راه بملازمت
والا رسانند بعد ازین اردوی ظفر قوام بتاریخ نهم شهر

شعبان المعظم از فراه حرکت نموده و عالیجاه معرب الخاقان
عبدالله خان درانی قورچی باشی دیوان اعلی را
با قشون ظفر نمون متعاقب مأمورین سابق مرخص
فرموده و سرداری قشونهای قبل و بعد غرا امتیاز
بخشیده و خوانین واجب الاذعان بسم نواب خان
و میر هزار خان و دیگر سرکردگان عرض صد دریافت
کرحسب الصلاح قورچی باشی مذکور در تقدیم لوازم
خدمت و انصرام دولت ابد مدت قیام و اقدام
نمایند عالیجاه قورچی باشی روانه گشته باتفاق
خوانین و قشونهای مزبوره موجب حکم اعلی بر سر
قلعجات قاین و طبس رفته رایات استیلا بهر طرف
و بهر جا برافراشتند اهالی و سکنه انجا چون دیدند که
دشت و کوه در زیر ران یکران غازیان تهمتن شکوه

کی‌ایت و غلبه و قهر این قشون قیامت نمون را مانع و بناهی بت
روسای ایشان که در قلعه طبس بودند ببارگاه فلک اشتباه
جبهه سا و مشمول عواطف خدیو معدلت آرا شدند در
قلعه مذکور که مکانی محکم و قلعه ستبر علم بود و اسباب و اثاثه
بسیار از قبیل توپ و جزایر و اسلحه و یراق بنابر احتیاط
و دوراندیشی که شاید بروزی بکارش آید در انجا ذخیره و
مهیا داشت همه متصرف امنای دولت قاهره درآمد و موکب
معلی بعد از ضبط و ربط طبس مبنا متوجه قاین گردید اهالی
انجا نیز خود را عرضه تیغ و مستغرق لجه آفت و بلا دیده بطرف
سنگ طبس مبنا بدرگاه خلایق پناه که کشتی شکستگان
طوفان حوادث را جای امن و قرارگاه است رو آورده
و پیشکشهای لایق از نظر انور گذرانیده بساحل عافیت
منزل کردند و سلیمان خان کیانی که شرف اندوز دولت رکاب

هرس شد و وارد دیوان معلی سیر و بحکومت فرح بخش فراز
درگاه مآب گردید و خدابخش خان بیگلاربیگی و جمعی از عمال
برای رتق و فتق مهمات سمت تعین یافتند و چون از عرض
راه و امر جلیل القدر استرضا یافته بود دیگر عالیجاه شاه بیگ خان
میراخور باشی سرکار خاصه شریفه و سردار عساکر
نصرت نشان ممالک خراسان که مامور بهرات شده در آنجا
توقف داشت با نشو و نمای همراهی خود و توپخانه هرات
عازم درگاه آسمان جاه شد و خان مشارالیه بتاریخ
بیست و نهم شهر شعبان المعظم وارد درگاه سپهر احتشام
و جبهه سای آستان ملائک خدم گردید و عالیجاه
محمد تقی خان شیرازی را که از جمله عمال ایران و درگاه
گردون مآب بمنصب واقعه نویسی حضور حضرت ساطع النور
ممتاز از جمله امرا و ارکان دولت مرحمت رقمه مصاحب

اختیار یی ولایات ایران معزز و سربلند فرموده و در طی
همین منازل ازل خان سردار سابق هرات و جهان خان
تایمنی با جمعی از زاده ئی و اسمعیل خان حاکم خواف ترشیز
اندوز رکاب جهانبانی گشته بعطای خلاع فاخره
سربلند و ازین عاکری در بار عطوفت پیوند کامیاب مراتب
ارجمند و از عطایا تعلیقا بهره مند شدند و بیان قسمت و
تماشا شغف دقیق چون تسخیر ملک کابل و جهان و بسیط
بر او و مشتبه شان اش پهلوان است مرقوم رقم
شده بر جهان بود که مملکت خراسان روزی چند جولانگاه
و خس ایرانی بوده که ریشه انتظام افتاده از چمن
از جور فرمان دهی و الاهمم و پادشاهی معدلت شیم زده
حسن تنظیم آراسته و از خس و خاشاک هنگام معقانکه
بحالت آبادی گراید و از آنچه بود خوب تر بنظر آید که ارکان

قضا اسباب صورت های این مدعا در پس پرده تقدیر
سرانجام و از قدوم شاه معدلت گستر نوید بگوش ساکنان
آن مقام میدادند تا آنکه این داعیه صواب انتما از ضمیر عدالت
تخمیر خاقان کشورگشا سمت بروز و اعتلا گرفت و بعد فراغ
از مهم قاین توجه خاطر دریا مقاطر بتسخیر قلعه تون مبذول
شد و حکم والا بنفاذ پیوست که عالیجاه قورچی باشی و خوانین
مامور برفاقت او دو منزل از لشکر نصرت شامل پیش رفته
بر دور قلعه تون خیمه زده چشم براه ورود موکب مسعود
بکشند مامورین حسب الامر روانه سمت تون شدند و مواکب
انجم حشم نیز بتاریخ بیست و دویم ماه شعبان المعظم از الکای
قاین کوچیده غره ماه فرخنده فرجام صیام رایات جلال
بنواح تون افراخت و شور و ولوله عساکر دریا جوش و صدای
کوس و کورگه رعد خروش زلزله در بنیان ثبات و استقلال اهالی

وسکنهٔ آن محال از رخت مالیجاه محمد تقی خان بموجب فرمان

شرف صدور یافته کامران نسب بنزد میر شفیع خان خود و ارکان

میر علم خان وغیره اعزه و اعیان آن مکان فرستاده

آمدن در باب انصراف از مسلک شیوه نخوت و استکبار

ولایت شود و از وخامت عاقبت مخالفت بر دوام

تحذیر و تخویف افزود و آن نخوت سرشتان اصرار

بر منازعت و نخشتیار طریق عصیان نموده در باب سلوک

از جانب میر علم خان را بخواهش و نافرمانی مبعوث و نحو

شقیه که مبنی بر خیالات فاسده بی مآل است که سالکان

طریق ضلالت را اول وهله مواخذه تقریر نموده که از

پنج قوم اطاعت که مراد از مستقیم نجات و هدایت مر

نمایانست بعمل رسانیده و بعد از آنکه آنان را باد استکشاف

از اثار نظمور رسید و نوبت با ارزام مرعی و قطع محبت نموده

انچه از میرزا دیباسار در خور حال و اعمال آن جا در رفته گرا با
جمل آمد عالیجاه محمد تقی خان را بازداشت و درین باب
و او خود برای اتمام حجت و تفهیم موعظت نزد آنجماعت رفته
بالقای کلمات نصیحت آمیز که باعث خیر و فلاح ایشان بود
پرداخت و گفت می‌بینید که سران و سرکشان بر دیار و
روسیه و سلاطین والا مقدار چاره جز سلوک راه یکجهتی
ندیده و سر بر خط اطاعت و انقیاد این فرمان
روای دولت خداداد نهاده‌اند از شما را چه خیال خام
در سر پیچیده و چه سودای نافرجام بسر دارید که خود را
گرفتار بند خیالات باطله بر خود می‌پسندید و از ذلت
و نادانی نیندیشید برای تحمل عاقبت نمی‌رسید نصایح مشفقانه اگر
ناشنوده در غفلت هست درین غرض سه روز اگر بعبا
تحفظ و آگاهی آمد کوی سلامت از میدان فرصت

درون صفت شماتت و اگر بمقتضای و آثار درون طالبی
اصرار بر معصیت ورزید قهر و غضبش بادشاهی کرده بخط
بغضب الهی پیوسته آباد و وسیاه بخشید آن گروه بادان
او بار غضب این مواعظ بر خاطی او مصیب گشته
سرتابی از جاده فرمان بری نموده و باستغفار ردا
قهر و کدورت سامان وا آورده سعر و رشد و بسته راه
امن و سلامت ابواب ورود بلا و نقمت بر روی خود
گشوده بود غضب بی سعادتی بعد اطلاع بر احوال آن
بد سگال و مال گرفت آنرا بجام و قهر و خشم او موشد
بر سر قهر و بی سعادتی آن مرد و صدور حکم والا جوانهای
آسمان ساعت اجمالی که شتاب بر دو و اطراف آن بوطه
هر زمان وبال زبانه زبانهای آن دهان و غبارها
آتش فتن ریشه های فلک سان برآمده و برق آگهی مرگ

سبب استقلال قلعگیان شد و نامه روز خانان سوز

آن جمع پریشان گردید چون آنحضرت دهشت از میر علم‌خان

گرفته دوازده هزار سوار و چهل توپ و پانصد شتر

زنبورک و دیگر اسباب را وقت حرب مشغول بمحاصره

شان بوده ولیکن سکنهٔ آن شهر محصور بوده در سیده

هراسان شد و وحشت از افکار بر داشته پای تعجیل

وارد ارض اقدس گردید و رتبه داران لشکر خود را

طلبیده استکشاف اخبار و طلب مشورت در مصلحت

کار خود و بعضی گفتند آنحضرت خود بسمت مشهد و ستان

تشریف برده و ارند سرداری از جانب آنجناب برای داد

رسی رؤسای قزاقی که بپایگاه معدلت پناه آن ظل الهی

باستغاثه دادخواهی رفته بودند بیاید و بعضی امراء

که مسرور شده آمده باشند و دیگری گفت اگر آنحضرت بنفس

تشریف فرمای بوند قشونی با معدود تعین نشد بالجمله
بعد از گفتگو رای بها برین قرار گرفت که ذات مقدس
سلطنت پناهی موید بتاییدات الهی است اگرچه با قشون
معدودی تشریف آورده باشند کوکبه عظمت و دبدبه
صولت آنجناب بیش از آنست که تاب مقاومت آریم و
دست منازعت از آستین جرات برآریم اگر سرداری
از سرداران با فوجی سنگین و فراوان هم آمده باشد
بمقابله او میتوانیم پرداخت اما بر روی خود پادشاه ظفر
سپاه رایات جرات نمی توانیم افراخت میر علم خان هم
که سطوت و اجلال آنجناب بیش ازین بسه سال درحین
طواف درگاه ملایک مطاف برای العین مشاهده نموده
بود سخن امیران وشیر را مقرون بصواب و مطابق واقع
دانسته در فکر بهم ساختن مواد قوه و استعداد افتاد

وبر روسا خراسان و دیگر جوانب و اطراف نوشتجات بامضمون
نوشتا دکه در بنولاسه داری با جمعیت سنگین از جانب
پادشاه مهرکین بتاخت قاین و غیره ولایات خراسان
آمده است دفع این آشوب برذمه همت همه رؤسا
و باشندگان آن اوکا . چه از برای صیانت عرض و ناموس
وچه از جهة تعصب مذهب لازم و واجب است باید که
خود ها را مستعد داشته منتظر اخبار مجدد باشند تا
چند روز برای وصول خبر منقح دیدها بر شاهراه انتظار
و گوشها بر آواز اراجیف اهل شهر و بازار بود و از ورود
سعود اعلحضرت فلک صولت با آمدن سرداری از ملازمان
عتبه سلطنت هیچ تنقیح نه پیوسته عقده از دلها نگشود
روز چهارم طرف چاشت که همه علم خان بر سر خوان نشسته
حاضری تناول مینمود قاصدی سریع السیر از قاین آمده از

زبانی او و نوشتهایی که با خود داشت همت اکتشاف بست
کرده بود بجمال خود دولت و اقبال را بات عز و جلال داد
نوای افراخته اند و قشون خانی را که تاب بمحاصره و تسخیر نکند
و قصبات پرداخته خاطر را لیدا بوصول اخبار شکست
نزدیکان بکام مرجان خود زبر گشته و دانسته که شنید
قضا نکرد این قسمت او را از خطای دنیا خالی ساخته برزدن
شکست دست از طعام باز کشید و منکوحه خود را که صبیه
ابراهیم خان بخاری بود بر داشته بیک گریز راه ظفر
سپرد و از مصیر داد و قشون خانی او همه متفرق و پریشان
و جمعیتش چون بنات النعش بی نقش و پاشان گشته بیکی
رای که داشت و توانست پیش گرفت و بعد این اخبار تعلقه
رسید امید امدادی که از جانب او داشتند سبب یکباره
و ناکامی شد و با منت شکست که استقامت کرده بود

همین جمعی از پیادگان اردوی ظفرپو و بهادران شمشیر
آزمای نبرد خو یورش برده بغلبه و قهر در شهر درآمدند و
مردمی که در محلات و بروج نشسته بلوازم حراست و نگاهبانی
قیام داشتند سراسیمه و بحال گشته خود را بطرف کشیدند
پیادگان رزم کوش و بهادران جوشن پوش با شمشیرهای
آخته در پی آنها تاخته نخل وجود بی سود بسیاری را از
ساز و برگ حیات عاری و نهرهای خون در کوچه و بازار
جاری ساختند روز دیگر خود بذات اقدس آهنگ یورش
فرمودند بیرشفیع خان و تمامی محصوران از دریافت
صورت حال مضطرب و شکسته بال گردیده و چاره جز
عجز و تضرع ندیدند شمشیرها حمایل ساخته بوساطة عالیجاه
والاجایگاه عضد الدوله العلیه العالیه رکن السلطنة
البهیه الخاقانیه شاه ویلخان کشیکچی باشی دیوان اعلی قریه

فرمانبری و اطاعت جناب والا بگردن انداخته از در انابه و استیمان
درآمده و عالیجاه مشارالیه احوال تذلل و استکانت ایشان
بعرض اقدس اعلی رسانید روز دیگر میر شفیع خان جمیع
اهالی آن مکان را نیز بشرف ملازمت و مورد انظار عفو
و مکرمت گردانید توپهای رعدکردار و قنبارهای آتشبار
که دمبدم برق آفت بر ساکنان آنجا میریخت و دود از خرمن
آن حیات می انگیخت فرمان ترحم توامان در باب منع
صادر شد و اهل قشون تأکید و قدغن بعمل آمد که احدی
پیرامون بیوت و امکنه سکنهٔ آنجا نگردد و متعرض مال و
احوال متنفسی بوجه من الوجوه نشود و بجهت ضبط اموال
بیرعلم عالیجاه و رفیع جایگاه معتمد درگاه خلافت پناه
و مخلص بلااشتباه مقرب الخاقان برخوردار خان و
عالیجاه رفیع جایگاه مقرب حضرت سلطانی مؤتمن دولت

اردوی تمامی

خاقانی حاوی کنوز رموز و حکم صاحب سیف و اقلیم کل
یمین الملک و عالیجاه و قرب‌جایگاه و واقف رموز داب
دانی و ناظم امور بارگاه و حشمت پناه خاقانی مقرب
الحضرت الخاقان محمد تقی خان صاحب جمع‌دار ایران و
واقف حضور آفتاب لمعان را مامور بر فتن ادراک فرمود
و خزاین مذکور موافق ضابطه و دستور یکان یکان مسطور دفتر
دفتر و اموال و اشیایی از قبیل ظروف و آلات سیمین
و زرین و دیگر چیزهای مرصع بجواهر ثمین و دانه‌های گرانبها
و لعل و الماس درخشان خورشید ضیا و اقمشه و اجناس
نفیسه و تحف غریبه لطیفه که نظیر آن در سرکار سلاطین
زمان ناپیدا و هر یکی از ذره تا بالی عالم عنقا و ثبت
در حیطه علم در ایام انقلاب دست تصرف بران یافته
از خیمه مقدس دولتشاه برکت تو ان آورده و بوده باب

و استر و خیمه و چادر و شمشیر و سپر و جوشن و مغفر نامی
بضبط سرکار دولتمدار آمد و اهالی حرم میرعلم که در ارک
بودند همه بمساعدت بخت در سلک پردگیان سرادق
سلطنت و پرستاران حریم عزت انتظام یافتند و نقدعلیخان
برادر جعفرخان مستبا نموی کرد با محمد تقیخان پسر عم خود
روی نیاز بدرگاه عاجزنواز آورده بوسیله مقربان
بساط دولت شرف تقبیل عتبه فلک رتبه حاصل نمودند
بعطای خلعت سراپا التماع و جیغه مرصع مهر شعاع ذخیره
اندوز عزت و افتخار گشتند و از فیض انظار عنایت خدیو
کامکار مرتقی مدارج دولت و اعتبار شدند و نواب خان
دورانی جزایرچی باشی با پانصد نفر مامور شد که همراه موسی الیها
بقلعه طبس رفته عالیجاه جعفرخان و کوچ و بنه ایشانرا که بموجب
اشاره میرعلم خان در آنجا محبوس بودند برآورده در نواحی مشهد

مقدس به اردوی معلی آوردند و حکام و عمال از رؤسای همان
مملکت بهر سمت و ناحیه تعیین و فرمانها باطراف هر ولایت
و سرزمین ارسال یافت در بیان کیفیت محاصره مشهد چون
کلید فتح قلعه توس بتأیید قادر بیچون بدست اولیای
دولت ابد مقرون آمد و خاطر ملکوت مناظر بحصول
انفراغ ازین مهم طمأنیت اندوز و نشاط توأم شد اراده
کرامت آماده بسمت مشهد مقدس و طواف آن ارض
اقدس از ضمیر الهام پذیر پادشاه گردون سریر سر بر زد
و باعث برین حرکت سراسر مثوبت و موجب نهضت
مستلزم النصرة آنکه بعرض اشرف رسید که از تاریخ مقتول
شدن نادرشاه الی حال قریب هفت سال است که بلده
مطهره بسبب خالی بودن از پادشاهی مستقل و تسلط
اوباش و اراذل مورد انواع فتنه و فتور است شرفا

در عالم از حسب و نسب کسی بشمار و دم خویش نمیزدند بلکه خدام
درویشان خدمت از هم اولیت و اعزاز نفس پیلو بیستر آمد
گرم جنگ میکنند و هر سال یکی از روسای ایلات نزد مشهد
حوالی آن ارض شرف بوده راه آگاه و جبول بیستم و گریزند
میباشند و درین دو سال که میر علم با خزانه چپکی طرح
خصومت و جنگ انداخته رایات شده و اقتدار بر اینها
افزوده ارباب ثروت و دولت را بجا و رسانیدن از حد
افزون و مواخذات گوناگون منتظر و گرفتار ساخت
کسی را که گمان از یک قول بخاطر می‌آورد خوار و اجنا
دیگر بعیت گران بانها داده ساع خطیر از وجه جمیع نظر
نزیل تحصیل میکرد و بر هیشهای دیگر بران افزوده تکلیفات
بالاجمال نفس میستود و خلایق ازین شدیدا خایب عاجز و تنگ
و دست همه از اسطاعت او تنگ بوده بنا برین امور مخطوره

خاطر کرامت ظهور چنان شد که کس به ارض مقدس فرستا
از کیفیت فتح تون و توجه موکب همایون با صلاح بی نسقیهای
مشهد سعادت مشحون اطلاع داده آبرو آفت زدهگان
ظلم و بیداد را دل از قرب زمان معدلت و داد و رسیدن
اسایند برای تبلیغ این نوید عافیت تمهید کرمخان قراولی
چاوش باشی سرکار خاصه شریفه مطلع نظر اصابت اثر
شد بو خرد بر ورشه موجبش آنکه خانه کور در ایام محاصره
تون بود برای تسکین و تسلیه قلوب محصورین مامور رفتن
ارک شهر مذکور شده بود آن سیه بختان بر شیوه سخن
نشنوی اصرار نموده او را همانجا نگاه داشتند و حضرت
کشورستانی در امسال بالهام آسمانی دست از تسخیر
آن بقعه باز داشته بر وفق مضمون الامور مرهونة باوقاتها
به وقت دیگر گذاشته عنان عزیمت بمقر خلافت منعطف

آزمودند بعد از آن کریم خان از آنجا برآمده در مشهد مقدس
با یوسف علیخان جلایر طرح رفاقت انداخته عمری می‌نمود
چون میانه یوسف علیخان و خوانین چمشگزک نفاق و نزاع
اتفاق افتاد و اکراد بجنگ برخاسته و غالب آمده مشهد مقدس را
محاصره نمودند یوسف علیخان چاره کار جز توسل در بارگاه
جهان مدار ندیده کریم خان را باتفاق میرزا احمد افغان
نویسنده قلیچ خان ببارگاه ملایک آستان روانه ساخته
عرض احوال و التماس امداد از عتبه جاه و جلال نمود
چون کریم خان بحضور ساطع النور رسید و عریضه
یوسف علیخان مع پیشکش از نظر انور اطهر گذرانید مأمور
بتوقف در اردوی منصور گردید و در جواب التماس
یوسف علیخان فرامین واجب الاذعان بسرافراز روسای اکراد
مشتمل بر منع مخاصمت و معادات عز اصدار یافت و باعث الغا

مرارت ز تعیین و اصلاح فیمابین شد نقل آن مناشیر کرامت آثر
این مثال قضا القدر در محل خود در سلک تحریر و سمت تسطیر خواهد آمد
القصه بعد از تحصیل این فرامین هدایت آیین امر جلیل القدر
بصدور پیوست که ارقام استمالت عنوان بسرفرازی میرزا
امین و غیره اعیان مرقوم قلم عطارد رقم منشیان فصاحت
بیان بدین مضمون گردد که درین اوان معروض آستان عظمت
بنیان گردید که بعد فرار میر علم بیگی در انتقام محترم بیلوکی از
بلوکات و محلات از محلات رقم اختصاص بنام خود کشیده
مسندآرای حکومت گردیده است و خلایق از تحکمات
بموجب او بجان رسیده بنا علی هذا مواکب معدلت لوا
برای ترفیه احوال رعایا و ضعفا و پرداخت حال مجاورین آستانه
میل وارد الکای خراسان گشته رو بآن نظر طرف دارد باید که
متعهدان گوشه نظر چشم اغاثه بآل این وقاصه باز نموده و بعد

ازین مجوز انقیاد نموده و احکام مطاعه پادشاهی را نوز
بازوی دل و سلسل گلوی جان ساخت چند نفر از روسا
در سر راه موکب والا آمده بتقبیل رکاب سعادت انتساب
تا برای نظم و نسق آن ولایت و آسودگی و آرامش خلق در عرصه
جایی گذاشته عنان عزیمت ممالک هرات بصوب دیگر منعطف
و نظرها بکرکیان حری اوقات در اینجا گذرانیده و بعد از
استشفاعی با مجاهده بسر رسانده بود ارقام عاطفت ارسال
حواله او گردید که جلد و مقید بتبلیغ احکام مطاعه و تهیه
لوازم استقبال نماید خود و با جنود اقبال از ناحیه ملک سیستان
بتاریخ چهاردهم ماه رمضان برکت توامان از فراه کوچ
فرموده و طی منازل نموده بجریشنج آباد که منزل دون
رایات ظفر افراخته شد عالیجاه رفیع جایگاه شجاعت و
پناه و مقرب الحضرت الخاقان شاه پسند خان والی مرو با

سرکار خاصهٔ شریفه را باتفاق جمعی از خوانین و شش هزار نفر از قشون
جلادت آیین بجهة دستگیر ساختن میر علم نزد شعار مامور الکای
سبزوار ساخته ارشاد فرمودند که در انجا رفته میر علم را از مردمی که
او در پناه آنها خزیده است طلب نمایند اگر آنها بعنوان تلقی پیش آیند
فهو المراد او را از دست آنها گرفته بحضور ساطع النور بیارند
و اگر سر از قبول فرمان باز زنند بمحاصرهٔ شهر پرداخته و کار
بر متمردان سخن ناشنو تنگ ساخته صید مقصود را بهر روش که
دانند و توانند بدست آورده رو ببارگاه فلک اشتباه آرند
مامورین موافق حکم قدر آیین از همان منزل بطریق ایلغار
روانهٔ سبزوار شدند و رایات جهان نورد بسمت ترشیز همت
ارتفاع یافت در بیان فرار میر علم خان چون طنطنهٔ ورود موکب
ملایک وفود بگوش میر علم رسید سراسیمه و بیقرار گشته تمامی
اسباب ثروت و تجمل در مشهد گذاشته راه فرار بجانب سبزوا

مرکردا ابراهیم خان و حاجی جعفر و شیخ احمد خان قرای و محمد خان
و دیگر سرکردگان که در ارض مقدس بودند و بعضی از روسیان نیز با
اجماع نموده در باب تعیین سرداری که صاحب اختیار در امور
کلی و جزئی باشد مصلحت از یکدیگر نمودند و بعد از گفتگو در ده
میرزا امین را لایق این منصب دیده از میان خود ها برگزیده
بترتیب نشسته قائل سرخوش شده و وکلا و شاه دولی بر تا که
نادانی که غصب ده خود را حاکم مختار دار گذارده مدار قرار داده
در باب طاعت و فرمانبری وا اتفاق داده و به ابراز فرمان او
سرداری معین مشوره بار تقاضای کیاست چنین مشهود ایشان گشته
که در قشون عظمت حشمت شاهی و در باب و صار بیرون از حد
حصر و حساب می باشد و هر جا نزول مینمایند با عدم کفایت علیق
آن ناحیه بیش از روز چند استقامت نمیتوانند نمود و درین اردکا
کرده میشوند خلاف فرمای شهر بجز صور بات در طلیق امداد

اکتفا نخواهند نمود و اگر از جای دیگر بطریق رسد باز هم مصارف
زمستان کافی نخواهد بود در صورتیکه جریده و اسپ وقمچی وارد این
ولایت شوند و اسباب تدارک با خود نداشته باشند در موسم شتا
و برودت هوا چگونه تاب لشکر شدید الصولت سرما توانند آورد
در دو سه ماه عاجز آمده عزم برخواسته رفتن خواهند کرد و دفت
بر خاستن چنانچه معمول است یورشی خواهند آورد و ما بفضل الهی
اسباب مدافعه کماهی مهیا داریم و از آتشبازی توپهای دور
رس کلان و زنبورک و غیره آتشدانهای برق افشان که بر باره و
بروج قلعه تعبیه شده است و هم از زحمت و ازدحام خلایق شهر
که بکثرت و عدت تمام است مجال جرات و پیشقدمی نخواهند یافت
و بالفرض اگر دندان بجگر افشرده و سینه سپر کرده خود را بپای
قلعه رسانند قلعگیان که از ذکور و اناث متجاوز از صد هزاری
شوند بلوازم جنگ و دفاع دست بوجه احسن میتوانند کشود اگر ابادی

از بسیاری کشش و دادن توپ و تفنگ بهیچکس کرامید بی شکست و
تنگ بینهایت کرد و بالیج ارکان او بعد این مذکورات محمد
بهجت بمیرزا این داد و فرمود که اگر میرزا مذکور بجرات سلطنت
و صیانت مشغول خواهد بود میرزا زدوشکر شاهی دست از محاصره
برداشته رایات ظفر بعضی دیگر افرازد و در ازای شخص دیگری را افزاد
شاه شخص و خیل که ریساخته برجا و فرمان بری رسوخ دهد
ثابت قدم بهشته و از امور ضمیمی او در هیچ باب تخلف و انحراف
نورزند و مالیات دیوانی کما کرده و اگر کسب ... از جهان دیگر
اعجاز عامه مسبب ساخته بهشته و مواجب نوکر بر عمال از عمالیان محال
گرفته صمیم سازی ملازمان بجا آرند و اگر کسی از عظمای خراسان
با عطفی دیگر با این نوامی کند در چه بالاتفاق مدافعه و کوشش نمایند
باقی حال میرزا این از خبر آمدن کریم خان اعمی لشکر ساده این محال
عنود الی اتفاق و بساط دوازده و هیکی در صحن خانه برابساخته

مجلسی ملوکانه ترتیب داده و چهار پنج شش هزار تفنگچی از محلات طلبیده
و در اطراف اربعه آن بارگاه ایستاده و قطار بسته داشته خود
بر مسند عزت و شان بطور پادشاهان والاامکان نشست و
ایلچی را دران مجلس طلبیده اسباب تکلف و خودنمای بجهت
صورت در نظر او جلوه گر ساخته گمان این بخاطر داشت که احوال
وفور دولت و کثرت مواد قوت او بعرض اشرف اعلی رسد و از
انبوهی سپاه و جمعیت و اتفاق و افزونی رعیت شاید متوهم
شده داعیه تسخیر این ولایت از خاطر برآرند و اینطرف تشریف
نیارند کریم خان را بعد از طی طومار مکالمه بخانه میرزا حسن برادر
خود فرستاده قدغن نمود که مستحفظان باخبرت بطریق کشیک
بر او گماشته نگذارد که کسی نزد او آمد و شد نماید بعد از آن بصوابدید
و مشوره ارکان دولت عریضه مشتمل بلوازم ضراعت و مشعر از
احوال خرابی ولایت و تلف شدن محصولات و پریشانی

رعیت نگاشته و کریم خان را پیش خود طلبیده داشته و در مجازات
سلوک جاهلانه بتدارک گونه پرداخته عریضه مرقومه بصحابتش
انفاد درگاه آسمان جاه ساخت و بعد از رخصت او لوازمه کوشش
و اهتمام در استحکام قلعه و گرد آوری آذوقه پیش گرفته محصلان
موکد بقرا و مزارع نواح کشمر تعیین نمود و قدغن کرد که رعایا بر
محال را از مساکن آنها با مال و عیال کوچانیده و بکشمر آورده
در اصل بلده مسکن دهند و محصولات نواح را با آتش کشند
غافل از اینکه محول حال عالم را در دگرگون ساختن هوا درنگی نیست
بادافرش این خیال خام زود زود از کاخ دولت او خواهد بخت
و در آتشی که از شوربختی بخت افروخته است زبهانه کاهی خواهد ریخت قرینه
مضاف او کاهی بر تشیر محل ارتفاع رایات فلک فرسا بود که بجان
وار دوار ردی محل شده بشرف تقبیل آستانبوس حاصل نمود و
عریضه مرسله میرزا امین از نظر اطهر انور گذرانید بعد مطالعه آن و

موضع تقز بر بالای کرجیان را بابت مالیات ازکیند بیرون کشت آمده و قوم

سلطان آباد که از دهای معموره و وسط حقیقی ترشیز است سمت اقطاع

یافت و دو روز برای گرد آوری غله محصول خالصجات توقف

در آن موضع اتفاق افتاد و بعد از آن قریه ارغند مخیم عساکر ظفر موهبت

گردید و در طی این منازل ترشیز و ابابت اکثری از مستحفظان قلاع

و حکام و عمال ولایت مذکوره باطاعت پیش آمده از عنایات و

تفضلات پادشاهی بهره مند و سرافراز گشتند و میرزا امین

با آنکه بسبب پیشی بیچ رسال مثل ارس در جنگ فخر سلطان [illegible]

خوارزمات سر ارادت عطف و شان عزم افراسیاب یافته بود و میرزا باز

شرف مصاحبت بخت نشان سلطنت جنیان حاصل نموده و بایستی بشرف

از مهد در اوقات که موکب ظفر کوکب در ولاد سواد و قاین و ... بود

ادراک شرف ملازمت و ادای آداب مبارکباد فتوحات میمون

و همیشه از دیگران بیرون انتظار عنایت خدیو کیهان کری دولت [illegible]

و امتیاز و عزت از میدان می ربود  چو تیره شود مرد را روزگار
همه آن کند کش نباید بکار  بمقتضای کوتاه بینی و قصور عقل
و ممانعت مشیران به مصلحت سراپا جهل خصوصا محمد خان شاملو
و شیخ احمد خان قرای که متصرف در مزاج او بودند پرتو حسن و
خوبی آن رای بر ضمیر او نتافت و توفیق احراز آن سعادت
عظمی نیافت چون تمرد اهالی ارض اقدس و سرتابی از اطاعت
و انقیاد جناب مقدس به ثبوت پیوست و اراده تادیب
خودسران و تسخیر آن مکان در ضمیر آفتاب تنویر خسرو ممالک گیر
نقش بست و از همان منزل از عمده عالیجاه رفیع جایگاه امیر الامرا
العظام حاجی نواب خان الکوزی صاحب جمع صندوقخانه
سرکار خاصه شریفه با امیر خان قرایی سردار ولایت تون
و تربت و زاوه و محولات و خلیل خان میش مست حاکم اوکای
ترشیز و اسمعیل خان فالکی صاحب اختیار خواف و پنج شش هزار نفر

زیک نصرت اثر مامور شدند که بتوابع ارض اقدس رسیده
نصب رایات ظفر و بستهٔ طریق آمد و شد بر اهل قلعه و شهر نوعی
نمایند که پرنده را مجال درون رفتن و بیرون آمدن نباشد و متعاقب
مامورین عالیجاه رفیع جایگاه عمدة الخوانین الکرام عظمت خان
علی زئی را فرمان شد که با جمعی از غازیان پیش رفته غله محصولات
آن نواحی را جمع آوری نموده راه وصول آذوقه باهل قلعه
مسدود سازد و بعد تعیین سرداران مذکور اردوی منصور نیز
بحرکت آمد و پادشاه فیروزی سپاه مثل آفتاب جهانتاب طی
منازل و طی مراحل بتانی پیش نمودند بنصرت بهادران پیشرو و براهنمایی
اقبال خدیو ظفر درجلو بیست و پنجم ماه مبارک رمضان وارد
ارض فیض نشان شدند و بموجب حکم والا محیط اطراف و جوانب
قلعه گشته در فراهم آوردن غله و سد راه آمد و شد قافله تضییق حال
قلعگیان مرتبه کمال نمودند و نگذاشتند که کسی از قلعه سر برآرد

باجمله از قلعه بیرون شهر رایات جاه و جلال دوم ماه شوال
زین فتح و فیروزی بتقریب طرف دو فرسنگی بلده فاخره مشهد ورود
اجلال نمود و روز دیگر برای تعیین مکان سنگر اشهب فلک سیر
نظر را در اطراف قلعه گرم جولان ساخته بمحل موسوم بجلوای که
از حیثیت آب و هوا بر اکثر اماکن آنجا راجح و در یک فرسخی شهر بسمت
شرقی واقع است جای ارتفاع شادروان دولت مقرر و آن
سرزمین بیمن سایه گستری خیام نصرت اثر همسر سپهر اخضر گشت
و در آن محل سعادت منزل معماری رای زرین و مهندسی طبع
هنرآفرین قلعه مرتفعه وسیعه و عمارات عالیه منیعه و بازار و جاهای
با فضا و مساجد و حمامات دلگشا نقش پذیر طرح تعمیر شد و
و بنایان درست اندیشه و کارگران مهارت پیشه از اطراف و
اکناف ممالک محروسه حاضر آمده مامور بکار و داروغه‌ها و محصلان
سرگرم اهتمام و اصرار گردیدند در عرصه چند روز قلعه فلک قرین

در کمال متانت و استحکام و عمارات نفیسه دلنشین بلطف و زیبائی
تمام صورت اتمام و زینت اختتام مزین بفرشهای معمور و رنگین
بر فرخ و نفیس و رنگ سواد خورنق اینجا بهشتش طعنه بر روضه بیضا عجیب
و شکوه و شان آن کریمانی عرش جناب نقش هیولی قصر مشید ز فرط زیب
زینت یافته و کنگره قصر زمرد وش رواق بهشت و ساکنان عرش ۱۰
اشتیاق کرده و چون مسکنه بعضی از قلاع متعلقه ارض اقدس از
قبیل قلعه [illegible] و [illegible] وانحصار و رفعت و استحکام اکثر ساکنان
بجایهای خود مستقر و متمکن بوده رجوع به بار حصار ارشاد و [illegible]
جمعی از بهادران بالزام محافظت و نما زیان را صلابت تعیین
شد که اینها را بطریق هدایت راهنمائی و از ارتکاب منهیات و نا
حشمت شان [illegible] بهر که رقبه اطاعت بر ربقه انقیاد و [illegible] استمالت
و مشمول مراتب عاطفت خوشحال سازند و هرکس مقتضای
شقاوت سر از جاده فرمان برپیچد بتیغ [illegible] او [illegible]

بموجب فرمان واجب الاذعان جهان نوازی رسید و در صدد تسکین
حال عاصی و مطیع و درباب مهمات قریب و بعید بعضی بخشش
مجرم و مدد و حجت و ظفر نمود و در تمکین و سعی و تحصیل و جمع مهمات دست
نمود و مهر بخشیده طرفی خود را ایمن نمود و بعضی بخشش عطیه را داده بسیار را
فتح و فیروزی داده باب خیر و فلاح کار را کردن مقابله و فلاح بر روی
کشود و ذخیره ایشان را این جمعیت مقدار بخشش مهمات عظیم گشته فرمود
رسیدن اولیای دولت روز افزون و موجب رعب و هراس
سرکشان طاغی گشت بسیار فلاح و پیشی شاهزاده گردیده فتح
سواری کرامی در شهر و تحصین و قلاع را در تصرف خود آورده حظ
رعایای و مرد از دور ایشان در پناه رحمت ساکن شده
گشته شد که تقصیر و قصور کرده در ملازمت ایشان بارگاه گردید
قبول از قصد و رحمت پیوسته ملتفت گردید که هر خدمتی
و مهمی که مامور گردد در تقدیم آن بجان و دل بکوشد از این عمل

مستغنی از دریای افضال پادشاهانه بخشش در وجه الیه
بلقب ارجمند خانی و عطای حکومت کرمانشاهان سرافراز و سر
فراز شده و همین قسم هر کدام از کدخدایان وارد معسکر فیض نشان
گشته به شرف ملازمت کیمیا خاصیت رسیده داخل دار الامان و
مشمول عنایات بیکران گردیده و همین اوقات عالیجاه نواب
جوادی بهشتی که از اشقیا بدبخت آوردند جعفر خان با افغانه کج
رود و اقوام بجهت مجلس کیکیک رفته بود با افغانه گور در کاه جان بمال
آمده با اسب بوارشده ... نعمت و مرحمت از طرف قرین الشرف
اعلی حضرت جعفر خان معمول و مصروف تفصیل و نوازش ...
مقتضی علی خان برادر و دیگر اقوام او مصدود ل کرده و حسب الصمن
جعفر خان شامل زعفرانلو مخاطب بخطاب ... دلانی باسم
شرف اختصاص یافته با ... اسب ... رسیده
برادر باغاجانه کج رخصت وطن یافت باتفاق عالیجاه وفیعجاه

بنده دولتخواه فدویت نشان اسد الله خان نایب ایشک آقاسی باشی
دیوان اعلی حسب الامر عازم خبوشان گشتند و خوانین اکراد در ازای
این عنایات خدیو با عدل و داد وقت رخصت مشهد شدند که کل
سرکردگان چمشگزک را باطاعت آستان عظمت بنیان ترغیب
نموده بحوزه انقیاد آورده بدرگاه خلایق پناه آرند و سرگرم
تقدیم خدمت و جانفشانی سازند چنانچه جعفر خان بعد رسیدن
بخبوشان توقف در آن مکان ورزیده و سرکردگان طوایف
اکراد را مألوف و امیدوار عنایات علیه جناب والا ساخته
باتفاق نقد علیخان برادر خودش و عالیجاه اسد خان که از درگاه
فلک اشتباه برای آوردن خوانین چمشگزک تعین شده بود روانه
دربار جهانمدار نموده و خوانین مشار الیهم بعد رسیدن غاشیه بندگی
بر دوش و حلقه اطاعت در گوش کشیده و موسس اساس عهود
و مواثیق گردیده عهدنامه‌ها نوشته و با مهر مختوم ساخته رکبخانه

همایون سپردند که بهیچوجه از رضاجوئی خاطر اقدس عدول ننمایند
و با دوستان این دودمان سلطنت بنیان دوست و با دشمنان
این خاندان دشمن بوده نسلاً بعد نسل ازین عهد موکد و پیمان موثق متجاوز
و متخلف نشوند و حقوق عنایات و تفضلات قبلهٔ عالمیان را بر طاق
نسیان نگذارند درین اوان که روسا اکراد و غیره ایلات رو ببارگاه
عالم پناه آورده متشبث باذیال عواطف و افضال خدیو بیهمال نموده‌اند
و اقل اکراد علی الاتصال حمل و نقل آذوقه باردوی دریا مثال مینمودند
و هم از اطراف ممالک خراسان و بلاد ترکستان کموری چشم براه نشینان
هر روز اجناس فراوان بمعسکر فیروزی نشان میرسید و از جهة حوایج
و ماکول احدی زحمت ضیق نمیکشید و بیان گرفتاری میر علم خان
پیش ازین بسمت تحریر یافته که چون میر علم خان از خبر انتهاض موکب همایون
بجانب خراسان خاشاک وجود خود را در راه سیلاب فنا و صورت
مرگ از وجنات احوال هویدا دید سلک جمعیتش بمجرد انتشار این خبر از هم

پاشید مشار الیه از مشهد مقدس رو بفرار داد بامید امداد و بعاریان روا
سبزوار گردید عالیجاه مقرب الخاقان شاهپسند خان میراخور باشی
سرکار خاصه شریفه و سردار عساکر نصرت مآثر خراسان مامور تعاقب
او شده و در انجا رفته شهر را محصور و طرق و شوارع را مضبوط
باحتیاط موفور نمود که مبادا اصیبه بدام افتاده از راهی بدر رود و با
بدست آوردنش هرچه بغیه گشته غازیان فیروزی نشان سیبه تا
نزدیک رسانیده و داد سعی و کوشش در لوازم قلعه گیری میدادند
و از قلعه هم هر روز جمعی برآمده باستظهار باره و دیوار دست بقتال
و مجادله میکشادند لیکن قلعه گیان از فقدان آذوقه و غلبه جوع
بجان آمده مسلوب الطاقه و فاقد القوه شده بودند و بهادران نصرت
ظفر نمون میخواستند که زود یورش برده عقده این کار بگشایند
چون از جناب فلک رفعت ماذون بحرکت نبودند اقدام بر این ا
نمی نمودند عالیجاه مشار الیه تنگی حال قلعه گیان را بدرگاه سپهر آستان

معروض داشته بودند که اجازت درین باب شود که اگر از موقف سلطنت
حکم شود شیران بیچون تشنه یورش برده شهر را بغلبه و زور به تصرف در آورند
و شجرهٔ استقلال متحصنان را از بیخ و بن برآرند حضرت شاهی ظل الهی
از وفور مراحم و الطاف جبلی از سفک دماء و جنگ عرض و ناموس
خلایق احتراز فرموده رضا باین امر ندادند و از الهام ربانی تدبیری بخاطر
انور آن دانای رموز آسمانی جلوه گر شد که موافق رقم تقدیر آمد
صورت نمای شاهد مطلوب گشت توجه بخش آنکه نقد علیخان و غیره
سرکردگان اکراد که جبین ارادت بر آستان دولت بنیاد سوده اند
بختیاریان همسایه و همزبان بودند بقول آنکه همسایه را همسایه داند
سرشت طفل را خو دایه داند، بجهة استمالهٔ بختیاریان و بدست آوردن
میر علم خان مامور شدند نقد علیخان در وقت رخصت بعرض رسانید
که میر علم هنگام استیلاء خود در اضرار و استیصال قوم ما بنهایت اقصی
الغایه کوشیده و برادرم جعفر خان را با ابراهیم خان کیوانلو کور ساخته

و مال و منال ایشان را متصرف گردیده درجه از درجات دشمنی و معادات
فروگذاشت نکرده الحال که مستمند بیکان از دست آن ظالم روی
ارادت بدرگاه معدلت پناه آورده خود را منسلک بسلک بندگان
بلا اشتباه کرده ایم امیدواریم که چون بغازبان بخطیه اطاعت
و انقیاد درآمده مشار الیه را بدست ملازمان آستان سپهر بنیان
وهند حواله نمایند تا کسند که در خبوشان نزد جعفر خان و سایر
روسای کردستان برده بجزای اعمال ناصوابش رسانند و سر فتنه
پرور او را هیزم گرده بارودی کیهان پو رسانیم تا انوار شعل جهان
افروز این دولت سراپا معدلت در جهانیان پرتو افکن و چشم
سایر خیره سران و ستم پیشگان معاینه صورت مآل روشن گردد
چون طریقه انیقه و سجیه مرضیه آنجناب آنست که هر کس از راه جهل و
عناد با این دولت خداداد سرکشی نماید و عاقبت مغلوب قهرمان
سطوت و عظمت گشته از پا درآید باز نظر مروت و فتوت بکار

افکنده و بر مسند عزت نشانند و پنداری که حال پراختلالش نزول وجه
زمانبند دربارهٔ میر علم بزرگ در خاطر دریا مقاطر همین بود که چون
بمجازات جرم روگردانی از عتبهٔ خلافت ذلت و اهانت مستوفی
کشیده انجا با امثال و اقران بملکب فرومایگان وزیرستان برده
بی وقر و در بدر گردیده بعد از دستگیر شدن رقم عفو بر زلات او
کشیده مشمول عواطف و مراحم نموده آمد لیکن شومی اعمالش دشمنی
قوی در قفا و معاینه با داشش کردار در دار دنیا مرقوم کلک قضا
رو گذاشت که مهلت بپایان آمد و او از ورطه نکال برآورده بیاسا بر
عرض نقد علیخان باقتضای مصلحت وقت که متعهد ارجاع و حضانت
سبزواریان شده بیرفت موصول بعز قبول و رقم اشرف
زینت پذیر صدور گردید که عالیجاه مشار الیه سلوک بغاییان بر جاده
انقیاد دست از محاصره قلعه برداشته و میر علم را بحواله نقد علیخان
گذاشته خود با عساکر منصوره وارد عتبهٔ علیه گردد و نقد علیخان این فرمان

حسب المدعا ارا حرز بازوی کامروای ساخته عازم سبزوار گردید و
دولیخان شادلو و چند نفر قوم خود را نزد ابراهیم خان بغایری فرستاده
پیغام کرد که منازعه و مجادله که فیما بین طایفه چپشگزک و میر علم در میان
آمد بر سر ایل بغایری بود که چون میر علم خان بعزم تخریب سبزوار
و استیصال ساکنان این دیار لشکر آورده دست تعدی و تطاول
گشود و قاصدان و چاپاران بتواتر و توالی نزد جعفر خان برادرم
فرستاده استدعای کمک و امداد نمود خان مسطور حسب الحکم و
مراعات ایلیت بر خواهش او مقدم داشته قشون اکراد و دیگر ایلات را
انعام داده بمعاونت ایل بغایری روانه ساخت و بدین سبب میان
طایفه گردید و جادهٔ حرب محاربات صعب وقوع یافت آخر کار
شیرازهٔ جمعیت اکراد از هم پاشید و میر علم غالب آمده متصرف سبزوار
گردید و بعد از آن سرشار نشهٔ خودکامی گشته با ولکای خبوشان
و مشهد مقدس لشکر کشیده و ظفریاب گشته جعفر خان و ابراهیم خان را

آسیب خورده و ذهاب کرد و از آنکه خراسان بود انتقال گرفته و
خزاین ذخایر و اسباب نفیسه کوچ طبیب کیلک و نوکران فرستاده تا حال اقلیم
و سیم و مس داشت تا آنکه مسبب الاسباب حقیقی لطیفه لطفی از غیب علت
ساخت و خلیفه والا شکوه معدلت پژوهی را بگسترانید و
شود و بهر وخشت حال و دو [illegible] در ماندگان بر وخشت کمرنا
خلاص و برون باموقت تا جعفر و ضامن مرتب گرفته و در ازای این عاطفت
عطف و عاطفه کبری کمال کرد و خدمت خلیفه با عدل داد در خود بالا
گرفت مقیم اراده و توسل خوشت شوده و از آنکه تابان درختی در شیمی
از حیات و در بدن و بخشنده تقدیم و از مرحمت این که
آن [illegible] شاخه فرزند و فرمان واجب الاذعان بر شرف
صدور یافته که اهالی [illegible] بهرگاه بحث بهری تا بهر علم
[illegible] جناب والا شوده از در اطاعت در آیند [illegible] دار
گیر الاقتدار دست تعرض از محاصره شهر و قلعه بازکشیده روانه دیار

جانبدار شود و اگر از راه عاقبت نفهمی خمیرمایه فساد در او کنف تمامت
خود نگاه داشته بر روی جهل و نادانی اصرار ورزند و قلعه بزور و تردد
بهادران نصرت نشان مفتوح شود و کهنه کار و بیگناه پایمال جنود
لطف و خشک و تر سوخته برق آفت خواهد شد چون اکابر و اهالی الکا
همه عاجز و بیچاره و جویای وسیله نجات و امان بود اند یعنی از فوز
عظیم و ذریعه رستگاری از بلای فخیم انگاشته سر بر خط فرمان پذیری
گذاشته ابراهیم خان و غیره رؤسای بختیاریان بملاقات نقد علیخان
آمدند و نظر بانکه وثوق بندگی و عقیدت او بجناب فلک رفعت
و عنایات و توجهات آنحضرت درباب آن راسخ قدم جاده
فدویت سمت تحقق و اشتهار یافته موجب یقین و اعتماد
بر قول و فعل او بود دلنهاد عهد و پیمان او شده بعد حصول دلجمعی
میر علم را بدست نقد علیخان سپردند و امان نامه که از پیشگاه فضل و
احسان خدیو کیهان بسرفرازی و جانبخشی اهالی و سکنه آن دیار

غرا صدار یافته بود روشنی بخش دیده سردار عالیمقدار و سرخیلان
عساکر ظفرشعار گردید توپچیها را از دور و اطراف قلعه برداشته عازم درگاه
معلی شد و نیز داریان لشکر حفظ ناموس و امان جان بجا آورده
نقدعلیخان میرعلم را مغلول و با سور و بیک جتش گورسا ختند و
برمرکبی حمار سوار نموده روانه خبوشان کردید بعد رسیدن بدان مسکن برد
وزنان از تمام کردستان و مسخره و اجلاف و معرکه گیران تنبک و دایره
و دهل نوازان به پیشواز رفته با اهانت و استهزا از تمام او را پیش جعفرخان
آوردند و او عتاب و خطاب و سرزنش بسیار نموده بر اجرات
مالاکلام سرش از تن جدا و بر نیزه انگشت نما کرده بدست چند نفر از
اکراد همراه عالیجاه رفیع جایگاه اسد الله خان که از حضور پرنور
مامور برفاقت نقدعلیخان بود روانه درگاه آسمانجاه نمودند و در زبان خنجر
آن کله خام . از نظر اطهر خدیو هفت کشور گذرانیده چرخ بر این حال گذشت
بزبان حال تقریر میکرد سری که گردن از امر تو کشید گردنش

بتصرف درآمدن ولایت مشهد آن الکاء و ذکر دیگر وقایع و صادرات

برآستان تواضع چو گوی غلطان کرد موجب التماس نقد علیخان که
حقیقت خلوص اعتقاد ابراهیم خان نسبت بجناب اعلی حضرت خاقان
معروض داشته با عریضهٔ مشار الیه بحضور فایض النور ارسال نمود
خلعت فاخره و جیقهٔ مرصع و دو صد انعام ابراهیم خان مع رقم اشرف
بسرافرازی او سمت ترسیل یافت ذکر التجای شاه رخ شاه بدرگاه آسمان جاه
چون مدت محاصرهٔ ارض اقدس بطول انجامید کار بر قلعگیان نوعی بحد
اضطرار رسید که هر شب جمعی از اشتعال آتش جوع بیقرار شده خود را از
بروج و دیوار حصار بزیر انداخته داخل معسکر همایون میشدند و از فیض
خوان سالار جود و عطای خاقان کرم گستر که لیلا و نهارا انعامی
الوان و اطعمهٔ فراوان بکروها کرده غربا و مساکین و فقرا و محتاجین
بدان ایثار رسید شکم سیر و دل بردار گشته بمراحم داور دی جهانبان
شکسته محصوران از تنگی حال خود و استماع رفاه احوال واردان لشکر
برنوال وار زود گشته حسرت زده بتمنای دانه گندمی سینه چاک و

وسوده آسیای هلاک میکردیدند ، زبسکی کز قحط و گرسنگی بود ،
زخوان نعمتش غم خوردنی بود ، نظر با قرص مه را کرده تاراج ، بنان
شب فلک هم گشته محتاج ، جماعه شاملو و قرایی و غیره اوباشی که جمع
آمده بودند دست تطاول از آستین برآورده و اظهار سرگرمی و
اهتمام در استحفاظ قلعه بوجه تمام نموده هر روز از کدخدایان التزام
میگرفتند که شب مردی در اوتاق خود آرام نکند و مقصود ازین تاکید
آنکه بهر کس گمان مولی شود در ظلمت لیل بخانه اش همچو سیل درآ
و هرچه اسباب و اثاثه در آنجا یابند دربایند چنانچه شبی از شبها
بخانه شیخ ابو جعفر پیش نماز ریخته و خون او را بخاک آمیخته قریب
دو هزار تومان نقد و دیگر اموال و اشیا برداشته بردند و مردمی
که بنگهداری قلعه و باره اشتغال داشتند نسوان و اطفال آنها
برای تحصیل وجه معاش و بیع نمودن اثاث البیت و خورده باش
باسواق بیرون رفته و عورات اعزه و اعیان ارض تقدس نشان کبا

از در خواجه بیرون قدم نهاده و گوهر و بازار را کاهی خرید و در عجب
عفت پرورش یافته بود و از عقد بر منقلب العیال و استیار فسح
منظور نرسید که مخدرات ایشان را و بیاز از آورده و بضاعت
فرجایی که در باب او داشته برای هیچ کس دست کرده سعی حصول آن
و چاره جویی آتش جگرسوزی میشود و چون از اوضاع روزگار
از معاملی باز از دم نشسته اند که بر دلی و اعلان شهری با دلا زنها
رضا نرسیده اجناس ایشان را قیمت نداده و از اصل بها خریداری نموده
طلب مینمایند و فنون تعلیم کشیده قدری از دست ایشان میبرده
و قدری را وعده کرده با اجناس همراه خود میبرد و آن ضعیفان را
آتش جگر در نهاد و فریاد نمایند بازار شهر و در دامن یک
طرف نشسته روی جامی که از سکان جگر سوخته و از جایی نومید
اطفال همراه آورده و آن جان بعیث از دست سر برهنه کشیده فریاد
الجوع والغیاث برکشند و رسیده و آنچه پیراهن نباشد

ازان مملکت عافیت بسته رخت :: که نبود دران پادشاهی بخت ::

بران انجمن زار باید گریست :: که فریاد ورس را نپرسند کیست ::

کند سفله دست درکعبه فی :: اگر چوب حاکم نباشد زپی :: عسس گر

نباشد سر احتساب :: بود قاضی شهر مست وخراب :: بهرجا که باغی

برآراستند :: بی ضبط آن باغبان خواستند :: نباشد اگر باغبان در

میراغ :: شود میوه باغ تاراج زاغ :: نباشد اگر در میانه شهی :: بهر

گوشه شیری کند روبهی :: شهان زیور و زینت عالم اند :: شهان فخر

نوع بنی آدم اند :: خلاصه سخن اینکه درین چند مدت بسبب نبودن

پادشاه ذی شوکت ظلم و بیدادی که بر اهالی وسکنه خراسان رسید

سیما بر متوطنان ارض فیض نشان و مجاوران عتبه قدس نشان اعلی

وارد گردید عشر اعشار آن ربشنیده کان هیچ اقلیم و مکان بر نوع

نپیوسته محمد تقیخان سعد دارابان هرچند در ترفیه حال محصوران کوشید

و آدم خود را نزد میرزا امین فرستاده بالغاز کلمات دوستانه وعواطف

خیرخواهانه از زاویهٔ جهالت بیرون میکشید و بمقام مبداء و کیفیات و
تبعات عالمی همین قدر حرکت او صورت میگیرد که دست از قلعه‌داری
برداشته بشرف پابوس پادشاه مالک رقاب مشرف شود و من
هم با من که همان وقت قرین اعزاز و احترام باز گردد و عذرهای لنگ و بیجا
در میان آورده فرستاده‌ها را بی نیل مقصود باز میگردانید و گفته
میفرستاد که قلوب رعایای مشهد از سطوت و جلال بارگاه گردون ثبات
همال پر خوف و تهی از رجا و بر حاضر شدن من در بارگاه معلی برگز رضا
اگر لشکر ظفر اثر دست از آویزش برداشته محاربه را از پای حصار برخیزد
کدخدایان اینجا را با پیشکش لایق روانهٔ حضور لامع النور می نمایم و ا
این معنی بپسند و گوارای عزیمت بلند نباشد جز خزیدن باین حصار قسمی
نیست و ملتزم بودن بر حصار رعایا چاره ندارم عالیجاه معظم با صغای
این مقالات در مقام تأمل تدبیری دیگر بخاطر آورده میرزا ابراهیم اصفهانی
که سابقاً مجاور ارض اقدس کرامت معمور در ایام انقلاب بیکی گرفتن

در اوقاتی که با میرزا گشته بود و در وقت مشرف شدن امنای دولت
ابد پیوند بر قلعه مسطور را از آنجا برآمده و شرف ... ک ... در سلک امرا
میرزایان انتساب که از فیض آثار تحصیل نموده و با میرزا حسن سابقه ربط
و تعارف پیوسته بود که اول شب به قلعه درآمده پیغام داد که میرزا حسن
در حرم قلعه با او ملاقات کرده ما فی الضمیر خود را با آن صحبت در کار آ
و دوست و دشمن خویش ظاهر نماید چنانچه چون آمد میرزا در درون
قلعه رفته تبلیغ لوازم رسالت نمود و چون کار بر اهل قلعه بنهایت
تنگ شده بود هر یک بجای خود فال انفصال این قضیه با کاه
بعد تضرع و رضا مسلک شده میرزا حسن تن به رضا داده و رگ قبول ب
چشم نهاده با بعضی از خشا برادران از شهر برآمده به اردوی
پادشاهی مرزحسنی با چند نفر از خواجه‌سرایان مهربست و به
نیز بسی شهر ... که دیده شده در باب بستن مصلحت آمیز گشت
و شنیده‌ام چون میرزا حسن پیش از آن دانسته بود که کسی از خوف

قربان جلال گشتن باین چهار دیوار اختیار نموده ام و رعایا باطمینان
راضی نمیشوند که بشرف آستانبوس مشرف شوم در موقف نیز چنین
التماس نمیکنی محمد تقیخان در جناب اشرف اعلی استشفاع تقصیرات
او نموده معروض دارد که امسال از تقبیل عتبه سپهر مثال معاف باشد
دارد وی همایون ازینجا حرکت بطرفی دیگر فرمایند تا او بعد از وقوع اینمعنی
رعایا مغلوب الخوف را مژده امن و عافیت رساند و کدخدایان شهر را
به پیشکش چنانچه مقرر نموده است ببارگاه عالم پناه فرستند و سال دیگر آن
رایات ظفرآیات بخراسان متوجه شود شرف اندوز دولت آستانه
بوس گردد و خان معظم الیه نیز ساختن این مهمات را در جناب والا
بذمه خود قبول نموده میرزا این گفت که موسم زمستان نزدیک رسیده
و مال و دواب عساکر ظفر انتساب برای تعلیف و چرا اگر بسرحدات و مراتع
هر ولایت رفته تا ازانجا علیقه طلبیده شود و باردو برسد وقت حرکت
منقضی خواهد شد بالفعل مناسب چنانست که چند نفر از معتبرین شهر

بملازمت اشرف بهره‌ور گشته در و ب مسدوده را مفتوح سازند و معامله
خرید و فروش بخاطر جمع بپردازند که لشکر نصرت اثر نیز از قرب
قلعه برخاسته باردوی معلی بپیوندد بابه بعد از مفتوح ساختن در
دروب و آراستن اسواق و دکاکین احدی از لشکریان اردوی
نصرت قرین خایف و نا امن نباشد که قدغن پادشاهی درین باب
بمنزله حکم آسمانی است و عدول از آن جسیره عظیم است الا یمکن ملازمان
و قشونیان را چه مجال که بعد از صدور این حکم محکم بجانب کسی نگاهی
تند یا بقصد مال و عرض کسی دست بلند کنند میرزا امین بشهر مراجعت
کرده آنچه گفته و شنیده بود بارؤسا و علما تقریر نمود چون اکثر مردم
راغب اطاعت و طالب امن و استراحت شده بودند گفتند چند نفر
از اکابر شهر از فرستادن آنها خطر دارد اولا چند نفر از کدخدایان
اصناف را فرستاده دریافت حقیقت و استمام کیفیت نمود و بعد
از مراجعت آنها هر کرا مناسب دانند بفرستند این رای نزد میرزا امین

م پسندیده افتاد و صوابدید که خدایگان صاحب سداد اقارب العابدین

زرگر را با عبد الحسین بیگ مقدم روانه درگاه معلی ساخته عریضهٔ مشـ

شتمل بر مراتب اسکنات و معاذیر متنوعه نوشته فرستادند مـ

شار الیهم در اردوی منصور یک روز بوده روز دیگر بخلاع فاخر

انواع مخلع گشته رخصت معاودت یافته بشهر باز آمدند و آنچه

از احوال اردو دیده و دریافته بودند در خلوت میرزا ابن ظاهر کردند

میرزا اظهار آن را مصلحت ندانسته در اخفا کوشید و شهرت داد که در

لشکر قلت آذوقه رو داده عنقریب از اینجا حرکت مینمایند بهمچنین روز

مردم را باین اراجیف فریفته اوقات بلیت و لعل میگذرانید چون اثری از

حرکت لشکر ظفر اثر پیدا نشد و خبر توقف بگوش جان طالبان بر نسبت قیمت

غله آنچه می بود پانصد ششصد دینار دیگر بران می افزودند و مردم غربا از نا

اضطرار اجناس گرانبهای خود را بقیمت نازل سودا مینمودند رفته رفته

نرخ غله بحول نقدیه بهزار دینار تبریزی رسید بلکه نایاب و مفقود گردید

آخر الامر کدخدایان محلات جمع شده نزد میرزا امین آمده گفتند که میرزا
محمد رضی ناظر سرکار مسجد جامع کبیر و واقعه نویس سرکار شاهرخ میرزا و دولت
خیرخواه خلایق و [illegible] آن [illegible] و دینداری
و پرهیزکاری او را با آقاحسین برادر شریف متولی و میرزا عسکری برادر
میرزا امین کلانتر روانه درگاه خسرو انجم سپاه ساخته استطلاع احوال
باید نمود و بعد از مراجعت میرزا مسطور اگر صرفه در اطاعت معلوم شود
شاهرخ شاه را به استشفاع و استعذار بخدمت پادشاه فلک اقتدار
فرستاده در پی استخلاص از ورطه هلاک باید نمود و اگر مصلحت کار نوعی
دیگر دانند فقرا و ساکنین شهر را با هر کس که از آذوقه سال کمتر داشته
باشد خانه خالی کرده از قلعه اخراج و آذوقه از خانهای ایشان استخراج
نموده بجماعه متولین که مستحفظ قلعه اند سه چهار کس از مردم شهر کارآگاه نگاه داشته
بمحافظت قلعه بردارند و میرزا امین وقت روانه شدن میرزا عسکری برادر خود
و غیره همراهان تأکیدات بلیغ نمود که بعد رسیدن باردو هم سکوت بر لب

گذشته با امنای دولت اسلام همکلام نشوید و تابع و منقاد میرزا رضی باشید
میرزا با همراهان روی ارادت بعتبهٔ فلک رفعت آورده شرف آستانبوس
حاصل نمود حضرت خاقان کرم گستر زبان ملاطفت ترجمان را بدین
گونه درافشان فرمودند که ما بدولت اراده اینقدر توقف در اینجا
نداشتیم و منظور نظر همین بود که بزیارت روضهٔ مقدسهٔ حضرت امام
مستسعد شده و برای رفاه احوال خدام و مجاورین آن مقام فیض آگین
و آسودگی سایر غربا و ساکنین بنای استوار گذاشته توجه بصوب دیگر
فرمائیم اما از آنجا که بسختی و گرسنگی عادت کرده اند از راه تنبه برای بعنوان
اطاعت که سرمایهٔ فلاح و صلاح حال ایشان بودش نیامده ابواب خیریت
بر روی خود بسته نمودند بنابجهة اقامت اردوی کیهان پوی مدت شش ماه
کشیده محصولات آنجا نیز عرضهٔ تلف گردید میرزا محمد رضی در جواب عرض نمود
که بسبب عظمت و شکوه آنجناب سنگین تر از هزار کوه و وقار و تمکین و سکون
این شهر ضعفا و ساکنین تاب صلابت و مهابت نیاورده چون خویان

ناتوان از خوف جان پناه بحصار برده دم زندگانی را غنیمت میشمارند
اگر از راه تمرد و عناد خیال کردن کشتی بسر دارند این عرض در موقف
عز و شرف پسند و مستحسن افتاده و فرستاده را بعطای خلاع لائقه مشمول
عنایات فائقه شده بخجسته حال و منشرح البال معاودت بجاهای
خود نمودند که خدایان محلات برای دریافت حالات هجوم آورده هر
میرزا محمد رضی آنچه برای العین دیده و مراعات و تفضلاتی که از جناب
اقدسش در حق او بظهور رسیده بود تقریر کرده و میرزا امین و حاجی
جعفر و ابراهیم خان ظاهر نمود که اهل اردو ذخیره شش ساله فراهم
آورده هر روز قافلها بار اجناس از جوانب و اطراف میرسد و اهل
شهر بنحوی که ثبت می بینند که روز بروز جنس ماکول مفقود میشود و در چند روز
حبوب از نایابی بمرتبه لعل سفید و کبریت احمر میرسد صرفه جز اطاعت
اولیای دولت قاهره نیست و از جیف عوام و مخدرات انام کالانعام
را محض دروغ و فریب و دروغ دانسته سر بر خط انقیاد ننهاده و ابواب

و امان و حفظ ناموس و جان بر روی گشاد و آنچه ما دیدیم دور باشیم
ذات قدسی صفات شاهنشاهی رحم و کرم مجسم و آیهٔ رحمت در حق
خلایق و اصناف امم است و ضبط و نسق بر اهل اردو بمرتبه که بعد منع و قدغن
مجال نیست که هیچ فردی دستی بر ضعیفی به تندی نگاهی یا دست بر کاهی کند
حاضرین بشنیدن این اخبار بشارت آیین خاطر از هراس و وسواس پرداخته
آرزومند اعزاز دولت آستانبوس شدند و این خبر روح پرور در تمام شهر
انتشار یافته صغیر و کبیر غنی و فقیر بدرخانه میرزا این جمع آمده اصرار بر
گشودن دروازه نمودند میرزا امکان ممانعت در خود نیافته قبول
التماسهای آنجماعه نموده برای استحکام وسیله نجات و حیات خود
نزد شاهرخ شاه رفته بتکلیف رفتن بدربار جهانمدار و عذر خواستن
از جناب مرحمت آثار نمود و بتاریخ سیزدهم شهر صفر شاهرخ شاه روشن گهر
بعزیمت لشکر نصرت اثر سواری فرمود و این خبر بعرض اقدس پادشاه
همایون سپهر رسید امر شد که ملازمان سرکار از دروازه شهر تا اردوی ظفر

پیشوایان درویشان و حضیران ارکان و امرا و جمیع بهشته به باب

رفته ادب و داد اعزاز و احترام کابلی و جمیع یکجا آورده درویشان را و حصل

شافعه ایشان استقبال به جلیل القدر بحسب الله امور باینده حصول درویشان

مجلس وارد تمام شوکت و شان قریب راه و ره ادا بان و دوره معانی

زحمت از کی و آسودگی و استراحت بجهت و زر و افزوده شد ایشان انجسم

یکجا ری خوارزم لازم بود تعظیم برای شدند قیمقچیان دستخط علاوه

نغم و مطعومات انواع از برای خوانهای فرموده امور باریکی مکث بسم در

و داد بود قیلی شبیه بالای رسال خاص شاه نعمت از بسم زنده باوان

سبب آن باینکه روزه ره خان شد کشیده مجلس در حضور و تزیین

ملازمت و عطا لذت این پای عطای دولت جواد سرای ایشان بیکجا شد بعد از بخشش

زرفشان تاج و جامه و انواع زر بیرون از نجسم سلطان کرکی روز دیگر بهشته

یکجا دعای روی داشته و ارقام صرعه و بیت جایی و احترام اعلام کردند بهشته

کتاب و نقل و دق صاحب مهیم و زر و اودر اشرف بانقلاب شرف بخشش و در وزیر انور

و بهروزی بر روی جهانیان کشاد شاهرخ شاه مرخص و مجاز بورود درگاه شهنشاه

شد و بملاقات اشرف دریافته مشرف بشرف مجالست بهره مند محظوظ

شده و بملاقات اشرف دریافته مشرف بشرف مجالست بهره مند صنوف ملاطفت

کرد بحضرت اعلی بطریق اعلاف استدعای عفو بجستن رخصت و دلجوی کلی

ذات اعلی ملکات انتساب کرد گفت زهی دهان افشانند و برگ

نوای خاطر شکسته گرفته آن مستلزم انواع تفرقه پریشانی شده و از کمال لطف

و شفقت تجلی بسبب انتساب فرزندی سعید ارجمند ساخته شاه و وزیر

چون این عاطفت دریافت کرد از پدری در حق سبب ظهور نماید از این

این نعمت بخششی دریا به خود بخشید و این عنایت خود زبان بحمد و ثنا

برگشود و در مقام مستشفع اهل جرایم در آمد و عرض کرد که گستاخیهای

اردوی ایلچیان بوقوع پیوسته بمقتضای فضل کرم امید وارم

معاف شود تا از بیم و هراس که از سخط و غضب پادشاهی در دل

دارند برآمده بمجلس ایلچیان تابند و قصد رکاب بوس نمایند حضرت اعلی

مظهر الطاف را این التماس او موصول بعز قبول ساخته بقسم مهیا

در اولات فرمان داد که منشور رخصت ظهور بهمه سعادت و ارشاد

دادند پیشتر عفو تقصیر و جسم برسر از ای اهل قصد و جمهور کنند

قدمی نموده بخدمت شاه رفیع جایگاه رسانیدند آقا شریف ملاباشی و
حاجی جعفر و دیگر اشراف و اعیان شهر باریاب حضور و جبهه سای عتبه فیض
المؤثر گشته سر افتخار باوج عزت و اعتبار رسانیدند و سرمایه تسلی و اطمینان از
شمول الطاف خدیو کیهان حاصل نمودند القصه شاه رخ شاه تا سه روز
در اردوی فیروز بهره اندوز عواطف دل افروز بوده روز چهارم بخلعت خاص
و بالاپوش زربافت عز اختصاص یافته برخصت انصراف معزز و کامیاب
شدند و اعیان و ریش سفیدان شهر که همراه بودند نیز بعطای خلاع و صنوف
اصطناع فیض اندوز گشته شرف رخصت دریافتند و مبلغ یکهزار تومان
تبریزی نقد و برنج و گوسفند و روغن و دیگر غله و سایر مایحتاج زیاده
از آنچه در شمار گنجد و بمیزان حساب سنجد بشاه والاجاه برسم ضیافت
انعام شد و چند نفر از علمای دیندار و فضلای شریعت شعار از برای
خواندن خطبه و یکنفر ضراب بجهت تکمیل عیار طلا و نقره از سکه مبارک
همراهی شاه حشمت دستگاه مامور شدند مامورین همراه شاه والاتمکین

کرده حضرت ظل سبحانی الطاف شاهانه آشنای اهالی آن سرزمین رحمت و دلجویی کرده بعلی
ذات ملکی صفات تجنب ننموده گفت زهی دهان افشانده و رنگ
زدای خاطر عسکر گرفتن مستلزم انواع تفرقه پرداخته و از کمال لطف
و تفضل سپه سالار پیش کش و از جانب ساخته شاه ذی
چون این عاطفت دریافت کرده بعزیمت وفور سپه ظفر پناه از این
ولیعهد شاه خود بچشم دل معاینه نمود زبان بحمد و ثنا
برگشوده در مقام استشفاع اهل حرم در آمده التماس گشتند که خطایای
ایشان بعفو مقرون گشته بمقتضای فضل کرم امیدوارم
معاف شود از بهر هر کس که از خطا و غضب پادشاهی دل
دارند برآمده بمجلس ایشان آمده و عفو ایشان نمایند حضرت ظل سبحانی
ملتمس عاطفت این جماعت را بمعرض قبول ساخته بر حسب
التماس فرمان داد که منشور رحمت شاه بهر ساحت فرستاده
و از آن پیش معفو گشتند و چون از این جمع بعضی در

و دکاکین در رایج چنانچه العالمین ولما جرین شد بعد ممهد گشتن این سلطنت
باین ده برهان واجب الاتقان حکومت و خلافت شاهرخ شاه میرزا ابن را
نزد خود طلبیده بر افعال و اعمال ناهنجار که از و بوقوع آمده باعث غبار تنگی در خاطر
اعلی حضرت سراپا مکرمت گردیده و حال سکنه ارض مقدس باین تباهی و خرابی
رسیده زجر و نکوهش موفور نموده با دراک شرف ملازمت والا راغب ساخت
و او هم چاره جز اطاعت و فرمان پذیری ندیده بیستم شهر مذکور باتفاق آقا
شریف ملاباشی بدولت عتبه بوسی فایز گشته جبهه سای زمین تضرع
و ابتهال و معذرت خواه صدور تقصیرات بزبان حال آن خجالت و انفعال گردید
حضرت ظل اللهی مظهر فیض و فضل نامتناهی رقم عفو بر جرایم اعمال آن
سرگشته طریق گمراهی کشیده و تقصیرات و زلات او را بذریعه التماس شاه
بخشیده مشمول اصناف رحمت و افضال نموده بعطای خلعت و بالاپوش کامل
الزینت بر مراتب عز و افتخارش افزوده و او در اردوی همایون بظلال
فیض اشتمال عواطف و الطاف بی اکناف منظور و مدرسی خاصان فارغ بال

مشوش الحال می بود و بعد از چند روز نقد و جنسی که همراه آورده بود بخانه
محمد تقیخان برده در اطاق نشیمن خود مخفی نگاه داشت و بنا بر مزید احتیاط
شب وقت خواب زیر بالین خود میگذاشت دزد اشی کابلی از نوکران
تقیخان بران وقوف یافته و بهنگام نیم شب دیوار آن اطاق شکافته در
آمد و یکی دست پال نمود سوای شال و کلاه که بالای سر میرزا گذاشته بود
چیزی دیگر نیافت همانرا برداشته خواست که از اطاق بیرون رود اتفاقا
پایش بعضوی از اعضای میرزا خورده و او بپای تعجیل راه گریز سر کرد میرزا
سراسیمه از خواب جسته بواهمه آنکه دزد آن مال زیر بالین را دست برد کرده
بوده بی اختیار بتعاقب بشتافت و در پای برج شاهی که از حوالی تقیخان
تا آنجا فاصله منجا دزد از صد قدم راه بود دریافت و از پس بشتافته دست
بگریبان زده بکشید دزد مغلوب شده رستگاری خود جز بدستیاری
خبره نیم کاردی که در کمر داشت بپهلوی میرزا حواله کرده بسمت کوه پایه فرار
نمود بعد از وقوع ملازمان و همسایگان میرزا خبردار شده و سر راه جستجو گرفتند

ونزدیک بیرق رسیده او را دریافتند چون زخم کاری بود بعد ساعتی از میان
آنها راه عدم پیموده صبح حقیقت حال بعرض حضرت خدیو بیهمال رسیده
موجب تأسف و ملال خاطر خجسته مآثر گردیده کلانتری مشهد مقدس بمیرزا حسن
برادرش مقرر فرمودند و حکم قضا نفاد بشحنه اردو و جارچیان شبگردان
بصدور پیوست که قاتل میرزا امین را از هر جا که باشد پیدا نموده بدست
وارثان او دهند بعد از اتفاقات فتنه جات بیوتخ بخط موتی نام نویسنده
سرکار نقیجان آن فراشی داشت درهنگام گیرودار میرزا با آن عبا را از
بغلش افتاده بود بدست آدمان میرزا افتاد و بآن علامت معلوم شد
که مباشر آنکار همان فراش مزکور است ارباب تفحص او را بجبره نویسی کرده
بطرف قری و مزارع و اطراف ولایات فرستادند و محصلان غلاظ و شداد
گماشتند که هرجا او باشد با هیئت و صورت و امارت بیابند غل و زنجیر
کرده بیارند بعد از تلاش و تجسس بسیار در کوه باپیشهد دستگیر نموده آورده
و حسب الحکم الاعلی بورثه میرزا امین حواله کردند بعد این قضیه آقا شریف بابی

۱

یافت از محن و غصص و عذاب شتا نی سرهنگ شب و خبر باد ذکر او
و اهل عفونت و ببا عطا ای بکلی کشت از ضرر این مو عطف کبری ای استشم
نسیم و از عفو و عنایت بارگاه عز و علا شده و از قعر بیرون آمده و بیا نسیم
الطاف شمیم بهشت و خلوع امان پوشیده و حلیه دمیده و اهل انکشف
و اهل دعا و دعا و طول افت و رحمت نشسته آب شکر نعمت بر غم
از افتتاح ابواب سبب و دوره و موکب منشور گشت بیش و روی سکنه
فرا با بلده و همه بر آمد که سکان و سیوابان که صورت آن جز قسم عرش
و بحر بر زمان ایشان نیز شد و دو از غیر از رخش بیرون دامن بکام
نی چه شد روه بر دوی بجابرون آمده و از زبل و ابنا از انجا و عطف
شکر سیر از شما منحاشد و از مخمصه جوع و خطر از نجات یافته بهره
حیات و دو بار گشته و با جماعت از غصص اکثر اغلب اول حوادث و
آفات محمد بی آل محسنه بود و از بین فرج این سحاب لطف و احسان اعمر
باری آب فرجه بیچاره آمد فضا رسته روشن و ذکر رفت و چون ذات

حضرت شاه [illegible] علی میران مغفور رحمت جناب رسالت پناهی و خاندان آن

افضل رسل بکام آمال بیت رضوی زیارت آستانه مقدسه حضرت

سلطان الاولیا برهان الاتقیا ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة

و الثنا بهشت درگرد و آن سرچشمه که موجب عفونت شدن چشمه

مشهد مقدس آن را و مشرف آن او گشته تحصیل سعادت زیارت

زمره روضه منوره و مجاورین و مستوطنین آستانه متبرکه

را باهم نگر و علاوه آن چشمه متعفن شده بود و رسم اراده و

[illegible] در این نهضت کامیاب مراد خود شده و گذشته طلا که

متصل گنبد مبارک است دوباره مطلا و همه جا منقش ساخته

جالب چشمه آن رسیده از آب و تاب ظاهری عاری ساخته

جدید [illegible] آن مکرر شده و موضع قندیل سه هزار [illegible]

رقبات عامره و آنرا آنگشته اسباب تعمیر آن صرف نموده

آن [illegible] وقوع سال [illegible] خاتمه یافت ۱۱۴۵

لله الحمد والمنة که سال نهم از جلوس میمنت مانوس خاقان بحر و بر دودارای
هفت کشور آغاز عالم آرای نمود، و فال خرمی و نشاط افزای بر روی
روزگار گشود، نیر اعظم فروغ بخش عالم بشوق آرایش بزم دولت از
منزل حوت به بیت الشرف خویش آمده نقش پردازان رواق زمان و
آذین بندان شش جهت آفاق را مامور بسامان و تهیه ساز و برگ آن ساخته
اشعه انوار صبح دل افروز روز نوروز را چون احکام شهنشاه بخت فیروز رو
افزای عرصه روزگار نمود و نادره کاران کارگاه ایجاد را سرفراز پیرایش و
تهیه مواد زیب و زینت فرمود و بر سامان بهار سامانهای گلگل از ابر
گهربار به پهنای فلک اطلس کشید و روی زمین را به بسط بساط زرباف
رونقی تازه بخشید و درختان خزان دیده از مدد قوی نباتی برنگ سیب
بستان ارض مقدس خلعت سرسبزی از کارخانه نشو و نما پوشیده شد و بلبل بر گلبن
موسم دی از فیض هوای فروردین خرم دهقان از سر نو کرده نشاء گل که
به غنچه زد از خاک بیرون می آمد به روی از نظر آفتاب از خنده بی تاج بخش

بجمال او تافته و خشت کلاه گوشهٔ افتخار بفلک سای رسانیده خلعت سرافرازی این
دولت ابد طراز یافته نوروز این سال فرخنده فال بتاریخ نهم جمادی [الثانی]
اتفاق افتاد و تحویل نیر اعظم درین روز بهجت افروز مژدهٔ شگفتگی
ازهار اقبال بگوش عالم و عالمیان درداد پادشاه خورشید کلاه
فلک دستگاه تا این موسم خرمی توام در باغ موضع حلوائی که از
بناهای آن مبدع قوانین عالم آرای است نشاط افزوی محفل کامرانی
و زینت بخش وساید دولت و شادمانی بوده از سیر و تماشای آن گلشن
فردوس مثال نظارهٔ حسن و جمال صنایع ایزد متعال میفرمودند از سایه گستری
سحاب مکرمت و فیض نگاه مرحمت بر سواد شادابی و طراوت او سبب
افزودنی سروهای آزاد چون غلامان فلک بنیاد کمر بخدمت بسته [بهمت]
ایستاده و انهار و حیاض بلطافت سرشار لب جوی همچشمی کوثر و [سلسبیل]
کشاده چمنها از جوش سبزه فیروزه رنگ معدن الکای نشابور و حبابها
از دور نسرین و نسترن عرصه‌گاه چینی خانهٔ فغفور لاله چون مشاهدان

تنگ قبا جلوه افروز بزم زیبایی و گل همچو معشوقان رنگین ادا چهره پرداز طرز
نظرفریبی و دلربایی و زمزمه آبشار پای اشجار طوبی آثار ترجمه جنات
تجری تحتها الانهار و نغمه طوطیان شکرین منقار رفته رفته طومار شکر
و ثنای خدیو جمشید اقتدار نظم  هوا از بوی گلها نافه سا زمین
چون ارض جنت عنبر آسا ز وصف بزم شاه و زر افشان ز بهر شاخ
گل بلبل غزلخوان ز درین خرم بهار عشرت افزا ز گردون گشته جهان
پیر برنا ز صبا از شمیم سبزه آورده پیغام ز سلطان سلیمان فر که خرام
قدم بر خاک نیشابور بگذارد ز کمین فیروزه زان معدن برون آرد ز
بده اول سزای اهل عصیان ز که خارستان شده زانها گلستان ز
با تأثیر نشئه نشاطی که درین اوقات فرحت سمات موجب اهتزاز طبایع
از جمله خصوصا ضمایر دانا و الا نهمت همت بلندی باشد اراده تسخیر
نیشابور که کنون ضمیر منیر بود از خاطر الهام ماثر سر زد و مقرب حضرت
الخاقان عبدالله خان درانی قورچی باشی دیوان اعلی مأمور شد که با جمعی از

بجا در این نصرت ابد ادای شکر فتح حصار آن گروه و وقوع شمشیر غزا بی پروا
تیغ بر دشمن رسانیده و مواطن و مساکن اشرار را ساخته و آتش کین شعله دار برده
کیهان پر از دود شرار چون حسب حکم قضا شیم مانند شهبازی که از دست
ادرشان و مالک شکار آشیانه از باب صید افکن شود و بال گشای هوای فتح و ظفر
شده و در دامن دشت و دمن و سلطان و ربع مخصوص شده بزن احمر درین کرده و جهان
کردست پیران و صمد و شمشیر وشان شده در فتح تیغ جهد و داعی
از ذکر دو تا شش سپه سالار ظفر و بیعو جمعیت صلح النور دراجعت کرد
بشمول الطاف عنایت و ترجمان کشف این ادله بدانکه از آنجا
رکاب همایون خطبه تعادل دشمن شکوه رسید آورده اوراق
و ساریکه او حقیقتم رسانند فتوحاتی که بعد از این نصب اوراق
دولت قاهره او عالم صیانی که از دست دنو با نزدی قدر نیز
این محمود با حمد ثنا بی نظیر رسیده فضلا مرقوم قلم حقایق نگار
میشود و نیز بعضی از صواب و حسابیه و بعضا عادت عزم که از نی

زاهد ربابت و زینت بخشش اریکهٔ سلطنت و خلافت بر فرق جوهر
بخشش ازین بیشتر کی از سلاطین نامدار و خواقین والا مقدار و از
سابقه معهود آن گشته بسلک تحریر در می آید آغاز کلام در صفت
دیباچهٔ بخشش این مرام آنکه چون خاطر دریا مقاطر از مهمات ارض فراغ
حاصل و مقرب الحضرة صاحب اشرف خان موجب حکم قضا جریان فرمان بخشش
ساخته بادوی جیش دلیر قزلباش قزلباش بست و اسمعیل خان بخشش
حاکم ارشید و اسمعیل خان با لشکر ترک ازین بی جهاد در آن جنگ هم دوران
جلادت خود از حضور آفتاب ظهور با امر مجاهد و نشان بخشش شد دور
بهشت عنوان بیست قزلباش عباس قحجان بیات اکراد و دیگر ایلات و دودمان
نشان و زینت مسعود یافته مواد خواقین ذکور گشت و نشان و سر ارشاد
بخلود پیوست که ماند مذکور مضمون فرمان سعادت توام کامرانی شد و سر
بلند و رتبهٔ بزرگی در فروداد و دعا بر جاده اطاعت و انقیاد و گذارد و در مستقبل
در بیت و از عنایت ساخته و از حضور صاحب الوزرا نشان و باحوال ایلات

آن کشور و ولایت مزاحمت نرسانند و اگر حسب اقتضا می شود کمکی و کومکی نمایند

کرده جمعیت و نفرات نه دهند و قضیه با محصوره محمود را مغلوب و مقهور سازند

مذکور با رشادات فیض سمات مسرور شد و غرض مرخص حاصل نموده روانه

سمت خیشار و بکر بسته بتقدیم خدمت مأمور شدند چون هر آن در مرتبان

لعل ابیاتی از جانب ازوسان بر جمیع شرافت و بر خاقان مالک

ستان جلوه گری مینماید و هم در بحر اخبار رغبت در مقابل

تقدس منزل آنحضرت جمجاه در باب شاهرخ میرزا که از اولاد

مرحمت گری و منظور نظر عاطفت پیراست درین زمان صحت اثر آن

چنان پرتو انداز رای عالم آرا گشت که پادشاهی ولایت ایران با وصوف

اقبال
زمره و هوا پیه قدر و منزلت نشسته بجای تاج سلطنت افزوده خود بهره دولت

بنظر خیشار بر بنظام ولایات دیگر که مطمح نظر اصابت اثر است معمور و منتظم

اقبال
بستانیم مرحمت کیا دولت به پیرای شاه و والاجاه و عظمت مبرز و

سبب
سو سپاه کامی بر مشکنان عظمت وای مرز بحر سلطنت زنجانی نما

ذکر تفویض نمودن تاج و تخت سلطنت ایران بشاهرخ شاه و وقوع امور
در عهد او و صلح او با

بیان قبل ذکر مرحمت شاهرخ
شرف شاهی بر مرحمت
و بنا بر تسخیر مرحمت

پرتو آیینه وی بهم آویخت از سر نو جوان گردیده و شبهای انتظار شش ماهی
شد و مرحمت از دست نسیم آنجا رسیده عمر وقت است که گل برافکند شمع
جلوه فرمایان بر تخت چمن گردد، بارنده حالت را فرصت مرده و زنده قدم
برامید عیش گستر شاه تاج بخش فلک بخشش تخت ستان [illegible] الشرف
بسر بر کار مرده این خجسته و مشکل کار را از آگاهی بهجت جشن بیند جشن
و تحویل ماه خجسته و اعیان بسته بنای سلطنت ملکی عظیم را باید سبب
رسم شمول بر طالع سعادت مطالعت با ما هنوز از نظر رفته برده شاهرخ شاه
بوصول این خبر بشارت اثر شادمان و بمساعدت بخت سعد
بود و چشم براه دست دعا و همت گستران بارگاه خلافت
ازلی هم رسید مژده رسان همت که این ملک طالب حضور و نور
شاه [illegible] طالع سعادت آن [illegible] شاعت [illegible] اقبال
از [illegible]
[illegible]

منظور نظر آفتاب اثر را بعقرب منزلت قرب و مسند اباز ارزانی داشته تاج زرین سرا

تزئین وجیقهٔ مرصع عزت آیین که مشتری طرهٔ مروارید نشان از پروین کهکشان

سلک دربای شیرین برکف دست آورده و جوهری مانند خوان زمردین پر از جواهر

آبدار بهر نثار مهیا کرده به نیت مبارک بر سر سعادت پرور آن زیبنده سریر

دادفر گذاشتند با عزّ و مباهات اورا از فلک الافلاک درگذرانیده باوج

رفعت و اعتلا رسانیدند بیت    خدیو عجم آن خاقان نشان ؛؛ که چون

آفتاب است گیتی ستان ؛؛ نشانید بر تخت شاهیش باز ؛؛ نمودش

میان [illegible] فراز ؛؛ بتاج سعادت سرافرازیش ؛؛ دگرباره شاد زمانه

ساختش ؛؛ بانواع دلجویی احترام ؛؛ باو گرد در رسم مروت تمام ؛؛

بگفتش که این ملک آبای تست ؛؛ به بیگانه گان چون دهم جای تست ؛؛

طمع نیست مارا بملک کسان ؛؛ بجز تاج بخشی وسر جهان ؛؛ ندارم

جز نیکنامی هوس ؛؛ ز دنیا غرض نام نیکست و بس ؛؛ بشاهان عالم

ز روی وقار ؛؛ ندارم جز مهر و رزی شعار ؛؛ چو قدرش بیفزود

شاه جهان ؛؛ نشد شاه جم شاه خرم بجان ؛؛ یکجا قران کرده خورشید

ماه ؛؛ نشستند بر تخت یکجا دو شاه ؛؛ که گفتا و چون کسب از نور مهر ؛؛

گوشهٔ کلاه صاحب دولت بیکجا به گردون سپهر و رفعت عزیزی و

[illegible] کشورستان و جهان لطف زهی داده خورشید بر آسمان

گردش ملک ایالت ممالک خورشید چنین که نمایان گردیده شد

و خلایق مرفه بر این [illegible] خاصه [illegible] تنفس [illegible]

[illegible] واجب و الا [illegible] آن [illegible] زبان از [illegible] فاخره

[illegible] مخصوص آن [illegible] بر این ممالک کل در دارد [illegible]

[illegible] مرحوم خان [illegible] حکومت و احسان لطف

[illegible] مخصوص گرد [illegible] خان جعفر [illegible] کارشناس وزارت و نسب

[illegible] حضرت [illegible] میرزا [illegible] قلی [illegible] خان نورمحمد

[illegible] و [illegible] شد و حضرت [illegible] کابل فنون

[illegible] انجام آن [illegible] لوازم تقدیم

[illegible] بیست روز [illegible] کرده از این امور بعد فراغ

[illegible] دولت ایام و انتخاب [illegible] گرفتار

بای عزیمت در رکاب ظفر بر آلوده متوجه پیش خانه سعادت آستان
بیت
شدند و بعد ورود مسعود بدان منزل میمنت آمود شاهرخ شاه را که تا اینجا بشا
آمده از سایه گزینان لوای ظفر برای اردوی همایون بود در خلوت طلبیده
گوش سعادت نیوش آن سراپا دانش و هوش را به لآلی شاهوار نصایح
ارجمند و مواعظ سودمند که دستور العمل آبادی ملک و دولت و مراعات
آیین ریاست و قانون سلطنت باشد گوهر آمود ساخته رخصت فرمودند
شاه که از فرط نشاط در پیراهن نمی‌گنجید شادیانه نوازان به ارض فیض نشان
مراجعت نمود و اردوی معلی قرین سعادت بی منتها بسمت نشابور نهضت
فرمودند و چون بعرض اقدس رسید که از خبر عزیمت ممالک‌گیرا رعب و هراس کلی
بر قلوب باشندگان نامی آن اولکا مستولی گشته دلرزه باندام اعالی و ادانی
افغان و میرزا حسن داوری و دیگر کدخدایان رخت هزیمت بسته قصد فرار بسوی
استراباد دارند شاه پسند خان سردار ممالک خراسان با جمعی از افواج
نصرت نشان مامور گردید که در آنجا رسیده غله وافر از برای سورسات

ذکر ملتجی شدن عباس قلی خان حاکم نیشابور به درگاه پادشاه مؤید منصور

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بتاریخ [illegible] رمضان المبارک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جاه و جلال عجیبه در جمعیت و دو کار با آنکه حسب المقدور دران آوان تنقیح

آنرا و تعیین نمیا درآن اردوی معلی مرجع شهادت بسته اند اهل نفاق

و عموم لشکریان از حقیقت بینی در مقام ستیز دستهای انتقام و خونریزی بر آورده

صورت احرام که حسب المقدور رفع مخالفات از دست آنجا مرزنده رادم

حضرت قدر قدرت اگر به جریده اعمال این گروه با مسبب رقم عفو

کشیده مامون و مطمئن نفس باشند که از آن مردم بخواهیم که مسیحه نقض ابرام

گذشته معفو و دن عفو و بخشایش خواهم کرد که در حلقه غلامی در گوش کشیده

در رضاجویی جهان مدار ساعی و از جرایم و آثام ماضی تایب و مستغفر بوده شده

با ملازم لوازم و لوازم اعتراف و استغفار اقدام نمایند که تا کی ... گذرد در

بندگی و اعتقاد و عمل با ترکمن ... الیها بجسمانی ... اعلام سید

حسب سایه ... و استعداد ... حماسه

به وقت عرض عقد سامانش ساختند از جناب دارای زمان در جواب ارشاد

کرامت مخاطب ... تحقیر کردن عامل ساخته در

بگریبان خجالت از خجلت سیل گناهکاران و شرمساران به پیشگاه نظر آفتاب اثر
حاضر شود باین وسیلت او در امان و تقصیراتش معاف در بارگاه فضل و احسان
خواهد شد فرستادهای مذکور امان نامهٔ بشارت شامل و رخصت مراجعت
حاصل نموده عباس قلیخان را بر کیفیت ارشادات مبشره از نجات اطلاع دادند
خاندکور که در ورطهٔ خوف و رجا افتاده نفس شماری میکرد بوصول آن مژده
جان مرده حیات از سر نو یافته رقم اشرف همایون را حرز جان و ذریعهٔ امان
ساخت محمد علیخان و باقر خان را بنیابت در شهر گذاشته دریافت شرف
آستان بوس نمود چون خبث باطن و تیرگی دل شرارت موطن او معلوم
جناب کرامت مآب بود باز فرستادن او بشهر صلاح دولت و قرین مصلحت
ندانسته رخصت انصراف نبخشیدند اما حکومت نشابور بدستور سابق
مسلم بر او داشته مشمول مراسم و الطاف گردانیدند و مشارالیه در درگاه معلی
معزز و محترم می بود و زیست باسایش و آرام مینمود بعد احراز این دولت
سه هزار تومان نقد برسم پیشکش منظر کیمیا اثر در آورد و موازی پنجاه نفر

توبکش را بر شتم نشابور توجیه نموده محصلان جهة ایصال آن تعین کرده در
خلال انحال سانحه پرملال بغازیان همراهی سردار در اولکای سبزوار
روداده تبیین انتقال برین منوال است که از فشونهای شعبه سردار
اکثری بر سر محالات غیرتابعه سبزوار رفته مشغول جمع آوری
اخترمه و کسب بوده که پنج شش هزار نفر از جانب محمد حسن خان قاجار
بجهة کوچانیدن رعایای آن دیار بر بیان آمده در صدد تدبیر کار خویش
بودند قراولان سردار گرد آن فشون را غبار کوچیدن رعایای بلوکات
سبزوار دانسته خبر بسردار موافق گمان خود رسانیدند سردار هم از راه
غفلتی
بی پروایی مغفیه باستحضار فوج ننموده و کار را سهل تصور نموده با مردم
که نزد او بودند سوار شده در پی آنها شتافت و در یک فرسخی بلوک مزینان
دریافت غازیان تهمتن توان شمشیرهای برق لمعان علم کرده جمعی را بیجان و
باقی را منهزم و پریشان ساختند و دسته دیگر از آن فریق شقاوت
نشان در میان کالها متواری و پنهان بوده انتهاز فرصت برده دستند بر بناهی

احوال امرای [illegible] [illegible] و فتح [illegible] [illegible]

زود گذشت [illegible] بسیار کرده [illegible] [illegible]

[illegible] ملتفت شده [illegible] [illegible]

[illegible] جنگ کنان [illegible] آمده [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] لشکر شده [illegible]

[illegible] احوال [illegible] بارگاه [illegible] جلال [illegible]

و بعد ازین [illegible] لشکر منصور [illegible]

[illegible] ساخته [illegible]

[illegible] که مسلمانان [illegible] [illegible]

معلوم شد که حسن خان [illegible] شجاعت [illegible]

[illegible] رفته [illegible]

[illegible] عظمت خان [illegible]

رکاب ظفر انتساب [illegible] خان رفته [illegible]

راه استرابادو لازمه اتفاق و امداد بجا آرند و اگر کسی از انطرف باعانت
رعایای سبزوار با کمک نشابوری آید سر راه برو گرفته نگذارند چون نصایح
ارجمند از جناب کیهان خداوند به نشابوریان ناسعادتمند رسیده
و اثری بران مترتب نگردید و معهذا نقاره زده مصدر تمرد و عصیان
بصراحه و اعلان شدند و عباسقلیخان که در پای تخت مبارک با
اظهار بی تقصیری خود نموده در رفع مهامی که موجب بد انجامی او باشد
کوشش مینمود تغافل و اغماض را در حوصله دریا آفرین و اندیشه
مصلحت گزین نیابد و ازین گنجایش نماند و عساکر ظفرمآثر بتقدیم
لوازم قلعه گیری مامور شده بهادران نصرتمند اطراف و جوانب
قلعه را محاصره نموده پشته‌های شیخ و سیبه‌های بلند در جاهای
مناسب مرتب و مرتفع ساخته هر روز نعمی پیش برده ملچار و تنگ
ساختن کار بر اهل حصار مینمودند دلاوران کوه شکن و بهادران
پلنگ افکن بر چار دیوار آن حصین متانت آثار تا زیره رخنها در بروج

و بعد از آن از جوانب نفطها زده و اساس آن مواضع سنگها بباراندند و بر خندق

روز [illegible] نزول کردانید و چون خانه از تیر و شکنب ساختند و از یک طرف [illegible]

و از [illegible] جهای بزرگ [illegible] در یک بیست و پنج من وزن [illegible]

باشد بر برج و باره شهر [illegible] و دیوار شهر [illegible] بر جای [illegible] شهر را با خاک یکسان

کرده و از جانب [illegible] [illegible] و دو [illegible]

جنبش و استقلال [illegible] برآورده [illegible] از جهت [illegible]

و [illegible] روز چهارشنبه [illegible] ماه مذکور [illegible]

حاصل کردن [illegible] ساخت

[illegible] اتهلکنا بما فعل

السفهاء منا [illegible] اعتراف [illegible] کرده

معاینه [illegible] برخلاف [illegible] کرده

[illegible] بموجب حکم [illegible] شهر [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

خیالی فاسد بخاطر راه نداده اند اگرچه همه آن فساد جبلت ازیشان مستوجب
قتل و سیاست شده بودند اما بخاطر الهام مآثر پادشاه مرحمت گستر چنان
رسید که این محرومان دولت دنیا و دین خود برضا و الحاح قبول امیعنی کرده
اند که از مال و منال دست برداشته و بطریق خونبها زیر سم ستوران غازیان
گذاشته مجاز و مطلق عنان شوند تا بهر سمتی که خواهند و جای باش بوده باشد
بروند حکم محکم نفاذ پیوست که اناث الیت تماماً و کمالاً گذاشته با عورات
و اطفال از قلعه برآمده بقلعه جات نواحی و اطراف مسکن گزیدند درین بین
احمد خان درانی بیات که عباسقلیخان با او ناسازی و نزاع داشت و مشارالیه
ازجهة ترک بودن مشتهر کرده بقلعه حاجی آباد سکونت اختیار نموده بود درد
بارگاه خلایق پناه آورده مشرف بشرف پابوس گردیده بحکومت الکای
نیشابور و سرداری کوهستان و سبزوار و جوین و اسفراین نوازش یافته
بمراتب ترقی و عروج دولت رسیده اسارای نیشابور که بدست روسای
عساکر منصوره مفتوح و ماسور بود نیز همه را در پیش جامع احضار فرموده با محمد خان

که حاکم آن ادجاشته بود و حواله نمودند که در انجا برده بودند و اهل و قوم و قبیله
انها را پسا نمود و چون اهل نیشابور باستحکام قلعه مغرور بوده دست بانواع بی
اعتدالی نسبت بغازیان دستبرد بن اردوی منصور گشوده بودند و احتمال میرفت
که اگر موکب خدیو آفاق متوجه مملکت عراق شود جماعه مذکور مسافت میان دور دید
دیده مصدر حرکات ناهنجار و مرتکب مفاسد بسیار شوند رای صواب‌نمای
اقتضا آن فرمودند که باره شهر و سور آنجا که مغرور منقلع ساخته و بنیاد فنا
ازان اولکا برانداخته ملک خراسان را از ناهموار و نشیب فراز آن دیار را هموار سازند
باین نیت کرامت بهر اطراف و جوانب قلعه و شهر را برادو سرکردگان تقسیم یافت
و آفتاب فرمان قهرمان جلال بتخریب آن تافت بهادران بیلچی و هژبران
کوه افگن بزور بازو و اقبال خسرو جهانگشا در کم فرصتی اساس آن قلعه محکم بنیاد را
از پا درانداختند و عمارات رفیعه و امکنه منیعه شهر را آتش کشیده جدران و بروج
قلعه و شهر را با خاک برابر ساختند و علاوه تخریب عمارات رودخانهای بزرگ
که از چار طرف شهر در جریان و از طراوتش آن آبادی مثل باغ و بستان بود

در کسب خشک و بی آب و آن خطه نزهت آگین را بی رونق تر از صحرای عرب
گردانیده ‖ ذکر انحراف اسمعیل خان حاکم خواف از جاده انقیاد و این شیر بار
مجملی از احوال اسمعیل خان که بهره بخشش عالمیان ثبت گذشت اینکه در عهد
سلطنت شاهرخ شاه و بجال بودن جهانبانی آن والا جاه بخراسان آمده گاه
در اراضی مخصوص سر برده و بعد از آنکه پادشاه مذکور بکمال مشغول شد
خاطر بر بخواب رفته و در قلعه و حکومت خشیار نمود و در جلوس ثانی شاهرخ شاه
دست باطلاق اعلام رفته شاه کشو جعفرخان کلانتر خواف را بجا داد
بعضی از کدخدایان آنجا که با مشغول شده بودند بحیله در زد و بر مقتول ساخته
مشرف بامر الکشت و در حینی که ارض مخصوص معبر حرکت جرجی بود و این
حرکت انجام ملی خدمات مشهود و بجانب سبحان عمرو مشهد بود و اسباب
ارادت بیش بجبس او باصدق شعور نمود و قسم شکست و با او پوشش و لطف
از سرکار دستانی بیابه ارسال داشته بود دار آن خود کام تیره و انجام عرضه
نمود و بهرحیث استقلال دست بحکومت آن ناقلاع گشوده و از دو جانب

تا آن غنیمه بشنید و در سالی که رایات جهانگشای شاهنشاهی در اولکای خراسان
ارتفاع یافته متوجه تسخیر هرات بود و شاهرخ شاه بعزم امداد اهالی آنجا
از راه خواف لراده مقصد نمود چون اردوی او وارد سواد قلعه رود گردید
اسمعیل خان باستقبال آمده در ظاهر لوازم اطاعت و خدمت بپایه اعلا
رسانید و در باطن از افعال ناشایسته خود می اندیشید که مبادا امنای
دولت مواخذه و مطالبه اموال جعفری از و نمایند و در اعتراض و خشونت
درآیند وحشت در همین اوقات بحسب اتفاقات علیخان قلیچی که از جمله
عظمای و امرای شاهرخی بود بحکام قلعه رود رفت اسمعیل خان نزد آن عظم
تلقها نمود و خان مشارالیه التفاتی ننموده چند راس اسب که اسمعیل خان
برسم نذر آورده بود برای نظر قبول نکرد و پاره سخنان کنایه آمیز گفته
از حمام برآمد اسمعیل خان چون از قرب موکب ظفر کوکب شاهنشاهی دل
قوی داشت و معارضه شاهرخ شاه را با آن افواج نصرت دستگاه از قبیل
مقابله سها با آفتاب می انگاشت بعد برآمدن علیخان از قلعه در بار اسد و سا خش

بلوازم تحسین پرداخت و در بقیه متضمن التماس کمک ظلی نموده روانه بارگاه
آسمان جاه ساخت در همان اوان قلعه هرات بر دست اولیای دولت فیروز
آیات مفتوح و فوجی از قشون منصور بکمک اسمعیل خان مامور گردیده بود در حین
آن وقت که عمله اشتعه شاهرخی توپ و قنباره بر قلعه بسته متحصنان را
شکسته دل و بنای حصار را متزلزل ساخته و قریب التسخیر ساخته علامات
فوج کومک نمودار گردید و چند بان هم بمعسکر شاهرخ شاه رسید سپاهیانی
که بهمت تسخیر قلعه گماشته مقصد بر کوشش ورزیده بودند دست برداشته
فرقه بفرقه راه فرار اختیار نمودند سلک جمعیت شاهرخ شاه از هم پاشید
و طاقت پایداری در خود ندید چند نفر غلامان معتبر با بادپای سبک رفتار
حاضر آوردند و شاه را جلوکش نموده بتعجیل تمام بمشهد مقدس بردند
اسمعیل خان ببرکت حمایت شاهنشاهی از خطر عظیم رهائی و دولت آستان
بوس حضرت ظل اللهی دریافته اظهار فدویت و اعتقاد نمود و از آنحضرت نیز
بر نوازشات التفات بحال او انداخته امارت اولکای خواف مرحمت نمودند

و بعطای خطاب ارجمند خان بر مراتب عز و مباهاتش افزوده بجهت
توجه تمام در تربیت او مبذول و مصروف و انظار عنایت و قبول بوده و او هم دست
بر سینه گذاشته دامنی را ذریعه سرفرازی دو جهانی میدانسته فدویانه خدمت
رخصت می نمود چون موکب فیروزی آثار عازم دار القرار قندهار شد مشار الیه شرف
حاصل نموده بخواف رفت و باستظهار عواطف و الطاف جناب اعلی روز
بروز ترقی بمدارج علیا نموده از جمهور اماثل و اقران و درجه امتیاز بهتری و در میانه
حکام خراسان بوفور دولت و شان مرتبه برتری یافت چون ساغر حوصله
اش گنجایش این باده مرد آزما نداشت بدست نشه غرور گردید و بخار نخوت
و پندار در کاخ دماغ او پیچید و درین سال که رایات جاه و جلال بعبد
انام کار مشهد مقدس سعادت نیشابور نمود مشار الیه همراه اجلال بجا
شاه پسند خان سردار یا مور با ولکای سبزوار گردیده بموجب تقدیر
چشم زخمی آن لشکر دریا نظیر رسید او خود را از میان بکنار کشید و مخالفان
بمبادرت تحریص و ترغیب نمودند که بخواف رفته باعلان اعلام مخالفت و عصیان

پرداز و تا مردم ولایات دیگر باصغای این خبر که اسمعیل خان با وصف ترتب
یافتگی جناب اعلی خاقانی و استفاضه و استفاده انواع احسان و اصطناع
سلطانی طبل نافرمانی بعلانیه فرو کوفت البته وهن و ضعف دران دولت
مشاهده کرده باشد باین گمان هر یک از باشندگان دور و نزدیک
سر از زوایه خمول برآرد و شاید باین هنگامه انگیزی خللی و فتوری در کار
دولت علیا افتد اسمعیل خان نیز از راه حماقت اراجیف انجماعت را از
مقوله صداقت و جز در شاودت خود دانسته از همان معرکه برآمده راه خواف
پیش گرفت و بتهیه سامان قلعه داری پرداخت و چریک تفنگچی از اطراف و
جوانب طلبیده باستحفاظ شهر و قلعه مقرر گردانیده و غوغای فساد در اکثر
بلوکات خراسان انداخت جمعی را گمان این بخاطر بود که اگر عساکر نصرت مآثر
توجه باین طرف خواهد نمود جماعه قاجاریه بکمک او خواهند آمد و ایلداران
اطراف دیگر هم قدم براه موافقت آنها خواهند زد چون کیفیت حال این تز
خیال بعرض ایستادگان بارگاه جاه و جلال رسید انزل خان سردار

سمت هرات با جمعی از فوج قاهره مأمور گردیده بود ارشاد رفت که به پنجم
عظمت جوار اسمعیل خان گفته اگر شان از سعادتمندی معاف شود و در
از مخصوص عیش مردم و اگر به مستان امیدوار عنایات و افضال اسباب
و مطلوب خفت فرزند و دارد و خود که با رصد و امور این خسیار سی و رحمت
برد خفت مطلوب حسب از و و اگر صورت تجسس از نصیحت او اش سهو بی اگر دو
مخالفت و از ما هر سر رحمت علوم شود و اتش مزد و رضای او از ات
تنبیه از ذات ثم خاطر کرده سبب اینها هم تقصیر کرده و جد سبب آن
تقریب نگاه دارم مرد اسمعیل خان از حسب او و تبلیغ نصایح و دستا
وز سبب بزرگ طوار جایی گرده بشارت عفو تقصیر مردم او آن محروم
محروم السعادت این عهد عظمت سودمند اگر مشش جان داده و صاحب
بیگانه جنت قصیل خاطر نگاه رشد از زمان عهد نوبت مراتب عصیا
و ظهور آمده و از آن ضلالت حقیقت حال معروض باد و به سان
سیم مثال بیان ترتیب اشرف جبر از زمین بو ارث را به عز اسعد بابت

اطراف قلعه را محصور و راهها مضبوط و مسدود ساخته ساعتی از احوال وقایع
نشیند مبادا آن روبه شعار از منفذی برآمده رهگرای وادی فرار شود و سردار
عالیمقدار حسب المضمون رقیم محترم قلعه را از چار طرف محاصره نموده در مقام
تحفظ و خبرداری و طرق و معابر را باحتیاطی که مور را هم مجال برآمدن نباشد.
اسمعیل خان نیز هر روز از قلعه بیرون آمده باستظهار دیوار سفاهت اظهار
خیرگی و جلادت میکرد باقی احوال او ان شاء الله المستعان نگارش
کلک بیان خواهد شد در بیان عزیمت خاقان قدسی نژاد بسمت ولایت استراباد
چون تنبیه طایفه قاجاریه از مدتی مکنون ضمیر الهام پذیر بود بعد از فراغ
از قطع و فصل قضایای نیشابور عزیمت ولایت سبزوار که مسکن و ماوای انجماعه
بود از نو بفعل آمد و از راه کوهستان ساحت اولکای مذکور را مطرح فروغ
خورشید ضیا ساخته در ظاهر قزلجق خرو کرد و یکی از خوانین شهر استراباد را بابت
جاسوسی افاغنه شاه پسند خان و غیره خوانین همراهی او را با جمعی از بهادران کار آگاه
مامور فرمودند که ناحیه بسطام الی جنگل استراباد و الی سبزوار با این حرص آثار نمود

بسیار [illegible] سیاحت [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] معلوم شود [illegible]
اینجا [illegible] سنگ و خاک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عنان همت اقبال از راه ترشیز و خواف بصوب مقصد معطوف فرمود

در بیان مستاصل شدن اسمعیل خان زنگنه از صدمات سطوت بهادران

موکب ظفر طنطنه و در آمدن او از در انابت و استیمان بوسیله شفاعت بجوار خان

سابقا رقم پذیر خامه حقایق تحریر گردیده که اسمعیل خان خوانی بمقتضای

بطالتی منحرف از جاده اطاعت و بندگی شده بصدد اطوار عصیان و

بی باکی گشته و ازلخان سردار بنا بر آن نکوهیده کردار از حضور ساطع النور

مامور گردیده بمحاصره قلعه رود پرداخته راه فرار بر محصور مسدود

ساخت در بولاکان اولکا شرف بقدوم نصرت لزوم خاقان کشورستان

گردید اسمعیل خان ناصیه بخت خود را بتقبیل آستان سپهر بنیان روشن

نگردانیده و باعتماد جماعه مجاعه که در قلعه داری با و رفیق شده بودند خیال محال

در سر جای داده مستعد مدافعه و جدال گشت غافل از آنکه صعوه ناتوان را

با شهباز بلند پرواز چه مجال مقاومت و خس عجز سامان را با سیل کوه ربا کو

یارای استقامت از ارتکاب این حرکت بی برکت جز نکال دنیا و آخرت نخواهد

و زرخت دانشوری را حال نرفت باتش پای زنبار رفو او بسوخت اما اصل آن بود

با خلق جنگ چون موری که با پیل بیان بستیز و کر عنان و جنگ بسته و بیره

بیم از مردم جلادت شعار از قلعه برآمده بسلطان در دار دست بچاره بکشود

بنیاد ران لشکر مغا بر اهل اشتاد قدند و بر راهی از پایش جنگ و ز تیب

در بسته ادر در از قلعه ثبات بر دخشند و جمعیت خود را در جسم

و پنهان سپاه خشند چون جمع بی رفتند کری آن معز و دولت کر بنیاد

انجا مسند قسر از قوم ان جلال احمد و قرار صد و در کردیم گرد و ان جلال قلم

اما درید و رها شده خود را با پای حصار را خوار جلس پایندی قوت گشتند

بنیاد وحش از قوم آتش خر شده و لاوران جلادت شان حصار بکام در آمد

او را ان حصن ستانت بنیان را چون کمین با گشتری در میان گرفته در آن

بنیاد بست شد را با بر و بر برج بسته شد را ای آتشین دم برآمده دون قلعه سرا

و فضلکیان را بهر کمر را ساختند تا اسب تر جنبید و حصار حق آن باد آن

بعضی را ان شعله ریز و بعضی فرشتگان برده و اسمعیل خان بی بیره مجدا ز حرآل مجره

معلوم شود که تاب مقاومت با غازیان فیروزی رایت ندارد اگر بنا و برین
اصرار بر طریق تمرد و استکبار نایرهٔ آتش غضب سلطانی دود از نهاد وی برمی آرد
و هرگاه آفتاب جلال از جانب قبله برآمده عرصات کرم نماید ابواب قلعه
بیک لمحه مفتوح و در تو بسته خواهد گردید و در آن وقت انابت و استغفار
هرگز سود نخواهد بخشید ناچار از راه عجز و مسکنت در آمده که پسر خود را پیش عالیجاه
مقرب الخاقان برخوردار خان نظر ملاطفت و شفقتی که در اوقات بودنش در
اردوی کیهان پوی بحال او داشت فرستاده خامهٔ مشار الیه را شفیع و وسیله
محو و صفح اعمال شنیع ساخت عالیجاه آن پسر را بحضور پرنور برده التماس
عفو تقصیرات نمود مراسم شاهنشاهی بالتماس جانب خان سعادت نشان که
از فدویان خاص حضرت ظل الهی است ملتمس او بعز قبول موصول ساخته
لشکر را از تسخیر و آویزش منع فرمودند بعد ازین اسمعیل خان هم از قلعه بیرون آمده
بر عتبهٔ سپهر رتبه که سجده گاه سرفرازان روی زمین و محل جبین سلاطین
صاحبان تاج و نگین است حاضر شده و جبههٔ نیاز بر تراب انکسار مالیده و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آقا یاقوت خواجه سرا نیز بخطاب مستطاب یاقوت خانی و منصب داروغگی
دفترخانه مبارکه والامین الاماثل والاکفا ممتاز گردید و بعلاوه میرزا محمد خان
و میرزا شکرالله خان مستوفیان قدیم میرزا اعلی رضا خان اشتهاردی
که اول در دفترخانه همایون متصدی بود با میرزا هاشم خان خفیه نویس
ولد عبدالله خان وکیل مالیات قندهار در سلک مستوفیان سرکار
درآمده سر مباهات باوج سموات رسانید حل و عقد بعض مهمات
و داد و ستد مالیات بعهده نام بردهای فوق مقرر گردید القصه شاهنشاه
دارا غلام بعد از انتظام و انصرام امور دفترخانه سپهر احترام در بیست
و هفتم ماه ذیحجة الحرام بزیارت مراقد و مزارات اولیای دشت
سوا و هرات نور الله مراقدهم تشریف برده استمداد همت در امور
دین و دولت فرمودند و تصدقات موفور بارباب استحقاق مرحمت
کرده وقت پیشین مراجعت بدولتخانه میمنت آیین نمودند و چون روضه
منوره و مضجع مطهره نواب غفران مآب علیین مکان محمد زمان خان
والد ماجد آن سرور هفت کشور در دو فرسخی شهر هرات واقع است

و زیارت آن مرقد مطهر که از خاطر آفتاب اثر شده بود و لاجرم حکم همایون
شرف نفاذ یافت که پیشخانه دولت را در آن مکان ایلگشت برافرازند فرمان
بر آن حسب الفرمان واجب الاذعان سراپرده تمکین عز و علا را در آن بوستان
فرح افزا برافراختند و کیهان بستان مربع صولت در ساحت
فیض اشاعت بر پشت شبدیز جهان پیما برآمده و نقل دره به ساحت
آن مکان مسعود انداختند بعد تقدیم آداب زیارت و احراز صنوف
کرامت در عمارات لطیف و منازل فرحت بخش نزول بهجت شمول
فرموده چند روز در آن مقام پر برکت الزام توقف نموده و چهره بذل جبال
سابغ خطیر و فواکه و اطعمه الوان افزون از حد تحریر دست عطا و احسان
کشوده صلحا و علما و سکنه آن بقعه فیض آگین را بانواع خیرات و مبرات
نواخته و یکایک خدمه و علما و مجاورین را بجوایز شاهانه گران گران بهره مند ساخت
بتاریخ جمعه غره شهر محرم الحرام عنان گلگون صبا خرام را بصوب
مستقر دولت انعطاف داده و بسیر کنان و شکار افگنان بدار السلطنه
قندهار نصب خیام کیوان احتشام فرموده و در حین داخل شدن

وضابطه بعضی از مهمات معاد اگر بخطا رفته و مهمات ایشان بمراد باشد گرفته با
بسته بوده خالی شد و عقده دل واکشود و ذکر کوشش بمراتب در سبب
بعد از این بشارت سواران آن ماه گل شکفتگی ساختند و چشم منتظر بر
راه وصول موکب کرامت آثار چون طلوع آفتاب تابان گشت الحمد لله که باعث
و تفضلات و عطای سعادت بخش بر آمده و کامیاب دولت حضور شده
شرف ملازمت دریافته با خاقان معارف مرحمت و رخصت شدند
با نذر و تحفه بدیوان تشریف آورده مرخصیان بحضور طلبیده و بعضی
در اسبیده داد رعیت پروری و دادگستری بجا آورده و گرد هر پادشاه
والا جاه ... باجمیع القراء و جمیع الامرا خاقان پادشاه
و عزل و نصب بعضی از حکام و ولایات بجمیل اختصاص چون در ایام
خبر از ممالک ایران خاطر بر گشته خاقان صاحبقران
بجلالت قسمت با حضرت دولت دست بدست ... و ... حشمت و
کامکاری به سپهر شوکت و پادشاهزاده ... بنهایت تعلق داشت
و در هنگام معاودت قسم علو فطرت ... طلب نام آن ... کرد

دولت نسب خواجه عبدالله بقیه در پناه دولت حضرت قران گردید الغ فیض
پیش
چند دم صحبت آنحضرت آن سعادت بخت بلند ما زمام اعزاز و دولت پیشان
سرگشته تاج بخش ماه منزل شاهان و فرزند و برادر کاملان منظور کرده
جدا از دور بوستان فلک بنیان افزوده از حالات بخشش آن روی در یک
آن روی نصیحت از مجلس مبارک شاهان خورشید اختر سپهر کلاه نسیم
وهفت اختر بود با پادشاه پادشاهی واجب دولت از وجود داعی حضرت
گشت از روی کمال ملاطفت و عنایت آن در یک طلبیده با نوازش تربیت
شد مشغول مراعات نگران از وجود آن دو چشم منظور ان شب آن قران
هشت فیض در زلف سعادات شده نظم چو شد از مجلس
قران
بهره ور شد گردون برافراخت مشعر اوده سر زد دو سعد آن گرد بنا هم
بخواند آن به آن نگاه داشت آن ساعتی بذل الطاف و پرسش احوال
پرداخته آن نور دیده اقبال مشمول حرم محترم خاصه خود و با برادر کیان
سراوق عفت بنام این قران حضرت قراباغ ان دو ستم محبت شده

بیکدگر کنند　　فرخ رخ آن پدر که چنین باشدش پدر　　خرم دل آن پسر که
چنین باشدش پدر　روز دیگر عالیجاه رفیع جایگاه آقا بابا سرکار حضرت
ظل سبحانی مقرب الخاقانی خانجان خان درانی سردار ممالک موضوعه
هندوستان و مقرب الحضرة العالیه مرادخان درانی جارچی باشی سرکار خاصه
شریفه و باقی خوانین و سرکردگان که در رکاب شهزادهٔ والامقدار درگاه
آسمان اقتدار آمده بودند. در دیوان عام شرف اندوز ملازمت گشته بهره یاب
عنایات شاهی و خلاع فاخره و عطیات وافره مفتخر و مباهی شدند و شاهزاده
نامدار و عالیجاه سردار و باقی امرای کبار از زر نقد مبلغی با خطر و جنس شالهای
زمه و غیر امتعهٔ نفیس بی نظیر برسم پیشکش از نظر انور ضیاگستر گذرانیدند و
درین وقت فرخنده و زمان خجسته عالیجاه معلی جایگاه فدوی یکرنگ آستان
خلافت بنیان مقرب الخاقان محمود خان خواجه سرا از کمال تفضلات
شاهنشاهی برتبهٔ ارجمند قوللر آقاسی گری سرکار خاصهٔ شریفه ممتاز و سربلند
گردید بشارالیه در اصل و نژاد از تخمهٔ آقا برده امرازادهٔ عظام گرجی [illegible] است

پدر و اقربای او در زمان سلطنت نادرشاه بسامان ثروتی که داشتند طبل یاغیگری
کوفته لوای مجادله با پادشاه برافراشتند عاقبت منهزم و مغلوب شدند
و اموال و اماکن بغارت داده اولاد ایشان با محمود خان مذکور اسیر و دستگیر
گشتند نادرشاه اطفال مذکور را خصی و مخنوث کرده مشار الیه ابعابته تا رشد
از آنجا بدرجه اعتبار و امتیاز بر آورده منسلک بسلک خواجه سرایان دیوانی انسلاک
زمود و او بعد از انصرام دولت نادری در خدمت اولادش باخلاص حاضر بوده ادای
حقوق بندگی و نمک خوارگی مینمود چنانچه هر یک از غلامان و خواجه سرایان نادرشاهی
بعد از وقوع واقعه یاس بنزاکت بخاطر نیاورده و حق نمک را فراموش کرده هر یک
با میری از امرای کرد و ترک توسل هم رسانیده او هرگز بمقتضای وفای جبلی ورق
برنگردانید وقتیکه ارض مقدس خلد آثار بتصرف پادشاه گردون اقتدار درآمد
درین زمان مشار الیه برهنمونی طالع و بخت سعید بنشیمن آستان فیض بنیان شتافت
و در اوقات ورود مسعود بنواحی خواف بخطاب خانی و عطای جیقه دستگاهی یکی
از آقایان دیوانی رتبه امتیاز یافت و چون بعرض اقدس رسیده بود که سلیمانخان

حاکم سیستان از نسل سلاطین کیان است او را دختری است بحلیهٔ عصمت آراسته
و بزیور عفت پیراسته که لیاقت استتار سرادق سلطنت دارد محمود خان مذکور
در وقت توقف خدیو آفاق بیورت قشلاق مامور گردید که بسیستان
رفته آن دُرّهٔ فاخرهٔ درج عزت را با پدر مشار الیه بموجب حکم روانهٔ آن
اردو کرده و هنوز مراجعت نکرده بود که مُلهم غیب بضمیر کرامت تخمیر جهانبان
القا نمود که بر سر غلامان سرکار خاصه ~~سرکار خاصه~~ سرکرده معین نشده
و عالیجاه محمود خان بصدق نیت و صفای طویت در دولت دوران
عدت خدمت پسندیده سرکردگی طایفهٔ مزبوره بمشار الیه مفوض گردد که هم
او را باعث امتیاز و سربلندی در امثال و اقران شود و هم اینخدمت عمده
از مساعی جمیله اش پایهٔ اعتبار و ارجمندی رسد باین اراده سرافراز داده
سرکردگی آقایان و غلامان پیشخدمت و خطاب خانی بعالیجاه حمزه خان خواجه سرا
که او نیز از قوم طبارسی بود و تفویض اینخدمت در نظرها از مناسبت بعید نبود
از غیبت محمود خان      شده بود از آنکه عالیجاه محمود خان خدمت ماموره

بجا آورده با اتفاق [illegible] ترکش بن سوی منصور به افغانستان سعادت ورود

خان زمان [illegible] کرده با بن منظور [illegible] مراجعت کرده و در بین سال [illegible] تحت

گجرات و [illegible] حکومت [illegible] در بیست و [illegible] سادات [illegible] لاهور از عزل [illegible]

کابل باز جنگ خان عالم بگشت و حکومت و صاحب جمع [illegible] ایالت پنجاب

عبد الصمد خان افغان محمودزی عنایت شد و [illegible] در آنجا رفته بخدمت

خدمت [illegible] و [illegible] سال باز جنگ خان عالم بگشت حکومت

چندی بحال [illegible] لاهور از عزل [illegible] خان کابلی و عبد الصمد خان

افغان محمودزی بحکومت و صاحب جمع [illegible] ایالت پنجاب [illegible]

یافته و در آنجا رفته [illegible] خدمت [illegible] طرح بنای

[illegible] و باتمام [illegible] آن [illegible] تحت [illegible]

با معموره [illegible] طرح بنا [illegible] افغان که حصار ذات البروج فلک [illegible]

[illegible] کار [illegible] منظر [illegible] جهت [illegible]

برای [illegible] افغان [illegible] اقسام [illegible]

بجهت مراعات گوشه حصن حصینی از وجود سلاطین و پادشاهان و آنچه بود تا ملک

را از محن گردون که ایام دوام آن قادر بیچون در کنف حفظ و حمایت آن مشفقان

صفات محل امن و آسایش مصون و محمی باشند و ایشان در مقام آسودگی

و اطمینان بوده در زمانی مامون باشند و چون گرد و سعادت امور این

مرحله از جناب ملک منیر شده ادای حق این خدمت عظمی و موجب کبری بر ذمه

همت ایشان لازم و تقدیم بر ازم پایستانی و جراحت دائم محکم گردیده و مدار کار

آن منحصر است بر آنکه آن مشفقان مرتب خلافت و جهانبانی اساس سلطنت

بر حدود و اطراف ممالک خویش دارند و بعزم تسخیر ممالک دیگر جنیبه بیابان

ناملک حزم مراکز امن و امان و رعیت ایشان بمنزله ایوان بهشت داه

چه آن بود که هرگاه پادشاه بطرفی دور دست حرکت کند بخشش عمیم

از ولایت دست مختصر گردد و دشمنی قوی از جانبی حرکت کند و از هر جانب دستی

بیستد و از انجا مجاهدت و مکرر و شرط و عرض ناموس بخاطر

و عنایت شود و از جمله سلاطین دوربین و خواقین حضرت آئین پا بسلطنت

و ملک داری بر تعمیر قلاع متینه و حصون حصینه گذاشته حصارهای فلک
ارتفاع در ممالک محروسه بنیاد نهاده اند مستحکم و رعایا و رعیان او وقت
در آن مکمن مستحکم جا گرفته محفوظ از آفات و خود بخاطر جمع مشغول بتسخیر
ولایات بوده اند خاقان مظفر لوا که بمقتضای همت والا نهمت کشورگشای
تسخیر اقالیم و ولایات جوار را مطمح نظر همت ساخته بمنظر مقدس پناه
از حضرت اراده تعمیر حصارهای استوار و تاسیس اساس آن بنیاد و رسم
و از انقراض مملکت خطیر و در کرکشیر تنظیر هر قصبه که در اول وقت مکن
اول جلوس همایون در اوایل بهجت مقرون بنیاد سلطنت حضرت خاقانی است لیکن بسبب
مقرون اقدام مکرر نموده از انجمله صورت این دولت صواب آمده در شهر
و قرع تیر سرکشان پاکیزه و حریق تیز الا کاری مستحکم ساخته بمحض تشریف مؤید ظفر شد
بیت المعمور روشن چون حصن ... دار فتح و اقبال سیر و حوالی
مزید وقت ولیکن چون خبر بخت سکندر آن موضع بسبب موعظه و اسو
و عروج طالع نشان جلیل آفتاب عالم افروز دولت شامل خاقانی مشهود

ش بدان و عار برده خفقا از رنج نمی‌کشود و بجای امن و جمعیت خیول بر نشانی

واقف دران ناحیه جولان سیمو و خیابانچه قلعه قندهار را با آنکه موسطست

بکوی بند و نارین آن که مشهورست بقیقو و قلهٔ جبلی فلک مونه واقع

شده از تغیر احوال روزگار و تقلب و ضیاع لیل و نهار متصرف نادرشاه دفیت

و عمارتش از نعمت و غارت صورت ویرانی داشته ام باقصی الغایت پذیرفت

و او در جای که لشکرش سنگر زده لشکر اقامت انداخته بود قلعهٔ محقری

مستقیم که در وسعت و فراخی ربع قلعه قندهار نیست احداث نموده نادرآباد

نام نهاده و باشندگان شهر را از مساکن مالوف برآورده در و سکنا داد

و بعد از انقراض زمان او در عهد دولت خداداد چند سال و هم از جلوس میمنت

مانوس همان مکان مستقر موکب ظفر کوکب را مقام و مستقری بود و در

بعض سنوات که وفور امطار از سموات اتفاق می‌افتاد از کثرت آب و

روز سیلاب خرابی بسیار بابنیهٔ آن حصار رسیدی تا آنکه رو میداد در بن

سال فرخنده منوال که در ورود مسعود خاقان ملک جنود با جنود دشت

این واقعه بسته از مشرق ضمیر انور لمعه افروز اظهار و مقتضی مشوره با امرا عالیمقدار
شد هر یک از حاضران صواب اندیش موافق فهم و درایت خویش خبری
معروض میداشت و صورتی از صور معقول خود بر صفحه بیان می نگاشت
رای بعضی بر آنکه قلعه قدیم برابر زمین مزید گردد و بنای کهن زمین توجه این دقیق
بخش صفت تسلیم نازکی از سر گیرد و صوابدید برخی آنکه تعمیر از و بهتر از تجدید م
کهنه و زمین نقش نو انگیخته و لیکن بنیاد درست شکسته و ریخته است آثار اعلام
رای جهان آرا که مهبط انوار غیبی و مکمن اسرار لاریبی است بدان قرار گرفت
که خود بنفس نفیس متوجه تعمیر و تشخیص این امر مختلف فیه شوند اگر مرمت حصار
قدیم در نظر اصابت اثر مقرون باستصلاح باشد امر جلیل باقامت همان شکسته از پا
افتاده عز صدور یابد و اگر بعضی مناسب ننماید و احداث حصنی جدید بخاطر کرامت
مآثر رایج آید در جای دلنشینی که بلطافت آب و هوا و پاکیزگی سواد و فضا انتخاب
زمین درو کشش خلد برین باشد سمت ارتفاع بر قلاع سایر بلاد و بقاع یابد بحکم شد که
سواری مبارک جهانبانی سازند و امرای ذی شوکت و وزرای فلاطون فطرت هنر

حاضر شوند چارچیان سعادت فرجام و منهیان بشارت پیام مژده این خبر جان بخش
پرور بسمع اشرف و مقدس ساخته در کارخانه فلک آستانه احضار نمودند و شهریار
سلیمان اقتدار بر اشهب صبا رفتار سوار شده اول بطرف قلعه قدیم
توجه فرمودند چون قلعه مذکور واقع بدامنه کوه و سکنه آنجا در تابستان از
شدت گرما بستوه می آمدند و مردم بعضی محلات که دور از آب بهشت از قلت آب و
گرمی هوا عسرت و زحمت تمام گذران می‌نمایند و سوای این بعضی عیوب
و علل دیگر هم بعرض اشرف اقدس رسیده بود از جهات مرتضان که بنای
منفعت سمات مناسب نبود و از آنجانب عطف عنان فرموده بتفحص جای
دیگر متوجه شدند تا که قلعه زینبی معروف به خواجه بنظر فیض اثر درآمد که رودخانه
موسوم بیاب متصل آن خطار مثال در جریان بوده و بوسعت فضا و لطف هوا
و امن اجتمعه با صفا از منطوقه روضه آسا و بفرح آسا تمثال حکایت مینمود و انگاه آن
دلپذیر این ضمیر دلبسته خاطر خطیر افتاد غلامان غلمان طلعت که با برقیهای الوان
حاضر رکاب سعادت بودند هر جایی از آن ارض بهشت مشحون که اشاره همایون

بیت برجی نصب کرده و صورت بروج دوازده و دیوار بر آورده بشکل
مربع از حصار مدوّر ساختند و موافق همان ترتیب و ترکیب معماران مهارت
پیشه و هنرمند بسان درست اندیشه زمین را حفر نموده نشانی برای تعمیر مقرر
میکردند و طول و عرض عمارت بموجب آن در نظر می آوردند و بعد ازان منجمان
سعد و زمان اسعد که طرح این بنا مبارک انداختند موسوم و مشخص مقصود
نموده ملازمان رکاب دولت را بادای آداب تهنیت شرف اندوز ساختند
و بتاریخ روز یکشنبه غره ماه ربیع الثانی بموجب حکم صاحبقرانی که عالیجاه
رفیع جایگاه جالینوس الزمانی مسیح الانفاس ارسطو قیاس کاشف
رموز حکم صاحب السیف و القلم واقف آنات و ازمنهٔ شمسی و قمری عارف اسرار
زایجات علوی و سفلی مقرب الخاقان سعادت خان منشی باشی باتفاق منجمان
دقیقه شناس ساعتی سعد جهت بنای قلعه فلک اساس استخراج و اقتباس
نموده بعرض اشرف اقدس رسانیده بود در همان وقت معین سعادت قرین
امرا و خوانین و علما و صلحا و کلانتران خود در الحضور کرامت ظهور رسانیده و فاتحه

برای دوام دولت ابدمدت و مبارکی و استحکام این بنا و فلک رفعت
خوانده دست و زبان بدعا گشودند و بنایان پاک دین و کارگران نقوش
گزین بفیروزی و فرخندگی شروع بکار نمودند و متعهدان خدمت نعمت خانه
خزانه گردون مدار بموجب فرموده پادشاه سلیمان اقتدار درآنوقت بسیاری
آثار شیرینی و افزاید از حد وزن بیرون و نقود و متکاثر از شمار افزون برسم
شگون پیش آورده درآن مکان بهجت آشیان حاضر ساختند و در حین
گذاشتن خشت نخستین از آن بنای عرش قرین عالیجاه رفیع جایگاه
رکن الدولة العلیة العالیة مؤتمن السلطنة البهیة الخاقانیة مقرب الخاقان
برخوردار خان قدوم سعادت لزوم آورده حاضران آن مکان فیض بنیان را
از اعلی تا ادنی همه را در یکطرف بجای مرتفع نشانده و یکان یکان را شرح و
خوانده از وجه جهان و انعام پادشاه و حاتم غلام مبلغی نقد فراوان و تنقلات
نعمت الوان داده دامن امانی و آمال هر یکی را مالامال عطیات بی پایان ساخت
الحاصل حضرت اعلی بمقتضای شوقی که در ترصیص این بنای همایون بخاطر فیض

شهر را معاینه کرده بود تا چند روز اوقات فرخنده ساعات صرف آن
شغل مبارک آیات نمود و پیمای فضای درون حصار در طول و عرض
و ارتفاع دیوار موافق حوصله کیهان فسحت و وسعت آسمان رفعت
مقرر کرده و اطراف اربعه آن را بذراع تنقیح و تشخیص به پیمایش آورده
به امرا و اعیان و عظما و ریش سفیدان و خوانین و سران ایلات و
بیگلربیگیان و ولایات و دیگر خدمه دولت که واقف از کار بوده
بود تقسیم نمود و همگی گرم اهتمام و مشغول باتمام تعمیر انقسام فرموده تمام
از شهر مقصود و مقرر شده بود موقوف داشته بهشت جانب
امر شاهی موسوم ساختند و از این قسم که هر جانب معمورات
و منازل شاهانه و باغات فرح بخش دلگشا و این نزول از رشک مبارک
و از طرح مساجد و حمامات و کاروانسرا و بازار و چهار سوق و
اصناف گلشن هر یک بهشت فرح بخش و معمور ساختند و در میان بازار خیابان
وسیع در دو طرف خیابان دکاکین در کمال زیب و حسن ترتیب قرار داد

و در کنار خیابان از دو طرف پیش دوکان جوی آب روان در بغل جو

زمین وسیع را مشجار ساخته و میوه دار از قبیل توت و زرد آلو و همان

سبز و ریان و پای درختان آب صافی در جریان بوده صورت

جنات تجری من تحتها الانهار بر روی زمین آشکار ساخته و آنچه حقیقت [illegible] علو

همت و حسن نسبت بانی سامانی جهانبانی و مظهر لطف یزدانی بوده و تخت

و علاوه این حسن نسبت در زینت و صفت بنا و حسن ترکیب آوردن نهر

بزرگ سوای جوی یا آب از دریای رود خانه آب بهت که از طرف [illegible] و [illegible]

جبال و سنگ و در اثنای راه زمینهای پست و بلند و کوههای گران سنگ

واقع بوده آمدن آب از آن مسافت از خیابان راه بر صعوبت در نظر عقل

روزگار بر رهایان این کار مشکل و دشوار مینمود بر همت مشکل کشا [illegible]

زمینش هموار راست و از اندر [illegible] و کارگران نقاش [illegible] [illegible]

دفعه از اثنای راه [illegible] شکست [illegible] جاهای شیب [illegible] [illegible]

[illegible] از طرف [illegible] جمشید [illegible] آب [illegible] روان [illegible] چشمه حیوان [illegible]

از شهر با نقابت جاری و روان گشته موجب کمال رونق و شادابی گردد
و سوای ارض فرح روضه زیبای بی‌خبر زده و مدتی که سرسبزی آن به بهشت
نزول یافته از آسمان بود و طراوت آن موجب فیض عام و باغ‌بخش و طراوت باغ
رسیده و مجلس اعظام و سرکاری تمام مع شعبه به موجب امر از جناب خاقان
رسیده و احتشام شغل این امر و شدت و عرض چند روز صورت انجام یافت
آیات سرکار قرین اقبال شده و حال و در نظر افاضی داده و اعلی و هم بجوی
و به کیف حق ازان این بیت مصداق مضمون این بیان گشت و بیت کارها
کار رونق آب و رنگ سپید و هم و رنج جوی شهر آب و ترقی و زیب
و سرکاری اتمام یافته و عمارت رفیعه عالیه و عالیجاه ذوالجلال
عمده خوانین ذوی‌الشأن براداران عالیجاه مقرب الخاقان
مشغول گشت که عهده که تمام در و از هم استحکام بکار برده و زود
به اتمام رسانیده چون گشته و بسیار کسبه و اهل دولت
بر داشته‌اند و ... و دکاکین و درین معموره

که بری اتمام این امر

بنا کرده بجای بقعه دوارسش پیکار کرفته از ان وجاهت کبار از شعشعه او
بنا کرد از روی تحقیق بهشت بر نقصان جعلی و خزان شد اسب که
این بنا بسیار معمور برکت از بنای بهشت بنجز آن سلطان بکفت که چون بسیار
در این دوره وصف وقت این بنا بسیار ملک عجب بیت [illegible] از عرض زمان
اغراض مردوران قدیم و با مرد و ضرب المثل نقطه از زبان عجایب و در هیچ فلک
و حصار [illegible] شده و [illegible] این حصن عقلی [illegible] و اعلا [illegible] روزگار عجب آن
آن [illegible] وادی غلغلت و [illegible] گردد [illegible] الا [illegible] و حصار [illegible]
بیت آن عجب زآب و [illegible] فلک [illegible]
سنین [illegible] افزاینده باد [illegible] زمان [illegible] باد
ذکر [illegible] قلعه [illegible]
از [illegible] عجب که [illegible]
[illegible]
[illegible]

از جهت آنکه آه دل که از صبح جهد و فرو روز افضل بود در نسب سبک

جهان گرد و با پای فلک هنگو و عالم فرو رد اند آفتاب از برج جود من [illegible]

زیرا که از مشرق سعادت نور ساخت بجهت فرزند شاه منصور و [illegible]

منور شد در وقت این چند بیت بلاغت اسلوب در تعریف [illegible]

در ترکیب از مرغوب صنایع عنصری آمد [illegible] چند از خوش [illegible]

شعری نظرت [illegible] اگر چون [illegible] جسم مو فوق [illegible] سخت سرزد و [illegible]

سر بن بچن گل [illegible] سحر اوج خط بلی از خشت سر [illegible] آن [illegible]

مجنون بر [illegible] وحشت فزود [illegible] اگر از [illegible] وحش لعب [illegible]

با سنبل [illegible] سر صبح سنبل [illegible] بالای او از شب [illegible]

زرین [illegible] بر نام [illegible] شاه چون [illegible] از آن صبر [illegible] ساخته باد [illegible]

از [illegible] خط [illegible] سخت [illegible] سر کسر گردید [illegible] در خشش [illegible]

از دو جهت [illegible] شاه [illegible] [illegible] سر ا بطرف [illegible] دمیده [illegible]

از با [illegible] سود [illegible] با این بیت [illegible] بر این [illegible]

برآهوان صحرا سر خود گرفته برکف نهاده با امید آنکه روزی بشکار خواهی آمد
القصه بعد فراغ از شکار و سیر و تفرج آن مرغزار روی توجه بجانب شهر
مقصود آورده ساعتی توقف برای استراحت فرمودند درین اثنا غلغلی از
برمن صحرا در چرا بود پیدا شد و رو بمنزل مقصود دوان دشتبانان می آمد
شکار افگنان بهرام خو هرچند نگاه بودر پی او نمودند خود را اگر احدی نماند
بو نسی رقیبی که خسرو مهرلقا برای آسایش در آنجا متکا داشتند زیر سایه
دو ظلال رحمت اشتمال سایه خدا جا گرفته منطوق لازم الوثوق مَن دَخَلَهُ
کَانَ آمِنًا را مصداق خود گردانید هرچند از جرأتی که زیاده و حد خویش
ورزیده بر هراسان و از زحمت و محنتی که در اثنا کشیده لرزان بود
لیکن لحظه دیده از تماشای جمال مبارک نمی پوشید و زانوی ادب ته
کرده دمبدم نگاه در چشم سید دوخته و چون قوه ناطقه نداشت سر فرود افگنده
اشارتهای غریبانه مینمود که بینندگان را مشاهده آن حیرت می افزود
درهمان اثنا شبان که دنبال دشتبانان می آمد از دور پیدا شد

بلندمکان بساط دولت فرموده که شبان گویند چون این جانور صنف
همایون با پا آورده ساعتی آسوده و آرمیده است دل تنگ شبان و مردوش
رضا نمیدهد بر دست ازین بردارد و وجه قیمت دلخواه بگیرد شبان طماع
نظر بهمت مشتری گنج بخش عطا بخش کرده بازار گران فروشی گرم ساخت
و بها نقل کرده دینار هم ارزش هشت هزار مقرر کرده دامن آز
بنقد زیاده از شمار خیال لا مال یافت خدیو مبارک لقا بعد عطای
وجه بها شبان و تسلیم نمودن او انقلی را برغبت و رضا جهت
از بزرگان و مستحفظان عمارت شاه مقصود حواله فرمودند که با حیاط
نگاه برشته از آب و علف او خبرگیران باشند آغاز سال سعادت
اشتمال دهم جلوس خاقانی مطابق سال سیچقان ییل ترکی موافق
سنه هزار و یکصد و شصت و نه هجری رسیدن اخبار فدویگری غازی الدین خان
خسرو هفت اقلیم آسمان و پادشاه ظلمت زدای جهات سته زمین و زمان
یعنی نیر اعظم عطیه بخش عالم که منشور لامع السطور سلطنتش بطغرای غرای جهان

الشمس ضیاء زمین است و مثال مثال خلافتش کریمه وجعلنا سراجا
وهاجا مضمون کلاه گوهر زر دوز برزق فرقدان سایش زیبا و شایان و
قبای زرباف فروغ ازلی بر پیکر نورانی عنصرش چسبان بتاریخ بردهم شهر
جمادی الثانی سنه ۱۱۹۹ یونس تیها از بطن ماهی برآمد و در نشیمن اعتدال موطن شرف
مسکن حمل درآمد سرکشان دم سرد خزان که در فتنه سازی و آشوب پردازی
با غازی الدین عمد استانی مینمودند در فضای گلشن چمن که رنگ نقاش
بهجاب را سر آب بیداد ما را قامت گشوده بود سنبل از دست برد تطاول
این قوی دستان زور بین شانه چون کاکل بتان در پریشانی بسر می برد و
یوسف جمیل گل از صدمه سیلی این ستمکار زر از اخوان کنعان خون جگر
میخورد و تخم ریحان چون خال عارض سیاهان دکن بر روی زمین منودی زرشت
ولاله از جفا کاری بیرحمان دل ازار داغ بر دل میگذاشت حالا از اهتزاز رایات نصرت
امارات بهار ظفر آثار بنای استقامت عساکر خزان که چون آئینه بیک گردش
دهر در ربوده متزلزل مانند کفار مهرا که از انعکاس اعلام نصرت فرجام پادشاه جم بخش

عالمگیر و افسر آرای نیمروز شکوه کشان دار الظفر ارم پاشیده و پریشان گردیده از ورود
جنود بهار سبزه ثبات و قرار لشکر های متخلل شده برگ های در شبکه
سر تا پا اضطراب و بسان زلف پیچ در پیچ مه رویان همه تن پیچ و تاب
گردیده از هول لشکر عدو بند بیع بیع نگار این المفر گویان مهابای شکیبا فند
فرا گشت و از عالم هستی در گذشت بیت فسون بهاران چو آمد پدید
سپاه خزان را هزیمت رسید :: گل از روزن شاخ سر بر کشید :: و دل
خلق عالم گل عیش چید :: روز نوروز که طراوت برای هر گل زمین است
و نضارت افزای حدایق و بساتین مژده رسان طرب و نشاط و نوید گزار
عشرت و انبساط آمده تا بخیر نظرات افاضت آیات دارای عادل دل
نورانی شعاعات افادت سمات پادشاه جم جاه عادل سمو مدارج فیض رسانی
و علو معارج کامرانی حاصل و آثار عطاهای جلیله و مواهب جزیله به ذرات
کائنات واصل بود صدای کوس نوروزی از بارگاه منظر نصرت و فیروزی
پادشاه خورشید کلاه در کاخ سبع طباق اعلی حبیب و غلغله گشای طبل پیروزی

ساحت از وفور نزهت چمن زمان گردید و مراد اعیان دنیا به جانفزا از بهار بستان نشیمن

و فروغ بخت در شبستان عظمت و جبروت بلکه گلشن تسلیم و برخیب شد

رتبه انتساب تحصیل تکمیل نموده عطایای مراحم و ثنا و از آثار مکارم و عطا تمکن

نوال
رسانیدن شامل فیض انتسابم بقبول حضرت شد و سعادت دستگاه و بمهار خاطر

حشمت آیین طلعت مرغوب ارباب همت شد و باستقبال انوار سعادت ابدی و استعداد

ذخ
بوارق فواید فیض سرمدی بر وجه شتاب عادل بیار دولت و جهانستا

نی
بجلوه قضای سرمد کامرانی جهت برای مقصد و جهانی آغاز کرد و بلوا و مه

کار از نام از خاص و عوام جهات رنگین و سعادات دشمنی غرفزا اسبه

و جای علو و عظمت و دولت پادشاه جمجاه حضرت فریدون فر سکندر

شوکت ساز کردند بیت ای بر تو سپهای تو انجم افروزنده از رزم

تو رو رنگ شد جشن افروزنده از بهر طواف که محفل تو شده ماه و ذرعب

آل
فروزنده در افتتاح این سال بهجت اشتمال و ابتدای این سنه نصرت

اشتمال بخبر ان صادق الاخبار رو رفته رهی بجانان درست کنار کیف

و همچنین پادشاه وقت ابوبکر و دین پناه و پادشاه سپهسالار بزرگان بهستان

که نظام الملک وزیر ترکان خان ... کرد و پیش ... حسام الدین ... گرفت با ...

آوازه بهشتی یافت ... دود و در وند ... بود ... در ...

پیشتر از حقوق ... چشم ... جمیع ... و افواج ... کار و ...

سلطان بر ... کرده ... حقیقت ... بحث ... شاهی ... و همین ...

زینت و ... کرده ... با ... شمس ... و از ... ببیند

را به ... پادشاه ... بهشت ... زینت ... اطوار

شاه ... بر ... بطلب ... در ... مرتبه ... و دو ... تکلف

سلطنت و جماعت ... جمله ... و مسند ... کرده ... وسعت

و شاهی فرمان ... در ... ملک ... وقت ... کرده ... از زمین

شاه ... الاسلام ... مسند ... بنیاد ... نفس ... وزارت

... اسلام ... از ... ورود ... بیگ ... بر آمد

ترتیب حکومت ... کتاب ... و ترتیب ... و ...

[illegible]

و حال و مآل خود میلرزند و بر حمایة دادرسی ذات قدسی صفات مروج
قوانین ملت اطهر و حامی حوزه دین اظهر چشم امید سپید و زند و بزبان حال و
قال این مصرع میخوانند مصرع قبله تویی رو بکه آریم ما ۞ و بلسان جان و
جنان این بیت بعرض میرسانند بیت احوال ما اگرچه مکرر شنیده ۞
سوگند میخوریم که کمتر شنیده ۞ در همین اثنا عرضه باز جنگ خان حاکم
محالات اربعه پنجاب از نظر کیمیا اثر پادشاه کیوان فر خورشید منظر
گذشت و فحاوی سطاوی آن مؤید و مقوی وجوه مذکوره و اخبار مسطوره
گشت و انبعی بوضوح رسید و بتفصیل معلوم گردید که غازی الدین را
باستظهار کفره ضلالت آیین دود نخوت بسر پیچیده پا از گلیم پا بیشی
دراز کشیده با فوجی بسیاری بسمت سرهند حرکت کرده و چون مواد
فاسده در بدن پرفتن او بهیجان آمده ارادهای دور از کار را در سر
بیمغز خود جا داده ابواب وبال و نکال بر روی خود گشاده و بهر جانب هنگ
دوانها بنیاد نهاده جمیل الدین خان نامی را بنظامت لاهور فرستاده و

سیدی بیگخان را بحکومت جار محال و دیگر محالات آن ضلع تعین و خرج
بسیکه چون مردود و مطرود گردید شیر ایت طغیان و عصیان می افروزد
مراتب موافقت و موالفت پرداختن با علی بیگ و امرا که شیر طلبیده و سیل
رسل و رسایل در ابواب و بحران و هم عهد پیمان گردانیده و چنانکه آن کار از پیش
ده بیکر و لایت پنجاب رخت ادبار کشیده از جنگ خان اعظم سپاه گریز
محصور شود و غازی الدین به آیین منابی کادر بکرد و احیان گذشته و نظر
بر حضرت گردش پاییز نی مذهب گذشته جمعی از رفقای خود برای مردان
از مجموع بیت الملک مغفور و سب سیاسی و همشان خانه مرحوم مذکور ضبط اموال
مستوفی ارغون جمیعه و همراه به سرداری و از فتنه و غیره ذلک بلا مواد و
روان ساخت و آن جماعه مضمون صدر را معلوم و مراجعت به دختر
این مشار الیه در ولایت پنجاب خلل کلی انتشار نداده و همین عظیم در سیاست
بنای آیین دولت گردنها صلی رو داده و پادشاه حضرت دستگاه گردان آباد
حضرت سلطنت شعار ذات آلهی و سبط تجلیات پاسبانی بهشت نظر و دیگر

احوال خواتم اعمال گذشته و عواقب امور منظور و ملحوظ داشته برای قمع آن گروه
ظلم سیر که کار از دنبال حال بدست و پایان عجز آثار و محو رسوم کفر و ضلالت
و هدم بنیان عصیان و غوایت و اطفای آتش بیداد از محوطهٔ شاهجهان آباد
از عرصهٔ هندوستان و نزع قمیص لباس خبث خفی طویت بجهاد کفرهٔ شقاوت
نشان مصمم فرموده و قصد احراز سعادت مستحسنه غزوات و جهاد در باطن
برایت مواطن جزم نموده حکم جهان مطاع آفتاب شعاع باحضار قشونات و اعاظم
احتشامات صادر و در اندک فرصتی لشکریان جرار تیغ گذار از اطراف و جوانب
ممالک محروسه بر در گرباس فلک مماس حاضر شده سپاهی از حد و حصر بیرون
و لشکری از قطرات امطار افزون فراهم و مجتمع گردید که از صولت و سطوت آن
چشم کواکب و نجوم بترسید اگر قلم وصف سپاهی آن لشکر سر کند سخن بی منت
مداد و مرکب رقم پذیر گردد بی اغراق از غبار رزمگاه آن سپاه طغرا طراز آسمان
هم آن داشت که مبادا چشمهٔ خورشید گل شود و از ازدحام گرد آن موکب نصرت کوکب
جای آن بود که آینهٔ ماه تیره گردد و غبار انگیزی سم بادپایان آن لشکر چشم مخالفان را

خیره و دیده معاندان از برقی تیره گردانید که صبح عید روی ناشام امد در خواب کجا دید
بیت شد از لشکران بیشه ارجمند :: غباری ز دامان صحرا بلند :: بنوعی که بر
صفحهٔ روزگار :: خط کهکشان گشت خط غبار :: ز نور اوج سپهر کبود :: تا خاک ز
انجم چه بود :: بر صفح زمین گرد در وقت کار :: بر در رنگ از آیینه روزگار ::
از این گرد پیوسته دست قدر :: کشد سرمه در چشم فتح و ظفر :: زره پوش
در هر طرف فوج فوج :: چو دریا که خفتان بپوشد ز موج :: دلیران ز پهلوی
ترکش عیان :: میان بسته‌ان چو شیر ژیان :: بعد اجتماع عساکر ظفر نمون
و فراهم آمدن افواج نصرت مشحون سان لشکر دیده و هر فردی را از افراد سپاه
فیروزی دستگاه بقدر تفاوت درجات و تناسب طبقات مشمول اعطاف
خاقانی و محفوف الطاف سلطانی گردانیده برعایت مراسم تیقظ و دور اندیشی
و مراقبت ضوابط خبرت و خرد کیشی مصدوقه و شاورهم فی الامر را کاربند گردیده
و قول اکابر سلف را که [illegible] در همه کار مشورت باید :: کاری بی مشورت
نکو نامد :: زیور قبول و اقبال بخشیده انجمن مشاوره و محفل مطارحه آراسته از

عقلای دوربین و خردمندان صواب گزین در اختیار این مهم اهم مشورت را
خواسته اعاظم خوانین و امرای عالیجاه و افاخم سرکردهای والادستگاه
که اعظم و اقدم آن گروه والا شکوه فتح الله خان سعدوزئی و ملا ادینه خان قاضی عسکر ظفر توامان
می باشند در مجلس انس و محفل قدس بار داده زبان گوهرفشان وحی ترجمان
باظهار ما فی الضمیر گشوده که همگی ارکان سلطنت و اعیان خلافت با معان نظر و
ونظر امعان اطراف و جوانب قصد والا و عزیمت جهان پیرا در تفکر و تامل
وافی و تفکر کافی بکار برند و آنچه من کل الوجوه مختار خرد و مصلحت بین و مقبول
دانش صواب گزین باشد بپایه خلافت مصیر معروض گردانند و عبارت دولتخواهی
و نیک اندیشی و کارآگاهی خود را بر محک امتحان رسانند عقلای بارگاه
فلک احتشام و کبرای درگاه کیوان غلام متفق اللفظ و المعنی استحسان این نهضت علیا
و عزیمت کبری معرض تبیان و موقف بیان آوردند و عرض کردند که با جمیع
بنده های فدویت گزین و همگی فدویان بندگی آئین تبعیت امر کرامت اثر و
متابعت حکم قضا قدر اعظم سعادات دین و دنیا و افضل عبادات

[illegible] ارض [illegible] ممالک [illegible] دایم بجانب [illegible]

[illegible]    [illegible] ایم و ستاده ایم    [illegible]

عزم همت آثار امرای [illegible] سواد [illegible] هندوستان و [illegible]

نصرت نشان [illegible] وقت [illegible] ولی نعمت [illegible]

جهان مکرمت [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] و اکرام [illegible]

[illegible] ظفر قرار از جانب هندوستان [illegible]

مستقر کردانیدند    در بیان

نهضت رایات عالیات از سمرقند [illegible] بعزیمت [illegible]

[illegible] پادشاهی    [illegible] الاول [illegible]    [illegible]

ظفر [illegible] رکاب    [illegible] هندوستان    [illegible]

بیست و دوم ماه شعبان [illegible] ساعت سعد و وقت محمود

[illegible] نشان [illegible] خود [illegible]

حزین از بساط حشمت شاهی اهالی و جمعی جامع امور شاهی بخصوص شود و هجده در مرتب

خزان باغ و کروهی آن شمع سعادت شهر را از سبب متغیر مرتب شوم

و یک دانشمند هم این حضرات هم دانشمند و از انجا تاریخ سه روز شب جمعیت

مشهور و نه کره خطابات و به سکه مزین گشته گیتی آرا شدی و عصر جهان گشت

عالم چون چراغ اسپ و غرب بابی گشته و آن مکان خلد نشان از الکه سیستان گل معمور

دولت و برکت از مرد و اهالی و اعوان آن ز فیض سپهر را تاریخ چون عمر او

ملک سپهر و شهابه شد و ز آن فیض نشان لوح خان سقف عالم گرفته

هند و سیستان و مازندران از بهر تش که به نقار صد و علم اعضای درگاه

چشم براه دوکرشی آباد و به حسب الامر الاعلی با جراز سعادت حضور شد

قبر باین چشم نشان آن دیوان عالم رخصت سیستان بوس آیشخ باغ

محصل و در میز دنبیل که به حکم صاحب شبل دیگر ممالک نو دراز طراب

شان و شاهی گر به جهت بهشت نشان که سلطان هند و سیستان

واهر نکرو دیوان ز سیستان بر سیاه سلاطین مجلس شد بار شد

بجهت سانحی با بخت بلند با استیلای در برگردی کرده بنیاد افزود و سر و فرمان

کرسی خود را مهیا نشد و در سبب کرده و سرو و فرمان از لشکر با رنج کیوان بر

استعجال نشد این هم در کار ملک بخشنا بجهت و این بعد بکار مخصوص باز

استماع بین صاحب بن ... و ملک بالکل و نظم ازینجا و در پی ...

ارسال نمود و بکشش و ترسیل خبر و استعداد در پی ... و بهجت نسب

بیان خبر مصلح در حین بمال افزود تفحص می نمود از قصد و فتح خرشن

شاه مغفال ... بکرد نور الله مرقده ... کرده حال ...

بیان عمر و نسب شیخ ... منصب ... کرده و بعد سبب حصر حصول

... سر ... چون ... فرم افزوده ... بارگاه ...

... بنیاد ... در ... از ...

... از ... سلطان کل ... در ... 

... از ... از ... و ... بیان ...

... جهت ... بر ... آورده ...

برسم دست خود بر نوشته مصحف مجید را که غلب پسر خود گذاشته هستند می‌آن

نامه را خود بدست محب صورت پادشاه حق آگاه رساند و بحصول این سعادت

خود را بعد دست ملایک گرداند چون این مرتبه فوق عادت در حجت او بود و بر خود غلتان

با بعضی از خواص دیگر که وسایط و وسایل ایصال ایلچیان و مرخیان سعادت

یاب شدند آن پایه شناس بود ازین حرکت فوق مرتبت محض ساخته شده بر

قانون آداب و خطا مرتبت آداب واجب شناخته حکم کرد از موقف و

شرف [illegible] نامه بر زبر اعظم و دست [illegible] پاره و دلایل پیش خود

[illegible] معظم را [illegible] خود [illegible]

[illegible] ازین [illegible] بحکم [illegible] و [illegible]

[illegible] از زبان [illegible] و کلام [illegible]

پادشاه و در [illegible] مشغول [illegible] کرد و این [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] بعمل [illegible]

باجابت ملتمس ساخته بخلوتگاه خاص که منزل تجلیات الهی است تشریف برد القصه بسبب نزهت آن
مکان دلگشا و سیر آن گلزمین لطافت افزا موکب همایون کوکب بجنبش در آمده الویه جهان‌گشا دشت و صحرا را زیب
و زینت بی انتها بخشید تا اینکه موضع قلعه قاضی که دو سه فرسخی بلده کابل واقع است مقر رایات عالیات
و مستقر خیام فلک علامات گردید در بیان مامور شدن خان جان خان سردار سپاه ظفر توامان
بتنبیه گردنکشان ممالک ترکستان چون ایل قطغانیه در سال ماضی التهاب آتش فساد و انقیاد نا برده عناد
نموده غبار شورش بر انگیخته آبروی اطاعت و انقیاد بر خاک نافرمانی ریخته بودند و سهراب بی
سر کرده آن طایفه شریر بغرور اجتماع اعوان و انصار کثیر در ترسل لوازم برکاب
سلطانی و ایصال مال دیوانی با والی و عمال ترکستان باظهار بغی و طغیان پرداخته
با وصف صدور ارقام مطاعه در خصوص امتناع حرکات ناشایسته و ارتکاب
اطوار ناشایسته متیقظ و متنبه نگشته و باتفاق جملگی قطغانیه گوش هوش
به پنبه غفلت و بی خردی آگنده بسلوک مسلک ناهنجاری و جاده پیمایی
سبیل سرتابی و ناهمواری قدم جهل افشرده راه عاقبت اندیشی
در آخر بینی سپرده بود و از ناساعدی بخت ساقط و ناسازی طالع آمل از

قبول فرمان واجب الاذعان سر باز زده آب بی لجام بخورد و بخودسری
و غرور رای بسر می برد و از غنودگی و بی بصری نظر بمآل کار نگشاده و از
تیره رایی صید او بیت دشمن بدشمن آن نپسندد که بیخرد ، با نفس خود
کند بمراد و هوای خویش ، در نوبت تنبیه و تأدیب آن بیخبران مست
باده غرور و گوشمال آن بی ادبان سخن ناشنو از خرد دور منظور همت
جهانگشای عالم آرا که دیده‌ورای اصابت برای فرمانروای اقلیم کشا استیصال
سرکشان فساد آما واجب دید آری خون صالح که اصل حیات و زندگانی
و غازه چهره زندگی جسمانی است و طبیعت بشری که حاکم دارالملک بدن و
ضابطه امور جزئیه و کلیه شهرستان تن است نسبت بمواد دیگر در محافظت
خون بشیوه اهتمام بجا می آورد و سر رشته حفظ آن هیچگاه از دست احتیاط فرو
نمیگذارد لیکن چون خون از حلیه صلاح عاطل و عاری میشود و خوف آن میرود
که افساد آن بمواد دیگر سرایت کند ناچار طبیع سلیم برای پاس صحت مهمات
و مواد با مزاج دم رضا داده بنیش نشتر امر فرما میگردد و بر بدن نفس قطع سر رشته

مصاحبت حضرت آن خجسته درخت پیشگاه مرد از سر استیلای آن فرشته صفت

شده و مردود بر جمیع و شریعت روزی و خصیب عباد و اسب گر تمیز او خصا

و بر وی منتج شخص ملک فردا حسب مرسوم علیه و کرد نیابت بهیجی سلطانی لطف

و از خطا و گذاری بابت و حریم خطه نیابت که خطه و خطه طریق کسب بنسبت

امانی و حالی و عطایای اتابکی ان امراض ممالک را شفا روی نمود

و رعایت این بزرگ گروه های خدای ذو العطایا بر صحیحات و بز کامرانی

بیت     دانی که ز فرزانت [illegible] فلک است بزرگ باد و شاه بی [illegible]

با ستون آسمانست و دین پور زوان هست بحکم [illegible]

پروری و دو حرب [illegible] گستری با دشاه فرشیدوان [illegible] الت بهرام

صولت سپاه مریخ با فرغام سپیدان و عاد تنگ [illegible] حیات

| | |
|---|---|
| ز سرداران سر چنان کرد ورست | چنین سپاه و لایت ستان بشکن |
| چو بر بخت چو گشت آن کین بعد سنگ انداز | چو آتش سپه نیزه داد و خنجر زن |
| ز رنگ کرکس نشاید صور و بوم | بگرز گران گرز باشد از آهن |

سر بر زد و زربان ... از فرط ... سراب ... در میان آن ... هیکل ما ...

بسر کرد ... داد کشیده ... از خان خانان که عمده ... بن ... بر سخن ...

و عظم مردمان شد و فلک ... را ... بر آورد ... خانان

و ... گزین ... بر اوج ... و ... برای ...

و ... و ... و ... کرده و قطعات ... او ...

... شجاعت ... ضرب ... کرده ... با ...

... بحر ... روان ... بعد ... اسمان ... زمین ... یک ...

... شادی ... اعدای ... بر آن ... و ...

برده ... ساخته و ... طاعت ... بر ... دو ... الیفا ...

بر ... و ... اقبال ... اعظم ... جلال ...

بر اوج ... جلال ... و ... گذشته ... موی ...

... حکم ... عدل ... و ...

... مخصوص ...

سو ملک گشته بعد از دو سه روز خوش شد ذکر داخل شدن خاقان ظفرقرا اول بشهر
دار السلطنه کابل چون صبح خورشید سوار از عرصه خضرالون فلک بیاض نگار پیدا
گلستان روزگار را از لمعه ریزی گل صبح رنگ لاله زار رغد پادشاهی بخشی
بخش عالم امکان صبح روزهای شهرستان جهان سوار اشهب طلوع خرام زرین
ستام وراکب بادپای عالم نورد سیمین لجام که ابلق تیزگرد نظر دالا کهان
از همرای آن یک صحرا پس ماند و سمند صبا رفتار خیال بلند خیالان خود را گرد
نعل هلال توام او نرسانند بیت دم جستن چو حلقه سازد دم شه سید هر ساق
فرش پا نعل اله هر دو سش صد هزار بوسه زنند شاه ازین شش بر دم و ابر بالش
بر رونق افزای و بهار برای دار الملک کابل بهزگانی و شکوه خسروانی جاده
همای دولت و اقبال و روشن پادر عز و جلال گردید آفتاب عالمتاب از زبانه
نحل زرتاب صبا در راه آن شهسوار عرصه سلطنت با انداز پیکستر انید زمین از
فیض پابوس میمنت مانوس فلک را بچشم نمی آورد و آسمان غبار موکب همایونی
کوکب را سرمه چشم ماه و خورشید میکرد بیت جولان ترا سجده کنند مومن و کافر

ابواب بوواز ده طرف خانه زین را ؛ قسم شوال مسعود الفال قرین لوف افغان

آن حضرت گیتی النوال معظم الاقبال بدار الملک کابل نزول اجلال نمود و سکنه

آن مکان را ساعت به طلعت همایون خجسته الحال و مرفه البال فرمود خلایق را آب رفته

بجو آمد و رنگ شکسته ناکامی بهزاران فروغ دوستکامی بر روآمد بیت

از وعده مقدمش اگر گوش زد گل گردد ؛ خنده اش تا سر دیوار چمن می آید ؛ از بشارت

ترکی ار بر لب دیوار گذشت ؛ چون لب غنچه خندان بسخن می آید ؛ دار الملک کابل

معموره ایست در نهایت لطافت و طراوت و شهریست در غایت خضرت و نضارت

شهری بهشت تمثال که هر کوی و محله اش شرح گلشنی است بخط یاقوت نوشته

و بلده جنت منوال که ریاض الفیض در هر گل زمینش شکفته هر باغش حدیقه ایست

که سواد شش عین الحیوه را هم آغوشش سبزه روزی ساخته و لطافت کوچه و

بازارش کوچه کهکشان و بازار کواکب را از نظر انداخته عارفان از معنی آگاه

عاشقان حسن صورت و سیاحان ربع مسکون عشقون کمال خوبی و لطافت

دو اگر خیر البقاعش نام کنم ارم سزاست که گلزمین فیض انگیزش بوسه ربا بی

همه زیر بسته همین گشته از حسن ذات بزرگش نظام جهان است که بماند

بهار خوشی ملک سحر از حسن الله که بدر زمین بفضل اللّه ... آن گذشته

زمین مصر گویی چشمه ... دل گشاده

هیچ یک آب ... بخشش ... مثال آن گرشود بچشم ... دل بسنگ مرد ... بگشاید

دم عیسی بخشش بهار ... چو باران ... باز جهان بخشش ... جهانیان کاسه

... دوست ... پرورش ... نگرد ... از بخشش ... دگار ... بسته باز

باد و زمین نظر زیب بسی ... که ... بنک ... در ... بخشش

هزار رنگ ... ساخته در توصیف عرض و طول بازار ... عرض کمال ...

... عقد ... تحقیر ... با ... بخشش ... از عجب

الهی ... بدر ... گر بست ... بازار ... رنگ ... کاشانه

... بار ... کاشانه ... سالخ ... بتحقیر ... جان آدم

بدست برافکند رابگانی ٭ زد کانهاش کالای جوانی ٭ چو با رونق بود
بکسر دکانش ٭ بود صد مشتری زبهر دکانش ٭ شاهدان سراپا غنج و دلالش
دلربای نظارگیان و نگاران برخط و خالش جان افزای تماشاییان بیت
لاله رخانش همه برخط و خال ٭ هوش ربا ترزمی پرتگال ٭ گل
رخ گل پوش و گل افشان همه ٭ برده دل از دست بدستان همه ٭
حور و پری واله دیدارشان ٭ شمس و قمر عاشق رخسارشان ٭
اعاظم و افاخم آن بلده طیبه بفیض دریافت سعادت زیارت اقبال بشارت
و تقبیل قوایم سریر مستقیم الاستدارت دولت عظیم و سعادت فخیم حاصل
نمودند و کافه انام و جمهور عوام از دور زمین ادب بوسیده از میامن
عدالت و فیض بخشی بکام خاطر رسیده زبان حال و قال بدعای
بسط الله ظلکم ابدا گشودند و بفیضان فیوض نصفت پادشاه عدل
مظهر رعیت پرور از صدمات حوادث روزگار و لطمات نوایب دهر
ستمکار محفوظ بوده بکمال خرمی و نهایت بیغمی برآسودند و شب و روز

و ادای شکر این عطیهٔ وافی و عنایت کافی بناصیهٔ نیاز بمنزلت استعدت
سایهٔ هما پایه بجناب منعم برحق سودند :: سرودند این نغمهٔ دلنواز ::
که این دولت و شوکت بر کمال :: بفضل خدای ایزد کارساز ::
حسبنا و نا حسر عین الکمال :: شرح ترخیص ایرج
خان ایلچی پادشاه هندوستان باتفاق قلندر خان
سفیر این آستان سپهر بنیان و نقل نامهٔ خاقان ممالکستان
که سعادت خان منشی باشی بپادشاه هندوستان نوشته
و ذکر سوانح دیگر که دران اوقات بظهور پیوسته
ایرج خان سفیر عالمگیر پادشاه هند که بقلاوزی بخت
ارجمند در غزنین شرف یاب استلام عتبهٔ فلک آیین شده
بود و تا کابل در رکاب همایون انتساب سعادت می
نمود و از خاک پای کامل الضیای پادشاه گیتی آرا
را سرمه در چشم امید می کشید و از شرف اندوزی

حضور فیض گنجور سرمایه دار مفاخرت ابدی میگردید و در بنولا اعطای خلاع
فاخره و انعامات متکاثره و عطیات متواتره سرافرازی اندوخته
و چراغ مباهات و بلندپایگی افروخته در پایان شهر ذی قعده رخصت
انصراف و اجازت انعطاف یافت و بحصول مرادات و مقاصد دینی و دنیوی
از خزینهٔ فیوضات پادشاه صوری و معنوی گلگشت ما بهمن زار نصیب
بجنی شتافت و از کمال عنایت و شفقت برای بلندنامی و دلجمعی پادشاه
هندوستان که بنا بر وهن و قصور اساس سطوت و صلابت از عهدهٔ
نوکران ملکخوار نمکدان شکن و نمک بحرامان حق نعمت تلف کن برنمی آمد
ملتفت خان درانی قوقولی بطریق سفارت این دولت ابدمدت با اسپان
تازی نژاد صبا رفتار و اوخش کوه اساس رهوار و دیگر طرایف تحایف
و نفایس و لطایف بلاد و امصار که چشم بینندگان را حیران مینمود مأمور گردید
و نامهٔ فیض ختامه که حسب الحکم مقدس مواد مطلب بدیع رقم عالیجاه مقرب الخاقان
معادنخان منشی بانی سرکار جهاندار زیب تحریر و زینت سطر یافته و

ولمعان مهر منیر مهر خورشید نظیر کران تا کران روی زمین در زیر نگین اوست

بر صفحهٔ آن نافه بشارت الیه محول و مومی الیه باتفاق اهالی هندوستان حسب الحکم

قضا توان بسجاده بهای مستعجل گردید برای مزید خبرت و انتباه عامهٔ خلق ابعد

سواد نامهٔ فیض شمامه بعینه درین صحیفهٔ مذرت آگین مرقوم خامهٔ تاریخ طراز بنقل میاید

تا ادهم فلک دوار بحکم قادر کردگار در تیزگامی باد رفتار است گلشن خاطر اتحاد

آثار سلطنت و شوکت پناه ابهت و حشمت دستگاه فارس مضمار شهامت

مصدر آثار جرات ثمرهٔ شجرهٔ ایالت دوحهٔ حدیقهٔ بسالت مشید ارکان شجاعت

موسس بنیان جلادت عنوان صحیفهٔ نامداری دیباچهٔ نسخهٔ کامکاری قرة

باصرهٔ دولت و اقبال غرهٔ ناصیهٔ سطوت و اجلال از فیض جویبار مرحمت

ایزد متعال و جبهه سار مکرمت دادار بیهمال سرسبز و شاداب باد بعد ابلاغ تحف

دعوات و تزیین بساط یکتادلی و موالات مرفوع ضمیر منیر مهر تنویر میگرداند

که نامهٔ دوستی علامه که مشتمل بر مراتب یکانگی و اتحاد و دولتین علیتین و کیفیت بعضی

حالات قبلی و صحبت علماء رفیع جایگاه عمدة الخوانین العظام ایرج خان

رسول کرده بود و در عهد ساعات و حسن وفات حضرت چون بعضی مشعر
بر محبت معنوی ذات قدسی صفات بود ابواب مسرت و نشاط ولی بر بار
سبب راه محبت وفق کرده آنچه در اسرار حسن باشد که بخصوص مصافات
طرفین و مراعات دولتین علیتین درین صحیفه ایام مسطور بایستی بود ازین
مجدد و دولت علیه سابق و مصاحبت ... تا اینچنین امضا شده که عهد محبت
جانبین بنسج جاگا و مجدد الزامات التعظیم اعتقاد مخصوصیت و اخلاص فرع حاجت مندی عاقل
در آن ایام میان دولت خداداد و در آنکه سمت از جانب پادشاه حاسدان بسبب
داده و گردیده سلطان ظاهر نموده بود و گاه از جانب هندوستان خاطر ملکوت نظر
کرده باشد و رواج دین متین حسب الغرض قدسی از جانب دولت سابق استمرار
ممالک وسیع الفضای هندوستان از راه یکانگی و خلق میان دولت خداداد و دولت
دارد و سوای آن آنچه خواهش و به اتحاد شما بعد ضمنیت و اساس محبت و دو
که عبارت از چیز خوان دولتین علیتین باشد با هم برادر و دارد بوده تنجیز خواهند
چون بدرگاه حضرت مرتبت عمودیت حضور شده با خصوص این مدعا بر معلومات

نیاورده بی حاصل و بمراجعت جانب بدخشان از راه قندز عطف عنان نموده با کمال غرور

و ورود واقع میشود و سودای تسخیر نمودن و محاصرهٔ بلخ با کار گذاشتن خواهش

دیگر نمی باشد بنابران عنان عزیمت بجهت ایران بدین معطوف ساخته بعجم

ورود او بعرصهٔ خراسان و الی حوالی خراسان گردیده جمعی از این دولت خداداد

معلوم کرده و دیگر کشادن ابواب سپه بجانب تحصیل رخنه از اوضاع ناخوشنود از ارجاع کر

بیست و اشعث باد رسانیدن دولت اقتدار و در امثال این احوال با استقلال مستحکم

شاه و دولت بنابران سلطنت و شوکت بنیاد است و شجاعت بی‌نگاه

فارس مضمار شجاعت و شیر بیشه بسالت عنوان صحیفه نامداری و جهانبانی و جهانگیری

نتیجه وجود مسعود و صاحب اختر فرزند ارجمند حضرت بلند قدر شاه رخ شاه طول الله عمره

بجانب قندهار در معرض حفظ و حراست آن دیار به بدار الملک قزلباش و سامان

عظام مرتب عنان عزیمت را بجهت تسخیر بلاد ایران شاهی منعطف ساخته

با مهمات انجام مراجعت از تاریخ شوال المکرم در دارالسلطنه کابل نزول نموده

ارکان دولت و خیل مردم مجموعه ممالک ترکستان جهت گرد آوردن لشکر مهیا

غلو بین را انتظام بخشیده کلک نکته‌نگاری را باطراف و جوانب شایع گردانیم که

صحبت مکارم اخلاق این دولت ابد قرین بالی اغراض عالم بر صفحه روزگار

باد و کار بلند جوانب را از بن جهانگیری و کشورگشائی سوای تحصیل نیکنامی

و سبب جهانداری انتظام از شرحت بسامی خود اهتمامی و دیگر غرض و مقصود ذات

رای صواب نمای اقدس نیست که چراغ دین متین در ربع مسکون بافشان

روز افزون روشن و منور باشد و نقش ملل بدعت و خلافات دفع

ایج نامحو گردد بنابراین توجه باطراف و جوانب عالم اتفاق می‌افتد و بحکم

کرباد و دریای اینجا یکجائی و نگاه دیگر آنجا مرور و دور کسب مصلحت و دوام حوالی اتفاق

افتد تا فیض عام بار دوام هرکجا که آنجا در موافق مرضی اینجانب بخصوص و بیداری است

دوست باشد بالنسبت حاجت عبور درین ولایت شهر و حیات و

زندگانی اینجانب است که در هندوستانی که دست خورشید افروز دین باظهر اند

و خورده گشته‌اند       عمر ما درین فرزانگی گذشت       بعد ازین خوش

این است       بخصوص انتقال این بخشش بافضلی نمودار کسب سیادت بخش

مغایر المذهب مرتکب امور نامشروع گردیده بود او را از جهت از سریر سلطنت جا
و خود بر مسند سلطنت اجلاس نموده مهام خلایق را انتظام دادند و وزیر سابق را که
مخالف ملت اطهر سنت و جماعت بود از خدمت وزارت معزول و عالیجاه رفیع
جایگاه حشمت و وزارت دستگاه عمدة الخوانین العظام اسوة الکبرای الفخام جمدة
الملک مدار المهام وزیر صاحب تدبیر غازی الدین خان بهادر را به رتبه عظیم المنزلة وزارت
عظمی معزز و سرفراز گردانیدند بعد تقید بر امور پادشاهی در ید قدرت کامله الهی است
و هر کس را که پروردگار عالم شایسته چنین امر عظیم الاقتدار کرده باد شفقت
ارزانی میشود کارپردازان قضا و قدر پادشاه ماضی را قابل این منصب بزرگ
ندیده بودند که لباس سلطنت از و خلع کرده خلعت خلافت را با آن اخوی پوشانیدند
و حق بمرکز قرار یافت خلاصه مدعا اینکه عهد و خالی که در ایام ما قبل ما بین هر دو دولت علیه
قرار یافته مقصاتی درآن بهم رسیده است چرا که عهدی که ما بین سلاطین نامدار
منعقد میگردد بحکم اَوْفُوا بِعَهْدِي وَاُوفِ بِعَهْدِكُمْ نسلاً الی نسل و بطناً
الی بطن برقرار و استوار میباشد عالیجاه غازی الدین خان بهادر وزیر اعظم آن سرکار

نیز مرد آگاه و دوربیندار و صحیح النسب است و وزارت هندوستان قبل
ازین هم بسلسلهٔ او منسوب بوده و حال هم که مشار الیه برتبهٔ وزارت
سرافراز گردیده بسیار بجاست نظر بصفای طینت وزیر مذکور و علو همت و سمو
فطرت آن زبدهٔ دودمان جلالت این اجتماع از قبیل قران سعدین منظور است
ان شاء الله تعالی تمامی امورات بحسب خواهش نظام خواهد یافت و در بندگی این دولت علیه
نیز بسر انجام اکثر مطالب که موجب استحکام برادری و نظام یکجهتی است از وزیر
مشیر مذکور بعمل خواهد آمد عالیجاه رفیع جایگاه امیر الامرای العظام عقیدت
و اخلاص فرجام قلندر خان درانی نوکر خود را بطریق ایلچی گری باین سمت مأمور
کرده شد بعونه تعالی بحضرت وارد میگردد و چگونگی عهد و پیمان که قبل ازین
با پادشاه ماضی مقرر شده بود با سایر مواد لا تا اظهار مینماید در
جواب آنچه صلاح دولتین علیتین بوده باشد از آن قرار قلمی سازند که
باعث مزید دوستی و استحکام یکتادلی و انتظام سررشتهٔ
یکجهتی خواهد بود باقی ایام سلطنت و شوکت و ابهت و بسالت مدام و مستدام باد برب العباد

درین ایام عشرت فرجام که یازدهم شهر ذیقعده الحرام بود دردار
السلطنه کابل بعرض ایستادگان بارگاه ظفر پیساول رسید که ابدال
خان قابوچی باشی سرکار دولت مدار که در اشرف البلاد احمدشاهی
به نیابت شاهزاده سلیمان سرافرازی داشت باجل طبیعی که شاه
وگدارا ازان گزیری نیست جاده پیمای منزل آخرت گردیده شاهنشاه
فریدون فر از استماع این خبر متاسف و مکدر گشته بمقتضای
عموم بنده نوازی خدمات مرحوم مزبور را کماکان بزرگ خان پسر عم او
مفوض و مرجوع داشته او را محسود امثال و اقران فرمودند از فرط تفقد و مرحمت
گستری برخوردار خان برادر ابدال خان مرحوم که از وقوع سانحه برادر خود مغموم و مهموم بود
مشمول تفقدات گوناگون گشته بتفویض صاحب اختیاری درب دولتخانه مبارکه
ملجا و ماوای خواقین حشمت مقرون و مرجع و مآب سلاطین ربع مسکون سایه
قدر و منزلتش بفلک الافلاک رسید و علاوه مناصب مفوضه سابق
و خدمت مقرره لاحق تحصیل بقایای ممالک محروسه سلطانی نیز مرجوع بمشارالیه گردید

ذکر تلطفات خاقان مؤید کامکار درباره رعایای بلاد و امصار
و احداث باغات و عمارات با تزیین بر معابر و مسالک مسافرین و مترددین

درین ایام خجسته آغاز میمنت انجام همت علیا و نهمت کبرای پادشاه
آفاق گیر ممالک گشا با ابداع لطایف الطاف و اظهار شرایف اعطاف در باب
عامه رعایای ممالک محروسه که ذرات مبثوثه عالم امکانند و از پیشگاه تفضل
خورشید فلک عظمت همواره متوقع پرتو نوال و احسانند متوجه گشت و تجدید
مرحمتی خاص در خصوص کافه خاص و عام باسلوب مجددی که در سوالف ایام
از هیچ پادشاهی چنین موهبت تفضل بظهور نیامده در خاطر فیض مآثر گذشت
و تفصیل این موهبت واجب التفصیل آنکه عدالت پروری و مرحمت گستری و
ذره نوازی و غربا پروازی و عموم افادت و شمول افاضت و اکمال فیضان
فیوضات و اتمام ترشیح رشحات برکات مقتضی آن شد که همگی ذوی الحیوة
و تمامی رعایای بینوای آیات از زواید فواید رحمت بیکران و عنایت بی‌پایان
حضرت خلیفه الرحمن متمتع و از نعیم رواستان ناب یزدمنان بهره‌ور

و منتفع شوند لهذا حکم قضا نفاذ و شرف ابرا یافت که صادر بابت طلبکی و
استصوابی و تحمیلات بکار و شکار و متوجهات و حوالات جمیعا و تماما
الی دو سال کامل بسکنه ممالک محروسه عدالت مانوسه معاف و مرفوع القلم
و در خصوص این عطیه والا ناشیر و ارقام مطاعه واجب الاطاعه زینت پذیر
رقم گردیده و زود با مضای دفاتر دولت آثار رسید مبنی بر اینکه مستعدان
اشغال و اعمال و جمیع حکام و عمال غیر از مال و جهات مستمره بعلت علل
معفوه باذیال حال رعایای مستظل مظله عدالت والا از احم نشوند و اصلا
بمطالبه وجوه مسطوره بحال هیچ فردی از افراد رعایا تعرض نکنند و این مضمون
فیض مشحون عاطفت مقرون را در جمیع امصار و قری علی رؤس الاشهاد و
بصدای بلند و ندای فلک پیوند در مساجد جامعه مثل خطبه جمعه رسا بخوانند
و با هالی و موالی و اقاصی و ادانی و برنا و پیر و صغیر و کبیر و صحیح و سقیم و علیل
و سلیم و قوی و ضعیف و وضیع و شریف بشنوانند تا بعد ورود مسعود
رقیم فیض توام اگر حاکمی یا محصلی از روی خودکامی و تحریک ناتمامی

و برای مال و جهات مستمری حبه از رعایا مطالبه نکنند اصلا نه برد و عجاله آمده و اجرا امضی
گردانند تا مواهب عالم آرای شاعت افزائی برسد و مآثر عدالت و نصفت
بالاستیفا ظاهر و باهر گردد سبب دهر از بین تا بال هما باد ،، بفرق خلق این
ظل خدا باد ،، درین سال همایون فال حکم قضا امضا عز نفاذ و شرف اصدار
یافت و حکام و عمال و کلانتران و کدخدایان و ریش سفیدان ولایات
عرض راه در محالات متعلقه و مضافه خود از بهر آرامش آسایش مسافرین و
مترددین عزبت آثار در رفاهیت و سهولت قوافل و تجار کاروانسراها
بنا سازند و در اطراف و حوالی آن باغات عظیم طرح اندازند و در هر باغی صفه
و کمتر از دویست و هشتاد نهال مثمر سایه دار بترتیب پسندیده و آئین گزیده
غرس نمایند که مسافر گزیدگان تعب دیده در تابش آفتاب تابان و ریزش
ابر و باران در ظلال آن اشجار برآسایند و از فواکه و اثمار کام جان از لذت
آسوده گردانند و در شکر نعمت و احسان این دولت ابد بنیان داستان ستایش
خوانند الهی سایه همای پایه این غارس نهال عدالت و ملک ملک سیرت فرشته طینت

کریمی که بنیت حق طویت بر رفاه غربا و خیریت ضعفا و دستگیری مساکین و فقرا
و تعظیم علما و فضلا مصروف و مقصور دارد و خیر ملحوظات و مکنونات عالم
بر جمیع مقاصد راجح و اوفق میشمارد تا انقراض دور لیالی و ایام و انقطاع
سلسله شهور و اعوام بر مفارق جمهور انام ممدود و مبسوط باد و معظمات مثوبات
ارتفاع ابنیه رفیعه خیر و احسان عاید حال فرخنده مآل این خسرو بیهمال شد و
در ارک نارین قلعه حسب الحکم تفضل شیم عمارات زینت آگین و نشیمنهای لطافت
آیین چون قصور فردوس بی قصور و مثال خشنخانه حور و پری بری از عیب
و فتور ارتفاع آسمانی گرفته و بسرکاری سردار کبیر الاقتدار خان جانیخان
صورت اتمام پذیرفته و بشرف تسمیه درانه مسمی گشته بانجان خاطر خجسته
مآثر رتبه کش از عرش برین گذشته خاطر قدسی مآثر ییلاق آن مکانات
نظارت آیات توجه نمود و چهاردهم شهر ذی قعده از دولتخانه کنار رود
بگلگشت و تماشای آن ابنیه منیعه تشریف فرموده آن منازل دلکشا را بمیامن
حضور فیض گنجور حضورستان امن و امان و شرفستان تجلیات بی پایان

ساخت رسیدن خبر فتح خانجان خان سردار از ولایت ترکستان و مطیع و منقاد

شدن طایفه قطغان بضرب شمشیر غازیان درین ایام عشرت فرجام که گوش

دهور که مسرت و شادمانی و شادیانه بهجت و کامرانی بر بام قصر جهان ستانی

بلند آوا بود و اخبار فتوحات متواتره از هر طرف بگوش تهنیت نیوش

بندگان اعلی حضرت قدر قدرت میرسید خبر فتح ترکستان و غلبه یافتن

خانجان خان سردار بر طایفه قطغان و مسخر شدن حصار قندز نیز گوش زد

ایستادگان محفل سعادت توامان گردید تفصیل این اجمال آنکه خانجان خان

سردار بعد از ترخیص از دربار عظمت مدار با غازیان موید فیروزی شعار بطریق

ایلغار وارد آن دیار گشته و جلوریز از مضایق دره و پل سرخاب گذشته

در بیست و پنجم ماه شوال هنگام طلوع فجر که هنوز مخالفان کینه توز مست خواب

غفلت و بی خبری بودند خود را بانها رسانیده و دست شجاعت از آستین همت

برآورده و بیورش حصار قندز کمر همت بسته عرصه زندگی را بر آن سرکشان

تیه ضلالت و ادبار تنگ گردانید و چون بیش از ده روز بهادران نصرت نشان

از قبیل رزم حسین [illegible] مخالفت [illegible] طغیان [illegible] آن گروه [illegible]

این ملعون بخت [illegible] پرستش [illegible]

[illegible] آهنگی [illegible] ساز [illegible]

بستند و چون بخت خود [illegible] سر بر آورده [illegible] طغیان [illegible]

و ساز مخالفت [illegible] داشت [illegible] حسین [illegible]

از [illegible] شکست دیده و [illegible] اجتماع [illegible]

[illegible] کارزار [illegible] که همراه او بود [illegible]

[illegible] قتال [illegible]

جدال [illegible] رزم [illegible] داشت و چون آتش کارزار [illegible] شعله [illegible]

[illegible] دلیران رزم [illegible] شعله زنی [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] جلال آن

[illegible] خذلان [illegible] کشته [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible]

قلعه اهام که هفت فرسنگی قندز واقع است رفته مضراب کج آهنگ با برادر کو

با ونک

دالی ورلیق سعیدان بی نام و ننگ و اتفاق لان و لنگان گوشه گزینی گریخت

و غبار عار فرار بر فرق روزگار خود بیخت لشکری اسیر سرپنجه تقدیر والجا غازیان

اقلیم گیر گشتند درین کارزار اموال وافر اسب و غنایم بسیار بدست دلاوران

ظفر شعار افتاد و سردار مزبور موازی پنجاه هزار گوسفند با عریضه مشعر بر مبارکباد

این فتح نمایان بدرگاه سپهر توامان فرستاد و اسرائی که گرفتار پنجه قدرت

غازیان شیر شکار شده بودند همه را رخص و آزاد ساخت و چون قطغان به سکنه

قطغان بمجرد شنیدن آوازه آمد آمد لشکر ظفر اثر تمامی دواب و اسباب

و ذخایر البیت خود را گذاشته بجانب کوه فرار نموده بودند بنابران مبارزان

و بهادران جانفشان که کوه و بیابان و بر و بحر در پیش ابلق برق عنان صرصر

جولان ایشان یکسان است متعاقب آنها مرکب دلیری انگیخته باهنگ برآوردن

بکوه دامن عزیمت بر کمر همت بستند و آن ضلالت منشان را فرصت

نفس راست کردن نداده از چپ و راست گردن نهاده از چپ و راست

بمحاصره پرداخته و انجماعت را بحوزه اطاعت در آورده مطیع و منقاد ساخته
و کل ولایات قطغانیه و اهالی قلعه قندوز بعد از چند روز بحبل المتین استیمان
تشبث جسته رشته اطاعت و فرمان بری بگردن انداخته مفراب بی چون
حال خود را تباه و روزگار را سیاه دید ناچار از قلعه برآمده وارد معسکر فیروزی
اثر گردیده متعهد خدمتگذاری و متقبل رسم فرمان برداری شده و کس
نحوس آن طایفه را که در حین معرکه کین غازیان ظفر قرین آورده بودند
بر مرقد مرحمت و غفران حاجی علیخان مستوفی کله منار ساخته باوج عبرت
و اعتبار برافراخته مصرع هر کس که خیال کند چنین آید پیش‌ها چون سردار
استدعا نموده بود که ارقام استمالت بسرافرازی مفراب بی و رؤسای
قطغانیه و فرامین شفقت آیین باسامی خوانین و طوایف افغان و قزلباش
که درین سفر خدمت نموده اند شرف صدور یابد مسئول او درجه قبول
یافته بموجب خواهش سردار ارقام مرحمت فرجام مطاعه مرقوم گشته
نزد سردار مشار الیه ارسال گردید که هر یک سرکردگان افغان و ازبک

و ازان پس بسیار فرد و امور لشکری را نیز به او واگذار فرمود و باو حوالی بدخشان
جا داده و درین ایام محبت نشو خاطر خان گشت که لشکر اقبال به ارزنی رعایا
بوده و اعتصام به پای ... ولایت و دیار شده گردید و عبدالصمد خان در
محمد رزی حاکم الکای حصار شادمان ... در حفظ کشمیر ... ازو کرد و بخشید
و حکم فرستاده ... این ... که ... آنجا ... ...
و ... در ... ازین ... جبال الکای ... و دیگر ... کرده وان
... سکنه ... بابت ... ان ... سمت ... شده
... شدند با ... جنگ ... خان حاکم ولایات ... عبدالله خان
... میرزای نایب ... مذکور ... ازان
... مخالف ... آمده ... ... شیران ... کشمیر
... حفظ ... گردید ... ... ... ... ...
... کشمیر ... ... ... ... ... ...
... ... ... ... ... ... ... ...

اصدار رایات این ایام خجسته برب قدیر غالب امره محمد تقی خان شیرازی در ذلک

بل جان بجان آفرین سپرد و بنابر ارتکاب صوالح اعمال و اختیار محاسن افعال

دولت نیکنامی با وجود حضرت اعلی از اصغای این واقعه متأسف گشته

بجایزه راستی و عبودیت مرحوم مزبور بازماندگان او را تسلیه تلقین صبر و فراید تعلیم

مصابرت و اصطبار فرموده مطلق العنان و مختار ساختند که هر کس راغب

بتوقف رکاب باشد بماند و هر کس اراده وطن یا قصد جای دیگر داشته باشد

عازم گردد و چون مرحوم مزبور مالیات ولایات و بر جات دهقان را از سرکار

دیوان اجاره کرده مبالغ خطیر باقی دار بود بنابران عمال دفترخانه

همایون بصدر نشسته داران و محرران او را بپای حساب طلبیده

بتفریغ و تنقیح محاسبه و مطالبه بقایا پرداختند پادشاه مروت منش

فتوت کیش نظر بحق خدمت و جان سپاری محمد تقی خان را ایضی

[illegible] و مطالبه بقایای او نشده از زبان فیض ترجمان ارشاد

فرمودند که تقی خان درین دولت ابد مدت حق خدمت دارد

دوست و قوت پادشاهانه اقتضای آن نمیکند که بعهده قاتلش بازماندگان او از
سرکار اعلی بازخواست بیان آید آنچه از بقایای مالیات کثیر الوفور قبلاً متوجه او بود
بالکلیه بخشیدیم هیچکسی از ارباب دفاتر بحال بازماندگانش مزاحم نشود و از روی
کرامت و عنایت جمعی از جماعت ایلچی همراهی منسوبان مرحوم مأمور شد چنانکه
همراهان متعین اقوام مغفور مزبور را از اناث و ذکور با احمال و اثقال موفور سالم
و غانم بکشتی در آوردند و لنگر از کشتی برگرفتند و دعاگویان بمقصد خود رفتند
تمام
مصرع الله الله این چه فضل است و کرم ها بنازم فضل و افضال مفضل ذو الا
و احسان بخش منعام که عطای حاصل اقلیمی بیکسی مثنی از کمترین عطایای او ست و
بخشش گنج قارونی بشکسته یا خاتونی از سهل ترین بخششهای دست دربار اگر
بجود و سخا بر زبانها افتاده بکف جود دامن ابر نوال چه مناسبت زیرا که در عرق
فشانی سعی و قطره ابری جهد غواص نفس نشود و هزار جا نفسش تنگی کند اگر بسب
صدف دری در دست نیارد و سحاب کف بذل دادار این شهریار نامدار و خدیوی تعب — کامکار
زر و گوهر
انتظار خرمن خرمن بجیب و آستین سایلان میبارد و معدن زر و سیم را که در

بخشش و عطا مشهور گشته بر زر بخشی این معدن بر و نوال چه شایبت بی سیم
کان تا صد جا نشکسته و ته بحر نشسته قراضه زری و خوشه طلای نیابد
و همت عالی این حاتم دوران بی سوال و اظهار بطیب خاطر گنجهای شایگان
به بینوایان و مفلسان ارزانی دارد ؛؛ ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
سبحان الله مردم این عهد سعادت مهد چه طالع رسا و بخت والا دارند که
در ظل عدالت چنین پادشاه با کرامت جا دارند و از نوایب روزگار
و تقلبات لیل و نهار محفوظ و مصون بکمال خرمی و بیغمی بسر میبرند بغایت نصفت
و نهایت تکلف از مبادی آفرینش الی الحال در رعیت پروری و کرم گستری و
مظلوم نوازی و ظالم گدازی و ترفیه رعایا و تسلیه برایا و تالیف قلوب
و خواطر و تسخیر دلهای شکستگی تاثر و امنی مسالک و آبادی ممالک و تفریق
حق از باطل و تمیز دانا از جاهل و کثرت لشکر و حشم و وفور عبید و خدم هیچ
پادشاهی باین جامعیت کمال و کمال جامعیت قدم بعرصه روزگار نگذاشته ؛؛
و هیچ ملکی باین صفات ملکی نداشته ؛؛ سبحان من تحیر فی ذاته سواه ؛؛

منصور خوف و اضطراب کلی از شیبه رو داد و ... اهل آن زمین مخالفت و نقض ... داد

قطب بر رباط ... آفتاب سپاه ... روی زمین در زیر نگین ... مطیع و منقاد ...

جهان ... نجات ... امر ... دولت ... قرین ... زیر زمین

... سعادت ... دولت ... دین ... شیخ ... نصرت ... ان

از ... کامل ... جانب ... هندوستان چون ... بود ...

هندوستان ... انقضا ... صورت و ... گرما

مختص گردید ... رایات ... بر ... بنهانی ... اشتعال ...

رایات ... همت ... عزم جهاد ... حرکت ... جهانگشای ... فتح و ظفر

بعزیمت ... دین قویم و ملت مستقیم ... نهضت ... و دوم ... ج

روز ... که با ... جمعه ... سعادت ... نیز ... قبیل ... کرد

... منزل ... جهان گشای ... اعلام ... صنم ...

... ظفر ... ان ... جانب قطار

... منزل ... شامل ... عنان ... کسی ... د

بجانب مقصد معطوف همت جهان کشا با ذیب برکشان نحو تمنت بهندستان

معروف فرموده بودند شکار افکنان وصید کنان و داد دهان طی مسافت

می نمودند مراحل و منازل را رونق و نزاهت می افزودند تا اینکه

هشتم ماه محرم بکرم چهار باغ ارم بنیاد جلال آباد از فر کوکبه عظمت و جلال

رشک افزای باغ ارم گشت مدت ده روز دران باغ دلکشا با رامش اقامت

اندوخته و بسیر و تماشای سبزه و ریاحین و شکار دراج و تیهو و طیور دیگر پرداختند

درهمین ایام که طبع بهار آثار پادشاه کامران متوجه سیر و گلگشت آن مکان

بود مار سیاهی که قدش سی ذرع بی کم و زیاد و دم آتشینش آتش افروز کوره حداد

و دم درازش چون اختر دنباله دار سوله بلا و فساد و بر درختی پیچیده بود بنظر انور در آمد

خسرو شیر شکار فورا کمان هلال نشان در کف قضا آثار گرفته بیک ضرب تیر

قدر تاثیر کار آن موذی بانجام و اختتام رسانیدند نظم بنازم بعد براندازی پادشاه را

که چنان بلای سیاهی را باین آسانی از سر مردمان بستانی وا پرداخت بی مبالغه

و اغراق تیر آسمان پروازش چون ناوک قضا بی خطا است

و بوی خون عدو را آب پیکان شد که گرد زمین بر دوشهای مرغان شد که از خونش بود

از بیم شمشیر دلاوران زبانش گنجشک هیچ نگزید حسامهای خصم شکن دریا

صحبت نفس آهنین از زبان کارد دست بسته فرو زبان حیرت و عجب گشته زبان تیغ

و شانه و سنان در حیرت و دعا گشت. بیت: آهن که از غصه زبان داشت

در زلف شکن گل در گریبان شد بر دامن بستان این غل آهن شد سطح بستان

را بازوی شاهد صید فراغ حسب و مطلب و از آنجا باغ خلال ابد و سعت جهان

اتفاق افتاد و از بهر سو فتحنامه اقبال شاه بر فتوحات بر کمال صید و در جهان

را با بازجنگ شان حاکم جبار بر کمال رعب و صید شهان که مشغول بجنگ

حامی گشتند و تخلیص یا بوده و مهیا و از شمشیر سپاه و گردان با طلب در امور شد

مراجعت با زمین آن مرکبان طرز زین و بیاض مشهران حمل علم قربان کند

و از فدوی عطا و زیادت سپاه اسکندر مر جز و در فتح و بهر بعض

انجامید بفتح جایی فتح مبارک و نصرت بزرگ کابیت اقبال ابد اتصال

صولت عساکر نکال منصور مظفر و منصور صد ساله گردید و بر بنی عثمان آن

سابق مذکور و مسطور گشته که سکهه چون تنگ بهرام مدبر انجام باغوای مهملان
غازی الدین خان مدبر مآل با گروه بسیار در پنجاب رسیده باز جنگ خان حاکم
چهار محال را در سیالکوت محصور گردانیده و سید جمیل الدین خان از شاهجهان آباد
بلاهور وارد و بحکومت آنجا سر غرور میخارید درین اوقات خجسته آیات که
اخبار انتهاض بادشاه مظفر فیاض اعادی مخذول را دل گداز و زهره آب
گردیده و مع ذلک عساکر نصرت مآثر بسرگردگی عبدالصمد خان در حوالی
و حواشی لاهور و برادر باز جنگ خان قریب چهار محال رسیده و تواتر
ورود و وصول افواج بحر امواج بادشاهی مخذولان خذلان شعار را طاقت
گردانیده برنگ صف کلنگان که از صدای بال افشانی باز و عقاب از هم
گسیخته سکهه چون بمجرد اصغای اخبار قیامت آثار متفرق گردیده باطراف
و جوانب چون اوراق خزان دیده آوارگی گزیده و برادر باز جنگ خان
که بکومک خان مزبور متعین و مامور گشته از منازل و مراحل گذشته برادر خود
پیوسته هر دو برادر بموافقت یکدیگر و معاضدت اقبال بادشاه دادگر بجانب

گریختگان هزیمت نشان بپشته کوب رسیده و خون بسیاری ازان طاغیان

جنیبت صمصام خون آشام بر خاک ریخته برای تلافی در غزن ازاجبا اشتغال

مواد آن گشتگان بی سواد رنگ فراخ حبشی ریخته و عبدالصمد خان سردار

و زلی خان قوربیک و ل باشی سرکار دولتمدار باتفاق دیگر خوانین عالیمقدار

در یک فرسخی لاهور رسیده نزدیک دریای لاهور محاذی معبر دریا خیام

سطوت التیام برپا کرده و قدم ثبات و قرار تعقیب اسر مخالفان بر سر

افشرده جمیل الدخان برج و باره حصار شهر را مستحکم ساخته با جمعی غفیر و

سپاهی کثیر بیرون حصار بر ساحل دریا مقابل اردوی خوانین نصرت کردار

در باغ بندیل فرود آمده بمقابلت لشکر قیامت حشر پرداخت زهی اراده

باطل زهی خیال محال زینست که باطل را با حق دعوی ستیز بیجاست و خطا را

با صواب اراده آویز خطاست کسی را که چشم خرد رمدین و دیده هوش

سبل آگین بود البته پا از حد قرار ترک دارد و بر سبیل نخوت و سنگسار آید آخر الامر

بلطمه مکافات اعمال از پا افتد و با نحو جبند نصیحه لطمات سزای سیئات

زمجا روه :: چنان افتد که هر کز بر تیغ نزد :: صد بی‌گناهان که از دریافت
برجس بر طرف کردید · بلا دل دولت و آلات بجا رسانیده
و اشکال آن که این ثبات نفس را بحاصل نفر و سه شوارع و مراحل ضبط
ساختند و سماعت چاسل از تیغ صیر حسام که زشت تیغ آمیز شناخته با بین شغل مامل
بخشیده نفس دیگران قاصر خرده کاری ساختند ولی خبره و کثرت سعادتمندان
ازلی را در یاد دیگر و مایه و ماتع و هم سبیل شده و تیز آمیخت و در دیار و حشم
را هم ضبط در باجی گزینان رسمی نفس را چون سری که صحت مهر و باطل
بزرگان را چون زر و همین و تمیز و در راه انتسابان این دولت خورشید
اثر منصب سکندر حشمت بود یک نظم چون بیست ملک اید آرد رکرد و با
جهان در برابر ملازمان سلطنت بنیان این دولت بر ترین در هر شغل مرغوبی
ملک بگذارد بگن کنت بهاشتند و آتش بر بیعت بامر عجب اصفهان و زمین
کرد این رزم و پیکار و فراهم جنگ و کینه را حضرت پادشاه ملک
نظیر تسخیر موعوده و فرمودن جدال و قتال جهان پادشاه ظفر نشان در

از رفتن او چون باز از سپاهی زاغ چند بشنید و دشمنان شیر از بیم مرد با و جنگ

جماعتی بر گرفته مهربانی او شنید و در مقصور بگرگ جمعی را از آب گذشته می شناخت

سپاه را بیاشد برین قصد بر پای سپ تحقیق کرده و دلیر را همراه ناگهان کرده و شتافته

برده و بر دست آورده و ضعف اسپان چند و شیخ دور از سواری که محافظان بران

توپ و تفنگ نشسته بود و رفته از آنکه روز مرا که گذشته یک جانب محافظان خم

از بیت اسپان را در خشند و ما را بین عزت از خیل اسپ شد و دشمن گرگشی

و خصم گرگی نشسته چون این خبر عمل الدیان جمع شنید بجمود از شنید که کار کوچک

می پرداز و با به کار را از هیچ شکل می سازد و باب امن و طاقت اسپ شده است

در اوده عزیمت حال اگر و چنین می آرد و سپاهی چند بجود کات مرسیت

سپه برد و خوابانی مشایعت آگهی صورت حال اسرو عزیمت شد و حال

سپاهیند و از حضور گرفته است و از انواع بحر احوال جواز و حوال وارد شد و عزیمت

گریز و فرار نسبت به در صورت جان میبردن امکان عقلی ندارد لاجرم

عمر را در کار ده عجز و لاعلاج در اسپ نین صلاح دید و روز مقام کمال بیاد زد

شهر را خالی کرده با مال و حال روانهٔ شاهجهان آباد گردید و روز جمعه دهم محرم الحرام
خوانین عالیمقام وارد معمورهٔ لاهور و متصرف آن بلدهٔ معموره گشتند درین حال
رقم همایون معلی در جواب عرایض عبدالصمد خان و زکریا خان بسرافرازی
آن دو فدوی عقیدت نشان در خصوص حکم ضبط شهر لاهور و لشکر بر دانتباه
تا خبر در راه کشمیر تا نزول صحبت شمول اردوی ظفر مآب در ضلع پنجاب شرف
ایراد و عز نفاذ بخشید خوانین عبودیت آئین به تبعیت حکم دولت قرین برداخته
و حفظ لاهور و ضبط امور آن بلده واجب شناختند

در شرح ورود مسعود جنود فتح اثر و نزول فیض شمول و فوج نصرت پیکر بالکای
پیشاور          در اول میزان که خورشید نورافشان بار دیگر آثار اعتدال و
عدالت بر روی روزگار آورد و گفتن بلبل و نهار را از کشیدن متاع ساعات برابر
کردن ایام اعتدال شمایم دماغ جهان و جهانیان را خرمی بخشید و روایح فوایح
ریاحین و بساتین را لباس تزئین پوشید بادشاه زمان و فرمان فرمای جهان
در اوایل          ماه صفر سال مذکور چون بهار در بدن درو دیوار زندگانی

بپشاور درآمد و خلایق و عباد را از فیض بخشی داد رفاهیت شمول مقاصد و مطالب
برآمد عدالت را پایه برافزود و سخاوت را بلند رتبه فرمود در ایام عدالت
زمانش چه یارا که قوی دستی پنجه بیدست و پای ربایدیا والا دستگاهی بر بینوا
حال نیای دست ستم یازد در عهد عدالت مهدش کبوتر بی پر از خون عقاب
بر ناخن خود خضاب بسته و منقار کبک بر باز و شاهین چنگال کلاغ گرفته به بروی
معدلتش اگر مور ضعیفی بجنگ فیل برخیزد عجیب نه و بقوت سرپنجه نصفش اگر
پشه بخیفی در برابر نمرود نخوتی واایستد غریب نه      بنور عدل از انسان
بیت آیین    گر زمیت الشرف شد خانه زین ذکر وفات شاه زاده و بیان
در ایام انتصاب اعلام ظفر علامت در الکای پشاور سانحه کلفت انز ملال گستر
که قلم در بیان آن گریبان چاک و خامه در شرح آن چشم نمناک دارد معروض پایه سریر
فلک نظیر گردید که نخل زندگانی شاهزاده دیان علیه الرحمة والرضوان بحراز خزان
اجل طبیعی از برگ و بار انفاس عاری و آن قدسی پیکر بقضای باری در بطن خاک
متواری شده از استماع این خبر ملالت اثر غم والم متواتر و حزن و کلفت متکاثر

بر لوح تقدس امتزاج ساری شد الحق در عالم امکان دردی بالاتر از درد فوت فرزند
نیست و هیچ رنجی زیاده تر از فقدان خلف دلپسند نیست لیکن چون ذات
بیهمال پادشاه حق آگاه بنا بر دوام توجه مبدا فیاض مهبط تجلیات رضا و تسلیم
و مطلع اشراقات خبرت قویم است دل بر رضا و صبر بقضا مغفرت آن پاک
روان قدسی طینت مسئلت فرمودند انا لله و انا الیه راجعون چون مقرر شده
بود که سرداران عظام و گردن فرازان واجب الاحترام با قشونهای از جا
و مقام بر سبیل ایلغار در عرض راه باردوی فیض آثار ملحق شوند باطاعت
امر واجب الاذعان در ایام اقامت الویه نصرت نشان در الکای پشاور عساکر
نصرت اثر و قشونهای ظفر پیکر متواتر و متوالی از آب بهطار بنگالی از هر
نواحی و حوالی بالحاق اردوی معلی سرمایه یاب سعادت سگالی گشتند
سپاهی که اعداد حساب و شمار از شمار آن قاصر و کواکب و نجوم بازدحام
و هجوم آن لشکر فیض منظوم برابر نباشد مجتمع و فراهم شد زهی سپاهی در ثبات
و قرار سرآمد شجعان روزگار و از دلیری و دلاوری در معارک چون علم باز جا

و پایدار میباشد القصه درهمین ایام خانخانان خان سردار ولایات موضوعه
هندوستان که بتادیب قطغانیه بجانب ترکستان رفته بود از انتظام
انشات مهام آنجا فراغ یافته سهراب بی ولد سهراب بی قطغان و پسر حاجی بی
منک والی [redacted] جمعی دیگر از روسای ترکستان را با انجه از فنون برسم
یورغال در جلو انداخت و نماشیه بندگی سرکار عالم مدار زیب دوش
آنها ساخته با جمیع سرداران و سران که مصدر خدمات نمایان و فدویت شایان
شده بودند در حضور معلی رسیده بدولت پابوس اشرف متنعم و ممتاز
و سرمایه یاب افتخار و اعزاز شد کل سران و سرداران بصلات و جوایز از
امثال و اقران متمایز و سرکردگان ازبکیه و دیگر طوایفی که از ترکستان بار دوی
فیض نشان رسیده بودند بعطای اسپ و یراق و خلاع زرین و یراق مرصع
سرفرازی فایز گشتند ذکر انتهاض موکب ظفر پرور از الکای پشاور و شرح
صادرات و واردات عرض راه و وقوع فتوحات گوناگون
بتفصلات آن پادشاه معدلت گستر بتاریخ بیست و دویم ماه صفر المظفر

همعنان تأییدات خاقان اکبر و همرکاب توفیقات از دیدار کامروا گردید رایات

گرفت فتح و ظفر گشته طریق منزل مقصود پیموده بجهت اوج گیری شاهبازان

و از جهت تحصیل قواعد ملک و ملت مقرر فرمود و در کار شهر و دولت

و حدیقه خلافت گلشن بستان از رحمت جهان افروزی جوهر شمشیر کین توز

فیروز اختر سرو بر سحاب گوهر نثار اختری فارس مضمار جرأت و شجاعت

تقدمه بخشش فتح و نصرت شاه زاده فریدون فر خورشید کلاه شاه باد

چو چهار نفر از سپاهیان غضنفر لشکریان شیر شکار در اقبال

منزل بخشش دولت بختیاری و طلیعه فوج فیروزی و کامگار

و خانخانان خان با سپاهیان چون تخت چون سایه در رکاب

خورشید آن امور باشد و در عرض و هر کرا

الی و حوالی هندوستان بهمراهی بخت سعادت نشان لشکر

در آمد پادشاه شمول عنایت و مرحمت

و سایه ملازمان نماید و هر گروهی ... و شهر ... گردد

خلاف بیاید خرمن هستی او بآتش صاعقه بار شمشیر آبدار غازیان جلادت
شعار سوخته نابود فرماید و در حین رخصت پادشاهزاده سپهر منزلت
در آغوش عاطفت کشیده و مورد عنایات و عطیات بی نهایت گردانیده
امرا و اعیان را در تبعیت و اطاعت آن مرشدزاده عالم و عالمیان مامور
ساخته شاهزاده عالی کوکب انجم موکب از قصور رنج دوری و مهجوری
حضور لازم السرور متاثر گردیده و آب در دیده گردانیده رایت
فتح آیات ملک گیری برافراختند و بیست و سیوم شهر صفر خسرو دادگر جمعیت
پرور علم نصرت و فیروزی و لوای عالم فروزی مرتفع و آسمان سا ساخت
بود بشنبه بحکم قضا جریان جسر مستحکم از سفاین بر بحر آلنگ مهیا و چون اساس
عهد صادق نقصان مستقیم و پا بر جا شده بود بعد از ورود فیض آثار بر ساحل
آن قلزم ذخار لشکر قیامت نهیب و سپاه نصرت نصیب که چون سیل
نوبهاری عرق فشان تیز گامی و در تک ابر آذری قطره ریز سبک خرامی
بود دسته بر دسته و طایفه بطایفه بتوزک تمام از دریا گذشت و جوکی

مسعود وبعد از جمیع افراز جاه اعراض عار یافت در مرض راه ایل و نیز طغیان باهم
مزاحمت ایشان وارد در دوری حصول مقتضای بالخصوص جهانیز ازین سو میان
ضعف قوای بیشتر پیوسته های مشغول بسبب بعضی از کارداران دیهی و صدور حکم
توقف درباره مستکن مسعود و وصول بنابر این عمل کرده بود امیر دولت ابیهر صادر شد که
قبول التماس ممتنع اساس او در صحبت و لطف عمیم آنحضرت لیکن اگر خاتم سطور
از جهت مسایل ایشان اقبال همیشه ورد از سعید و عتبه عز و جلال دور باشد
کاهرین بان قاصر نظر این اعمال و اعمال و تغیر آن از عدم اطاعت و انقیاد
تن زده گردد اورا بعصیان و طغیان متهم خواهند ساخت و ظهور توقف و
تغیر او دیگر حکام و عمال جرات و خوشی تمام بار داده و اندیشه خواهند
و این تقصیرات دور از کار برهم زدن سررشته اعمال جهانی خواهد گردید و شعله
آتش جهانسوز بالا خواهد گشته مضرت آن درین است که بیانات را برطاق
نسیان گذاشته پیدا اعدو و وسوسه رومی نیاز بیستان بسیر ماه
آرزو و جمعی سایر نیاز بر دولت امیر طراز صاحب القاب و امور رانگاه دار

و خاطر جمع دارد که در ساعت شرف افروزی حضور کرامت گنجور برخصت اعطا
سعادت خواهد از وخت وچهره حال بنور اعطاف و الطاف سلطانی خواهد
افروخت والا راه سیل بر بنیاد رعایا گر خود نمی از بجا نشاک نکرد سیل نتوان بست
بافسانه و فسون روبه بازی از چنگال شیران بیشه شجاعت سالم نتوان
القصه بر جست آری از آنجا که ستاره بختش در احتراق و طینتش مخمر نفاق و شقاق بود
بخت خوابیده اش از خواب در نیامد و ایام تیره اش بسر نیامد همچنان کجت
کلاه بیکردوسری از آمال ادبستی برنمی آورد و از تیره رایی بجواب خطاب کامل
نصاب لب نگشود و سبیل عصیان نمود چون افواج نصرت امواج کرمان را
نشیب صولتش زهره آب و نهنگ را شعاع سیوف سیول آب تاب بیان دران
چون ماهی جگر کباب کرده بتصادم متلاطم بحار مواج از آب جیلم عبور نموده بود
ولب دریا از بوسه پایی سم خیول نصرت مشمول آبروی ابد حاصل نموده بیابانی
مهیا و اخبار مخبران بمسامع علیه رسید که آدینه بیگخان بی جهت جمعیت گرد هم
آورده بتعیین فشونهاء اهل و محال ولایت تحت خود را مستحکم ساخته خود با جماعه جیلم

سوار و نوکر بجانب سپاه و دیگر ادوات بکار در جلال آباد صنوف گشته و دیو
سعدین و نور و غبار بی بجری گشته اراده جلال و در کار و در دیگر سرحد
یکی نشست سپاه و در وصول اخبار نشست آن از آن بجلال بحصول آنجا
خشم و جلال آباد سبب جلال آباد و جلال آباد بعد ... الشباب و تصرف آنجا
عالی خان ... ارباب ... از ... الحسن با ... و رخ
آن ... صدا ... گشت ... از ... افغان ... از
رکاب ... و رکاب ... عالی ... و ... باز
راه و ... روز ... اشرف خان ... الملک ...
بخشی و اخلاص ... سلیمان ... ولی محمد خان ... محمد صالح خان و
محمد حسین خان ... الغ خان کرده و دیگر ... زاده
آن ... گار ... سپاه رسید و با اخبار ... معلوم کرد
کرچار ... سوار از ... خان ... روز کار ... داخل
و ... احوال ... [illegible]

دشمن با قاعده بی‌پشت ... در امانی و دافع صبح ... سحاب می‌انگاشتند

دوبین شادان ... نشستند و مجال ... مردم ناگاه ... کثرت و اضطراب و فوج

عدد ها از حصار سنگی آمد و از زمین ... شب ... تند ... شمشیر آفتاب ...

سپاه ... بیت ... شدند ... با ... و ... کثرت اعدا ...

احباب به نظرها ... ... آن ... به اقبال عدو ... می

بمقتضای کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة و دلیران جرار

و شجاعان نیزه‌گذار پای ثبات و قرار افشرده و دست شمشیر ...

ستوه ... و دشمنان ... آهنین را از ... بپوشیدند اکثر سران و رؤسای

آن حزب را ... از ... در وصف حال زمین ... و خون آغشته

بیت ز بس سر فتاده ز گردن گران ٭ زمین گشت ... ز آسمان ٭

ز شمشیر دلیران دشمن ... بی‌سر ... و بر ... زمین ٭ بیت ...

هنوز اجل ... دشمنان نرسیده بود پای فرار ... حزب ... از آن معرکه ...

بیرون کرده ... جاء الحق من ... کما ... بود ... رسته ...

و بیگانگان بهم پیوستند به نیروی بازوی اقبال بی‌زوال سرکشان را به

تنزل و شکست درست گاهی رسید و غلغلهٔ سورهٔ الفتح عسکر منصور بلند

آوازهٔ پای رسید و سرداران بر جمیع [illegible] کیفیت این کارزار و قتل مردم و گریزاندن

گروه ... و فرار بعضی ... بحضور رسید ... مراعات کار ... منهزم شده

گردون اقتدار ... سپاه بخت خود را به سرعت رفتار بجانب معسکر

... برگشته ... روز کارزار ... پای اثبات ... و ...

واقعه ... و ... شدن لشکر ... منصور ...

... وصول لشکر ظفر شعار سی هزار سوار ...

و غیره که چون ... ارض خارج ... عام ...

از دون احصار ... گذشته ... محل ... تحمل ...

... اضطرار ... فرار ... 

کمی ... منزل ... سرانجام ...

آورده ... این مال ... صاحب ... آن ... رسید

بیارزد صمصام خون‌آشام آتش‌افروز مجادل دخرمن‌سوز هستی و زندگانی

ناشناسان زشت‌مآل گردیده اکثری را قتیل و اسیر و بسیاری را جراحت بدن

ساخته بتصرف غنایم و کسب پرداخته توپخانه بسیار با اقبال کوه‌تمثال آسمان

نمودار که از آن اصحاب فیل برجا مانده با جباخانه و دیگر اسباب ضمیمه غنیمت نمود

رایت نصرت از فتح و نصرت و عبرت‌آموز دیگر متمردان بدسیرت گشته ماجرای را

بتفصیل و تشریح بجا گیاپای توپهای اساسی پادشاه عدوبند کشورگشا نوشته از نحا

گرراه جیحون و غیره باستظهار ثقل جبال و ارتفاع اثقال که توصیف را مایی یکه

بربیع و خم آن راه خامه تاب نیارد و از وصف سنگینی آن زمینهای سنگلاخ سخنهای

متین گسستی با بار از دهر از قبول انقیاد با زرده در مضایق کوهستان

که مزالق اقدام خیالهای آسمان پیماست متواری شده در ایصال سوغات

و ادای باج و خراج قرابت متهاون و متقاعد گشتند و از اتباع اوامر عالی

دجوم

در گذشته بنا بر قانون جهانداری و حفظ سررشته نظام عالم مداری

جوقی از خوانین و غلامان سرکار خاصه شریفه که از اشعات بوارق سیوف

برهم زن صفوف چشم برخ را خیره و از لمعان رماح سلول دیده مبارز فلک را نیز
ببازند تیپه و تادیب زیاد و سران نخوتمند و طلسم کشای کوهای فلک تاب
مامور شدند پلنگان دشت هیجا و شیران بیشه وغا چون کمان خانه بدوشی
گزین و بسان تیر موزه آهنین پوشیده راه سیر رفتند و مانند پلنگان تیزچنگی
پیکر فتند دست را بکار فرمای و اسلحه را بکارگری و افراسیاب را براه بری در آورده
دل اعدا را از دلاوری باد مصلحتی و دلیران را جانستانی یاد میدادند دلیران
چابک دست در مساکن و مواطن آن روستائیان زشت فن بیدستیاری
اقبال عدو جوی بتاخت و تالان و اسیر جماعه ضلالت نشان دست جرأت
جلادت کشادند و داد دلیری و دلاوری داده رستاقی شان بالتمام
نهب و تاراج ساختند و قری و مواضع را از عمر انتفاع انداختند روز سیوم
که اردوی فلک خیم یک فرسنگی چون را مهبط و منزل ساخت راجه آنجا از خواب
غفلت بیدار و از مآل کار خبردار شده در استیمان و اجتناب از اطاعت خدیو
ممالک ستان صرفه کار خود شناخته سه لک روپیه بطریق پیشکش و نعل بها

مرسل نمود و طریق تقبل وام و نوای امنای سرکار والای پادشاهی ممهود

چون مهام ناحیه کوهستان صورت پذیر سرانجام و تمشیت یاب انصرام شد

رایات فیروزی امارات از راه دامنه کوه جمون و راهپور و بهرام پور و آدینه نگر

بدولت روانه گردید و توفیق و یاوری معلم و ماب از رودخانهای پنجاب

اردوی ظفر نصاب را سالم و غانم عابر گردانید در اثنای توقف آن منازل

نصرت شامل بعرض بیان فساد و عناد سکان بنجاد که قصبات و پرگنات

پنجاب را از لاهور الی سرهند دستخوش تاخت و تاراج و ناوک بیداد در آماج ساخته

اند در خاطر رعیت پرور مذبور داد گر لمعه ظهور انداخته لهذا عالیجاه رفیعی جایگاه

عبد الله خان قورچی باشی و جعفر خان قوللر اقاسی با طایفه از بهادران یکدل

و سپه داران سرگرم پیکار با جمعی شایان که بیت شمار سپه بود از حد برون

ز طول امل عرض لشکر فزون :: بدافعه آن بدسیرتان کم اصل مامور و متعین شدند

مجاهدان نصرت نشان مثل بلای ناگهان و چون قضای مبرم خدای رحمن از

یمین و یسار در رسیده مساکن و مواطن آن ضلالت کیشان را چون مرکز پرگار

گروه گرفتند و بیدریغ تیغ بی زنهار بر سر آن بی سر و پایان نهادند و از جها
شرارت مواد رجال و نسا ابنا افاعی سیوف از دودمان را طعمه دادند و اسری را
در عنان انداخته باردوی معلی آوردند و در سیاستگاه پادشاه سریع الحساب
شدید العقاب مورد شمشیر یاسا کردند بعد از آن حسب الزام اقتدار بعنایت
افضال رب العباد و همرکابی اقبال خداداد پادشاه جهان آباد طی مسافت
میفرمود و در هر جا و مکان گردنکشانی از اهل بغی و طغیان پدیدار میشد سنان
شیر صولت پلنگ سطوت صفحه امکان را از نقوش باطله بجا سیلان فیضان
عاری و عاطل مینمود و اکثر گردنکشان و گردن فرازان را پایمال سم ستوران
ساخته جمعی را طوق بندگی در گردن فرمانبری انداخته        سری کو
نیاورده کاهی سجود ، بجز سجده تیغ شه کارش نبود ، درین اثنا حکم همایون
شرف نفاذ یافت که خانجان خان سردار برافقت جوقی از دلیران نصرت
شعار سری بسرهند کشیده بتنبیه و تنبیه قوم مرهوب سکنه آنجا بپردازد و
متوطنان آن بلد را استمالت ساخته طوق اطاعت و انقیاد زیب اعناق آنها

سا زهسیر وارد موصوف بند دبست سمر دیت بر طبق حکم بادست و دیگر ردف

وارد بکسر بند شد والا بردا سامر انجا را بجند ابعد ز ما بتری و فرامان برد و بکی عطف

بر حق شود و ما بمشو طلیبن انجا از بیم سطوت و جلالت این دولت بر مرت

حساب شد و حلقه اطاعت در گوش نما شیه غیبت به دو دوش شغل ادا

مریسم رعیت گری و [illegible] برای ارزم و ما تبری حسب شد مرداد فروحیت از تکین

ز نما بان بسر سد سمر و [illegible] بارگاه بسیمر ماند ساخته ز ان مکان رحل اقامت

انداخته استقلال [illegible] اقبال [illegible] طیب [illegible] نصرت [illegible]

کشیده

۲۱۰

جون موکب [illegible] کنار زیب [illegible] کرد بیت بر ساحل دریای [illegible]

گرد [illegible] برسید [illegible] جاه جهانگیر غازی الدین خان [illegible]

[illegible] ورود [illegible] در قبل بند [illegible] اتفاق افتاد و جون [illegible]

[illegible] حضرات [illegible] جای [illegible]

[illegible] جون [illegible] الاحصا [illegible]

خیال [illegible] بر سیاه [illegible]

پیغد را در سر افتاده که با خورشید عالمتاب بستیزد و قطره ناچیز در ظرف تنک خود
جا داده که با بحر زخار آویزد ندیده اند که ذره از روبافکی حباب آفتاب بخود
دارد و نمیشناسد که قطره تنگ حوصله ظرفیت آن از کجا آرد که با بحر سر بر گذارد

نمیدانم چه خواهد کرد حیرت با حباب او  که دریا عرض طوفان دارد و او
بدل تنگ است

مقرر فرموده اند که امیر الامرای العظام جان نثار خان حاکم و
صاحب اختیار مالیات دیره غازیخان باستحفاظ سرحد متوقف باشند
و خان جانخان سردار ممالک موضوعه هندوستان عنان عزیمت بجانب
شاهجهان آباد منعطف سازد و شاه پسند خان میراخور باشی سرکار خاصه شریفه
همراهی سردار مذکور مامور شده که برافقت سردار مصدر خدمات بوده نخست
کار قشون هندوستان که در کرنال صف آرای بطلان و خذلان شده اند تمام ساخته
و آنگاه ابلق یسنان جانستان از نیش برداشته و خاطر ازین مهم واپرداخته
بجانب شاهجهان آباد مرحله پیمای صدق و سداد گردد و غازی الدینخان که آیین را
تنک نمک باسته نموده باتفاق سردار موی الیه بتسخیر شاهجهان آباد بپردازد

در آن مرحله چنانچه باسط وار از عدالت بسازد و در بیان ورود رضاقلی خان ایلچی

پادشاه هندوستان باتفاق محمد خان درانی و گذشتن [illegible] پادشاه

هند از نظر بعضی از رفقا و در اوایل [illegible] حسابان [illegible]

گردید چون خان ایلچی هندوستان باتفاق محمد خان درانی سفیر بارگاه [illegible]

و خصوص امور [illegible] به ولایت [illegible] نام [illegible] هند [illegible] دیده و سفیر بارگاه

مرتبت شاه هند از نظر بعضی [illegible] گردیده با جمال [illegible]

مجالس خان سعادت [illegible] سازد و با جلیل جواب [illegible]

و خصوصیات آن ولایت پردازد که سرکار هندوستان [illegible]

از [illegible] و مراسلات دوستی و ترک [illegible]

خاطر [illegible] کتاب [illegible] فتح [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] خان [illegible] سفیر [illegible]

[illegible] جواب [illegible] اهل [illegible]

آن [illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

خواهد گشود و از بیم هند و بستان بودن را مجال نداده و از خیمهٔ الهی سرکار خانهٔ خیم
اهمال کرده و در تحریر جواب تجاهل و تغافل بظهور آورده مضمون در دون خدمت
مستمر بودن او این بود که چگونه بنابر توقف الهی و در وقوع کشت طول مدت حجت و
رایات جهانگشا انتظار رسیده بود و بیان نواحی متوقف خواهد کرد بود و عزیمت
شاه جهان تا از مظهر بظهور خواهد رسید و در بین بعض و بعض در موسم سفر بهندوستان
منقضی خواهد کرد به چون باطن حق موالی بادشاه حقانیت و سلسله و
جمیع نفوس مملکت وفا و رضامندیست و در جمیع امور مخطور خاطر حق سرپرست
این است که اگر هر چون زبان درازی سنجر و زبان بازی قاصد غیر سمعنا
جهت سرانجام و بزرگ کرده و پیش از آنکه تفنگ قیامت آهنگ بر سر مخمور آید
و تخمیر از دو دم دوان بخود زیر کشاید و عالمی را عرضه تلف نماید لهذا از جنبش
رایات عرض را مکث و درنگ ترخوردند و انتظار الهی در طلوع
رایات تحمل و تأمل روا داشتند خواهی نخواهی سپهر آنکه بعد و در حین سعود
ساعت ... در سر غازی الدین خان از خواب غفلت در آمده تنبه

وارسید و فهمید که قوهٔ معارضه با عساکر قیامت اثر بالقوه او نیست و طاقت
مقابله با جیاش افواج سطوت امواج در حوصلهٔ تنگ آن پروز نیست ناچار
قلندرخان درانی را با رضاقلیخان نامی که از مردم جام خراسانست از
طرف پادشاه خود برسالت مرخص نمود و نامهٔ مجتبی مشتمله از زبان عالمگیر ثانی
بجناب حضرت اعلی و مراسلهٔ مخلصانه از جانب خود بوزیر اعظم و دستور معظم
شاه ولیخان مرقوم و مرسول ساخت و بتقبیل فرمان اشرف مستدعی
انصراف و انعطاف عساکر گردون مآثر گردید و بنای مکر و احتیال گذاشت
کرشاید بفریب و تاویل و خدع و تسویل مراجعت عساکر فتح آیت صورت
گیرد و در لباس بندگی و اخلاص آنکار رکار خود از پیش برد نقل مراسله
پادشاه هندوستان تا این خوش عنان لیالی و ایام و اشهب عنبرفام
مشهور و عوام در کرم جولانی و سبک عنانی بی اختیار است و قطب آسیای
فلک در سکون و اضطراب ناچار است آن اورنگ آرای سلطنت و سریر آرای
دولت مظهر تاییدات الهی مورد برکات نامتناهی زیب دودمان مرو خلاصه

خاندان مجد و اجلال سپهر بختیاری سپهر کامکاری شمع فروغ افزای
بزم مخالصت و مصادقت چراغ شبستان مؤالفت و موافقت گوهر تاج
دولت و اقبال خورشید مشرق عز و جلال مروج قوانین دین متین قامع
بنیان کفر و ضلالت آیین از تصاریف دهر ناهنجار و تقالیب سپهر غدار
در حفظ پروردگار مصون و محروس بوده جالس سریر خلافت ابدی
و قاعد اورنگ سلطنت سرمدی باد بعد طی تکلفات عرفیه و تصلفات رسمیه
و شرح مراتب صدق و صفا و اظهار مراسم مودت و ولا منکشف ضمیر
بیضا نظیر میگردد نامه نامی و صحیفه گرامی که غالیه سای مشام اتحاد و عطر
برای دماغ محبت و وداد بود در حینی که نسایم بهارستان افضال و ا
حسان طراوت بخشی ریاض خاطر یکجهتی مآثر داشت بسحابت عالیجاه لایق
المرحمت و الاحسان قلندرخان درانی پرتو وصول انداخته بروایح فوایح
وداد و ولا مشام افزای باطن مخالصت مواطن گردید      گلی که نسبت
برنگ گل با آب گهر دارد      ظروف نامه صافی دلان قدری گردارد

بر ضمایر مرات نظایر روشندلان آینه خاطر بدیهست که در عالم امکان و جهان
کون و مکان هیچ امری از امور شریف تر از محبت و مودت و لطیف تر
از اتحاد و موالفت نیست و هرگاه ظهور این لطیفه شریفه در عامه خلق آید
مثمر خیر کثیر باشد چون فیما بین دو بزرگ کرده الهی که بار جهان و جهانیان بر
دوش و شاهد مرادات عالیه در آغوش دارند تحقق این مرابطت صورت
پذیرد بطریق اولی منتج مرابع نتایج والا و موصل الاصول مطالب کلی خواهد بود
الحمد لله والمنة که این بنای عالی و اساس متعالی در شهرستان جان و جنان
این نیازمند درگاه ایزد منان و آن ممهد مهاد عدالت و احسان معمار قدرت
الهی و مهندس صنعت نامتناهی رنگین شید و مستحکم ساخته که تا انقراض عالم
و بقای نوع بنی آدم از پا ننشسته و از جا نرود و آنچه در خصوص انتشار آثار دین
مبین و هدم بنیان کفر و ضلالت آئین زیب سطر بزر رفته در ایام ماضیه و ازمنه
سابقه از بی اعتنائی پسر محمد شاه که بحسب اتفاق نه بر سبیل استحقاق بادشاهی
هندوستان سر غرور برافراخته و زیر سرا بادرزاد که مایه غلو تشیع تارک گشته

برعیت بوده و بسیاری صلات ایشان دیگر نمیشود. از روزی که رایت
سلطنت محمدحسن ابد باد از بیرون بنیاد مسند جناب فردوس مکان بوده و بنابر علاقه
امیر قزوین بنام این مرحوم اخترت لطف رحمانی معنون گشته رایات کفر و ملاحده
منکوس گردیده و چاهای کثیف اخبار ویران گردیده و اعلام دین مبین بسعادت
نام سرنگون گشته و بجای شعار فرس نعره تکبیر بر پا است و در عوض
نواز باصنم غلغله یا صمد بلند آوازه است و این عجیبه در شیوه روزگار قوت
دولت روزافزون از برکات رواج شریعت غرا مقرون الحمد لله علی ذلک
السلطنه العلیه روز عزم قلع و قمع مشرکین رقم گردیده که برای اعلای اعلام شریعت
بیضا و سنت غرا سعی و کوشش قائم و استوار بطبع نظر حق گرا باشد و الا غیر از
محمود داعی محبت و اشتیاق باین فرقه ایشان امری دیگر منظور خاطر خطیر
منظور نیست از آنجا که محبت و اتحاد و یکجهتی بوده و اتحاد ما بین از قرار واقع
واقع و انقطعی در تمام عالم انتشار یافته است لهذا ادامه محبت منزل
مبادا بیشتر هیچ صورت هستی آن بدرجه کمال داده و تحصیل این امر گردید

بر جمیع عمام راجع و اقدم بیشمار و الحق جای که مقتضای دو پادشاه معدلت نگاه
میگردد بر سپهر برین و فلک علیین تفوق میجوید و بهم رسیدن دو سرافراز گردون
الهی از عالم اجتماع بحرین و اقتران نیرین متصور است و آثار برکات و فیوضات
آن بهمگی ذرات کاینات واصل و متواصل میگردد لیکن درین ایام میمنت انتظام که
جیوش رعد خروش و افواج عمان امواج بیشمار اوراق اشجار و عدد ذرات
خورشید نوربار از اطراف و جوانب بلاد و امصار بعزیمت استیصال کفار فجار
در رکاب همایون ما فراهم آمده بجانسپاری و جانفشانی و امن سپی
بر کمر بسته اند در صورت ورود مسعود آن فارس مضمار سلطنت باین حدود
اگر از عامه لشکریان که اکثر آن مجاهیل و نادانند در هنگام التقای جنودین سنوح
جمعی را با هم آویزشی رو دهد رفته رفته بخلاف رضای طرفین کار دگرگون
گردد و امور منافی خلوص محبت بظهور پیوندد و مرغوبات جبلت ذات ملکی انجام
لهذا درین هنگام اگر این عزیمت در حیز تاخیر افتد و تا وصول وقت معهود زمان
موعود در گرو توقف باشد احسن و بالفعل سر از مضمار جانبین وسیله

باهتمام کشوف نامه و ربقین طبقین شود و اصلح را جز حسبنا به و الاغاز انکرست ظاهر

ما بوده صرت دوات بحث دایت عشقان و آرزو مندست خیز این باسعود

خیلی صبح سنده و الذر شدغمال که باین بار بیاری صحه و بیان عشقیه مستحکم دو منقبت

در کمال تشنیه مستحکم است و بر حسب قلیل بین بیان محبت فزون موجب و در

مودت مقام باقی باد بسلطنت و خلافت جاوید بکام و بسند باد

چون عالمگیر باد شاه از سلطه و خبر دیز خود دل گرفتی تمام داشت و

حق نامه نوشت که آن نکات رنج الاکلام مشتمل بر تمکینی بود و پس برجست

و تنبیه بر حسن طیب مرحج و بر حسب رنج فقدان باد شاه و الا جاه عالمگیر

خوانده بسر ای محرم خود بالاحتفای والشر و الامر تصنیف فرزند خان

در آن سفر به نگاه محبت میان ایشان و بنام داده دیگر نوشته می در باب

محبت که ز الفت جهانگیر شورستان کشور دل را با ایشان اعاده نموده آنکه

آن دوره تمت و اما که از جناب عارف الیهان ملی ساخته خاطر

حسبنا بمحمد و آن صاحب او بگفر از الدیبه بنا صاحب آن تا باد اجزا

وجوه و مضرت این اهمال از جهت این صوب معلوم شاه بکرامی معنوی دین مبین بود

تحقیق این مطلب از جنگ سپهر ضعیف و خیانت آگین خوارج بوده و اسعد مرتضی حیات او

عالم آرای جهان از صدور اصحاب رجعت عمل نماید که در صورت معاودت از همه

احیات اساس دولت که از کار آن به استقلال بنای قصر شریعت و دین ملت متزلزل

خواهد شد حضرت پادشاه جم مظلوم را از ظالم که از ترکیج خانه در مقام هم پسند بود

و اینجا حاجت و دستگیری پادشاه هندوستان وجه ندانی و صحیفه گرامی در جواب

رقیمه شاه والاجاه عالم که این مضمون دلنواز مرقوم شده عاطفت طراز

ذره و دفتر که از حرکت اعلام نصرت ارادت مقصود بالذات اعلای رایات

دین قویم و ملت مستقیم است بدون حصول این مطلب عالی واجب دو و هم

نمود صورت تحریر سواد نامه برکات مواد که بخط و انشای فصاحت پیرای

عالیجاه سعادت نشان منشی باشی در جواب نقد پادشاه هندوستان مرقوم

در صحابت رضاقلیخان سفیر کجاب روانه شده و آنگاه نادر فلک رکاب

بدون دوکار مسیح ... رسیده بنا بر ... از تسلط و شوکت با جمعیت

برایت دستگاه نواب سپهر جناب رشحات مصدر را از غرامت و عدم [illegible]

مبادی عشایر ارکان شجاعت موسس بنیان جلالت عنوان صحیفه [illegible]

مبادی نشو و نمای کامکاری قره باصره دولت و اقبال غره ناصیه سطوت و

اجلال از فیض جویبار رحمت ایزد متعال چشمه سار کرامت داور [illegible]

همیشه سبز و شاداب و در امان و مسیر آب باد و بعد ابلاغ تحف دعوات وافیه

محبت آیات [illegible] مودت و موالات [illegible] ضمیر منیر مهر تنویر میگرداند که در

[illegible] استحکام [illegible] مالک [illegible]

[illegible] نظم [illegible] امور [illegible] رسول شده [illegible]

سفرای آن دولت علیه رسیده و چون مستحضر [illegible] صحت آن [illegible]

سلطنت بود ابواب مسرت و شادمانی بر روی خاطر همایون گشوده در

[illegible] زمان [illegible] باتفاق [illegible] ایلچی آن دولت [illegible]

[illegible] ایلچی مذکور بعد اطلاع بر اموری که [illegible] در آن

مملکت [illegible]

والا برساند اگر در ساعت سفیر صادق القول را بجایی جواب نهضت شاه
گشت و در ملک عراق نهضت رایات نصرت شعار بجانب شاهجهان آباد نهضت و
حرکت خواهد شد و در هیچ جنبه و وقتی امور بر شور و شین و ران ملک بکر تخم
رسید و ایلچی نیز معاودت کرده بود و در موسم سفر هند بهستان علی قلی خان با
امرا و خان خسیوان نصرت شمول آن بحث معطوف گشت و در منزل خانپور
از توابع سرهند سفیر دولت ابد پیوند آقا رضا قلی خان ایلچی آن پادشاه
از جنب وارد شد و مطالب و مقاصد را که باسم عرض نمود و در حین بیان حضرت
زمان بجسته و ظفر از تسامح زین منازل موجب نوازشات بجای شاهجهان آباد
و شیوع اراجیف باطل بود و به لطف طرازی بجانب مقصد منعطف فرمود
ان شاء الله تعالی در دار الخلافه ملاقات صوری حاصل میشود و صدق
و کذب شعار اهل تزویر به تشییع رسیده احسن ایلچی و در این حین اختراع طرف
سرای هند از سر نو در کشش و شور بسیار کرده نواب بهادر را از قبول حفظ
شهر از نواختن اعلام ... حسب ... ام و در حسین ... لطف و جهه ...

امری دیگر منظور و ملحوظ نیست بعون تعالی بتجدید قصر متین مذهب مبین درین
ارض کفر این استحکام تمام می باید بدیهیست که تایید و تقویت اسلام و دین بر
ذمه سلاطین شریعت آیین نقش وجوب دارد لهذا اهالی همت علیا در نزد همم
کاخ این امر خیر منحصر میباشد تا بمقتضای کلکم راع وکلکم مسئول عنه در روز جزا
در دیوان عدالت خدا ماخوذ نباشیم    عمر زین خور که غم عمر دین است
همه غمها فروتر از این است    باقی ایام دولت مستدام باد
بعد ترخیص ایلچی حضرت عالم گیر خان جانخان سردار و شاه پسند خان
میر اخور باشی که با [illegible] دوران نهمتن تن وجمعی از بهادران صف
شکن چند منزل [illegible] رو فرستاد الیها با فشون نصرت مآثر نال
[illegible] ستان صف آرای جدال و حرکت
برای تعالی [illegible] لیدمات و سنگرهای بهادر آنه
نوج نکبت موج [illegible] اغفر ها طعمه شمشیر صولت ساختند
و راه عبور و مرور هارا گرفته [illegible] ش و خار دار بر دوختند و نوبخانه اینها

با جمیع یراق و اسباب بتصرف در آوردند و مژده حصول این فتح بزرگ
بوسیله عرایض معروض بارگاه خلافت پناه کردند و خود بتعزیت تنبیه
معاندین و مخالفین حوالی و حواشی شاه جهان آباد رهگرای هدایت و سداد
شدند و مواکب ظفر کواکب بتاریخ شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۶۹ آبروی افزای
منزل سون پت گردید در بیان [illegible] وقوع
آویزش جنگجیان نصرت نشان و افغانان [illegible] آن
باطل پژوهان و شروع دیگر [illegible]
بمجرد وصول نصرت شمول موکب [illegible] منزل
سون پت بانهای منهیان معروض گردید [illegible]
[illegible] رای دراکهو [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] جلادت شهرت دارند و از [illegible]
و با عتضاد و استظهار این باطل پژوهان [illegible] با چهل هزار سوار
پیش آهنگ باستقبال مجاهد جنود ظفر ورود [illegible] جنگ نموده در تعاقب آن

عقب میان افغان با جماعت هزار و ششصد نفر از قشون افغان و غیره و خرابی آباد

و دهات و قریه که نزدیک از جانب وزیر بخشی بیرون کرده و دو شیر هم بر

و در عقب آن با اتفاق خوانین و امرای سند با بسیار جمعیت و فیلان کوه پیکر

بجمعیت و توپها و آتش خانه با سامان حسابی آمده با فوج خود مستعد

بار شد و در پیش حضرت سلطان گیتی ستان با عزم رخصت آن حرب

او بار و مکتب منزل بمنزل ... اردوی عساکر ... در منزل استقرار ...

قرار داده و حال ... حسب ... منزل ... با ... فرصت در این ...

کشاده برای ... کرده از ... شکوه ... سورای ... نموده

و روز ... اطراف نصرت آثار ... عساکر ... 

خرم و احشام را ... دادند و طرفی که ... افتاب ... خطوط

شعاعی ... و ... زر و ... طلا ...

و ... اردوی ... طلا ... در این ... 

لشکر نصرت بنیان ... اطراف و جوانب عسکر ...

و چشم بیداری و هشیاری برنگ عیون نجوم شب همه شب برهم نزنند
که خرم مقدمهٔ فتوحات و احتیاط طلیعهٔ صبح سعادتست بهادران ظفرتوامان
برحسب ارشاد مرشد دوران عمل نموده آیین پاسداری و بیداری و لوازم
خبرداری و هشیاری معمول و مقرر داشتند و کشیکچیان بیدار مغز چون دولت
بیدار و بیدار از شام تا بام چشم برهم نزدند و نگاهبانان هشیار دل پاس امر
خداوند عادل داشته تمام شب اخترشماری کردند روز دیگر علما اعلی بشرف نفاذ
پیوست که فردا هنگام طلوع مهر انور و ظهور سفیدهٔ سحر جملگی سپاه نصرت پناه
یراق بسته و خود را بسلاح آراسته در صحرای سون بت جلوه نمود و پیرایه
شهود دهند و جوق جوق و گروه گروه و دسته دسته و انبوه انبوه جدا جدا
از یکدیگر در صحرا ایستاده انتظار طلوع خورشید گیتی افروز کوکبهٔ نصرت افروز
سواری نواب همایون ما باشند چون سپاه بسپاه فام هند شب از بارقهٔ ماهچه
علم خورشیدی انهزام یافت و لشکر نصرت از نورانی پیکر خورشید جهان آرا
برصه جهانستانی بشتافت عساکر نصرت مآثر که البرز و بیستون در برابر جلالت

ثابت و ز ایشان بر جا نماند و شمشیر فلک از صدمت ناخن شمشیر ایشان از نهان

و چنگال سپری افکنده بفرمان قدر توامان خسرو مالک رقاب مسلح و مکمل

مهیا و مرتب گشته مانند سیل بی زنهار در جوش و برنگ بحر زخار در خروش

آمدند بیت بمیدان گزیدند آرامگاه ، ز آهن قبا و ز آهن کلاه ،

یلان غرق آهن ز پا تا بفرق ، چو جوهر که باشد بفولاد غرق ، پی حفظ

مرغ روان در بدن ، شده درع و آهن قفسهای تن ، ز آهن قبایان

بصحرای کین ، حصاری پدیدار شد آهنین ، لباس بدن کرده بر باد

بر ، زرهای آهن بجای حریر ، گرفتند شیران بفولاد دست ،

چو شیر آهنین پنجه مشکل است ، ز خفتان و از جوشن و درع و خود ،

زمین سر بسر دشت فولاد بود ، ز آیینه پوشان بدشت وغا ، شده

چار دیوار آهن بپا ، دران آینه دیده از هر کنار ، عدو چهره مرگ خویش

آشکار ، اتاقه نمودار بر خود زر ، هما بر سر بیضه گسترده پر ،

سواران جنگی بدشت مصاف ، صفی برکشیدند چون کوه قاف ،

ز ابنوی نیزه در دشت کین ؛ سنان رشک گوی زر روی زمین ؛ سنان
منصب سربلندی گرفت ؛ علم پایهٔ ارجمندی گرفت ؛ چو عنبر پری پیکران
دلپذیر ؛ نموده علم در لباس حریر ؛ ازین سوی خاقان کشورگشای
که حکمش نهد بر سر چرخ پای ؛ شه ظلم فرسای عدل آفرین ؛ سکندر لوای
سلیمان نگین ؛ ز جوهر سراپا چو شمشیر تر ؛ ز درج خلافت فروزنده دُر ؛
علمهای فتح و ظفر برفراشت ؛ بترتیب افواج همت گماشت ؛ پادشاه
مشتری طلعت مقارن طلوع آفتاب پا در رکاب جوزا انتساب گذاشته
سوار بارهٔ آسمان هیبت چون قطب فلک استقامت در میدان جلالت
بتمکین سلطانی ایستاده زهی بارهٔ فلک شکوهی که ماه سریع السیر از رشک سرعت
جولانش داغ کلف بر رو نهاده و شرم نرم رفتارش صبا و شمال را بصحرا
داده بیت چو خورشید آن سمند صرصر برق ؛ کند یک روز طی از غرب
تا شرق ؛ خوی افشانست خوی گرکش او ؛ چو یاقوت ابدارست آتش او ؛
سم این آسمان جولان زمین سار ؛ ثوابت را بچرخ آرد چو سیار ؛ که جنبش

[illegible] با سپاهی [illegible] و دولتش [illegible] عمده از [illegible]
برپا بوده . رایات [illegible] ظفر بوده . سپاهیان نصرت نشان و غازیان
ظفر توأمان [illegible] لشکرشکن [illegible]
ملک گشایی و [illegible] عالم [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] آب داده [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] اصول [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاهان افغان [illegible] عالم [illegible]
[illegible] منسوبان این دولت [illegible]

و مجال تسخیر از بام کشیدن یافته از پا در آمدند و راه هستی بسر بایدست
مخالف گرفتم که باشد شجاع ‹› زهیبت کند بر دلیران وداع ‹› لیکن خسرو
والا نظر بلند اختر برعایت قانون حزم گزینی و محافظت قاعده عاقبت بینی
که از اطوار پسندیده عقل بلند و آثار برگزیده خرد ارجمند است خود بذات
مطهر تقدیس و نفس نفیس مقدس این حرکت با برکت و منشأ این امر با کرامت
شده بر طبق قاعده ظفر فایده ترتیب افواج همیت امواج متوجه گشتند و
بآیینی که چشم سلاطین والاشان را حیرت افزاید و ملوک ذوالاقتدار را
تماشای این آیین گزین دیده خرد خیره نماید جرنغار و برانغار و ذنب و هراول
و قلب و جناح و میسره و میمنه سراپا فوز و نجاح بر نمط محمود و طرز مسعود معین
و نمود و مند و سایر اسباب جدال و قتال از توپخانه رعد مثال و تفنگ برق
آهنگ بر منوال گزین مقرر نموده ‹› علمهای فتح و ظفر بر فراشته
بترتیب افواج همت گماشت ‹› شه تخت آن شهنشاه کشورگشای ‹› گزید از پی
خویش در قلب جای ‹› جهان را چو خورشید در زیر گرفت ‹› چو دل جای

در قلب لشکر گرفت ،، چو شد فوج قول از وجودش قوی ،، برافراشت قد رایت
خسروی ،، هراول معین گشت در پیش فوج ،، چو در پیش دریای مواج موج ،،
قوی شد یسار و یمین سپاه ،، ز گردان خصم افکن و کینه خواه ،، بعد از
ترتیب و تسویه صفوف فتح مألوف رای جهان آرا بر آن قرار گرفت که
واغرق همایون وارد وی فیض مشحون را بسرکردگی عالیجاه مرادخان درانی
جارچی باشی در نواحی سون بک گذاشته موکب نصرت کوکب همعنانی
فتح و ظفر و محفوف عون ایزد دادگر بود بتایید عنصر تقدس پرور روانه پیش
شود و هرجا اثری از مخالفان بطلان پژوه مرئی و نمودار گردد هنگامه گیرودار
چیده و سپاهیان ظفر نشان سرگرم پیکار گردیده بیامن اقبال عدو مال
تیغها آخته و اسپها تاخته خصمان بدکردار را از پیش برداشته از صدر زین
بزمین آرند ـ جهان فتنه برخاست از هر کنار ،، که بر فتنه شد سر
روزگار ،، قضا گرد از این گنبد فتنه خیز ،، برآمد خود آتش فتنه تیز ،،
ز خواب گران فتنه برداشت سر ،، برآشفت خلق از یکدگر ،، ز هر گوشه

چون چشم خونریز بیداد سرشته داور دو گروه را نگاه کرد بروی زمین اصفهان

گشته پرداد زهراب خورشید شده تشنه پرداد جان سر بسر بیرون از شخص

گلچین در عاقبت کشت کرده بر اسب جلی بست زین تا سوار شد یک

حالی بیشتر روان شد در آن جنگل عجب گرد و غبار با خون هم بسته اگرچه

گرفته کمین قصبا سپه تیغ شد جمعی از دست از دست بتیغ شد جانان گرد

بر جانب از دشت کین شد اگر گذشت خاک آسمان زمین شد خان جانان

بسر دار بعد از آن که مستعان گرد آن اسب شاه جهان آباد از آسمان

عبور کرده بیشه برده در تیغ رسید به آتش خورشید عیان شد در

لعان شمشیر آب سان از عادی آسمان زود تا پیوسته خان میرآخور با

سپه که عالم دار پیاده تیغ رایت فراز و دشمن گداز گردید طایفه

دکن در حرکت هجوم و تیغ سپاه بسته بلند گشته و گم سپاهیان با

شهر و دیار بلند بر روی سنگبار برده و دست جرأت

از دست جراحت برآورده و به خنجر زد و ضرب گرم خان

سپاه درین صفت تکلف و نمایان جسم تکلف که ادای ادای علم و آسمان را تا
شان بدان جنبان افسر و لشکر و خود را بروی شیشه را با اجلال عبید اکبر
خزند از خشت بری و پیکر دادی سپر را و خنیده و بس سر لشکر و خود را
خانه و دادی جز خوانی سپاه زان را غرق خوانی عجب بدان چین سپه شکسته
در وقت عمل آوری سر رستم و از اسباب نجات نیز طرف شام و در جا
و شام و نشان بدان پای یک زمین را از لگد خون گلگون
گلگون و شفق یک سپاه شکسته غرق و سالار جنگ بدان یک
یافت که شیر فلک از شتاب آن روز وخت که سپاه را بسوزد و خورشید گرم
از طلوع شده بدان روز خشش بر باد وخت که از دو لشکر نیز غبار
سر زان روی بهوا انگیزد و چشم عمر و ماه را خیره ساخت تمام دود
و تنگ آسمان بری بهوا برداخت — بیگم سپاه را
شان بدان شکل اژدهای پیچ و خش شان شد دران دو رکاب کینه
جمع کردن سپاه را گشته شکل شد و خش چون دم اژدها شعله را رود

بیک گردون سوار ∴ ز دود دودش با خدا جو پناه ∴ گرو تا برگشت یک گروه

راه ∴ ز بس گرم کرد بازار کین ∴ تفنگ گشت فوارهٔ آتشین ∴ ز گرمی

دارو آتش نهاد ∴ فواق تفنگ دمبدم شد زیاد ∴ ز دود تفنگ گشت

ابری پدید ∴ کزان ابر باران آتش چکید ∴ بالجمله زورین دستان فوج بی

دل بگران جرأت تاخته تزلزل در بنای ثبات و قرار مرتبه دکن و سپاه هند

از جنت از اجناد مغولان پشتهای بلند و اطلال آسمان پیوند بر با ساختند

و از طرف دیگر شاه پسند خان با فنون همراهی خود تیغ بی زنهار بر دشمنان

آخته کشتی استقرار آن غریقان لجهٔ ادبار را در چار موجهٔ اضطراب انداخته

اکثری را خاک نشین هلاک و جمعی را از زخمهای جانستان سینه چاک نمود

ب دلیران بکف اژدهای تفنگ ∴ ز هر سو رسیدند سرگرم جنگ ∴

هژبران جنگی چو شیران مست ∴ بخصم افگنی برگشادند دست ∴ ز جنبیدن

لشکر از هر کران ∴ زمین گشت از جا چو دریا روان ∴ ز بس گشته میدان

پر از کشته شد ∴ اجل پایمال سرگشته شد ∴ ازین رهگذر لشکر نصرت نشان

کرمابه فتح در بر و خود نصرت بر سر داشتند دران روز فیروز آنهمه لشکرشکنی
و خصم افکنی بظهور آمد که اگر رستم و افراسیاب درین معرکه می بودند از دست
و پنجه این آهنی دستان رنجه میشدند و سالم نمیرستند اگر سام و نهمتن در رزم
این بالادستان زبردست می آمدند از بیطاقتی و بیخودی مبتلای میشدند و
سلامت از معرکه بیرون نمی جستند القصه جماعه مرهته را از صدمات حملات
مردانه مردان فولاد پنجه دل از دست و دست از کار رفت و با جمیع روسا
و سرکردان هند برنگ فوج کلاغ که از صدمه شاهباز متفرق و پریشان
گردد با چشم رمدیده که از نور چراغ مژگان بهم زنند از هم پاشیدند و سالک
طریق هزیمت و فرار و خاک افکن فرق حمیت و اعتبار خود گشتند و عنان
تاب گریز از معبر فرار گذشتند غازیان کار اصحاب دین بسر دنبال بادیه
پیمایان انهزام گذاشته مفسدان را در جویبار شمشیر سیه تاب جدا دادند و آن
بی آبرویان را آب تیغ بر انگیزند تا سرداران مرهته که در عرصه خالی طبل جرات
شکالی شان بلند آوازه و در بیشه بی سطوت کوس لیری اما بلند صدا بودند سرکن

پرکین چون مرغ نیم بسمل سر از بالش ساخته دم علم گوش قلم بر هوا راه فرار
سپردند که تا شهر اکره قریب چهل فرسخ شاه جهان آباد نفس راحت نکردند
و دم آبی نخوردند بیت شد از باد تیغش پریشان غنیم ٭ چو زلف سمن عارضان
از نسیم ٭ پراکنده آن لشکر بیشمار ٭ چو از باد اوراق گل در بهار ٭
چو از یمن اقبال و عون اله ٭ هزیمت بفوج عدو یافت راه ٭ سپاه
ظفر پیشه از هر کنار ٭ بکشتند از خصم بیش از شمار ٭ زمین شد ز بس کشته
در دشت کین ٭ چو منشور ریحان بپای جبین ٭ عدو را در آن دشت
پر انقلاب ٭ عنان رفته از دست و پا از رکاب ٭ یکی خورده تیغ حمایل
بدوش ٭ دگر رفته از زخم خنجر ز هوش ٭ ز دوش آن یک افکنده
سر بر کنار ٭ که باشد سبکبار وقت فرار ٭ چو بالش نبود آن دگر زنده
تیز ٭ بسر قطع میکرد راه گریز ٭ ز پروای ترکش فکنده کمان ٭ شکسته
رکاب و گسسته عنان ٭ بصد حیله زان تند سیلاب بخت ٭ بساحل
کشیدند از ورطه رخت ٭ سرداران نصرت نشان حقیقت این فتح

نمایان و ماجرای فرار معاندان بدرگاه پادشاه جهان پناه آئین عرضه داشت
نمود که مست ظفر از خنجر اسلام دم زد :: مخالف چشم جرأت را بهم زد
هزیمت در سپاه بی سر افتاد :: جگرها خون شد از چشم تر افتاد :: نجیب الدوله
روهیله خان از معاینه حال مرتبه ضلالت نشان و دیگر سپاه هندوستان
نیزه روان دست برد بهادران جلادت توامان صرفه در جنگ ندیده
و خلاص جان و روان در قبول اطاعت و انقیاد فهمیده باراده استیمان
بآستان دار نصرت عنوان خان جهانخان ملاقات نموده با رفقا و انصار
خود بمعسکر سردار کثیر الاقتدار ملحق گردیده غاشیه اطاعت بر دوش و حلقه
انقیاد در گوش کشید نظم تا شاه لوای فتح افراخته است :: خورشید
ز تیغش سپر انداخته است :: از شورش بحر تیغ طوفان بارش :: گردون
چو حباب اندرون باخته است :: چون علف اراضی سونپت کفاف
دواب جنود فیض نمودی نمود و زیاده برین توقف دران محل موجب زحمت
دواب بود و مع ذلک غازی الدین خان مراسلات محبت فحاوی و مراسم

# ТЕКСТ

nately the chronicle remained so far virtually unknown to students of the history of these countries.

We think that the facsimile edition of the chronicle by Mahmud al-Husaini will help to elucidate certain important problems of the home policy and foreign relations of Afghanistan in the second half of the eighteenth century.

an eye-witness to and participant in many important events of the epoch;

— the position of the author permitted him an access to all official documents and archives;

— the chronicle gives a fairly objective treatment of major events of the Afghan history;

— the source is rich in dates, proper names, special terminology in social, political and administrative fields;

— the greater part of the manuscript is devoted to internal political situation in Durrani's state.

These features set apart the chronicle of Mahmud al-Husaini from practically all other sources on the history of Afghanistan of Ahmad-shah's time, which serve as the basis of the majority of studies devoted to various aspects of the Afghan history of the period.

The chronicle of Mahmud al-Husaini necessitates a different approach to a number of important problems. We refer more particularly to the author's characteristics of relations between Ahmad-shah and his vizir Shah Wali-khan. Many Soviet and foreign Afgahnists hold that the divergency between, on the one hand, the shahs representing those strata of the Afghan society interested in a strong centralized power, and on the other hand, the nobles of Afghan tribes with feudal trends began under Ahmad-shah's successor Timur-shah Durrani. Mahmud al-Husaini's materials call for a revision of this viewpoint indicating that the conflict first flared up during the rule of Ahmad-shah, which means that the struggle between these opposing forces dates from the earliest stages of the independent Afghan state.

Though dealing primarily with Afghanistan of Ahmad-shah Mahmud al-Husaini affords much space to its neighbours—Eastern Iran and Northern India. Historians of Iran and India can find much factual material in the chronicle. Over 50 folios of the manuscripts are given entirely to the history of Iran. 30 stories wholly or in part deal with the history ot India. Unfortu-

— events in Iran, Southern Turkestan and Northern India included in Ahmad-shah's state (ff. 10b, 11a).

Thus Mahmud al-Husaini was confronted with four major problems, all of which, it should be mentioned, he managed to handle successfully.

The chronicle was begun in 1753-54 in Meshhed and finished in Qandahar in 1773 or 1774. It is only the colophon that the author failed to write. The tail-piece of the manuscript was done by Muhammad Isma'il after 1190 A. H. (1776-77), probably also in Qandahar.

«Tarikh-i Ahmad-shahi» consists of a foreword and 166 stories of a varying length. The manuscript begins with the traditional bismillah followed by an introduction in which the author glorifies the Allah and his apostle Muhammad, praises the shahs and then explains the reasons for writing the chronicle. The history of Ahmad-shah begins from folio 11a.

The manuscript was acquired by the Asiatic Museum in St. Petersburg in 1900 together with 46 other MSS at a dealer from Bukhara. At present it is deposited in the Institute of Oriental Studies in Leningrad and numbered D 93.

The chronicle by Mahmud al-Husaini containing 643 36×24.5 cm folios is the largest and richest in original source material on the history of Afghanistan during Ahmad-shah Durrani's rule. This source has never been published.

The chronicle is of unique importance for Afghan (and not only Afghan) studies due to the informative content and the high degree of authenticity of this information.

We should mention the following remarkable features of the chronicle:

— the work is of a considerable size (about 1300 pages of text);
— it was written directly in Afghanistan during the rule of the founder of the independent Afghan state Ahmad-shah by

Folios 641a to 643б of the manuscript of «Tarikh-i Ahmad-shahi» were devoted by Muhammad Isma'il to an elegy on the death of Ahmad-shah, in which along with interesting details of the shah's decease, we find two chronograms of this event. The words of the chronograms «djāni afghān» (3rd line of f. 642б) and «ze Īzad shāhi firdaws yāft» (7th line of the same folio) are written in red ink, and letters of each of the phrases added give 1186, the date of Ahmad-shah's death:

جان افغان

50+1+1000+80+1+50+1+3=1186;

ز ایزد شاهی فردوس یافت

400+80+1+10+60+6+4+200+80+10+5+1+300+
4+7+10+1+7=1186

The elegy also tells of Timur-shah's ascension to the throne and of his order to build the tomb of Ahmad-shah finished, according to Muhammad Isma'il, in 1190 (1776—77)[9].

## 2. Characteristics of «Tarikh-i Ahmad-shahi»

Setting about his work, Mahmud al-Husaini briefly informs his reader of the principal questions he intends to dwell upon in the chronicle. They are:

— Nadir-shah's deeds, his death and the rule of his successors;
— feudes among Iranian nobles, disorders in Khorasan, the rise and fall of ʿAli-shah, Shahrukh-shah and Mir ʿAlam-khan[10];
— the lineage of Ahmad-shah Durrani, his ascension to the throne and events of his rule;

[9] M. Gubar (op. cit., p. 378) and A. Popolzai (Timur-shah Durrani, Kabul, 1332, p. 240) maintain that Ahmad-shah's tomb was built in his lifetime. This assertion should be now regarded as erroneous.

[10] Mir ʿAlam-khan was an Iranian military leader who played an important role in the strife in eastern Iran after the assasination of Nadir-shah.

taken up by Mahmud al-Husaini due to material difficulties and hopes for a generous reward promised by the shah himself (f. 10б).

Thus in 1753—54, the patronage of Muhammad Taqi-khan and an outstanding literary gift made Mahmud al-Husaini a courtier and the historiographer of the Afghan shah.

So far we know nothing of the year and place of birth of the author. On the basis of the nisba «al-Djami» which Mahmud al-Husaini adds to his name we may assume that he was born in Djam. Though settlements of this name exist both in the Herat province of Afghanistan and in the Shiraz region of Iran, we may conclude from Mahmud al-Husaini's particularly favourable attitude towards Iranians demonstrated in his manuscript that he was of Iranian lineage, i. e. was born in the settlement of Djam near Shiraz. In this connection it should be pointed out that Muhammad Taqi-khan Shirazi who recommended our author to Ahmad-shah was born in Shiraz and ruled that region for some time. It is quite possible that either during that period or earlier he became closely acquainted with Mahmud al-Husaini.

No other data on Mahmud al-Husaini's life and work before 1753-54 are available to us.

The author is as laconic about his life after 1753-54. Only at the end of the manuscript we do find the following: «Here I finish my narration (of Ahmad-shah's rule. — *D. S.*), and if I live on I shall tell in my „Book of Timur-shah" about the rule of this conqueror of the world, about the penalty that befell the treacherous Shah Wali-khan, about the prince Sulaiman and about other events of this time» (f. 640б).

This means that the work on the chronicle was completed by Mahmud al-Husaini in 1186 A. H. (1773-74), soon after the death of Ahmad-shah. It appears to us that the story of Timur-shah Durrani's ascension to the throne closing the manuscript, as well as the elegy on the death of Ahmad-shah were written not by Mahmud al-Husaini, but by his son Muhammad Isma'il, probably because Mahmud al-Husaini did not long outlive his master, the founder of the independent Afghan state Ahmad-shah Durrani.

be Mahmud ul-Munshi instead of Mahmud ul-Musanna [5]. Ghanda Singh quotes the author as Mahmud ul-Musannai son of Ibrahim ul-Husaini [6].

In our manuscript of «Tarikh-i Ahmad-shahi» the historian calls himself Mahmud al-Husaini al-Munshi ibn Ibrahim al-Djami (f. 76 of the chronicle). This form appears to us to be the most correct one [7].

We learn from the chronicle that Ahmad-shah Durrani strove to have an official historian in his retineu «who would give a memorable description of all his deeds for the edification of generations to come in order that his name adorning the inhabited quarter of the world might remain for ages on the tables of history» (f. 66).

The order to find such a historiographer was given to Muhammad Taqi-khan Shirazi, a notable Iranian politician of the time [8]. He was to choose a munshi who would be capable of writing a history of Ahmad-shah similar in style ahd approach to the chronicle «Tarikh-i Nadiri» (or «Tarikh-i djahan gusha-yi Nadiri») by Mirza Mahdi-khan Astarabadi.

A suitable historian, however, was not easy to find. It was only in 1167 A. H. (1753—54), after Ahmad-shah's troops had occupied Meshhed, that Muhammad Taqi-khan discovered in that town an old acquaintance of his, Mahmud al-Husaini, and introduced him to the shah recommending him as an experienced munshi acquainted with the style of Mahdi-khan Astarabadi, as he had long been friendly with Nadir-shah's historiographer.

The offer to enter Ahmad-shah Durrani's service was gladly

---

[5] Ch. Rieu, op. cit., vol. III, p. 1082.

[6] Ganda Singh, Ahmad Shah Durrani Father of Modern Afghanistan, Bombay—Madras, 1959, p. 334.

[7] It should be noted that the author's name appears in this manuscript but once. Further on we shall call the author Mahmud al-Husaini for short.

[8] Muhammad Taqi-khan Shirazi long served under Nadir-shah Afshar (1736—1747), was the ruler of the Shiraz region. After Nadir-shah was assasinated Taqi-khan became an adherer of Ahmad-shah Durrani.

## 1. Author of „Tarikh-i Ahmad-shahi“

Information on the author of this chronicle is extremely scarce. Until recently in no work on Afghan history published in Afghanistan could we find a mention of „Tarikh-i Ahmad-shahi“ or its author[1]. Mahmud al-Husaini's chronicle was not used even by such famous Afghan historians as Faiz Muhammad Khazara, Mir Ghulam Muhammad Gubar, Azizaddin Popolzai, Ahmad Kuhzad, Said Qasim Rishtiya and others. Though M. G. M. Gubar mentions a «Tarikh-i Ahmad-shahi» twice, he never says a word about its writer or specifies what particular history connected with this title he means[2].

Those Orientalists who did use the chronicle gave its author's name in different forms. Thus both Charles Rieu[3] and Oskar Mann[4] call him Mahmud ul-Musanna bini Ibrahim ul-Husaini. However, in another place Rieu suggests that the reading

---

1 Publishing a firman by Ahmad-shah Durrani in «Ariana», No. 5, 1968, Afghan scholar Mail Hirawi writes in the introductory article about his finding in the letter two seals, one of which belonged to Mahmud Husaini. Mail Hirawi assumes Mahmud Husaini to have been a secretary (munshi) at Ahmad-shah's court (p. 22).

2 Мир Гулам Мухаммед Губар, Ахмад-шах основатель Афганского государства [Ahmad-shah, the founder of the Afghan state], M., 1959, стр. 135—136.

3 Charles Rieu, Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, vol. I, London, 1879, p. 213.

4 Oskar Mann, Quellenstudien zur Geschichte des Ahmed Šah Durrani (1747—1773), «Zeitschrift des Deutschen Morgenländischen Gesellschaft», Bd 52, Leipzig, 1898, S. 98.

# SUMMARY

своего отца выступил из Ашраф ал-била̄да и отправился в Чорйак-ка̄р, где находился [Ах̣мад-ша̄х] (601а).

13 мух̣аррама (1182 г.) — [Ах̣мад-ша̄х] послал Ша̄х Валӣ-х̣а̄на в поход против бунтовщиков Бадахшана и Туркестана (601а).

2 числа месяца шавва̄ля (1182 г.) — [Ах̣мад-ша̄х], переправившись через реку Джилам, направился в сторону Джалалабада (603б).

В субботу 2 числа месяца раджаба (1183 г.) — [Ах̣мад-ша̄х] выступил из Кабула в Ашраф ал-била̄д (607а).

В пятницу 1 числа месяца мух̣аррама (1184 г.) — [Ах̣мад-ша̄х] выступил из Ашраф ал-била̄да, держа путь на Мешхед, чтобы наказать восставшего Нас̣рулла-мӣрзу (608б—609а).

Во вторник 5 джума̄дӣ ал-авваля (1185 г.)* — Около Туршиза произошло сражение между войсками ʻАлӣ Марда̄н-х̣а̄на и афганской армией, которой командовали Х̣а̄н Джа̄н-х̣а̄н и Мух̣аммад На̄с̣ир-х̣а̄н Белудж. Во время сражения был убит ʻАлӣ Марда̄н-х̣а̄н (615б).

В месяце з̱ӯ-л-х̣иджжа 1185 г. (следует читать 1184 г.) — Восстали Исма̄ʻӣл-х̣а̄н и Анзал-х̣а̄н — сыновья Дарвӣш ʻАлӣ-х̣а̄на Хаза̄ра (619б).

В месяце з̱ӯ-л-х̣иджжа 1185 г. (следует читать 1184 г.) — [Ах̣мад-ша̄х] после наказания Нас̣рулла-мӣрзы вернулся в Ашраф ал-била̄д (619б).

В начале месяца ра̄бӣʻ ал-авваля (1185 г.) — [Ах̣мад-ша̄х] женит своих сыновей, Парвӣза и Шаха̄ба, соответственно на дочерях ʻАз̱амат-х̣а̄на ʻАлӣзая и Х̣асан-х̣а̄на Алӣкозая (622а).

1 числа месяца джума̄дӣ ас̱-с̱а̄нӣ (1185 г.) — [Ах̣мад-ша̄х] назначил принца Парвӣза правителем Кабула и разрешил ему отправиться в свое владение (623а).

В месяце х̣иджжа (1185 г.) — Тӣмӯр-ша̄х посетил больного отца (630а).

В понедельник 22 мух̣аррама (1186 г.) — [Ах̣мад-ша̄х] отправил принца Сикандара во главе с двадцатитысячным войском в Пешавар, назначив его правителем этой области (632а).

26 мух̣аррама (1186 г.) — По приказу [Ах̣мад-ша̄ха] в Герат из Ашраф ал-била̄да вернулся Тӣмӯр-ша̄х (632б).

В четверг 26 мух̣аррама (1186 г.) — По приказу [Ах̣мад-ша̄ха] Тӣмӯр-ша̄х отправился в Герат (632б).

7 с̣афара (1186 г.) — [Ах̣мад-ша̄х] по совету своих приближенных выехал из Кандагара в Кох-и Тоба (633а).

В четверг 2 ра̄бӣʻ ал-авваля (1186 г.) — Скончался [Ах̣мад-ша̄х Дурра̄нӣ] (635а, 642б).

В пятницу 3 ра̄бӣʻ ал-авваля (1186 г.) — Принц Сулайма̄н по наущению Ша̄х Валӣ-х̣а̄на объявил себя шахом (636а, 637а).

1190 г. — Завершено строительство гробницы [Ах̣мад-ша̄ха] в Кандагаре (643а).

---

* По-видимому, здесь вместо 1184 г. ошибочно написан 1185 г., о чем свидетельствуют последующие даты.

большое сражение между войсками афганцев и маратхов, в котором победа сопутствовала войскам [Аҳмад-шāха] (418а).

В четверг 20 числа месяца джумāди̅ ал-авваля (1173 г.) — [Аҳмад-шāх] посылает своих дозорных для определения силы Джингу (421б).

16 раджаба (1173 г.) — Войска [Аҳмад-шāха], преследуя маратхов, остановились у берега реки Джамны (444б).

12 ша'бāна (1173 г.) — [Аҳмад-шāх] прибыл на отдых с войсками в местечко Кул в Индии (447а).

В понедельник 9 числа месяца з̱ӯ-л-ҳиджжа (1173 г.) — Объединенные силы Г̣āзи̅ ад-ди̅н-х̱āна и маратхов захватили Шахджаханабад, вытеснив оттуда отряды мусульман, во главе которых стоял Яқӯб 'Али̅-х̱ āн (457а).

7 джумāди̅ ас̱-с̱āни̅ (1174 г.) — У Панипата произошло решающее сражение между силами афганцев и маратхов (504б).

8 джумāди̅ ас̱-с̱āни̅ (1174 г.) — Получив известие о поражении маратхов под Панипатом, Нāрӯ Сингар бежит из Шахджаханабада, предварительно захватив с собой казну и другие богатства (511б).

В пятницу 9 джумāди̅ ас̱-с̱āни̅ (1174 г.) — Анзал-х̱āн вступил в Шахджаханабад (511б).

В среду 7 числа месяца джумāди̅ ас̱-с̱āни̅ (1174 г.) — Раненый Басвас ибн ал-Ханнāс попал в руки Ислāм-х̱āна Дуррāни̅. Вскоре по дороге он скончался (504б—505б).

В пятницу 9 числа того же месяца (1174 г.) — Анзал-х̱āн Насақчи̅-бāши̅ вступил в Шахджаханабад (511б).

12 ша'бāна (1175 г.) — [Аҳмад-шāх] вступил в Шахджаханабад (512а).

30 рамаз̤āна (1177 г.) — [Аҳмад-шāх] выступил из Лахора в Кабул (548а).

11 числа месяца рамаз̤āна (1178 г.) — [Аҳмад-шāх] получил известие от Ти̅мӯр-шāха, где сообщалось, что в Нишапуре подняли восстание курды племени 'Амāрлӯ (557а—557б).

15 рамаз̤āна 1178 г. — [Аҳмад-шāх] прибыл в Кабул для сбора войска, чтобы предпринять поход против сикхов (555б—556б).

В четверг 25 рамаз̤āна (1179 г.) — В местечке Анбāла скончался Муллā Идри̅с-х̱āн (576а).

28 рамаз̤āна (1179 г.) — [Аҳмад-шāх] выступил из Сирхинда и отправился в Кандагар (574а).

12 раджаба (1180 г.) — [Аҳмад-шāх] женит Ти̅мӯр-шāха на дочери 'Абд ал-Ҳаби̅б-х̱āна, сына Ҳаджи̅ Джамāл-х̱āна Дуррāни̅ (585а).

В понедельник месяца з̱ӯ-л-ҳиджжа (1180 г.) — [Аҳмад-шāх] разрешил Ти̅мӯр-шāху после его женитьбы отправиться в Герат (589б).

20 числа месяца шаввāля (1181 г.) — Из свиты [Аҳмад-шāха] (в Индии) бежал в Кандагар Ми̅р Ҳӯш-х̱āн Дуррāни̅ и его единомышленники. Это бегство оказало плохое влияние на остальных сардаров шаха и на солдат, часть которых также бежала из Индии (593а—594а).

В начале месяца муҳаррама (1182 г.) — Принц Сулаймāн по приказу

22 ṣафара (1170 г.) — [Аḫмад-шāх] выступил из Пешавара, держа путь в Индию (301а).

23 ṣафара (1170 г.) — Отряд войска [Аḫмад-шāха], которым командовал Тӣмӯр-шāх, переправился через реку Аттак (302а).

В месяце рабӣʻ ас-ṣāнӣ (1169 г.) * — [Аḫмад-шāх] вступил в Сонипат (314а).

В четверг 27 рабӣʻ ас-ṣāнӣ (1170 г.) — Ғāзӣ ад-дӣн-ḫāн прибыл к [Аḫмад-шāху Дуррāнӣ] (324а).

В четверг 7 джумāдӣ ал-авваля (1170 г.) — Великий Могол ʻĀламгӣр прибыл к [Аḫмад-шāху Дуррāнӣ] (325а).

17 джумāдӣ ал-авваля (1170 г.) — Области Сирхинд, Лахор, Кашмир и Мультан были преподнесены ʻĀламгӣром в качестве дара [Аḫмад-шāху Дуррāнӣ] (334б).

28 джумāдӣ ас-ṣāнӣ (1171 г.) — [Аḫмад-шāх Дуррāнӣ] выступил из Матхарā и отправился к Шахджаханабаду (346а).

11 раджаба (1171 г.) — [Аḫмад-шāх] получает сведения о том, что Ғāзӣ ад-дӣн-ḫāн казнил Великого Могола ʻĀламгӣра (366б).

В середине месяца шаʻбāна (1171 г.) — [Аḫмад-шāх] по пути из Шахджаханабада в Афганистан остановился в Лахоре (348б).

12 шаʻбāна (1171 г.) — [Аḫмад-шāх] выступил из Кандагара в Кабул (367б).

17 рамаẓāна (1171 г.) — [Аḫмад-шāх] прибыл в Кабул (368б).

23 ẕӯ-л-ḳаʻда (1171 г.) — [Аḫмад-шāх] выступил из Кабула в сторону Кандагара (373б).

8 ẕӯ-л-ḫӣджжа (1171 г.) — По пути из Кабула в Кандагар [Аḫмад-шāх] остановился в городе Сафо (373б).

9 числа месяца ẕӯ-л-ḫӣджжа — [Аḫмад-шāх] устроил в городе Сафо большой прием с угощением в честь праздника жертвоприношения — Иди Курбан (374а).

14 ẕӯ-л-ḫӣджжа (1171 г.) — [Аḫмад шāх] выступил в Кандагар (376а).

В среду месяца ẕӯ-л-ḫӣджжа (1171 г.) — [Аḫмад-шāх] выступил из Кандагара в поход (против Нāṣир-ḫāна Белуджа). По пути он остановился в местности Ẕāкирғар (376б).

В четверг 19 числа месяца ẕӯ-л-ḫиджжа (1171 г.) — [Аḫмад-шāх] выступил из Ẕāкирғара и по дороге остановился в местности Рабаṭ (376б).

В четверг 9 муḫаррама (1172 г.) — Войска [Аḫмад-шāха] подошли к крепости Ḳалāт (387б).

В понедельник 14 муḫаррама (1172 г.) — Войска [Аḫмад-шāха] начали штурм крепости Ḳалāт (388а).

В ночь на среду 21 раджаба (1172 г.) — [Аḫмад-шāх] выступил из Ашраф ал-билāда в сторону Кабула, чтобы предпринять поход на Индию (395а).

В воскресенье 9 числа месяца джумāдӣ ас-ṣāнӣ (1173 г.) — Произошло

---

* По-видимому, здесь произошла ошибка: вместо 1170 г. написан 1169 г.

В пятницу 19 ṣафара (1168 г.) — В соборной мечети Мешхеда была прочитана хутба на имя [Аḥмад-шāха]; в этот же день от его имени чеканили монеты (244б).

9 джумāдӣ ас-ṣāнӣ (1168 г.) — Совпал с праздником Ноуруз (248а).

7 рамаẓāна (1168 г.) — По приказу [Аḥмад-шāха] Шāх Пасанд-ḫāн отправился со своими войсками в окрестности Нишапура (252б).

7 рамаẓāна (1168 г.) — [Аḥмад-шāх] прибыл в Нишапур и остановился на расстоянии одного фарсаха от города (253а).

В среду 14 рамаẓāна (1168 г.) — Крепость Нишапур была захвачена афганскими войсками (256а).

27 ẓӯ-л-ḥиджжа (1168 г.) — [Аḥмад-шāх] посетил священные места в окрестностях Герата (263б).

В четверг первого числа месяца муḥаррама (1169 г.) — [Аḥмад-шāх] выступил из Герата в Кандагар (264а).

20 ṣафара (1169 г.) — Тӣмӯр-шāх по приказу отца прибыл из Кабула в Кандагар (265а).

В воскресенье 1 рāбӣʻ аṣ-ṣāнӣ (1169 г.) — Заложен новый Кандагар (270а).

15 джумāдӣ ал-авваля (1169 г.) — [Аḥмад-шāх] отправился из Кандагара на охоту в сторону гробницы Шāх Маḳṣӯда (273а).

18 джумāдӣ аṣ-ṣāнӣ (1169 г.) — [Аḥмад-шāх] подавил мятеж в Кашмире (274б).

22 шаʻбāна (1169 г.) — [Аḥмад-шāх] выступил из Кандагара в поход на Индию, чтобы наказать Ġāзӣ ад-дӣн-ḫāна (279б).

В субботу 27 шаʻбāна (1169 г.) — [Аḥмад-шāх] выступил из местечка недалеко от Кандагара в Газнин (280а).

В месяце шаввāль (1169 г.) — [Аḥмад-шāх] прибыл в Кабул (287б).

25 шаввāля (1169 г.) — Сардāр Ḫāн Джāн-ḫāн разбил 4—5-тысячную армию узбеков во главе с Миẓрāб-бӣ и захватил Ḳундӯз (292а—293б).

11 ẓӯ-л-ḳаʻда (1169 г.) — В Кабул пришло известие о смерти ʻАбд ал-ḫāна Ḳāпӯчӣ-бāшӣ, наиба Сулаймāн-ḫāна в Кандагаре (289б).

14 ẓӯ-л-ḳаʻда (1169 г.) — [Аḥмад-шāх] совершил поездку в окрестности Кабула (291б).

В конце месяца ẓӯ-л-ḳаʻда (1169 г.) — Из Кабула в Индию отправился посланник индийского шаха Ирадж-ḫāн. В Кабуле он вел переговоры с [Аḥмад-шāхом] (286а).

22 числа месяца хадж * (1169 г.) — [Аḥмад-шāх] выступил из Кабула, держа путь в Индию (296а).

8 муḥаррама (1170 г.) — [Аḥмад-шāх] прибыл в Джалалабад (296б).

В пятницу 10 муḥаррама (1170 г.) — Сардары [Аḥмад-шāха] ʻАбд ас-Самад-ḫāн и Зāлӣ-ḫāн прибыли в Лахор (299б).

В начале месяца ṣафара (1170 г.) — [Аḥмад-шāх] прибыл в Пешавар (299б).

* Видимо, автор здесь имеет в виду месяц ẓӯ-л-ḥиджжа.

## ХРОНОЛОГИЯ*

10 раджаба (1162 г. х.) — Вступление ʻАлӣ-Ḳулӣ-х̱ана на престол Ирана (в Мешхеде; л. 71а).

8 шаввāля (1162 г.) — Провозглашение Шāхруха шахом Ирана (77а).

16 с̣афара (1167 г.) — Шāхрух̱-шāх отправился из Мешхеда в лагерь [Аḥмад-шāха] (242а).

22 рāбӣʻ ас̱-с̱āнӣ (1167 г.) — [Аḥмад-шāх] приказал своим войскам приготовиться к походу на Хорасан (211б)**.

4 джумāдӣ ас̱-с̱āнӣ (1167 г.) — Подавив восстание Шāх Навāз-х̱ана, правителя Синда, [Ахмад-шāх] вернулся в Кандагар (212б).

8 раджаба (1167 г.) — [Аḥмад-шāх] выступил из Кандагара в поход на [Иран] и в тот же день прибыл в Фарах (213а).

9 шаʻбāна (1167 г.) — [Аḥмад-шāх] выступил из Фараха (213б).

22 шаʻбāна (1167 г.) — Войска [Аḥмад-шāха] выступили из Каина и первого рамаḍāна [того же года] прибыли в район Туна (215б).

29 шаʻбāна (1167 г.) — Шāх Пасанд-х̱ан со своим отрядом прибыл из Герата в Тун, где находились основные силы [Аḥмад-шāха] (214б).

14 рамаḍāна (1167 г.) — [Аḥмад-шāх] выступил из Туна и по дороге остановился в Фатхабаде (224а).

25 рамаḍāна (1167 г.) — Войска Х̱āджӣ Навāб-х̱ана и ʻАẓамат-х̱āна прибыли к Мешхеду и начали осаду города (228б).

2 шаввāля (1167 г.) — [Аḥмад-шāх] прибыл в местечко Ṭарḳ, около Мешхеда (229а).

16 с̣афара (1168 г.) — Шāхрух̱-шāх прибыл в ставку [Аḥмад-шāха] (242а).

---

* Большим достоинством хроники Маḥмӯда ал-Х̱усайнӣ является наличие в ней точных дат многих важных событий. Это выгодно отличает ее от всех других дошедших до нас источников по истории Афганистана этой эпохи. Поэтому мы сочли целесообразным дать список всех точных дат (с указанием не только года, но числа и месяца, а иногда и дня недели), которые встречаются на страницах *Таʼрӣх̱-и Аḥмад-шāхӣ*. В тех случаях, когда автор хроники, называя день, число и месяц того или иного события, не указывает года (поскольку год приведен им в заголовке соответствующей главы), мы этот год даем в скобках.

** В это время Аḥмад-шāх и его войска находились в Синде.

Глава 128 (549а). Рассказ об отправлении сардара Х̮а̄н Джа̄н-х̮а̄на для наказания «неверных» сикхов и посылке сильной армии для наказания хазарийцев.

Глава 129 (552б). Рассказ об ущербе, нанесенном кафирами-сикхами сардару Х̮а̄н Джа̄н-х̮а̄ну; поход х̮а̄к̣а̄на-мирозавоевателя в Хиндустан и возвращение его в благословенную страну Афганистан.

Глава 130 (556б). События восемнадцатого года правления ласкающего друзей и уничтожающего врагов шахиншаха.

Глава 131 (560б). Сведения о мятеже Дарвӣш ʿАлӣ-х̮а̄на в Герате.

Глава 132 (563б). Рассказ об отстранении Ша̄х Валӣ-х̮а̄на от должности вазира и пожаловании ему почетного халата *сипахсалара.*

Глава 133 (570б). Рассказ о передаче духовных и государственных дел Мулла̄ Идрӣс-х̮а̄ну, казию победоносного войска.

Глава 134 (571а). Рассказ о походе х̮а̄к̣а̄на-мирозавоевателя в Хиндустан.

Глава 135 (572б). Рассказ о событиях, происходивших в Сирхинде во время пребывания там [Ах̣мад-ша̄ха].

Глава 136 (574а). События девятнадцатого года правления [Ах̣мад-ша̄ха] (1179 г. х., год курицы).

Глава 137 (576а). Рассказ о кончине К̣а̄з̤ӣ Идрӣс-х̮а̄на Пешнамаза.

Глава 138 (576б). Рассказ о сражении победоносных войск с «неверными» сикхами.

Глава 139 (582а). Рассказ о возвращении [Ах̣мад-ша̄ха] в Ашраф ал-била̄д-и Ах̣ма̄д-ша̄хӣ и о прибытии шаха Тӣмӯр-ша̄ха к шахиншаху.

Глава 140 (585а). Рассказ о женитьбе Тӣмӯр-ша̄ха.

Глава 141 (589б). События двадцатого года правления [Ах̣мад-ша̄ха].

Глава 142 (590а). Поход х̮а̄к̣а̄на-мирозавоевателя в Хиндустан.

Глава 143 (592б). События двадцать первого года правления [Ах̣мад-ша̄ха].

Глава 144 (594а). Рассказ о мятеже правителя Бангашата — Дарвӣша.

Глава 115 (492б). Рассказ об отправке Ҳāджӣ ʽАтāй-ҳāна, Ҳāджӣ Карӣмдāд-ҳāна Бāмӣзая и Расӯл-ҳāна Ķуллар-āгāсӣ, сардара (военачальника) Тӣмӯр-шāха, на помощь сардарам правого фланга.

Глава 116 (493а). Рассказ о сильном давлении грешных кафиров с левого фланга на Шуджāʽ ад-даула и Наджӣб ад-даула и об отправлении [Аҳмад-шāхом] Ҳāн Джāн-ҳāна, сардара, на помощь этим доблестным бахадурам.

Глава 117 (495а). Рассказ об атаке маратхов на правый фланг газиев и отправке [Аҳмад-шāхом] Маҳмӯд-ҳāна Ķуллар-āгāсӣ на помощь этим победоносным газиям.

Глава 118 (496а). Рассказ о назначении Ҳасан-ҳāна Алӣкозая в помощь Шāх Валӣ-ҳāну Бāмӣзаю.

Глава 119 (512а). Начало пятнадцатого года правления шахиншаха [Аҳмад-шāха]; о передаче правления Хиндустаном ʽАлӣ Гоухару, сыну ʽĀламгӣр-шāха. Возвращение [Аҳмад-шāха] в Кандагар.

Глава 120 (514а). Рассказ о событиях в Туркестане.

Глава 121 (517б). Рассказ о передаче власти в Хорасане высочайшему падишаху Тӣмӯр-шāху.

Глава 122 (519б). Рассказ о походе ҳāķāна-мирозавоевателя в Хиндустан и поражении «неверных» сикхов.

Глава 123 (524а). Рассказ о сражении с «неверными» сикхами и убиении шестидесяти тысяч сикхов.

Глава 124 (534а). Известие об аресте беглербега (правителя) Герата — Дарвӣш ʽАлӣ-ҳāна.

Глава 125 (538а). Рассказ о захвате подобного раю Кашмира благодаря старанию Нӯр ад-дӣн-ҳāна, двоюродного брата вазира Шāх Валӣ-ҳāна, в шестнадцатом счастливом году от вступления [Аҳмад-шāха] на престол и о наказании заблудшего Сикеджиуна.

Глава 126 (541а). Рассказ о мятеже Чирта Сингха, о походе против него и о других событиях этого времени.

Глава 127 (547б). События семнадцатого года правления [Аҳмад-шāҳа] (1177 г. х., год барана).

Тапи̇ла, о прибытии афганских амиров Хиндустана к [Аҳмад-ша̄ху].

Глава 102 (420а). Рассказ о сборе маратхами двухсот тысяч всадников и вторичном их выступлении против победоносных войск [Аҳмад-ша̄ха]; Г̣а̄зӣ ад-дӣн-х̮а̄н заключает союз с кафирами; сражение с маратхами, гибель Дута̄ Тапӣла и бегство с поля боя Джингӯ вместе с другими кафирами.

Глава 103 (431а). Рассказ об ограблении афганцами жителей богатого города Шахджаханабада по воле и предопределению творца.

Глава 104 (438а). Рассказ о сражении счастливого х̮а̄к̣а̄на с Мулхаром и Джингӯ.

Глава 105 (444б). События четырнадцатого счастливого года правления [Аҳмад-ша̄ха] (1173 г. х., год дракона).

Глава 106 (447а). Рассказ о захвате крепости С̱а̄бит-х̮а̄н и о других событиях, происходивших в это время.

Глава 107 (463б). Рассказ о переправе войск [Аҳмад-ша̄ха] через реку Джамна.

Глава 108 (474б). Рассказ о причинах слабости армии Ба̄хӯ, о его совещании с военачальниками и решении сразиться с войсками падишаха [Аҳмад-ша̄ха].

Глава 109 (478а). Рассказ о построении войск владыкой времени и повелителем эпохи шахом Дурр-и дурра̄н для сражения с кафирами.

Глава 110 (481б). Рассказ о построении войск Ба̄хӯ для сражения с газиями [Аҳмад-ша̄ха].

Глава 111 (482б). Рассказ о смятении в армии маратхов, вызванном ураганным огнем легкой и тяжелой артиллерии афганцев.

Глава 112 (484б). О действиях ракетной артиллерии мусульманской армии против маратхов.

Глава 113 (485а). Рассказ о вступлении в бой стрелков-туфангчӣ.

Глава 114 (486а). Рассказ об ударе войск противника по артиллерии [Аҳмад-ша̄ха] и вступлении отряда шахских телохранителей в бой с врагами; нападение маратхских воинов на слонах и их бегство.

Глава 91 (369а). Рассказ о неповиновении Наҫир-х̮āна Белуджа, правителя Белуджистана. Прибытие падишаха Тӣмӯр-шāха из области Пешавар в Кабул.

Глава 92 (372а). Рассказ о выступлении его величества тени Аллаха [Аҳмад-шāха] из столичного города Кабула в сторону Ашраф ал-билāд-и Аҳмад-шāхӣ и о других событиях, происходивших в это время.

Глава 93 (376а). Рассказ о походе х̮āкāна-мирозавоевателя [Аҳмад-шāха] в Белуджистан, об ожесточенных сражениях между войсками [Аҳмад-шāха] и Наҫир-х̮āна и победе падишаха.

Глава 94 (385б). Рассказ о захвате укреплений обреченных бунтовщиков-белуджей.

Глава 95 (390а). Рассказ о прибытии матери Наҫир-х̮āна и почтенных вождей Белуджистана к высокому, как небо, порогу с просьбой простить Наҫир-х̮āна. [Аҳмад-шāх] удостаивает его своей милостью и возвращается в Ашраф ал-билāд-и Аҳмад-шāхӣ.

Глава 96 (395б). Начало тринадцатого счастливого года правления х̮āкāна (1172 г. х., год зайца). Рассказ о походе х̮āкāна в Хиндустан.

Глава 97 (397а). О мятеже маратхов и обстоятельствах захвата ими власти над всеми амирами и раджами; сражение маратхов с Наджӣб-х̮āном Рӯхӣла в районе Сакартāл и поход счастливейшего х̮āкāна [Аҳмад-шāха] для ликвидации этого опасного сборища.

Глава 98 (402а). Рассказ о скоплении «неверных» маратхов и их намерении дать бой победоносным бахадурам [Аҳмад-шāха].

Глава 99 (402б). Рассказ о прибытии [Аҳмад-шāха] в окрестности Сирхинда, о приближении войск маратхов на расстояние десяти фарсахов к лагерю [Аҳмад-шāха] и о других событиях, происходивших в это время.

Глава 100 (407а). Рассказ о смотре войск.

Глава 101 (410б). Рассказ о выступлении кортежа мирозавоевателя, о переправе через реку Джамна, о сражении между победоносным авангардом [Аҳмад-шāха] и отрядами Сахбāджӣ

Глава 67 (279б). Рассказ о начале похода из Ашраф ал-билāд-и Аẖмад-шāхӣ в Индию.

Глава 68 (281б). Рассказ об отправлении главнокомандующего победоносными войсками Х̮āн Джāн-х̮āна в Туркестан для наказания бунтовщиков.

Глава 69 (283б). О вступлении победоносного х̮āк̣āна [Аẖмад-шāха] в столичный город Кабул.

Глава 70 (285б). Рассказ о разрешении Ирадж-х̮āну, послу падишаха Хиндустана, возвратиться в Индию вместе с К̣аландар-х̮āном, послом [Аẖмад-шāха]. Рассказ о письме х̮āк̣āна-мирозавоевателя [Аẖмад-шāха], составленном Саʿāдат-х̮āном Муншӣ-бāшӣ, на имя падишаха Хиндустана и о других событиях этого времени.

Глава 71 (290а). Рассказ о благодеяниях счастливого х̮āк̣āна [Аẖмад-шāха], оказываемых им населению страны, о разбивке вдоль дорог садов и строительстве красивых зданий для путешественников.

Глава 72 (292а). О победе Х̮āн Джāн-х̮āна сардара в Туркестане и подчинении Катагана.

Глава 73 (296а). О начале похода из столичного города Кабула в Хиндустан.

Глава 74 (299б). О прибытии счастливого и победоносного войска в Пешавар и проявлении щедрости милосердного и победоносного [Аẖмад-шāха] по отношению к жителям этой области.

Глава 75 (300а). Смерть принца Дӣйāна, сына [Аẖмад-шāха Дуррāнӣ].

Глава 76 (301а). Рассказ о выступлении победоносного [Аẖмад-шāха] из области Пешавар.

Глава 77 (308а). Рассказ о прибытии Риз̤ā К̣улӣ-х̮āна, посла падишаха Хиндустана, вместе с К̣аландар-х̮āном Дуррāнӣ и ознакомлении милосердного х̮āк̣āна [Аẖмад-шāха] с письмом падишаха Индии.

Глава 78 (309а). Рассказ о письме падишаха Хиндустана.

Глава 79 (312а). Копия благословенного письма [Аẖмад-шāха], составленного красноречивым высокопоставленным Саʿāдат-х̮āном Муншӣ-бāшӣ, индийскому шаху.

Глава 50 (212б). О назначении шахзаде Тӣмӯр-шӑха престолонаследником и наместником [Аҳмад-шӑха]; начало похода в Хорасан.

Глава 51 (215а). Рассказ о захвате крепости Тун.

Глава 52 (221б). Обстоятельства осады Мешхеда.

Глава 53 (224б). Рассказ о бегстве Мӣр ʿАлам-ҳӑна ʿАраба.

Глава 54 (231б). Рассказ о пленении Мӣр ʿАлам-ҳӑна ʿАраба.

Глава 55 (236а). Прибытие Шӑхруҳ-шӑха к [Аҳмад-шӑху]. О захвате области Мешхед и других событиях этого времени.

Глава 56 (247а). События девятого года правления ҳӑқӑна [Аҳмад-шӑха] (1168 г. х., год свиньи).

Глава 57 (250а). О передаче [Аҳмад-шӑхом] венца и трона Ирана Шӑхруҳ-шӑху.

Глава 58 (252б). О прибытии ʿАббӑс Қулӣ-ҳӑна, правителя Нишапура, ко двору падишаха [Аҳмад-шӑха].

Глава 59 (257б). Об отказе Исмӑʿӣл-ҳӑна, правителя Хуфа, следовать по пути повиновения обладающему свойствами Джамшӣда [Аҳмад-шӑху].

Глава 60 (260б). Рассказ о начале похода ҳӑқӑна [Аҳмад-шӑха] в область Астарабад.

Глава 61 (261б). Рассказ о поражении Исмӑʿӣл-ҳӑна Зангина.

Глава 62 (263а). Рассказ о назначении преданных чиновников в счастливой канцелярии [Аҳмад-шӑха] и о выступлении счастливого монарха к столичному городу Кандагару.

Глава 63 (264б). Прибытие высочайшего Тӣмӯр-шӑха в столичный город Кандагар по приказу шахиншаха; коротко об отстранении от должности некоторых правителей областей.

Глава 64 (267а). Рассказ о составлении плана постройки величественного города Ашраф ал-билӑд-и Аҳмад-шӑхӣ и о строительстве его.

Глава 65 (272б). Рассказ о том, как ҳӑқӑн стран [Аҳмад-шӑх] отправился на охоту и как во время этой охоты овечка искала защиты у падишаха.

Глава 66 (274а). Начало десятого счастливого года правления [Аҳмад-шӑха] (1169 г. х., год мыши); получение известий из Хиндустана об интригах Ғӑзӣ ад-дӣн-ҳӑна.

газиями [Аҳмад-ша̄ха]; возвращение счастливого падишаха в столичный город Кандагар.

Глава 36 (147б). События пятого года правления [Аҳмад-ша̄ха] (1164 г. х., соответствует году барана).

Глава 37 (152а). О сражении [Аҳмад-ша̄ха] с Мӣр Ма̄нӯ, сыном Қамар ад-дӣн-х̮а̄на, вазира падишаха Хиндустана; поражение Мӣр Ма̄нӯ и захват области Лахор; обращение Мӣр Ма̄нӯ к [Аҳмад-ша̄ху] с просьбой помиловать его и взять под свою защиту.

Глава 38 (164а). Рассказ о возвращении [Аҳмад-ша̄ха] в город Кабул, о других событиях этого времени и о событиях в Хорасане.

Глава 39 (167а). Рассказ о событиях в Туркестане.

Глава 40 (168а). Рассказ о пребывании [Аҳмад-ша̄ха] в зимней резиденции — в Пешаваре.

Глава 41 (168б). События шестого года правления [Аҳмад-ша̄ха] (1165 г. х., соответствует году обезьяны).

Глава 42 (170а). Рассказ о мятеже Х̮а̄н-и Х̮а̄на̄на Луқма̄н-х̮а̄на, племянника [Аҳмад-ша̄ха], и наказании этого бунтовщика.

Глава 43 (172б). О беспорядках в государстве шахзаде Аҳмада, сына Муҳаммад-ша̄ха, падишаха Хиндустана.

Глава 44 (193б). Продолжение рассказа о делах ʿИма̄д ал-Мулка, о его возвращении из владений Сурадж Ма̄ла Джа̄та, о возведении им ʿА̄ламгӣра на индийский престол и о других событиях этого времени.

Глава 45 (202а). Рассказ о противоречиях между амирами арабов и курдов Хорасана, которые были противниками [Аҳмад-ша̄ха Дурра̄нӣ].

Глава 46 (205а). Рассказ о неповиновении жителей Кундуза, о походе Мух̮лиҫ-х̮а̄на против них, подчинении им жителей и о смерти Мух̮лиҫ-х̮а̄на.

Глава 47 (205б). События седьмого года правления х̮а̄қа̄на [Аҳмад-ша̄ха] (1166 г. х., соответствует году курицы).

Глава 48 (207а). О мятеже Мӣр ʿАлам-х̮а̄на в Хорасане.

Глава 49 (210б). События восьмого года правления [Аҳмад-ша̄ха] (1167 г. х., год собаки).

Глава 9 (45а). Рассказ о походе в Панджаб и покорении этой страны.

Глава 10 (50б). Рассказ о походе [Аx̣мад-шāха] в Сирхинд и покорении этой области.

Глава 11 (52б). Рассказ о сражении х̱āк̣āна-мирозавоевателя [Аx̣мад-шāха Дуррāнӣ] с Аx̣мад-шахом, сыном Муx̣аммад-шāха, падишаха Хиндустана; о гибели вазира К̣амар ад-дӣн-х̱āна и заключении мира.

Глава 12 (61б). События второго счастливого года правления [Аx̣мад-шāха] (1161 г. х., что соответствует году дракона).

Глава 13 (63б). Рассказ о походе [Аx̣мад-шāха] в Панджаб и о возвращении его величества в столичный город Кандагар после приведения в порядок дел в той провинции.

Глава 14 (65а). События третьего года правления [Аx̣мад-шāха] (1162 г. х., что соответствует году змеи).

Глава 15 (65б). Коротко о племени белуджей.

Глава 16 (68б). Рассказ о восстании ʻАлӣ-шāха в Хорасане и об обстоятельствах убиения потомков Нāдир-шāха.

Глава 17 (72б). Рассказ о сражении ʻАлӣ-шāха со своим младшим братом, Ибрāхӣм-х̱āном, и о пленении ʻАлӣ-шāха.

Глава 18 (76а). Рассказ о вступлении Шāхрух̱-шāха на иранский престол и о сражении между ним и Ибрāхӣм-х̱āном.

Глава 19 (87б). Рассказ о свержении Шāхрух̱-шāха амирами Хорасана, о вступлении на престол Мӣр Сайид Муx̣аммада Мутаваллӣ и ослеплении по его указанию Шāхрух̱-шāха.

Глава 20 (94а). Рассказ о свержении Мӣр Сайид Муx̣аммада Мутаваллӣ, известного под именем Шāха Сулаймāна, и о вторичном вступлении Шāхрух̱-шāха на иранский престол.

Глава 21 (94б). Коротко о жизни Йӯсуф ʻАлӣ-х̱āна.

Глава 22 (99а). Рассказ о прибытии шахзаде (принца) Тӣмӯр-шāха из области Мешхед к [Аx̣мад-шāху], о назначении Муллā Гул Муx̣аммада казначеем и *амӣн ал-мулком* и о пожаловании ему титула хана.

Глава 23 (100а). Рассказ о прибытии Лук̣мāн-х̱āна, племянника [Аx̣мад-шāха], из Ирана и о наказании [Аx̣мад-шāхом] Ашрафа Тӯх̱ӣ вместе с его братом.

# АННОТИРОВАННОЕ ОГЛАВЛЕНИЕ*



---

* Составленное нами оглавление хроники Мах̣мӯда ал-Х̣усайнӣ представляет собой во многих случаях не перевод, а аннотацию обширных заголовков, данных автором.

простого народа, невзирая на религиозные различия, с сочувствием относились к борьбе, которую вели маратхи против афганцев. Сочувствие к маратхам, которых (насколько можно судить по приводимым Маҳмӯдом ал-Ҳусайнӣ сведениям) рассматривали как защитников Хиндустана против иноземцев, ярко проявилось даже в те дни, когда маратхские армии были разбиты (в Панипатской битве) и помощь маратхам была связана с большим риском (л. 434б)[62].

Важной причиной массового недовольства властью афганских феодалов в Северо-Западной Индии были тяжелые контрибуции, бесконечные поборы и повальные грабежи, которым подвергались попавшие под их иго области (лл. 50а, 52б, 155б—156а и др.).

Настоящее факсимильное издание рукописи Маҳмӯда ал-Ҳусайнӣ снабжено шестью приложениями: аннотированное оглавление, хронология, указатель имен, указатель географических названий, указатель названий племен и династий и указатель терминов.

При подготовке настоящего издания мне оказали большую помощь сотрудники Института востоковедения АН СССР и Института востоковедения АН Таджикской ССР: академик А. М. Мирзоев, доктора исторических наук Ю. В. Ганковский, К. З. Ашрафян, А. М. Дьяков, кандидаты исторических наук А. С. Тверитинова, В. А. Ромодин, Н. Д. Миклухо-Маклай, О. Ф. Акимушкин, а также сотрудники Отдела стран Ближнего и Среднего Востока Института востоковедения АН СССР. Пользуюсь случаем выразить им самую искреннюю признательность за многочисленные ценные советы и замечания.

*Д. Саидмурадов*

---

[62] См. также: میر تقی میر، ذکر میر، اورنك اباد، ۱۹۲۸، ص ۸۵—۸۷.

Но иногда он излагает события истории Индии и вне связей с историей афганских завоеваний. Делается это им главным образом для того, чтобы рассказом о внутриполитических событиях в Индии показать своеобразие и трудность тех условий, в которых действовал Ах̣мад-ша̄х. Поэтому Мах̣мӯд ал-Х̣усайнӣ подробно рассказывает о борьбе за власть различных феодальных группировок при делийском дворе. Так, например, рассказ 41 целиком посвящен изложению событий, связанных с борьбой так называемой «иранской» группировки (ее лидером был известный в истории Индии Абӯ-л-Манс̣ӯр-х̱а̄н Нишапӯрӣ) против «среднеазиатской» группировки во главе с Нава̄б Баха̄дур Джа̄вӣд-х̱а̄ном Ходжа-сара̄ (л. 173а).

О состоянии дел при делийском дворе яркое представление дает и такой факт: когда Мух̣аммад-ша̄х (1719—1748) получил известие о захвате Панджаба афганцами, он созвал на совет всех своих наиболее влиятельных вельмож, чтобы решить, какие ответные меры нужно принять против афганцев. И это совещание продолжалось месяц. Только после этого Мух̣аммад-ша̄х послал в Панджаб свои войска (л. 276а). Естественно, что при такой медлительности правителей Дели Ах̣мад-ша̄х Дурра̄нӣ всегда удерживал инициативу в своих руках.

Много места (и это естественно) отводится на страницах хроники описанию походов Ах̣мад-ша̄ха в Индию.

Как мы уже имели случай отметить, важным достоинством хроники является то обстоятельство, что Мах̣мӯд ал-Х̣усайнӣ не приукрашивает действительности. Он пишет и о неудачах афганцев, и о том сопротивлении, которое они встречали в Индии как со стороны ее народа, так и правителей отдельных областей.

Ах̣мад-ша̄х стремился вести в Индии гибкую политику. Когда было нужно, он не жалел средств ни на подкуп местных правителей, ни на щедрые раздачи местным жителям. Стремился он играть и на чувствах мусульманской части населения Индии.

В этой связи особый интерес представляют приводимые Мах̣мӯдом ал-Х̣усайнӣ факты, которые показывают, что не только некоторые индийские сардары-мусульмане, но и представители

Ша̄хрух̮-ша̄ха, Йӯсуф ʿАли-х̮а̄н, в самый критический для дальнейшей судьбы Восточного Ирана момент (речь шла об оказании помощи гератскому правителю, ставленнику иранского шаха, против войска Аx̣мад-ша̄ха) покинул Ша̄хрух̮-ша̄ха, когда узнал, что его владениям угрожают узбеки Хорезма и туркмены (л. 118б).

Важно, что Маx̣мӯд ал-Х̣усайнӣ, рассказывая о междоусобной борьбе иранских феодалов, приводит подробные сведения о том, на какие кочевые или полукочевые племена (группы племен) они опирались, население каких районов относилось к ним сочувственно, какими военными силами они располагали и т. п. (л. 78б).

Что же касается такого важного для истории Восточного Ирана второй половины XVIII в. вопроса, как борьба местного населения (включая его феодальную верхушку) против афганских войск, то, как нам представляется, ни один другой из известных нам источников не дает такого подробного, интересного и достоверного материала, как *Та'рӣх̮-и Аx̣мад-ша̄хӣ*.

Хроника Маx̣мӯда ал-Х̣усайнӣ до настоящего времени оставалась, по сути дела, вне поля зрения историков-иранистов. Хочется надеяться, что изучение этого источника поможет дополнить многими важными и интересными деталями наши сведения об историческом прошлом этой страны.

* * *

Важное значение имеет сочинение Маx̣мӯда ал-Х̣усайнӣ и для истории Северной Индии, которой посвящены целиком или частично 30 рассказов хроники.

Не являясь индологом по специальности, мы не можем, конечно дать квалифицированную оценку имеющихся в хронике материалов по истории Индии. Это задача специалистов-индологов. Нам же хочется лишь привлечь их внимание к *Та'рӣх̮-и Аx̣мад-ша̄хӣ*.

Маx̣мӯд ал-Х̣усайнӣ вводит читателя в круг событий, происходящих в Индии, прежде всего в связи с изложением обстоятельств походов своего повелителя, Аx̣мад-ша̄ха, в Панджаб, Синд, Дераджат, Сирхинд и междуречье Ганга—Джамны.

которая привела к фактическому распаду единого иранского государства. Мы не имеем возможности останавливаться подробно на этой стороне рассказа Мах̣мӯда ал-Х̣усайнӣ. Заметим лишь, что развал государства На̄дир-ша̄ха, несомненно, благоприятствовал осуществлению планов знати афганских племен.

Значительный интерес приведенного на страницах *Та'рӣх̣-и Ах̣мад-ша̄хӣ* материала об Иране связан с тем, что автор хроники был не только современником, но и, как это видно из оставленных им описаний, часто очевидцем многих важных событий. Поэтому он, излагая даже относительно хорошо известные по другим источникам события, приводит многие важные детали, отсутствующие в других хрониках (таких, как *Муджмал ат-тава̄рӣх̣* Абу-л-Х̣асана Гулиста̄на и *Маджмаʻ ат-тава̄рӣх̣* Мӣрза̄ Мух̣аммад Х̣алӣла и др.).

Особый интерес в этом отношении представляют 16—20-й рассказы хроники, в которых говорится о междоусобной борьбе преемников На̄дир-ша̄ха. Автор не скрывает своего отрицательного отношения к боровшимся за власть ханам (он называет их «сабза-йи бига̄на» — «дурной травой»), которые своим корыстолюбием и ненасытной жадностью нанесли огромный ущерб его родной стране, опустошили ее и превратили в развалины (лл. 211а, 222а, 223б и др.).

Важны сведения Мах̣мӯда ал-Х̣усайнӣ о существовании в Иране после смерти На̄дира феодальных группировок (их представителями были Сухра̄б-х̣а̄н и Х̣асан ʻАлӣ-х̣а̄н), которые отрицательно относились к идеям новых завоевательных походов, с которыми носились некоторые из преемников На̄дира (например, ʻАлӣ К̣улӣ-х̣ан), и считали, что первоочередной задачей должно быть восстановление единства Ирана, укрепление границ с Турцией и Россией и прекращение феодальных смут.

Вместе с тем приводимые Мах̣мӯдом ал-Х̣усайнӣ материалы не оставляют сомнений в том, что таких патриотически настроенных вельмож в эту эпоху в Иране было очень немного. Бо̀льшая часть их думала только о своих личных интересах. И если этим интересам наносился какой-то ущерб, они, не задумываясь, жертвовали интересами государства. Например, приближенный

* * *

Хотя хроника Маҳмӯда ал-Ҳусайнӣ посвящена истории Афганистана в эпоху Аҳмад-шāха Дуррāнӣ, наш автор большое внимание уделил и соседним с Афганистаном странам — прежде всего Восточному Ирану и Северной Индии.

Это делает *Та'рӣх-и Аҳмад-шāхӣ* ценным источником по истории этих стран второй половины XVIII в. Иранисты и индологи-историки найдут в хронике Маҳмӯда ал-Ҳусайнӣ массу фактического материала.

Хотелось бы специально отметить то важное обстоятельство, что сведения нашего автора, прежде всего рассказы о Восточном Иране, во многом дополняют имеющиеся источники по истории этой страны.

Истории Ирана специально посвящено более 50 листов хроники (лл. 13а—18а, 68б—99а, 207а—210а и др.). Автор кратко излагает историю завоевательных походов Нāдир-шāха, рассказывает о его убийстве, называет по именам четырнадцать организаторов заговора, главой которых был Муҳаммад Ḳулӣ-ҳāн Афшāр Урумӣ[61].

Мы находим в хронике сведения о смутах, начавшихся после смерти Нāдир-шāха: о борьбе за власть между различными феодальными группировками, приводившей к частой смене шахов (для характеристики политической обстановки в Иране Маҳмӯд ал-Ҳусайнӣ употребляет меткое выражение پادشاه گردش — «пāдишāх-гардиш», досл. «падишахооборот», л. 121а), о бессмысленном растрачивании собранных Нāдиром богатств и т. п. Ко всем этим бедствиям прибавился страшный голод, начавшийся в Хорасане вледствие неурожайного года (л. 72а).

Маҳмӯд ал-Ҳусайнӣ подробно рассказывает о внутриполитической обстановке Ирана в эти годы; много внимания уделяет он описанию борьбы соперничающих феодальных группировок,

[61] Абӯ-л-Ҳасан Гулистāна (*Муджмал ат-тавāрӣх*, стр. 12) утверждает, что заговорщиков было 70 человек; журнал «Нāма-и Ҳусравāн» (ч. III, Бомбей, 1906—1910, стр. 123—126), указывает, что число заговорщиков превышало 300 человек. Нам эти данные о числе заговорщиков представляются завышенными.

вает года начала строительства нового Кандагара, но это событие он описывает под 1168 г. х. Таким образом, сооружение Кандагара началось, согласно приводимой им дате, в январе 1755 г.[60].

* * *

В хронике Махмӯда ал-Хусайнӣ имеются ценные данные, что весьма выгодно отличает ее от других хроник, о народных выступлениях антифеодального характера в Восточном Иране, Южном Туркестане, Северной Индии и в Хазараджате.

Характерной чертой большей части восстаний феодальных правителей вышеуказанных областей против власти Ахмад-шāха является то, что они против желания этих правителей неоднократно перерастали в массовые народные выступления. Именно это обстоятельство делало подавление этих восстаний таким трудным для шаха Дуррāнӣ. Например, когда войска Ахмад-шāха в 1163/1749-50 г. осадили Мешхед, жители этого города бросили в тюрьму посланников шаха, которые предлагали им не оказывать сопротивления афганской армии, и все, как один, встали на защиту своих семей и своего крова (лл. 133б, 137а). Организатором обороны Мешхеда стал калантар города — Мӣрзā Амӣн. Храбрость и мужество защитников города заставили Ахмад-шāха после сорокадневной осады отступить из-под стен города.

Как ни фрагментарны и отрывочны порой сведения о народных выступлениях в эпоху Дуррāнӣ, значение их для исследователя, изучающего историю Афганистана, трудно переоценить, тем более что другие известные нам источники об этих выступлениях (например, о народном восстании в Хазараджате) не сообщают ни слова. Нет сомнения, что внимательное изучение материалов о народных движениях, которые дает хроника Махмӯда ал-Хусайнӣ, поможет нам лучше понять многие стороны истории Афганистана в период правления Ахмад-шāха Дуррāнӣ и его преемников.

60 Как известно, все источники и исследования приводят 1761 год как дату строительства нового Кандагара, т. е. после Панипатской битвы.

(которые, как известно, пришли в упадок в последние годы правления На̄дир-ша̄ха). Торговые пошлины и сборы приносили шахской казне немалый доход.

Но помимо этого была, как нам кажется, еще одна причина, которая объясняет, почему Аҳмад-ша̄х покровительствовал торговле и купцам.

Связано это с тем, что купцы принимали непосредственное участие в завоевательных предприятиях Аҳмад-ша̄ха, сопровождая со своими караванами его армии. Уже в 1160/1747-48 г., во время первого похода Аҳмад-ша̄ха в Индию, его сопровождали купцы с табунами лошадей и стадами баранов (лл. 44а, 437а).

За годы правления Аҳмад-ша̄ха в крупнейший торговый центр его державы превратился город Кабул[58]. Маҳмӯд ал-Ҳусайнӣ сравнивает этот город с земным раем. По его словам, в Кабуле имелись многочисленные базары. В торговых лавках города можно было найти самые разнообразные товары (л. 284б).

Имеются данные о том, что города Афганистана вели в эту эпоху торговлю не только со странами Востока (Ираном, Средней Азией, Индией и Китаем), но и с Европой (л. 610а)[59]. Товары из Европы, по-видимому, попадали в Афганистан главным образом транзитом (через Индию и Среднюю Азию).

Несомненно, что одним из крупнейших предприятий Аҳмад-ша̄ха в области строительства была постройка им новой столицы — нового Кандагара.

Маҳмӯд ал-Ҳусайнӣ сообщает ряд интересных подробностей, связанных с сооружением этого города, которые отсутствуют в других источниках (лл. 267б—271а). Хотя он прямо не указы-

---

[58] Кабул сохранил свое положение крупнейшего торгового центра и при преемниках Аҳмад-ша̄ха (см.: «Записки Хрисанфа митрополита Новопатрасского о странах Средней Азии, посещенных им в 1790 году», М., 1861).

[59] Подробнее о торговле Афганистана со странами Европы, прежде всего с Россией, см.: Ю. В. Ганковский, Из истории торговых отношений России с Афганистаном во второй половине XVIII в., — «Проблемы востоковедения», № 1, М., 1959; М. А. Бабаходжаев, Русско-афганские торгово-экономические связи, Ташкент, 1965.

Но сопротивление и оппозиция вождей афганских племен еще не были полностью ликвидированы. Махмӯд ал-Ҳусайнӣ рассказывает на страницах своей хроники, что сепаратистские выступления ханов афганских племен продолжались до конца жизни Аҳмад-шāха (см. лл. 100а—103а, 206а, 594а, 596а и др.).

* * *

На страницах нашей хроники можно найти очень много фактов, освещающих источники доходов казначейства Аҳмад-шāха. Основными из них, согласно тем сведениям, которые дает Маҳмӯд ал-Ҳусайнӣ, были: налоги, военная добыча и контрибуции, дань и различного вида подношения, поступавшие от правителей вассальных княжеств.

Важно отметить, что Маҳмӯд ал-Ҳусайнӣ часто приводит точные цифры, характеризующие размер дани и контрибуций. Так, например, в 1168/1754-55 г. правитель Нишапура ʻАббāс Ḳулӣ-ҳāн преподнес Аҳмад-шāху в качестве дара (а фактически как выкуп за свою жизнь) 3000 туманов. Для перевозки этих денег в Нишапур были посланы мухассилы шаха; везли деньги на 50 мулах (л. 245а).

Многочисленные факты, приводимые Маҳмӯдом ал-Ҳусайнӣ, свидетельствуют о том, что Аҳмад-шāх уделял много внимания строительству, стремился поощрять развитие торговли.

Аҳмад-шах не только сам покровительствовал развитию торговли, но и заставлял правителей областей предпринимать необходимые меры в этом отношении. Так, в 1169/1755-56 г. он приказал правителям, калантарам, кадҳ̌удаям и старейшинам областей построить вдоль дорог в своих владениях караван-сараи, чтобы в них могли найти отдых и покой путешественники, постоянные посетители и купцы. Было приказано разбить вокруг этих караван-сараев сады и в каждом саду посадить тенистые деревья (л. 291а).

Эта политика Аҳмад-шāха, направленная на развитие торговли, была, конечно, не случайной. Шах стремился этими мерами привлечь в страну купцов из соседних стран, оживить транзитные торговые пути, пролегавшие через Афганистан

соблазнил и толкнул на неправильный путь шайтан», так что они стали «домашними врагами» (л. 26б).

Тарӣнӣ жили в Фушандже (или Фусендже)[56], который расположен на расстоянии трех манзилов[57] от Кандагара. Барӣджӣ обитали в Шур-Обаке, также расположенном в трех манзилах от Кандагара (л. 26б).

Но следует заметить, что все заговоры и выступления ханов племен в первые годы правления Аҳмад-шāха терпели неизменный провал.

Как нам представляется, — и материал, приведенный в нашей хронике, дает основания сделать этот вывод — основной причиной неудачи заговорщиков было то обстоятельство, что они не встретили никакой поддержки среди широких масс населения Юго-Западного Афганистана (где произошли первые выступления ханов племен). Сыграли свою роль, конечно, и отсутствие единства в стане заговорщиков, их взаимная подозрительность, соперничество и вражда. Но главным было отсутствие массовой поддержки.

В конкретных исторических условиях начала второй половины XVIII в. установление сильной шахской власти отвечало задачам формирования независимого афганского государства. Мятежные ханы в своих претензиях на власть опирались лишь на собственные дружины. Простой народ, рядовые члены афганских племен устали от бесконечных раздоров и усобиц своих владык. Установление относительного порядка, прекращение феодальных смут, междоусобных столкновений отвечали их интересам. Были в этом заинтересованы и жители городских центров — ремесленники и купцы, которые также не поддержали заговорщиков. Нам представляется, что эта заинтересованность в прекращении междоусобных феодальных войн подавляющей части населения Афганистана была важнейшей причиной конечной неудачи всех заговоров и выступлений, направленных против власти Аҳмад-шāха.

---

[56] В настоящее время Фушандж, или Фусендж, называется Зенджаном (находится в Гератской области, см.: سالنامه کابل، ۱۳۱۱، ص ۳۳).

[57] Манзил — мера длины, равная 18—20 *км*.

Индию и Туркестан, неизменно отличаясь отвагой и смелостью. Как отмечает Маҳмӯд ал-Ҳусайнӣ, Нāдир-шāх питал к ним большее доверие, чем к кызылбашам (л. 14а). О числе афганских воинов в армии Нāдир-шāха сведения источников весьма расходятся. Так, например, Муҳаммад Амӣн Гулистāна пишет, что «ко времени смерти Нāдир-шāха в его армии имелось якобы 40 000 афганцев, во главе с которыми Аҳмад-шāх ушел в Кандагар»[53]; ʻАбд ал-Карӣм Буҳāрӣ сообщает, что «численность афганского отряда в армии Нāдир-шāха достигала одной тысячи человек»[54]. Нам представляется, что сведения, приводимые Маҳмӯдом ал-Ҳусайнӣ, ближе к истине.

С первых же дней своего правления Аҳмад-шāх стремился привлечь к себе сердца вождей афганских и других племен. С этой целью он преподнес, как уже отмечалось выше, богатые подарки всем вождям, которые присутствовали на джирге в Мазāр-и Шӣр-Сурх̱ и благожелательно относились к его избранию.

Однако этими мерами Аҳмад-шāху не всегда удавалось добиться лояльности ханов племен. Ему приходилось, как сообщает наша хроника, вести жестокую борьбу с мятежными ханами, подавлять восстания самыми суровыми мерами, пресекать сепаратизм племен и их ханов. Даже вожди некоторых кланов дуррāнӣ не сразу признали его власть.

Став шахом, Аҳмад-шāх послал в разные концы страны фирманы местным правителям с требованием признать его власть (л. 25а). Многие правители сразу же признали власть шаха. Некоторые, однако, отказались ему подчиниться; ими были: вождь афганского племени тарӣнӣ — Карам-х̱āн Тарӣнӣ и вождь племени барӣджӣ[55] — Маҳсӯд-х̱āн Барӣджӣ, «которых

[53] ابو الحسن بن محمد امین گلستانه، مجمل التواریخ پس از نادر، تهران، ۱۹۴۱، ص ٦١.

[54] Mir Abdoul Kerim Boukhari, Histoire de l'Asia Centrale, стр. 8.

[55] По словам Элфинстона, «бариджи-бареки, или баречи, известны также под названием ормури» (см.: M. Elphinstone, An account of the Kingdom of Caubul, and its dependencies in Persia, Tartary and India; comprising a view of the Afghaun nation and a History of the Dooraunee Monarchy, London, 1815, стр. 309—315).

Наибольшее внимание Махмӯд ал-Хусайнӣ, и это естественно, уделяет племени дурранӣ.

Дурранӣ с давних времен жили в Кандагаре, Заминдаваре, Туба, Газни и в Кабуле. Это свидетельство нашего автора подтверждает и Мӣрзā Мухаммад Халӣл, который писал, что «Абдāлӣ (дуррāнӣ) обитали в Кухистанате Кабула. В 1000/1591-92 г. по некоторым причинам они переселились в окрестности Герата. Летовки абдāлӣ находились в Бадгисе, а зимовки — в восточной части вилайета Герат»[50]. Вожди племени дуррāнӣ всегда избирались из клана Садозаев; с их авторитетом, замечает наш автор, считались правители Индии, Турции и тюркские султаны[51].

Как мы отмечали выше, захватив Герат и Кандагар, Нāдир-шāх переселил значительную часть дуррāниев в Нишапур, а гильзаев — в районы Хāр, Варāмӣн и Тегеран. Прежде чем покинуть Кандагар и двинуться в поход на Индию, Нāдир-шāх назначил ʿАбд ал-Ганӣ-хāна ʿАлӣкозая[52] вождем племени дуррāнӣ и беглербегом (правителем) Кандагара. Этот хан не имел большого авторитета среди своих соплеменников. Выбор Нāдир-шāха пал на ʿАбд ал-Ганӣ-хāна потому, что в завоеванных областях этот монарх стремился назначать правителями людей не очень известных и влиятельных, дабы они всегда помнили об оказанном им благодеянии и беспрекословно повиновались своему господину. Назначив ʿАбд ал-Ганӣ-хāна вождем дуррāниев и беглербегом Кандагара, Нāдир-шāх имел и другую цель: он хотел этим актом окончательно сломить мощь и силу традиционных вождей дуррāнӣ и гильзаев.

Нāдир-шāх включил в состав своей армии 6—7 тыс. воинов-дуррāнӣ, которые сопровождали его в походах в Турцию,

---

50 میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، مجموع التواریخ در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ هجری قمری، تهران، ۱۹۴۹، ص ۱۹.

51 Под тюркскими султанами автор, видимо, подразумевает правителей Средней Азии и Ирана, где, как известно, в XVI—XVIII вв. правили тюркские по происхождению династии: Сефевиды в Иране (1501—1736) и Аштарханиды в Средней Азии (1600—1786).

52 Ганда Сингх утверждает, что «ʿАбд ал Ганӣ-хāн был дядей Ахмад-шаха по матери» (см.: Ganda Singh, Ahmad Shah Durrani. . ., стр. 17).

Таким образом, Сулаймāн капитулировал без борьбы. Тӣмӯр-шāх выступил из Герата и, как нам известно, занял свое законное место[49].

Встает вопрос: почему дурранийские сардары после смерти Ах̣мад-шāха не поддержали Сулаймāна? Как нам представляется, это связано с тем, что Сулаймāн был ставленником лишь одной из феодальных группировок, а именно Попользаев, возглавляемых Шāх Валӣ-х̮āном. Приход Сулаймāна к власти означал бы непомерное увеличение влияния, могущества и богатства этой группировки за счет других. Допускать этого сардары других дурранийских кланов, и не только дурранийских, не пожелали. Поэтому они и поддержали Тӣмӯр-шāха.

* * *

Другим наиболее важным вопросом для истории Афганистана в рассматриваемый автором период был вопрос об афганских племенах и взаимоотношениях ханов племен с центральной властью.

Мах̣мӯд ал-Х̣усайнӣ не уделяет специально внимания вопросам социально-экономической истории афганских племен в эпоху Ах̣мад-шāха Дуррāнӣ. Он упоминает об афганских племенах главным образом в связи с теми или иными политическими акциями Ах̣мад-шāха или в тех случаях, когда они отказывались повиноваться центральной власти. Однако и те сведения, которые Мах̣мӯд ал-Х̣усайнӣ приводит на страницах своей хроники, представляют большой интерес. Он сообщает нам о расселении части афганских (а также и некоторых неафганских) племен, об их занятиях, об отношениях ханов племен между собой и к центральной власти. Особенно интересны сообщения автора о налоговой системе, методах взимания налогов и способах перевода собранных налогов в шахскую казну.



---

[49] Как известно, Шāх Валӣ-х̮āну попытка стать фактическим главой дурранийской державы стоила жизни. По сведениям, сообщаемым Х̣усайном ʻАлӣ, Шāх Валӣ-х̮āн и его сыновья были казнены по приказу Тӣмӯр-шāха в местечке Сийāх-āб, близ Кандагара (см.: Х̣ у с а й н ʻА л ӣ, Украшение летописей, пер. с перс. Г. А. Волошиной, Ташкент, 1965, стр. 30).

беспорядков. Шах приказал отряду насакчи не впускать в столицу воинов Тӣмӯр-ша̄ха. Чтобы не обидеть сына, который остановился в местечке Чаман-к̣ӯй, недалеко от Кандагара, шах известил его, что этот приказ отдан по той причине, что в столице нет места, где могли бы быть расквартированы прибывшие с ним воины.

В месяце з̱ӯ-л-х̣иджжа 1185/март—апрель 1772 г. Тӣмӯр-ша̄х вместе со своими приближенными навестил отца. Он пробыл в столице около месяца (до 26 мухаррама 1186/29 апреля 1772 г.), затем шах приказал ему вернуться в Герат (л. 631а)[48].

Спустя месяц, в четверг, около полудня, 2 рабӣʿ ал-авваля 1186/3 июня 1772 г., Ах̣ма̄д-ша̄х скончался. На следующий же день, следуя указанию Ша̄х Валӣ-х̱а̄на, принц Сулайма̄н объявил себя шахом: на его имя была прочитана хутба, и от его имени чеканена монета.

Однако Сулайма̄н чувствовал шаткость своего положения. Он знал, что Тӣмӯр-ша̄х является законным преемником умершего шаха, так как Ах̣мад-ша̄х назначил его наследником престола еще при жизни (лл. 212б, 634б). Ему стало известно, что Тӣмӯр-ша̄х получил от гератских улемов фетву на поход в Кандагар и что он готовится к этому походу. И наконец, Сулайма̄н должен был считаться с позицией сардаров афганских племен (прежде всего дурра̄нӣ), многие из которых, будучи недовольны возвышением Ша̄х Валӣ-х̱а̄на, ушли из Кандагара в Герат, к Тӣмӯр-ша̄ху. Поэтому Сулайма̄н решил не искушать судьбу и не развязывать военных действий. Вскоре после своего вступления на трон Сулайма̄н отправил ʿАбд ал-Х̱а̄лик̣-х̱а̄на Садозая в Герат с письмом к Тӣмӯр-ша̄ху, в котором он сообщил ему о смерти Ах̣мад-ша̄ха и о своей готовности служить Тӣмӯру (л. 638б).



---

48 Сведения, сообщаемые Мах̣мӯдом ал-Х̣усайнӣ, опровергают, таким образом, утверждение М. Г̣уба̄ра, что «шахзаде (принц) Тӣмӯр выехал из Герата без разрешения шаха и что он не имел с ним свидания, так как насакчи заставили его вернуться из местности Вашира обратно в Герат» (см.: М. Губар, Ахмад-шах. . ., стр. 212).

действовал якобы исключительно в интересах своего незадачливого зятя [45].

О принце Сулаймāне известно, что он был слабовольным и очень набожным человеком, не проявлявшим никакого интереса к государственным делам. Его самым сильным увлечением было искусство каллиграфии; бóльшую часть своего времени он отдавал переписке Корана [46]. Шāх Валӣ-х̮āн и та группа сардаров, которая поддерживала главного вазира в его честолюбивых замыслах [47], безусловно, учитывали эти личные качества принца Сулаймāна, обещавшие сделать его игрушкой в их руках.

Чтобы без помех осуществить свои замыслы, Шāх Валӣ-х̮āн всячески старался держать подальше от двора наследника престола — принца Тӣмӯр-шāха. Он распустил даже слухи о том, что будто бы Тӣмӯр-шāх намеревается прибыть в столицу, чтобы захватить больного шаха, главного вазира, перебить высокопоставленных вельмож, конфисковать имущество у населения (л. 630б). Эти действия Шāх Валӣ-х̮āна вызвали чувство неуверенности и смятения среди придворных и чиновников, которые если и являлись к шаху, то обязательно в сопровождении вооруженного отряда или имея при себе оружие (л. 631а). Купцы и ремесленники подальше прятали или зарывали в землю свои товары и ценное имущество (л. 628б).

Поэтому, когда Тӣмӯр-шāх (которого Ах̣мад-шāх, чувствуя приближение смерти, призвал к себе из Герата) прибыл в окрестности столицы в сопровождении отряда своих войск, Ах̣мад-шāх, узнав о слухах, распространяемых в городе, был вынужден не допустить к себе сына, чтобы предотвратить возникновение

---

45 См.: سلطان محمد خان درانی، تاریخ سلطانی، ص ۱۴۹؛ عزیز الدین فوفلزای، تیمور شاه درانی، ص ۲۵۴—۲۵۳.

46 Histoire de l'Asia Centrale (Afghanistan, Boukhara, Khiva, Khoqand), Depuis les dernières années du règne de Nadir Châh (1153) jusqu'en 1233 de l'Hégire (1740—1818), par Mir Abdoul Kerim Boukhari. Publiée, traduite et annotée par Ch. Schefer, t. II, Paris, 1876, стр. 13.

47 عتضاد السلطنه علی قلی میرزا، تاریخ وقایع سوانح افغانستان، ص ۳۶.

Через год после своего нового назначения, в четверг 25 рамазана 1179/6 марта 1766 г., Муллā Идрйс-х̱āн скончался в местечке Анбала (л. 576а).

О том, кто исполнял функции вазира после смерти Муллā Идрйс-х̱āна вплоть до 1182/1768-69 г., наш источник ничего не сообщает; нет об этом сведений и в других хрониках.

Что же касается Шāх Валй-х̱āна, то он со времени своего отстранения от должности вазира, т. е. после 1178/1764-65 г., и до 1182/1768-69 г. не появлялся на политической арене, хотя именно в эти годы Аḥмад-шāх предпринял против сикхов несколько трудных и в конечном счете безуспешных походов (лл. 571а—600б)[43].

Лишь в 1182/1768-69 г. Шāх Валй-х̱āн вновь получает ответственное назначение: он был послан в Бадахшан, чтобы наказать его правителя — Султан-шаха[44]. Успешно справившись с возложенным на него поручением, Шāх Валй-х̱āн, по-видимому, возвратил утраченное ранее доверие шаха. В 1183/1769-70 г. Аḥмад-шāх вновь назначает его на должность главного вазира (лл. 606а—606б, 617б).

В 1185/1771-72 г. резко обострилась болезнь Аḥмад-шāха, от которой он очень страдал в последние годы своей жизни. Шāх Валй-х̱āн решает сразу же после смерти шаха, которую ожидали со дня на день, возвести на трон принца Сулаймāна (второго сына Аḥмад-шāха), который приходился ему зятем. По расчетам Шāх Валй-х̱āна, это передало бы в его руки фактическую власть в государстве. Трудно согласиться с доводами тех историков, которые утверждают, что Шāх Валй-х̱āн

---

43 Ганда Сингх утверждает, что в этих походах Аḥмад-шāха в Панджаб против восставших сикхов участвовал и Шāх Валй-х̱āн (см.: Ganda Singh, Ahmad Shah Durrani, стр. 310—314). Нам это утверждение представляется недостаточно обоснованным в свете тех данных, которые содержатся в источниках второй половины XVIII в.

44 Подробности этого похода приведены также в хронике Санг Муḥаммада Бадах̱шй и Фаḍл ʻАлй-бека Сурх̱афсара *Та'рйх̱-и Бадах̱шāн* (фотографическая репродукция рукописного текста. Подготовил к изданию А. Н. Болдырев, Л., 1959).

Не желая повторения печального опыта, который принесло ему назначение на должность главного вазира Ша̄х Валӣ-х̮а̄на, Ах̣мад-ша̄х вручил исполнение обязанностей главы высочайшего дивана человеку, который не принадлежал к знати афганских племен. Функции, выполнявшиеся главным вазиром, были переданы войсковому судье (к̣а̄з̱ӣ-аскару) Мулла̄ Идрӣс-х̮а̄ну [41].

Следует заметить, что сведения Мах̣мӯда ал-Х̣усайнӣ об отстранении Ша̄х Валӣ-х̮а̄на и передаче функций главного вазира Мулла̄ Идрӣс-х̮а̄ну являются уникальными — ни в одном другом известном нам источнике их нет.

Чрезвычайно важно отмеченное Мах̣мӯдом ал-Х̣усайнӣ обстоятельство: сместив Ша̄х Валӣ-х̮а̄на, Ах̣мад-ша̄х передал его обязанности Мулла̄ Идрӣс-х̮а̄ну, но официального назначения последнего на должность главного вазира произведено не было. Это важное доказательство того исключительного положения, которое ханы дурранийских племен занимали в афганском государстве. Исполнение обязанностей главного вазира шах мог поручить человеку, не являвшемуся ханом дурранийских племен. Но, сделав это, шах не посмел, однако, нарушить привилегии, которыми эти ханы обладали, и важнейшую из них — монопольное право на замещение важнейших государственных должностей. Поэтому-то Ах̣мад-ша̄х и прибег к своеобразной уловке — не назначил Мулла̄ Идрӣс-х̮а̄на главным вазиром. Следует заметить, что после смерти Ах̣мад-ша̄ха такой же тактике следовал и Тӣмӯр-ша̄х Дурра̄нӣ. Лишь Ша̄х Зама̄н попробовал было нарушить эту привилегию ханов племени Дурра̄нӣ, но эта попытка в конечном счете стоила ему трона [42]. По-видимому, Мулла̄ Идрӣс-х̮а̄н наряду со своими новыми обязанностями сохранил и исполнение должности к̣а̄з̱ӣ-аскара, о чем свидетельствует следующее заглавие, приводимое в рукописи: «Рассказ о передаче духовных и государственных дел Мулла̄ Идрӣс-х̮а̄ну, казию победоносного войска» (л. 570б).

---

[41] Мулла̄ Идрӣс-х̮а̄н приходился братом Мулла̄ Файз̱алла-х̮а̄ну Даулатша̄хӣ, наставнику Тӣмӯр-ша̄ха (лл. 351б, 639б).

[42] Подробнее см.: Ю. В. Ганковский, Империя Дурра̄нӣ, стр. 43—44; Саид К̣асим Риштия, Афганистан в XIX веке (русский текст), М., 1958, стр. 34—41.

свой род Аҳмад-ша̄х[40]. Если Садозаи были верховными правителями, говорил Ша̄х Валӣ-х̱а̄н, то почему же Ҫа̄лехзаям не быть ими (л. 568б).

Хотя действия Ша̄х Валӣ-х̱а̄на стали известны шаху, последний долго не принимал никаких мер против вазира, так как считал, что эти меры могут вызвать кровавые беспорядки (л. 565б).

По-видимому, лишь связи Ша̄х Валӣ-х̱а̄на с Дарвӣш ʿАлӣ-х̱а̄ном Хаза̄ра вынудили шаха действовать решительно. Посланный из Кандагара в Герат в 1178/1764-65 г., чтобы привести к шаху поднявшего восстание Дарвӣш ʿАлӣ-х̱а̄на Хаза̄ра, вазир вел себя так, что находившийся в это же время в Герате принц Тӣмӯр-ша̄х послал отцу письмо, в котором просил шаха отстранить вазира от дел.

Однако влияние и власть Ша̄х Валӣ-х̱а̄на были так велики и он пользовался столь сильной поддержкой многих других дурранийских ханов, что просто отстранить его от должности Аҳмад-ша̄х не решился.

Ша̄х Валӣ-х̱а̄н был назначен сипахсаларом, т. е. главнокомандующим афганской армией. Что же касается дел дивана (должности главного вазира), то от них он был отстранен. Ему было дано указание не являться без особого на то приказа ко двору шаха (л. 570а).

Однако и к исполнению должности сипахсалара Ша̄х Валӣ-х̱а̄на также не допустили (л. 570б); таким образом, его новое назначение стало своеобразной почетной отставкой.

Эти факты весьма ярко рисуют взаимоотношения шаха, главы государства, со знатными ханами племени дурра̄нӣ. Несмотря на весь свой авторитет, которым Аҳмад-ша̄х пользовался благодаря своим блестящим данным полководца и государственного деятеля, несмотря на то что середина 60-х годов XVIII в. была зенитом его могущества, шах не решился ни казнить, ни даже сурово наказать своего вазира.

[40] ʿАзӣз ад-дин Попользай считает, что утверждения Ша̄х Валӣ-х̱а̄на о том, что он является Ҫа̄лехзаем, были основаны на действительных связях вазира с этим родом (см.: عزیز الدین فوفلزای، تیمور شاه درانی، ص ۲۴).

ему часто удавалось) назначать или содействовал назначению своих сторонников (л. 566а). В то же время Шāх Валӣ-х̮ān использовал любые средства, чтобы отстранить неугодных ему правителей и сардаров в провинциях и выдвинуть на их места своих сторонников и родственников. Жертвой интриг Шāх Валӣ-х̮āна стал командующий войсками в Герате сардар Анзал-х̮ān Попользай, вместо которого стараниями вазира был назначен Шāхбек-х̮ān Попользай.

Шāх Валӣ-х̮ān тайно поощрял выступления наместника шаха в Герате Дарвӣш ʿАлӣ-х̮āна Хазāра против власти Аḥмад-шāха и принца Тӣмӯр-шāха[38] и оказывал ему помощь. Дарвӣш ʿАлӣ-х̮ān был одним из друзей вазира и находился с ним в постоянной переписке, беспрекословно выполняя все его указания. Вазир имел далеко идущие планы и, по утверждению Маḥмӯда ал-Ḥусайнӣ, хотел использовать наместника Герата для их осуществления (лл. 538а, 562б—563а).

Приводимые Маḥмӯдом ал-Ḥусайнӣ факты свидетельствуют о том, что Шāх Валӣ-х̮ān стремился к верховной власти в государстве и готовил исподволь почву для претворения своих планов в жизнь. Он стремился организовать ведение государственных дел таким образом, чтобы главы племен и правители вилайетов за решением всех возникших у них вопросов прежде всего обращались к нему и только после того, как вопрос фактически уже был им решен, отправлялись к шаху, за которым, таким образом, оставались только функции формального утверждения решенных вазиром дел (лл. 563б—564а).

При этом Шāх Валӣ-х̮ān без зазрения совести запускал руку в государственную казну. Он так разбогател, что его называли Ḳāруном[39] и фараоном века (лл. 566а—566б).

Обосновывая свои претензии на верховную власть, Шāх Валӣ-х̮ān утверждал, что принадлежит к Ṣāлехзаям, родоначальником которых был Ṣāлех, брат Садо, от которого вел

---

[38] Принц Тӣмӯр получил титул шāха от своего отца еще в 1170/1756-57 г., когда он был назначен правителем Панджаба (л. 335б).

[39] Ḳāрун — имя упоминаемого в Библии богача, ставшее нарицательным.

Имени человека, который выполнял функции главного вазира после гибели Шафкат-х̱āна и до назначения на эту должность Шāх Валӣ-х̱āна, автор не сообщает.

Шāх Валӣ-х̱āн был назначен на должность великого, или главного, вазира, главы высочайшего дивана («вазāрат-и дӣвāн-и а'ла»), в 1167—1168/1754—1755 г. в Герате (л. 263а): شاه ولی خان درانی باصیزی برتبه رفیع المرتبه وزارت دیوان اعلی سرافراز شد Следует заметить, что другие источники XVIII в. хранят об этом событии молчание.

Уже до того как Шāх Валӣ-х̱āн стал главным вазиром, он пользовался большим авторитетом и имел значительное влияние на государственные дела. Это видно хотя бы из того, что он принимал участие в решении многих сложных и важных государственных вопросов. Так, в 1162/1748-49 г. Шāх Валӣ-х̱āн выступил посредником в переговорах Мӣр 'Алам-х̱āна 'Араба с Аҳмад-шāхом (л. 106б); в 1167/1753-54 г. он способствовал капитуляции Мӣр Шафӣ-х̱āна, правителя Туна, который оказывал упорное сопротивление войскам афганского шаха, осаждавшим эту крепость (л. 219б).

До назначения на пост главного вазира Шāх Валӣ-х̱āн был начальником отряда шахских телохранителей и носил титул *кашикчӣ-бāшӣ-йи дӣвāн-и а'ла* (лл. 32а, 145а и др.).

Как великий вазир, Шāх Валӣ-х̱āн выполнял важнейшие государственные функции. Он руководил внешними сношениями: принимал послов правителей иностранных государств, посланников, доставлявших от них письма и послания, и представлял этих лиц шаху. По-видимому, он успешно выполнял эти обязанности, так как Аҳмад-шāх неоднократно поручал ему вести ответственные переговоры с главами и представителями иностранных государств. Шāх Валӣ-х̱āн часто выполнял ответственнейшие военные поручения. Известна та значительная роль, которую он сыграл в Панипатской битве. Аҳмад-шāх ценил его ум и часто советовался с Шāх Валӣ-х̱āном по наиболее важным вопросам.

Постепенно Шāх Валӣ-х̱āн укрепил свои позиции как в столице, так и в провинциях страны. На самые высокие и ответственные посты при дворе Аҳмад-шāха он стремился (и это

по сравнению с теми источниками, которые уже широко использованы в исследованиях по истории эпохи Дуррāнӣ.

Большим достоинством нашей хроники является то обстоятельство, что она дает больше материала для выяснения этих вопросов, чем все другие известные нам источники.

До сих пор в литературе по истории Афганистана бытует мнение, что у Аҳмад-шāха был один-единственный вазир — Шāх Валӣ-х̱āн, который «бессменно находился в этой должности в течение 26 лет»[36]. Важно отметить, что все известные нам источники и исследования ничего не сообщают о тех противоречиях, которые существовали между Аҳмад-шāхом и Шāх Валӣ-х̱āном, о претензиях последнего на власть.

Из сообщений Маҳмӯда ал-Ḥусайнӣ выясняется, что у Аҳмад-шāха должность вазира поочередно исполняли три человека. Причем Шāх Валӣ-х̱āн не был первым из них, назначенным на эту должность в начале правления Аҳмад-шāха в 1747 г., как это утверждают многие афганские историки как прошлого века, так и наши современники[37].

Первым по времени вазиром Аҳмад-шāха был Шафк̣ат-х̱āн Дуррāнӣ (л. 61а). Он сопровождал шаха во время первого похода в Индию в 1160/1747 г. Однако Шафк̣ат-х̱āн многократно вызывал гнев шаха. Наконец шах за какой-то проступок (какой именно, источник не указывает) приказал арестовать его. По утверждению Маҳмӯда ал-Ḥусайнӣ, шах собирался лишь сделать ему внушение. Но Шафк̣ат-х̱āн, не зная намерения шаха и боясь его гнева, утопился в реке Атток (лл. 61а—61б). Случилось это вскоре после того, как был заключен мир (вернее, перемирие) между Аҳмад-шāхом и Аҳмад-мӣрзой Индийским. Имя Шафк̣ат-х̱āна нам ни в одном другом источнике не встретилось; связано это, по-видимому, с тем, что он очень недолго занимал свой высокий пост.

---

36 И. М. Рейснер, Развитие феодализма, стр. 331; М. Губар, Ахмад-шах. . ., стр. 314.

37 سلطان محمد خان ابن موسی خان درانی، تاریخ سلطانی، بمبی، ۱۲۹۸ هجری، ص ۱۲۴؛ میر غلام محمد غبار، دو نفر از رجال قرن ۱۲ افغانستان شاه ولی خان و جهان خان، «اریانا»، شماره دوازدهم، کابل، ۱۳۲۴، ص ۳۱.

и Нишапур, Аҳмад-шāх произвел ревизию шахской канцелярии, финансового ведомства, проверил правильность взимания налогов и наличие продовольственных запасов. Завершив эту проверку, шах назначил на должность начальника шахской канцелярии (*дафтар-х̮āна-и хумāйӯн*) Āга Йāк̣ӯт-х̮оджу-сарā, который одновременно получил титул хана. На должности финансовых чиновников (*мустауфийан*) были назначены Мӣрзā Муҳаммад-х̮āн, Мӣрзā Шукруллā-х̮āн и др. (л. 263б).

Вторым лицом в государстве после шаха был его главный вазир.

Полномочия и обязанности этого важнейшего руководителя административного аппарата империи Дуррāнӣ охарактеризованы исследователями достаточно полно.

Однако во взаимоотношениях между Аҳмад-шāхом и главным вазиром многое еще остается невыясненным. Нет даже ясности в вопросе о том, сколько главных вазиров имел Аҳмад-шāх, в какой последовательности и по каким причинам они сменяли друг друга. А эти вопросы имеют важное значение для выяснения многих особенностей эпохи Аҳмад-шāха. Дело в том, что главный вазир в эпоху Дуррāнӣ был не просто чиновником (пусть весьма высокопоставленным), которого шах сменял и назначал по своему усмотрению.

Должность главного вазира давала возможность той феодальной группировке, представитель которой занимал ее, оказывать огромное влияние на многие стороны внутренней и внешней политики государства; должность главного вазира кроме этого давала возможность быстрого и верного обогащения. Поэтому за обладание этой должностью шла ожесточенная борьба. Небезразлично было и шаху, кто занимал должность главного вазира, так как если она оказывалась в руках могущественного и влиятельного феодала, опиравшегося к тому же на силу многочисленного клана или племени, то он мог стать опасным соперником и для самого шаха.

Исходя из вышесказанного, мы постараемся показать, что нового дает сочинение Маҳмӯда ал-Х̮усайнӣ для выяснения вопроса о взаимоотношениях Аҳмад-шāха с его вазирами

ʿАлам-х̮ану один глаз. А когда они прибыли в Хабушан, Джаʿфар-х̮āн тут же казнил Мӣр ʿАлам-х̮āна и послал его голову Аx̣мад-шāху (л. 231б).

Таким образом, мероприятия Аx̣мад-шāха на деле оборачивались продуманной политикой, направленной на укрепление власти шаха как в самом Афганистане, так и за его пределами.

Нельзя не обратить внимания и на то, что, укрепляя свою власть в завоеванных провинциях (в данном случае в Хорасане), Аx̣мад-шāх великолепно учитывал политическую обстановку в этой части Ирана и умело использовал вражду различных феодальных группировок. Мы видим, что ставшего для него опасным Мӣр ʿАлам-х̮āна ʿАраба он уничтожил руками курдских сардаров. При этом Аx̣мад-шāх Дуррāнӣ достиг сразу нескольких целей: избавился от опасного противника; продемонстрировал якобы беспристрастное отношение к соперничающим ханам Хорасана; наконец, сохранил боеспособность своего корпуса, который был выделен для подавления мятежа Мӣр ʿАлам-х̮āна. В то же время не возникает сомнения, что Наk̇д ʿАлӣ-х̮āн и Джаʿфар-х̮āн расправились с Мӣр ʿАлам-х̮āном, получив предварительно согласие Аx̣мад-шāха. По словам Маx̣мӯда ал-Х̣усайнӣ, во время казни Мӣр ʿАлам-х̮āна присутствовал Асадуллā-х̮āн Дуррāнӣ (л. 235б).

Маx̣мӯд ал-Х̣усайнӣ сообщает, что Аx̣мад-шāх в ряде случаев удерживал при своем дворе в качестве заложников или переселял на постоянное жительство в Кандагар, т. е. в столицу империи Дуррāнӣ, мятежных вассалов, если он сохранял им жизнь.

Как глава государства, Аx̣мад-шāх назначал и смещал должностных лиц как в центре, так и на местах. Обычно назначения, перемещения в должностях происходили в связи с какими-нибудь важными событиями (например, в ознаменование крупной победы). Очень часто Аx̣мад-шāх объявлял о назначении тех или иных лиц на должность, находясь не в столице государства, а в одном из главных городов вилайетов, например в Пешаваре, Герате и др. Так, остановившись в Герате в конце 1167 — начале 1168/1754-55 г. после удачного похода на Мешхед



697

Аҳмад-шāх не гнушался в то же время использовать одного из этих мелких правителей для покорения другого, умело играл на их соперничестве и вражде. Фактов, иллюстрирующих это положение, Маҳмӯд ал-Ҳусайнӣ приводит более чем достаточно. Так, когда в 1167/1753-54 г. Аҳмад-шāх был занят осадой Мешхеда, он привлек к себе на службу правителя Шиндиза — Салӣм Ṭиллā Йӯзбāшӣ, даровал ему титул *хана* и назначил правителем Кухпайе (лл. 230а—230б). Мӣр ʻАлам-ҳāну ʻАрабу Аҳмад-шāх оказал даже военную помощь, предоставив в его распоряжение контингент войск Бардуррāнӣ, пожаловал должность правителя Хорасана (л. 107б).

Накануне осады того же Мешхеда, в 1167 г., Аҳмад-шāх, использовав вражду между Мӣр ʻАлам-ҳāном ʻАрабом и братьями Джаʻфар-ҳāном Курдом и Наҡд ʻАлӣ-ҳāном, привлек этих последних к себе на службу. Они были ослаблены враждой с Мӣр ʻАлам-ҳāном (который даже ослепил Джаʻфар-ҳāна) настолько, что, если бы Аҳмад-шāх захотел, он мог бы без труда уничтожить предводителей курдов. Однако Аҳмад-шāх поступил иначе. Он с почестями принял братьев. Племя заʻфарāнлӯ, к которому принадлежали оба брата, было переименовано по просьбе последних в дуррāнӣ бāмӣзай (л. 230б). Затем Джаʻфар-ҳāн и его брат вернулись в свои владения (в Хабушан); с ними отправился Асадулла-ҳāн Нāйб-и Йшик-āгāсӣ-бāшӣ с отрядом войск. Прибыв в Хабушан, Джаʻфар-ҳāн уговорил всех вождей племени чамашкезек подчиниться Аҳмад-шāху. Вожди этого племени прислушались к словам Джаʻфар-ҳāна и явились к Аҳмад-шāху, изъявив желание стать «врагами его врагов и друзьями его друзей». Более того, курды послали в лагерь шаха караваны с продовольствием и фуражом (л. 231б).

Последующие события показали, что Аҳмад-шāх, оказав покровительство курдским сардарам, поступил правильно. Когда спустя некоторое время Мӣр ʻАлам-ҳāн ʻАраб восстал против власти Аҳмад-шāха и заперся в Сабзаваре, отряды курдов помогли Шāх Пасанд-ҳāну, одному из военачальников Аҳмад-шāха, овладеть этим городом. Наҡд ʻАлӣ-ҳāн Курд сумел уговорить вельмож Сабзавара выдать ему Мӣр ʻАлам-ҳāна. По дороге из Сабзавара в Хабушан Наҡд ʻАлӣ-ҳāн выколол Мӣр

Хотя Махмӯд ал-Хусайнӣ не закрывает глаза на многие отрицательные стороны, присущие афганскому господствующему классу, нельзя не признать все же, что Ахмад-шāха он часто наделяет чертами идеального правителя. Причем достигается это не грубым искажением фактов, а стремлением убедить читателя, что ход исторических событий во многих случаях не соответствовал стремлениям или желаниям шаха. Так, Махмӯд ал-Хусайнӣ утверждает, что Ахмад-шāх всемерно стремился избегать военных столкновений с мусульманскими правителями, так как ему было ненавистно проливать кровь мусульман. Поэтому милосердный шах всегда стремился использовать мирные средства для разрешения возникавших спорных вопросов (лл. 36б, 68б, 405б и др.).

Даже с «неверными» маратхами Ахмад-шāх, по словам автора, пытался договориться мирно: во время одного из походов в Индию в 1172/1758-59 г. Ахмад-шāх предложил маратхам заключить мир, обещая простить им грехи. Но маратхи отвергли предложение шаха (лл. 405б—406б)[34].

Хотя миролюбие Ахмад-шāха, о котором нам рассказывает Махмӯд ал-Хусайнӣ, и вызывает сомнения, бесспорно, что этот правитель не считал меч лучшим средством решения недоразумений, которые возникали у него с правителями соседних государств, даже если это были правители небольших княжеств. Ахмад-шāх предпочитал убедить их в выгодности служения ему, доказав им, что афганский сюзеренитет будет для них благом. Поэтому он не пытался уничтожать правителей этих небольших княжеств и даже в тех случаях, когда они покорялись ему после некоторого сопротивления, сохранял им жизнь, раздавал им почетные титулы и богатые дары (лл. 64б—65а). В отдельных случаях (если это были правители значительных областей) он награждал их даже титулом *фарзанд*, т. е. «сын»[35].

---

[34] Действительной причиной мирных предложений Ахмад-шāха было, как нам представляется, не его желание избежать кровопролития, а военный и политический расчет. Война с огромной маратхской армией была чревата неожиданностями.

[35] Такой чести удостоились, например, Му'ин ал-Мулк и Шāхрух-шāх (лл. 160б—243б).

Так Аҳмад-ҳāн стал шахом, получив титул «дурр-и дуррāн» («жемчужина жемчужин»), а племя абдāлӣ, из которого он происходил, было переименовано в дуррāнӣ (лл. 11б—12а).

Став шахом, Аҳмад-ҳāн не предпринимал никаких серьезных шагов, не узнав предварительно мнения вождей племени и наиболее влиятельных из своих приближенных.

В хронике Маҳмӯда ал-Ҳусайнӣ мы находим много интересных данных о той важной роли, которую играли при дворе шахов Дуррāнӣ видные представители сословия мусульманских богословов. Они были «собеседниками», т. е. советниками, шаха. Некоторые из них, например Муллā Шарӣф, Муллā Идрӣс, фактически неотлучно находились при его дворе. Иногда им давались важные дипломатические поручения. Например, Муллā Идрӣс-ҳāн шайх ал-ислāм и известный нам Ҫāбир-шāх были посланы соответственно к правителям Калат-и Гильзаи — Ашраф-ҳāну Тӯҳӣ и Лахора — Шāх Навāз-ҳāну, чтобы уговорить их не оказывать сопротивления войскам Аҳмад-шāха (лл. 36б—37б, 48б и др.). Аҳмад-шāх имел обыкновение вести с улемами беседы на богословские темы (л. 587а).

По мнению некоторых исследователей, Аҳмад-шāх претендовал не только на светскую власть, но и на духовную. Действительно, факты, приведенные нашим автором, свидетельствуют о наличии таких стремлений у Аҳмад-шāха, хотя прямых указаний на это в хронике нет. Несомненно, что вся линия поведения Аҳмад-шāха, как она явственно вырисовывается при чтении сочинения Маҳмӯда ал-Ҳусайнӣ, была продиктована его стремлением использовать религиозные чувства своих подданных, их уважение к религии и ее представителям для укрепления собственной власти и могущества. Аҳмад-шāх не был религиозным фанатиком, но он при всяком удобном случае демонстрировал свое благочестие. В то же время Аҳмад-шāх не желал, чтобы у его приближенных создалось представление, что он, глава государства, хуже начитан и менее образован, хуже знает богословскую литературу, чем улемы. Продемонстрировать его интерес к богословию и его знания и должны были беседы, которые он вел со своими улемами.

Как только стало известно о смерти Нāдир-шāха, среди воинов Нӯр Мухаммад-ҳāна начались беспорядки. Афганцы ограбили Мухаммад Таки-ҳāна Шӣрāзӣ, Нāçир-ҳāна и их спутников. Равным образом, утверждает Маҳмӯд ал-Ҳусайнӣ, была разграблена и шахская казна. Таки-ҳāн и Нāçир-ҳāн вынуждены были просить защиты у ʻАбдурраҳман-ҳāна Тӯпчӣ-бāшӣ (лл. 21б—22а).

Прибыв в Кандагар, все великие ханы и прославленные вожди решили избрать шаха. Выбор пал на Аҳмад-ҳāна (наш автор ничего не говорит о стремлении других ханов, например Нӯр Мухаммад-ҳāна ʻАлӣзая, выдвинуть свою кандидатуру на пост главы государства). Но Аҳмад-ҳāн всячески отказывался от этой чести, заявляя, что он не хочет заниматься мирскими делами и собирается вести уединенный образ жизни (л. 22б).

Наконец, выступил дарвиш Çāбир и предложил избрать шахом Аҳмад-ҳāна[32]. Предложение дарвиша было принято собравшимися, и он тут же увенчал голову Аҳмад-ҳāна венцом из зеленых трав (л. 23а).

После своего избрания Аҳмад-шāх щедро наградил всех старейшин и вождей племени абдāлӣ и всех тех, кто благожелательно отнесся к его избранию[33]. Каждый получал подарки в зависимости от своего ранга и заслуг. Награды получали и предводители кызылбашей, и начальники воинских отрядов из Кабула (л. 23б).

---

(см.: J. P. Ferrier, History of the Afghans. Translated from the original unpublished manuscripts by captain William Jesse, London, 1858, стр. 70).

32 Иранский историк XIX в. ʻАлӣ Кулӣ-мӣрзā утверждает, что «дарвиш выступил с ведома самого Аҳмад-шāха» (عتضاد السلطنه علی قلی میرزا، تاریخ وقایع سوانح افغانستان، طهران، ۱۲۷۳، ص ۲۰). Наша хроника ничего не сообщает об отношениях между Аҳмад-ҳāном и дарвишем Çāбиром.

33 Нельзя не обратить внимания на тот факт, что щедрые подарки, розданные Аҳмад-шāхом, свидетельствуют скорее о том, что Аҳмад-шāх добивался этого избрания, чем о его якобы намерении вести уединенный образ жизни.

афганскими отрядами, бездеятельностью верховного командующего этих отрядов — Нӯр Мухаммад-х̱āна ʿАлӣзая [28]. Другие, наоборот, считают, что во время отхода афганцев от Хабушана к Кандагару общее руководство, как и раньше, находилось в руках Нӯр Мухаммад-х̱āна [29]. Сведения, приводимые Маҳмӯдом ал-Ҳусайнӣ, устраняют это недоразумение; наш историк сообщает, что в момент убийства Нāдира Нӯр Муҳаммад-х̱āн отсутствовал, его не было в ставке шаха, так как он был ранее отправлен Нāдиром в Кандагар для набора новых афганских воинских отрядов (л.21б).

Затем Аҳмад-х̱āн во главе афганских войск выступил из Хабушана в сторону Кандагара. Во время этого похода войска Аҳмад-х̱āна имели несколько столкновений с жителями Туршиза и других мест, население которых отказывалось обеспечить афганцев продовольствием и фуражом (лл.19а—19б) [30].

Из Гиришка Аҳмад-х̱āн послал несколько своих приближенных в Кандагар к виднейшим главам племени абдāлӣ, в числе которых находился и Нӯр Муҳаммад-х̱āн ʿАлӣзай. Посланники Аҳмад-х̱āна встретили Нӯр Муҳаммад-х̱āна и некоторых других вельмож, которые еще не знали о смерти Нāдир-шāха, на расстоянии одного фарсаха (6—7 *км*) от Кандагара. Все они направлялись ко двору Нāдира. Среди них были Муҳаммад Тақӣ-х̱āн Шӣрāзӣ и субадар (наместник) Кабула и Пешавара Нāсир-х̱āн с казной и слонами. Посланники Аҳмад-х̱āна передали им весть об убийстве Нāдир-шāха и приказ Аҳмад-х̱āна оставаться там, где они находятся, и охранять казну (лл.21а—21б) [31].

28 И. М. Рейснер, Развитие феодализма и образование государства у афганцев, М., 1954, стр. 325.

29 М. Губар, Ахмад-шах основатель Афганского государства, стр. 183.

30 В этой связи никак нельзя согласиться с М. Г̣убāром, который пишет, что, «следуя через Герат, Аҳмад-шāх не вступал ни в какие отношения с местными иранскими правителями» (там же, стр. 182).

31 Сведения, приводимые различными авторами о количестве денег, находившихся в этой казне, см.: Ю. В. Ганковский, Империя Дуррани, М., 1958, стр. 38. По утверждению некоторых исследователей, деньги эти сыграли немаловажную роль в укреплении позиции Аҳмад-шāха

В хронике Махмӯда ал-Хусайнӣ приводится очень много материалов о главе государства и его вазире, об афганских племенах и взаимоотношениях ханов племен с центральной властью, о налогах и других источниках дохода афганского казначейства в эпоху Ахмад-шāха Дуррāнӣ, о городах и торговле, о восстаниях местных правителей в Восточном Иране, Южном Туркестане, Белуджистане и в Западной Индии против власти Ахмад-шāха и, наконец, о народных выступлениях против гнета афганских феодалов.

* * *

Ахмад-шāх происходил из знатной семьи, принадлежащей к клану Садозаев племени абдāлӣ.

Отец Ахмад-шāха, Мухаммад Замāн-хāн Садозай, некоторое время правил в Герате. После смерти Мухаммад Замāн-хāна несколько лет Гератом и Фарахом правил его старший сын — Зульфикāр-хāн. Он неоднократно посылал свои войска в сторону Мешхеда, Сабзавара и Нишапура; в одном из боев наголову разбил Ибрāхӣм-хāна, брата Нāдир-шāха.

Захватив Герат и Кандагар, Нāдир-шāх переселил часть абдāлӣ в Нишапур, а гильзаев — в районы Хāр, Варāмӣн и Теге ран. В качестве заложников он оставил при своем дворе семьи знатных афганцев, в числе которых оказался и малолетний Ахмад-хāн, будущий шах Афганистана (л.14а).

После убийства Нāдир-шāха (1747) иранские войска, овладев артиллерией и занбуреками, обрушились на афганские контингенты армии Нāдира, нанося им большой урон. Но в это время Ахмад-хāн, взяв в свои руки командование над афганцами, разбил кызылбашей, многие из которых были убиты, а часть попала в плен. Арсенал Нāдир-шāха, включая артиллерийский парк, перешел в руки афганцев, которые хотели было уничтожить всех кызылбашей, но Ахмад-хāн не разрешил им сделать это (лл.18а—18б).

Следует заметить, что некоторые современные исследователи объясняют тот факт, что молодой Ахмад-хāн (ему было в это время не более 25 лет) взял в свои руки командование

— автор хроники благодаря своему служебному положению имел доступ практически ко всем официальным и архивным материалам;

— основные события истории Афганистана освещены на страницах хроники сравнительно объективно;

— источник богат датами, собственными именами, специальной терминологией социально-политического и государственно-административного характера;

— бóльшая часть источника посвящена внутриполитическим аспектам истории державы Дуррāнӣ.

Материалы, содержащиеся в хронике Маҳмӯда ал-Ҳусайнӣ, заставляют в ряде случаев фактически по-новому поставить некоторые принципиально важные вопросы. Это относится, например, к данной им характеристике отношений между шахом и его вазиром Шāх Валӣ-ҳāном. До сих пор в нашей (и зарубежной) афганистике бытует мнение, что расхождение интересов между шахом, представлявшим те круги афганского общества, которые были заинтересованы в существовании сильной центральной власти, и феодализирующейся знатью афганских племен началось при преемнике Аҳмад-шāха — Тӣмӯр-шāхе Дуррāнӣ. Приводимые Маҳмӯдом ал-Ҳусайнӣ материалы заставляют пересмотреть эту точку зрения и принять другую, а именно, что конфликт этот разгорелся еще в годы правления Аҳмад-шāха. Иными словами, борьба между этими двумя противоречивыми тенденциями восходит к начальному периоду существования афганского независимого государства.

Все это выгодно отличает хронику Маҳмӯда ал-Ҳусайнӣ от всех других источников по истории Афганистана в эпоху Аҳмад-шāха Дуррāнӣ. Все эти источники или были созданы за пределами Афганистана, или их авторы жили значительно позже описываемых ими событий, или, наконец, они не имели доступа к официальной документации и архивам.

Поэтому нам представляется, что факсимильное издание хроники Маҳмӯда ал-Ҳусайнӣ заполнит определенный пробел в освещении важных проблем внутриполитической истории Афганистана и его отношений с сопредельными странами во второй половине XVIII в.

## 4. ХАРАКТЕРИСТИКА *ТА'РӢХ̮-И АХ̣МАД-ШАХӢ*

В предисловии к сочинению Мах̣мӯд ал-Х̣усайнӣ кратко знакомит читателя с основными вопросами, которые он рассматривает в своей хронике:

— краткий обзор деяний Нāдир-шāха, рассказ о его смерти и правлении его преемников;

— о противоречиях среди иранских вельмож, беспорядках в Хорасане, возвышении и упадке ʿАлӣ-шāха, Шāхрух̮-шāха и Мӣр ʿАламх̮āна[27];

— о происхождении Ах̣мад-шāха Дуррāнӣ, его вступлении на престол и событиях его правления;

— о событиях на территории Ирана, Южного Туркестана и Северной Индии, которые были включены в состав государства Ах̣мад-шāха (лл. 10б—11а).

Таким образом, Мах̣мӯд ал-Х̣усайнӣ поставил перед собой четыре большие задачи. Нужно сказать, что автор полностью выполнил намеченную программу.

Как уже было отмечено, хроника Мах̣мӯда ал-Х̣усайнӣ является крупнейшим по объему и обилию содержащегося в нем материала первоисточником по истории Афганистана в эпоху Ах̣мад-шāха Дуррāнӣ — основателя независимого афганского государства. Источник этот до сих пор не издан.

По своему значению для афганистики (и не только для нее) хроника эта — явление уникальное. Это определяется прежде всего объемом даваемой в ней информации и высокой степенью ее достоверности.

Отличительными признаками хроники являются:

— ее значительные размеры (около 1300 страниц текста);

— то, что она создана непосредственно в Афганистане;

— написана в период правления Ах̣мад-шāха очевидцем и участником многих важных событий этой эпохи;



---

[27] ʿАлӣ-шāх (его настоящее имя ʿАлӣ К̣улӣ-мӣрзā) — племянник Нāдир-шāха, некоторое время был шахом Ирана (правил в Мешхеде); Мӣр ʿАламх̮āн — один из иранских военачальников, игравший важную роль в междоусобной борьбе в Иране после убийства Нāдир-шāха.

выражения, как «султ̣ан-и Сулайманфар», т. е. «султан, блистательный подобно Соломону» (л. 248б); «Ḥаẓрат-и х̮акан-и мамалик-сетан», т. е. «величавый монарх-мирозавоеватель» (л. 46а), и т. п.

Нам представляется, что подобное отношение к личности Аḥмад-шаха связано не только с официальным положением Маḥмуда ал-Ḥусайнӣ, но и с тем, что по своим политическим убеждениям он был, как это видно при внимательном чтении его хроники, сторонником сильной централизованной власти. Он полностью одобрял и поддерживал основные направления политики Аḥмад-шаха по собиранию и объединению в едином государстве всех афганских земель.

Поэтому с полной уверенностью можно сказать, что в годы становления и укрепления власти Аḥмад-шаха, когда в Афганистане происходили бурные внутриполитические столкновения, роль нашего автора как идеолога сильной шахской власти может быть оценена весьма положительно. Для подтверждения этого факта достаточно привести следующие слова автора (л. 237б):

نباشد اگر باغبان در سراغ
شود میوه باغ تاراج زاغ
نباشد اگر در میانه شهی
بهر گوشه شیری کند روبهی
شهان زیور و زینت عالم اند
شهان فخر نوع بنی ادم اند

Если садовник не следит за садом,
То плоды этого сада достаются воронам.
Если нет в стране шаха,
То на каждом углу лиса чувствует себя львом.
Шахи — украшение мира.
Шахи — гордость человечества.

Вместе с тем внимательное чтение нашей хроники не оставляет сомнений в том, что Маḥмуд ал-Ḥусайнӣ не закрывал глаза на теневые стороны правления Аḥмад-шаха и, рассказывая о событиях его царствования, показывал их (хотя, конечно, делал это весьма тактично). Подробно мы остановимся на этом ниже.

событий. К этим рассказам наш автор относился, насколько мы можем судить, весьма критически: «...сведения о тех событиях, участником которых я не был, взяты у очевидцев; тщательно проверив достоверность их рассказов, я затем использовал их...» (л. 11а).

При этом Маҳмӯд ал-Ҳусайнӣ стремился использовать рассказы тех людей, которые были ему лично хорошо знакомы и в правдивости которых он был уверен: «Из уст правдивого и честного Ҳасан-ҳāна Бāракзая ʿамла-бāшӣ услышал, что...» (л. 568а).

Возможно, что имелись даже специальные люди, которые собирали необходимые Маҳмӯду ал-Ҳусайнӣ как придворному историографу Аҳмад-шāха сведения для его хроники[26].

Одним из источников Маҳмӯда ал-Ҳусайнӣ, который был использован им для краткого описания событий истории Афганистана в период правления Нāдир-шāха и истории племени абдāлӣ до 1747 г., был труд Махдӣ-ҳāна Астарāбāдӣ *Та'рӣх-и Нāдирӣ*; Маҳмӯд ал-Ҳусайнӣ дважды ссылается на это сочинение (лл. 12б, 14а).

Возникает вопрос, был ли Маҳмӯд ал-Ҳусайнӣ, придворный историограф Аҳмад-шāха Дуррāнӣ, панегиристом этого монарха. Как мы увидим ниже, Маҳмӯд ал-Ҳусайнӣ, несмотря на свое официальное положение и то обстоятельство, что он был связан специфическими условиями, вытекавшими из этого, сумел создать хронику, в которой основные события истории Афганистана получили сравнительно объективное освещение.

Конечно, когда Маҳмӯд ал-Ҳусайнӣ писал о личности Аҳмад-шāха, он проявлял величайший такт и осторожность, используя все свое мастерство выдающегося стилиста и блестящего знатока литературного языка фарси той эпохи. Поэтому автор только один раз называет шаха по имени (л. 4а), а во всех остальных случаях говорит о нем, применяя такие

---

[26] Из указания Ганда Сингха, что индийский историк Низāм-ад-дӣн Ишрат отправился в Сиалкот, чтобы по приказу Аҳмад-шāха собрать там необходимые официальному историографу шаха сведения, видно, что эти сведения собирались людьми, имевшими специальную подготовку (см.: Ganda Singh, Ahmad Shah Durrani..., стр. 334).

выражения, как «султа̄н-и Сулайма̄нфар», т. е. «султан, блистательный подобно Соломону» (л. 248б); «Ҳаз̤рат-и х̣а̄ка̄н-и мама̄лик-сета̄н», т. е. «величавый монарх-мирозавоеватель» (л. 46а), и т. п.

Нам представляется, что подобное отношение к личности Аҳмад-ша̄ха связано не только с официальным положением Маҳмӯда ал-Ҳусайнӣ, но и с тем, что по своим политическим убеждениям он был, как это видно при внимательном чтении его хроники, сторонником сильной централизованной власти. Он полностью одобрял и поддерживал основные направления политики Аҳмад-ша̄ха по собиранию и объединению в едином государстве всех афганских земель.

Поэтому с полной уверенностью можно сказать, что в годы становления и укрепления власти Аҳмад-ша̄ха, когда в Афганистане происходили бурные внутриполитические столкновения, роль нашего автора как идеолога сильной шахской власти может быть оценена весьма положительно. Для подтверждения этого факта достаточно привести следующие слова автора (л. 237б):

نباشد اکر باغبان در سراغ
شود میوه باغ تاراج زاغ
نباشد اکر در میانه شهی
بهر گوشه شیری کند روبهی
شهان زیور و زینت عالم اند
شهان فخر نوع بنی ادم اند

Если садовник не следит за садом,
То плоды этого сада достаются воронам.
Если нет в стране шаха,
То на каждом углу лиса чувствует себя львом.
Шахи — украшение мира.
Шахи — гордость человечества.

Вместе с тем внимательное чтение нашей хроники не оставляет сомнений в том, что Маҳмӯд ал-Ҳусайнӣ не закрывал глаза на теневые стороны правления Аҳмад-ша̄ха и, рассказывая о событиях его царствования, показывал их (хотя, конечно, делал это весьма тактично). Подробно мы остановимся на этом ниже.

Эти слова говорят о том, что работа над хроникой была завершена Мах̣мӯдом ал-Х̣усайнӣ в 1186/1772-73 г., т. е. вскоре после смерти Ах̣мад-ша̄ха. Помещенный в заключительной части рукописи рассказ о вступлении на престол Тӣмӯр-ша̄ха и элегия на смерть Ах̣мад-ша̄ха написаны уже не Мах̣мӯдом ал-Х̣усайнӣ, а его сыном. Подробнее мы остановимся на этом вопросе ниже. Не исключено, что это обстоятельство связано с тем, что Мах̣мӯд ал-Х̣усайнӣ ненадолго пережил своего повелителя — Ах̣мад-ша̄ха Дурра̄нӣ.

Выше мы отмечали, что на службу к этому монарху Мах̣мӯд ал-Х̣усайнӣ попал уже в зрелом возрасте. Двадцатилетняя непрерывная служба при афганском дворе, участие в многочисленных завоевательных походах Ах̣мад-ша̄ха, по-видимому, не прошли для Мах̣мӯда ал-Х̣усайнӣ даром. Судя по отдельным местам рукописи, где он просит у Аллаха сил, чтобы написать историю правления Тӣмӯр-ша̄ха, высказывает страх, что жизнь оставит его раньше, чем он закончит задуманную им работу (л. 642б), и т. д., — крепким здоровьем Мах̣мӯд ал-Х̣усайнӣ не отличался. После 1186 г. х. о нем больше никаких известий не сохранилось. По-видимому, это связано с тем, что вскоре после смерти Ах̣мад-ша̄ха Мах̣мӯд ал-Х̣усайнӣ и сам умирает.

Высказанное нами предположение находит подтверждение в том факте, что окончание *Та'рӣх̮-и Ах̣мад-ша̄хӣ* принадлежит не самому Мах̣мӯду ал-Х̣усайнӣ, а его сыну — Мух̣аммад Исма‘ӣлу. Это обстоятельство никем ранее не отмечалось, хотя оно представляет большой интерес.

На листах 641а—643б рукописи Мух̣аммад Исма‘ӣл поместил элегию на смерть Ах̣мад-ша̄ха. В элегии приводятся интересные данные о смерти Ах̣мад-ша̄ха; они содержат также хронограмму смерти шаха — слова эти выделены красными чернилами: «Джа̄н-и афга̄н» جان افغان на третьей строке листа и «зе ӣзид-и ша̄хӣ фирдаус йа̄фт» ز ایزد شاهی فردوس یافت — на седьмой (л. 642б). Числовое значение каждого из этих выражений дает цифру 1186, т. е. год смерти Ах̣мад-ша̄ха.

В элегии Мух̣аммад Исма‘ӣл рассказывает также о вступлении Тӣмӯр-ша̄ха на престол и о сооружении по его приказу

в это время он и познакомился близко с Махмӯдом ал-Хусайнӣ.

Предложение поступить на службу к Ахмад-шāху Махмӯд ал-Хусайнӣ принял с радостью: сыграло свою роль и тяжелое материальное положение, в котором он находился, и надежды на щедрое вознаграждение, обещанное шахом (л. 10б), и, наконец, чувство обиды, которое он испытывал к прежним правителям Восточного Ирана.

Следует отметить, что, прежде чем Махмӯд ал-Хусайнӣ был зачислен на службу к Ахмад-шāху, ему был устроен своеобразный экзамен: автору нашей хроники пришлось подготовить специальную работу, которую он затем прочитал в присутствии самого шаха и его придворных ученых — некоего Муллā Шарӣфа, Муллā Идрӣс-хāна[23] и др. «Экзамен» прошел успешно, и Махмӯд ал-Хусайнӣ стал муншӣ Ахмад-шāха. Так, в 1753-54 г. наш автор благодаря протекции Мухаммад Такӣ-хāна Шӣрāзӣ и своим незаурядным литературным дарованиям оказался одним из приближенных и историографом шаха.

Других данных о жизни и деятельности Махмӯда ал-Хусайнӣ до 1753-54 г. в нашем распоряжении нет.

О своей жизни после 1753-54 г. автор почти ничего определенного не говорит. Только в конце рукописи мы находим такие слова: «Здесь я заканчиваю свое повествование (о времени правления Ахмад-шāха. — *Д. С.*). Если буду жив, то в „Книге о Тӣмӯр-шāхе“ (كتاب مستطاب تيمور شاهى)[24] расскажу о правлении этого (Тӣмӯр-шāха. — *Д. С.*) мирозавоевателя; о каре, постигшей вероломного Шāх Валӣ-хāна; о принце Сулаймāне и других событиях этого времени» (л. 640б).

---

23 Муллā Идрӣс-хāн Давлатшāхӣ был шайх ал-исламом державы Дуррāнӣ в годы правления Ахмад-шāха.

24 Никаких сведений относительно «Книги о Тӣмӯр-шāхе» в доступных нам каталогах, источниках или пособиях мы обнаружить не смогли. В Афганистане рукописи этой «Книги» нет, и афганским ученым она неизвестна (во всяком случае, никаких следов этого сочинения Махмӯда ал-Хусайнӣ нам во время нашего двухлетнего пребывания в этой стране отыскать не удалось).

По-видимому, Маḫмӯд ал-Х̣усайнӣ был одним из муншӣ На̄дир-ша̄ха. Некоторые факты, которые мы находим в рукописи, свидетельствуют о том, что он был также приближенным Ша̄рух̮-мӣрзы [22] и принимал участие в политической жизни Восточного Ирана. Так, во время одного из заговоров против Ша̄рух̮а в 1163/1750 г. доброжелатели последнего — К̣урба̄н ʿАлӣ-х̮а̄н и К̣а̄сим ʿАлӣ-х̮а̄н К̣а̄джа̄р — через посредство Маḫмӯда ал-Х̣усайнӣ предупредили Ша̄рух̮а о грозящей ему опасности. Но из-за нерешительности Ша̄рух̮а и оппозиции некоторых его приближенных миссия Маḫмӯда ал-Х̣усайнӣ окончилась неудачей. Заговорщики низвергли Ша̄рух̮а и посадили на его место Мӣрза̄ Сайид Мух̣аммада, внука шаха Сулайма̄на С̣афавӣ, правившего в Иране с 1666 по 1684 г. (лл. 88а—93б). По приказу нового шаха Ша̄рух̮ был ослеплен, а его сторонники как в Мешхеде, так и в других местах подверглись преследованию. Так как автор нашей рукописи находился в лагере сторонников Ша̄рух̮а, то вполне вероятно, что он также не избежал преследований, о чем он с горечью говорит: «Время сыграло с ним плохую шутку» (л. 7б).

Несомненно, что Маḫмӯд ал-Х̣усайнӣ ко времени своего поступления на службу при дворе Аḫмад-ша̄ха был человеком зрелым, испытавшим многое в своей жизни.

Год и место рождения Маḫмӯда ал-Х̣усайнӣ неизвестны. Основываясь на том, что автор добавляет к своему имени лакаб «ал-Джа̄мӣ», можно считать, что он родился в Джа̄ме. Но селение Джа̄м имеется в Гератской провинции Афганистана и в Ширазской области Ирана. Однако, поскольку Маḫмӯд ал-Х̣усайнӣ, как это видно из текста рукописи, особенно благосклонно относился к иранцам, можно предполагать, что он и сам был уроженцем Ирана, т. е. что он родился в селении Джа̄м около Шираза. В связи с этим обращает на себя внимание и такой факт: уроженец Шираза — Мух̣аммад Так̣ӣ-х̮а̄н Шӣра̄зӣ, рекомендовавший нашего автора Аḫмад-ша̄ху, сам был некоторое время правителем Шираза. Возможно, что

[22] Ша̄рух̮-мӣрза̄, сын Риз̱а̄ К̣улӣ-х̮а̄на и внук На̄дир-ша̄ха, правил в Мешхеде с 1748 по 1796 г.

В рукописи хроники сам автор называет себя Мах̣мӯд ал-Х̣усайнӣ ал-Муншӣ ибн Ибра̄хӣм ал-Джа̄мӣ (л. 7б). Эта форма его имени нам представляется наиболее верной[20].

Из хроники мы узнаем, что Ах̣мад-ша̄х Дурра̄нӣ стремился иметь при своей особе специального историографа, «который запечатлел бы все его деяния в назидание будущим поколениям», дабы его украшающее обитаемый мир имя осталось навеки на скрижалях истории (л. 6б).

Отыскать такого историографа было поручено известному иранскому политическому деятелю этой эпохи Мух̣аммад Так̣ӣ-х̱а̄ну Шӣра̄зӣ[21]. Он должен был найти муншӣ, который был бы способен написать историю Ах̣мад-ша̄ха, похожую по стилю и методу изложения событий на хронику Мӣрзы Махдӣ-х̱а̄на Астара̄ба̄дӣ *Та'рӣх̱-и На̄дирӣ* (иначе *Та'рӣх̱-и Джаха̄нгуша̄-йи На̄дирӣ*).

По-видимому, Ах̣мад-ша̄х, будучи опытным государственным деятелем, придавал важное значение составлению истории своего правления, которая не должна была уступать ни по стилю изложения, ни по художественным достоинствам историям правления других видных монархов мусульманского Востока.

Мух̣аммад Так̣ӣ-х̱а̄н не сразу нашел опытного историографа. Только в 1167/1753-54 г., когда войска Ах̣мад-ша̄ха заняли Мешхед, ему представился подходящий случай. Здесь Мух̣аммад Так̣ӣ-х̱а̄н отыскал своего старого знакомого — Мах̣мӯда ал-Х̣усайнӣ ал-Муншӣ ибн Ибра̄хӣма ал-Джа̄мӣ — и доложил о нем шаху (л. 7б).

Рекомендуя его, Мух̣аммад Так̣ӣ-х̱а̄н рассказал шаху, что Мах̣мӯд ал-Х̣усайнӣ является опытным муншӣ и хорошо знает стиль Махдӣ-х̱а̄на, так как он долгое время был в дружеских отношениях с этим историографом На̄дир-ша̄ха.



---

20 Следует заметить, что в нашей рукописи имя автора приводится только один раз. В дальнейшем для краткости мы будем называть нашего автора просто Мах̣мӯд ал-Х̣усайнӣ.

21 Мух̣аммад Так̣ӣ-х̱а̄н Шӣра̄зӣ долгое время служил при На̄дир-ша̄хе Афша̄ре (1736—1747), был правителем области Шираза. После убийства На̄дир-ша̄ха стал приближенным Ах̣мад-ша̄ха.

Хроника Маҳмӯда ал-Ҳусайнӣ состоит из предисловия и 166 разных по своим размерам рассказов. Рукопись начинается традиционным *бисмиллāҳи-р-раҳмāни-р-раҳӣм.* Затем идет вступление (лл. 1б—11а), где автор славит Аллаха и его посланника — Муҳаммада, восхваляет шахов и затем рассказывает о причине составления хроники. История Аҳмад-шāха начинается с листа 11а.

## 3. АВТОР *ТА'РӢХ-И АҲМАД-ШĀХӢ*

Об авторе нашей хроники известно крайне мало. Ни в одном из сочинений по истории Афганистана, изданных в этой стране, до недавнего времени нам не удалось обнаружить никаких сведений ни об авторе *Та'рӣх-и Аҳмад-шāхӣ*, ни о самом сочинении [15].

Поэтому все сведения о Маҳмӯде ал-Ҳусайнӣ мы берем только из его сочинения.

Имя автора хроники приводится востоковедами в различных формах. Так, Ч. Рьё называет его Маҳмӯд ал-Мусаннā б. Ибрāхӣм ал-Ҳусайнӣ [16]. Так же именует автора Оскар Манн [17]. В другом месте Рьё предлагает вместо Маҳмӯд ал-Мусаннā читать Маҳмӯд ал-Мунши [18]. Ганда Сингх именует автора Маҳмӯд ал-Мусаннāй, сын Ибрāхӣма ал-Ҳусайнӣ [19].

[15] Хронику Маҳмӯда ал-Ҳусайнӣ не использовали даже такие известные афганские историки, как Файз Муҳаммад, М. Ғубāр, 'Азӣз ад-дӣн Попользай, А. Кухзāд, Сайд Қāсим Риштийā и др. Правда, М. Ғубāр дважды упоминает хронику *Та'рӣх-и Аҳмад-шāхӣ*, но ни слова не говорит об ее авторе и не уточняет, какую именно хронику под этим названием он имеет в виду (см.: Мир Гулам Мухаммед Губар, Ахмад-шах основатель Афганского государства, М., 1959, стр. 135—136).

В 1968 г. в журнале «Ариана» современный афганский ученый Мāил Хирāвӣ поместил один из фирманов Аҳмад-шāха Дуррāнӣ. В своей вступительной статье он указывает, что в данном письме обнаружил две печати, одна из которых принадлежала Маҳмӯду ал-Ҳусайнӣ. Мāил Хирāвӣ предполагает, что Маҳмӯд ал-Ҳусайнӣ был одним из придворных секретарей — муншиев Аҳмад-шāха («Ариана», № 5, стр. 22).

[16] Ch. Rieu, Catalogue. . ., vol. I, стр. 213.

[17] Oskar Mann, Quellenstudien. . ., стр. 98.

[18] Ch. Rieu, Catalogue. . ., vol. III, стр. 1082.

[19] Ganda Singh, Ahmad Shah Durrani, стр. 416.

листе 02 переписал с листа 327а одну строку, правда с многочисленными ошибками.

Хроника была начата в 1754 г. еще в Мешхеде и закончена в Кандагаре в 1773 или 1774 г. Автор не успел написать только колофон в конце рукописи. Окончание рукописи, написанное Муḥаммад Исмаʻӣлом, было выполнено после 1190/1776-77 г., видимо также в Кандагаре.

По традиции персоязычных историков средневековья Маḥмӯд ал-Ḥусайнӣ иллюстрирует свое произведение многочисленными стихами [13].

Стихи эти не являются самоцелью, т. е. они не только украшают и оживляют повествование, но одновременно дополняют излагаемые прозой события и поэтому дают ценный исторический материал.

Стихи написаны с соблюдением всех правил таджикско-персидского стихосложения, и принадлежат они в основном перу нашего автора. В тех случаях, когда им используются стихи других поэтов, он оставляет лакуны, чтобы затем вписать их имена. Но эти лакуны так и остались незаполненными, за исключением лл. 43а—43б и 431б, где приведено имя некоего поэта Ḥāджи Муḥаммада Шӣрāзӣ и упомянут какой-то ученый из Малой Азии («Рум»). Видимо, автор не успел написать имена остальных поэтов.

Некоторые стихи, приведенные в рукописи, встречаются и в других хрониках. Например, следующий бейт на л. 431б:

لطف حق با تو مداراها کند
چونکه از حد بگذرد رسوا کند

Божественная милость станет опорой тебе,
Но если перейдешь границу, то она покарает тебя

можно найти и в произведении ʻАбд ал-Карӣма ʻАлӣ Риḍāӣ Шӣрāзӣ *Та'рӣх-и Зандийа* («История Зандов») [14].

[13] В рукописи более 2330 бейтов.

[14] Рукопись ʻАбд ал-Карӣма ʻАлӣ Риḍāӣ Шӣрāзӣ хранится в библиотеке восточного факультета Ленинградского университета им. А. А. Жданова.

рассказ начать с новой страницы. Наконец, встречаются лакуны (лл. 55б, 487б), которые переписчик оставлял, чтобы позднее заполнить их стихами; но он так и не выполнил эту работу: видимо, стихи из подлинника были утеряны или оставленное место оказалось больше, чем объем стиха.

Рассказы, а иногда и отдельные предложения в рукописи не всегда закончены (лл. 12б, 359б).

Иногда продолжение одного рассказа можно найти в другом рассказе. В таких случаях в конце соответствующего рассказа автор пишет: «Если захочет всевышний Аллах, то в следующем [рассказе] этой тетради будет внесена ясность» (л. 260б).

Иногда в тексте опущены имена собственные, названия местности, отдельные слова (лл. 10а, 397а, 637б и т. д.). Но в общем таких погрешностей в рукописи немного.

В целом рукопись находится в очень хорошем состоянии, за исключением отдельных, слегка размазанных страниц (лл. 181б, 313б и др.), где заметны отпечатки пальцев.

Когда и где переписана наша рукопись и кто был ее переписчиком, нам не удалось установить. В самой рукописи, за исключением двух бейтов на л. 142а, где переписчик просит Аллаха освятить его могилу после смерти и сделать известным его имя, ничего о переписчике не говорится.

На форзацном листе 02 рукописи кем-то сделана надпись из десяти строк, где содержится утверждение, что якобы автором (или владельцем) этой книги является некий саркар Мухаббат ас-Салāм, сын Шāх Мӣрзā-хāна Джамшӣдӣ: این کتاب مستطاب فضیلت مآب سرکار محبت السلام ولد شاه میرزا خان جمشیدی, и что будто она переписана (или написана) в воскресенье двадцать восьмого числа месяца раджаба (год не указан): به تاریخ یوم یکشنبه بیست هشتم شهر رجب المرجب قلمی کردید

Поскольку почерк этой надписи отличается от почерка основного текста, можно предположить, что эти строки были написаны одним из владельцев рукописи или близким к нему лицом. Видимо, автор этих строк читал *Та'рӣх-и Ахмад-шāхӣ*, о чем свидетельствуют некоторые пометки и «исправления», небрежно сделанные в рукописи его рукой. Он же на форзацном

Рукопись очень хорошо оформлена — можно предположить, что она была изготовлена для какого-нибудь высокопоставленного лица.

В начале рукописи имеется хороший унван; лл. 1б и 2а позолочены, на полях нарисованы украшенные цветами «кружева». Рукопись первоначально не имела пагинации; существующая в настоящее время европейская пагинация — позднейшего происхождения.

Текст рукописи заключен в рамку из синих, красных и желтых линий. Рукопись помещена в картонный, покрытый тонкой лакированной бумагой переплет среднеазиатской (или гератской) работы; корешок и края переплета кожаные; в середине каждой крышки с наружной стороны помещен медальон, сверху и снизу которого имеются пальметты; по краям переплета видны картуши со стихами.

В рукописи нет ни одной миниатюры; лишь на л. 353а имеется 13 маленьких четырехугольников, которые посредственно украшены.

В рукописи часто (особенно во второй ее половине) встречаются места, не заполненные текстом. Причем бо́льшая часть таких пустых мест оставлена автором, о чем свидетельствует следующий текст на л. 326а پوشیده مباد که صاحب این کتاب مستطاب هر کجارا جهت تصویر پادشاهان مذکور گذاشته بود («Да будет известно, что автор этой прекрасной книги оставил пустые места для изображения упомянутых шахов»). Эти пустые места, как правило, не отражаются на содержании рукописи. Например, лл. 488б—489а совершенно не заполнены текстом, но предложение в начале л. 489б продолжает предложение в конце л. 488а (л. 488а заканчивается словами: جنگ عظیم و اشوب فخیم رو داد «Случилось великое сражение и волнение», а лист 489б начинается словами: و بازار گیرودار به حد گرمی پذیرفت «И разгорелся жаркий бой»).

Аналогичные случаи встречаются на лл. 23б, 142б, 391а и др.

По какой причине оставленные пустые места не были заполнены изображениями шахов, нам неизвестно.

В конце некоторых рассказов, например на л. 523б, переписчик умышленно оставлял пустые места, чтобы следующий

Но эти слова взяты из основного текста и лишь повторены на полях (лл. 144а, 273а и др.). По-видимому, они написаны одним из прежних владельцев рукописи. Таких владельцев, до того как рукопись *Та'рӣх̮-и Ах̣мад-шāхӣ* попала в Петербург[11], было не менее трех, о чем можно судить по трем затертым печатям, отличающимся формой и размерами друг от друга, и надписи на л. 1а. Точно такие печати имеются на л. 643б.

Рукопись написана крупным каллиграфическим почерком *наста'лӣк̣* одной и той же рукой, за исключением некоторых страниц (лл. 17а, 23а—23б и др.) и повторного заглавия на л. 13а[12].

Переписчик тщательно проверил свою рукопись после того, как она была переписана. Если ему где-нибудь встречались повторно написанные слова, предложения или стихотворные строки, он с большой осторожностью зачеркивал их, не нанося при этом ущерба основному тексту. Например, на л. 571б предложение در لطف بر رویشان باز کرد («Открыл перед ними врата милости») написано дважды; одна из этих фраз затем зачеркнута (см. также лл. 198б, 200б, 567а и др.).

Следует отметить, что в начале рукописи почти не встречается такого рода правка. Судя по тому, что все исправления сделаны тем же почерком, что и основной текст рукописи, можно предположить, что они принадлежат переписчику, который, видимо, после завершения работы сверил изготовленный им экземпляр рукописи с оригиналом.

В рукописи встречаются, хотя и очень редко, описки и орфографические ошибки. Так, на л. 12а вместо خان خانان написано خان خان (см. также л. 171а и др.).

[11] Как нам любезно сообщил научный сотрудник Ленинградского отделения Института востоковедения АН СССР О. Ф. Акимушкин, рукопись была приобретена для Азиатского музея в 1900 г. у Мир Салих Миракбаева, торговца рукописями в Бухаре (умер в 1901 г.), в числе других 46 рукописей. Приобретены эти рукописи были через посредство российского политического агента в Бухаре В. И. Игнатьева.

[12] На л. 13а одно и то же заглавие написано дважды, причем первый раз оно дано не полностью и почерком, отличным от почерка переписчика. Таким же почерком сделана небольшая запись на л. 02.

Размер рукописи 36 × 24,5 *см*; она содержит 643 листа (1286 страниц). Количество строк на странице неодинаково: 1256 страниц имеют по 13 строк на странице, 26 страниц — по 14 строк, 3 страницы — по 12, и лишь одна страница имеет 10 строк. Использованы два вида бумаги хорошего качества, по-видимому среднеазиатского происхождения. Бо́льшая часть рукописи написана на плотной лощеной бумаге желтоватого цвета, меньшая часть — на лощеной бумаге серовато-желтого цвета. Текст написан тушью, названия глав, за исключением некоторых, написаны красными чернилами.

Нередко встречаются заглавия, а также записи, которые частично или полностью написаны на полях (лл. 18а, 152а, 205б и др.). Некоторые из этих записей подчас не имеют никакого отношения к тексту данного листа, а иногда и вообще к сочинению. Например, на листе 4а, на нижнем поле, написан следующий бейт:

سزد که چرخ شود جبهه‌سا بدرگاهم
رضا قلی ولد نادر شهنشاهم

Хотя этот бейт, где говорится о том, что Риз̣ā Ḳулӣ-х̮ān [9] является сыном Нāдир-шāха, написан тем же почерком, что и основной текст, однако никакого отношения к тексту на листе 4а он не имеет. Можно предположить, что переписчик во время работы вдруг вспомнил это двустишие и, чтобы не забыть, тут же записал его на полях рукописи. То, что вышеуказанный бейт не принадлежит ни Маḥмӯду ал-Х̮усайнӣ, ни переписчику его рукописи, подтверждает следующий факт: такой же бейт, с разницей в стихотворном тексте в одно слово, встретился нам на форзацном листе 01 хроники Муḥаммада Вафā бин Муḥаммада З̣āхира Кармӣнагӣ *Та'рӣх̮-и Раḥӣм-х̮āнӣ* (другое название — *Туḥфат ал-Х̮āнӣ*) [10].

Иногда на полях рукописи встречаются слова или предложения, написанные другим почерком и другими чернилами.

[9] Риз̣ā Ḳулӣ-х̮ān, сын Нāдир-шāха, был ослеплен по приказу своего отца в 1743 г.

[10] Хроника Муḥаммада Вафā хранится в библиотеке Ленинградского отделения Института востоковедения АН СССР под № С 527.

престол вплоть до сражения [афганских войск] с жителями Ḳаṭаға̄на и туркменами»[7].

Как известно, сражение между афганскими войсками под командованием сардара Х̱а̄н Джа̄н-х̱а̄на и жителями Катагана, во главе которых стоял Миз̱ра̄б-бӣ, произошло в 1169/1755-56 г. Отсюда можно сделать вывод, что Бомбейская рукопись также восходит к первой редакции *Та'рӣх̮-и Аҳмад-ша̄хӣ*, так как по охвату событий она фактически повторяет Британский список, описанный Ч. Рьё в первом томе его «Каталога».

## 2. ОПИСАНИЕ РУКОПИСИ D 93 (576а*) ЛЕНИНГРАДСКОГО ОТДЕЛЕНИЯ ИНСТИТУТА ВОСТОКОВЕДЕНИЯ АН СССР

Сочинение Маḥмӯда ал-Х̱усайнӣ не имеет особого названия. Но так как оно почти полностью посвящено Аҳмад-ша̄ху Дурра̄нӣ, исследователи назвали его *Та'рӣх̮-и Аҳмад-ша̄хӣ*, что вполне естественно. Ч. Рьё, Стори, Х̱а̄н Баха̄дур и Ганда Сингх утверждают, что на первой странице рукописи указано ее название — *Та'рӣх̮-и Аҳмад-ша̄хӣ*[8].

На фор̂зацном листе 01 Ленинградской рукописи действительно имеется следующая надпись: این کتاب مسطتاب تاریخ احمد شاهی («Эта превосходная книга — Ахмадшахова история»). Но эти слова, по-видимому, никакого отношения ни к автору, ни к переписчику рукописи не имеют. Надпись сделана по нашему мнению, кем-то из владельцев рукописи: почерк ее отличается от почерка основного текста, к тому же она содержит орфографические ошибки — вместо مستطاب написано مسطتاب.

Сам автор на страницах своего сочинения нигде не говорит о его названии.

---

[7] Khan Bahadur Shaikh Abdul-Kadir-e-Sarfaraz, A Descriptive Catalogue of the Arabic, Persian and Urdu Manuscripts in the Library of the University of Bombay, 1935, стр. 26.

[8] Ch. Rieu, Catalogue..., vol. I, стр. 214; C. A. Storey, Persian Literature. A Bio-bibliographical Survey, vol. I, London, 1936, стр. 395; Ganda Singh, Ahmad Shah Durrani, Father of Modern Afghanistan, Bombay—Madras, 1959, стр. 334.

характеристика списка этой хроники, хранящейся в Ленинграде. Тогда же он отметил, что это сочинение является «важнейшим источником по истории Афганистана XVIII века».

Эта ленинградская рукопись содержит полный текст (вторую редакцию) хроники и охватывает события всего царствования Аҳмад-шāха Дуррāнӣ, вплоть до его смерти, возведения на престол шахзаде Сулаймана и похода Тӣмӯр-шāха из Герата в Кандагар с целью захвата власти.

Другой вариант (первая редакция) сочинения *Та'рӣх-и Аҳмад-шāхӣ*, хранящийся в Британском музее, описан Чарльзом Рьё в «Каталоге персидских рукописей Британского музея»[5]. Рукопись, описанная Ч. Рьё, охватывает события от возведения Аҳмад-шāха на престол в 1160/1747 г. до захвата им Дели в 1171/1757-58 г. и состоит из 23 рассказов. По-видимому, Ч. Рьё первоначально имел в своем распоряжении рукопись, содержащую лишь краткий (первый) вариант сочинения Маҳмӯда ал-Ҳусайнӣ, и сообщил о ней в первом томе своего «Каталога». Впоследствии он обнаружил полный вариант хроники, который и описал в третьем томе «Каталога», указав, что он охватывает всю историю правления Аҳмад-шāха, вплоть до его смерти и вступления его сына Тӣмӯр-шāха Дуррāнӣ (1773—1793) на престол[6].

В библиотеке Бомбейского университета хранится еще один список сочинения Маҳмӯда ал-Ҳусайнӣ. Описание его дано в «Каталоге арабских, персидских и урду рукописей библиотеки Бомбейского университета». Составивший этот каталог Ҳāн Бахāдур пишет: «К несчастью, наша рукопись является неполной и охватывает события с момента вступления Аҳмад-шāха на

---

токоведения Академии наук СССР, — «Ученые записки Института востоковедения», т. XVI, М.—Л., 1958, стр. 243—244.

5 Ch. Rieu, Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, vol. I, London, 1879, стр. 213—214; vol. III, London, 1883, стр. 1054—1082.

6 Там же, т. III, стр. 1054. По-видимому, Рьё ошибается, когда он утверждает, что обнаруженный им впоследствии полный вариант рукописи *Та'рӣх-и Аҳмад-шāхӣ* охватывает события вплоть до вступления Тӣмӯр-шāха на престол.

# ВВЕДЕНИЕ

## 1. ИСТОРИЯ ИЗУЧЕНИЯ *ТА'РӢХ̣-И АХ̣МАД-ШĀХӢ*

Хроника *Та'рӣх̱-и Ах̣мад-шāхӣ* Мах̣мӯда ал-Х̣усайнӣ[1] является одним из самых значительных и интересных источников по истории Афганистана второй половины XVIII в.

Источник этот своей оригинальностью и обширностью содержащихся в нем фактических материалов привлек внимание востоковедов еще в конце прошлого века, когда немецким ученым Оскаром Манном были опубликованы в переводе на немецкий язык отдельные фрагменты хроники[2]. Перевод этот был сделан не с подлинника, так как в Германии его не оказалось, а с копии, присланной Оскару Манну из Англии. Отдельные места из этой хроники несколько ранее были переведены на английский язык Х. Эллиотом и Дж. Даусоном[3]. К сожалению, затем изучение источника прекратилось. И только в 1958 г. в статье Н. Д. Миклухо-Маклая «Некоторые персидские и таджикские исторические рукописи»[4] была дана краткая

---

[1] При транскрибировании имен, географических названий, терминов и этнонимов автор берет за основу инструкцию, принятую в Главной редакции восточной литературы. Лишь в отдельных случаях сохранено традиционное русское написание слов (даже если оно отличается от подлинного звучания, но закреплено в географической или исторической советской литературе), например: Герат вместо Хират, Кандагар вместо Кандахар, Мешхед вместо Машхад и др.

[2] Oskar Mann, Quellenstudien zur Geschichte des Aḥmed Šāh Durrānī (1747—1773), — «Zeitschrift des Deutschen Morgenländischen Gesellschaft», Bd 52, Leipzig, 1898, стр. 97—118, 161—172.

[3] H. M. Elliot—J. Dowson, The History of India, as Told by its Own Historians, vol. III, London, 1877, стр. 104—123.

[4] Н. Д. Миклухо-Маклай, Некоторые персидскне и таджикские исторические, биографические и географические рукописи Института вос-

## СОДЕРЖАНИЕ

КНИГА 1



КНИГА 2





722

XLIV. Цзи Юнь, *Заметки из хижины „Великое в Малом"*. Перевод с китайского, предисловие, комментарий и приложение О. Л. Фишман.

XLV. Шāх Маx̣мӯд ибн Мӣрзā Фāз̣ил Чурāс, *Хроника*. Критический текст, перевод с персидского, комментарий и исследование О. Ф. Акимушкина.

XXVIII. *Древние фудоки (Хитати, Харима, Бунго, Хидзэн).* Перевод, предисловие и комментарий К. А. Попова, М., 1969.

XXIX. Кэнко-хоси, *Записки от скуки.* Перевод с японского, предисловие и комментарий В. Н. Горегляда, М., 1970.

XXX. Мас'ӯд ибн Нāмдāр, *Сборник рассказов, писем и стихов.* Факсимиле рукописи, предисловие и указатели В. М. Бейлиса, М., 1970.

XXXII, 1. Сыма Цянь, *Исторические записки („Ши цзи“),* т. I. Перевод с китайского и комментарий Р. В. Вяткина и В. С. Таскина. Под общей редакцией Р. В. Вяткина. Вступительная статья М. В. Крюкова, М., 1972.

XXXIII, 1. *Тексты Кумрана.* Вып. 1. Перевод с древнееврейского и арамейского, введение и комментарий И. Д. Амусина, М., 1971.

XXXIV. *Бяньвэнь о воздаянии за милости (рукопись из Дуньхуанского фонда Института востоковедения).* Факсимиле рукописи, исследование, перевод с китайского, комментарий и таблицы Л. Н. Меньшикова. Грамматический очерк и словарь И. Т. Зограф, М., 1972.

XXXVII. Аракел Даврижеци, *Книга историй.* Перевод с армянского, предисловие и комментарий Л. А. Ханларян, М., 1973.

XLIII. Ал-Хасан ибн Мӯса ан-Наубахти, *Шиитские секты.* Перевод с арабского, исследование и комментарий С. М. Прозорова, М., 1973.

## ГОТОВИТСЯ К ИЗДАНИЮ

XXVI. *Мэн-да бэй-лу („Полное описание монголо-татар“).* Факсимиле ксилографа. Перевод с китайского, введение, комментарий и приложения Н. Ц. Мункуева.

XXVII. Фазлаллāх ибн Рӯзбихāн Исфахāнӣ, *Михмāн-нāме-йи Бухāрā („Записки бухарского гостя“).* Факсимиле рукописи. Перевод с персидского, введение, комментарий и указатели Р. П. Джалиловой. Под редакцией А. К. Арендса.

XXXI. *Самаркандские документы XV—XVI вв. (О владениях Ходжи Ахрāра в Средней Азии и Афганистане).* Факсимиле, критический текст, перевод, введение, примечания и указатели О. Д. Чехович.

XXXIX. Анандавардхана, *Дхваньялока („Свет дхвани“).* Перевод с санскрита, введение и комментарий Ю. М. Алихановой.

XL. *Вновь собранные драгоценные парные изречения.* Факсимиле ксилографа. Издание текста, перевод с тангутского, вступительная статья и комментарий Е. И. Кычанова.

XLI. Кацурагава Хосю, *Хокуса монряку („Краткие вести о скитаниях в северных водах“).* Перевод с японского, комментарий и приложения В. М. Константинова.

XLII. *Та'рӣх-и Сӣстāн („История Систана“).* Перевод с персидского, введение и комментарий Л. П. Смирновой.

IX. Симеон Лехаци, *Путевые заметки.* Перевод с армянского, предисловие, примечания и указатели М. О. Дарбинян, М., 1965.

X. Лубсан Данзан, *Алтан тобчи.* Перевод с монгольского, введение и комментарий Н. П. Шастиной. М., 1973.

XI. *История халифов анонимного автора XI века.* Факсимиле рукописи. Предисловие и краткое изложение содержания П. А. Грязневича. Указатели М. Б. Пиотровского и П. А. Грязневича, М., 1967.

XII. Муҳаммад З̣ахӣр ад-Дӣн Бāбур, *Трактат об ʻарӯз̣е.* Факсимиле рукописи. Издание текста, вступительная статья и указатели И. В. Стеблевой, М., 1972.

XIII. *Идзумо-фудоки.* Перевод с японского, предисловие и комментарии К. А. Попова, М., 1966.

XIV. *Клинописные тексты из Кюль-тепе в собраниях СССР (Письма и документы торгового объединения в Малой Азии XIX в. до н. э.).* Автографические копии, транскрипция, перевод, вводная статья, комментарий и глоссарий Н. Б. Янковской, М., 1968.

XV. *Повествование вардапета Аристакэса Ластивертци.* Перевод с древнеармянского, вступительная статья, комментарий и приложения К. Н. Юзбашяна, М., 1968.

XVI. *Упанишады.* Перевод с санскрита, предисловие и комментарий А. Я. Сыркина, М., 1967.

XVII. Рашид-ад-Дӣн, *Переписка.* Перевод с персидского, введение и комментарий А. И. Фалиной, М., 1971.

XVIII. *Чхоэ чхун джон („Повесть о верном Чхое").* Факсимиле корейской рукописи, перевод, предисловие и комментарий Д. Д. Елисеева, М., 1971.

XIX. *Чхунхянджон квонджитан („Краткая повесть о Чхунхян").* Факсимиле ксилографа, перевод, предисловие и комментарий А. Ф. Троцевич, М., 1968.

XX. *Книга правителя области Шан („Шан цзюнь шу").* Перевод, предисловие и комментарий Л. С. Переломова, М., 1968.

XXI. Шараф-х̱āн ибн Шамсаддӣн Бидлӣсӣ, *Шараф-нāме.* Перевод, предисловие, примечания и приложения Е. И. Васильевой, т. I, М., 1967.

XXII. Абу-л-Фазл Байхаḳӣ, *История Масʻӯда (1030—1041).* Перевод с персидского, вступительная статья, комментарий и приложения А. К. Арендса, изд. 2, дополненное, М., 1969.

XXIII. Йӯсуф ибн Закарӣйа ал-Маг̣рибӣ, *Дафʻ ал-иṣр ʻан калāм ахл Миṣр («Удаление бремени с речи жителей Египта").* Факсимиле арабской рукописи. Предисловие и указатели А. С. Аввада, М., 1968.

XXIV. Закарий Канакерци, *Хроника.* Перевод с армянского, предисловие и комментарий М. О. Дарбинян-Меликян, М., 1969.

XXV. *Море письмен.* Факсимиле тангутских ксилографов. Перевод с тангутского, вступительные статьи и указатель К. Б. Кепинг, В. С. Колоколова, Е. И. Кычанова и А. П. Терентьева-Катанского, М., 1968.

IV. ʻАбд ар-Раҳман ал-Джабартӣ, *ʻАджаʼиб ал-асар фӣ-т-тараджим ва-л-ахбар (Удивительная история прошлого в жизнеописаниях и хронике событий).*

Т. III, ч. 1. *Египет в период экспедиции Бонапарта (1798—1801).* Перевод, предисловие и примечания И. М. Фильштинского, М., 1962.

Т. IV. *Египет под властью Муҳаммада ʻАлӣ (1806—1821).* Перевод, предисловие и примечания Х. И. Кильберг, М., 1963.

V. *Брихадараньяка упанишада.* Перевод, предисловие и примечания А. Я. Сыркина, М., 1964.

VI. Эвлия Челеби, *Книга путешествия (Извлечения из сочинения турецкого путешественника XVII века).* Перевод и комментарии, вып. 1. *Земли Молдавии и Украины*, М., 1961.

VII. Арья Шура, *Гирлянда джатак, или Сказания о подвигах Бодхисаттвы.* Перевод А. П. Баранникова и О. Ф. Волковой. Предисловие и примечания О. Ф. Волковой, М., 1962.

## СЕРИЯ „ПАМЯТНИКИ ПИСЬМЕННОСТИ ВОСТОКА"

### ВЫШЛИ В СВЕТ

I. *Сказание о Бхадре (новые листы сакской рукописи „E")*, Факсимиле текста. Транскрипция, перевод, предисловие, вступительная статья, глоссарий и приложение В. С. Воробьева-Десятовского и М. И. Воробьевой-Десятовской, М., 1965.

II. *Эпиграфические памятники Северного Кавказа на арабском, персидском и турецком языках.*

Часть 1. Надписи X—XVII вв. Тексты, переводы, комментарии, вступительная статья и приложения Л. И. Лаврова, М., 1966.

Часть 2. Надписи XVIII—XX вв. Издание текстов, переводы, комментарии, статья и приложения Л. И. Лаврова, М., 1968.

III. *Документы на половецком языке XVI в. (судебные акты Каменец-Подольской армянской общины).* Транскрипция, перевод, грамматический комментарий, словарь и предисловие Т. И. Грунина. Под редакцией Э. В. Севортяна. Вступительная статья Я. Р. Дашкевича, М., 1967.

IV. *Китайская классика в тангутском переводе (Лунь юй, Мэн цзы, Сяо цзин).* Факсимиле текстов. Предисловие, словарь и указатели В. С. Колоколова и Е. И. Кычанова, М., 1966.

V. Ҫаҳиб, *Дафтар-и дилкушā („Сочинение, радующее сердца").* Факсимиле текста. Предисловие, аннотированное оглавление, краткий текстологический комментарий и указатели Р. Хадизаде, М., 1965.

VI. *Чхандогья упанишада.* Перевод с санскрита, предисловие и комментарии А. Я. Сыркина, М., 1965.

VIII, 1. *Документы по истории японской деревни.* Ч. 1. Конец XVII — первая половина XVIII в. Перевод, предисловие и приложения О. С. Николаевой, М., 1966.

III. ʻОмар Х̮аййа̄м, *Трактаты.* Перевод Б. А. Розенфельда. Вступительная статья и комментарии Б. А. Розенфельда и А. П. Юшкевича, М., 1961.

IV. Хорезми, *Мухаббат-наме.* Издание текста, транскрипция, перевод и исследование Э. Н. Наджипа, М., 1961.

V. *Вторая записка Абу Дулафа.* Издание текста, перевод, введение и комментарии П. Г. Булгакова и А. Б. Халидова, М., 1960.

VI. *Пэкрён чхохе.* Антология лирических стихотворений рён-гу с корейским переводом. Издание текста, перевод и предисловие Д. Д. Елисеева, М., 1960.

VII. *Нишань самани битхэ (Предание о нишанской шаманке).* Издание текста, перевод и предисловие М. П. Волковой, М., 1961.

VIII. *Бяньвэнь о Вэймоцзе. Бяньвэнь "Десять благих знамений"* (Неизвестные рукописи бяньвэнь из Дуньхуанского фонда Института народов Азии). Издание текста, предисловие, перевод и комментарии Л. Н. Меньшикова, М., 1963.

IX. Михри Хатун, *Диван.* Критический текст и вступительная статья Е. И. Маштаковой, М., 1967.

X. Гомбоджаб, *Ганга-йин урусхал (История золотого рода владыки Чингиса. — *Сочинение под названием «Течение Ганга»*).* Издание текста, введение и указатель Л. С. Пучковского, М., 1960.

XI. *Оросиякоку суймудан (Сны о России).* Издание текста, перевод, вступительная статья и комментарии В. М. Константинова. Под редакцией академика Н. И. Конрада, М., 1961.

XII. Амӣр Х̮усрау Дихлавӣ, *Шӣрӣн и Х̮усрау.* Критический текст и предисловие Г. Ю. Алиева, М., 1961 (изд. 2, стереотипное, М., 1966).

XIII. Ахмед Хани, *Мам и Зин.* Критический текст, перевод, предисловие и указатели М. Б. Руденко, М., 1962.

XIV. Мӣрза̄ ʻАбдалʻаз̤ӣм Са̄мӣ, *Таʼрӣх̮-и сала̄т̤ӣн-и манг̣ӣтӣйа (История мангытских государей).* Издание текста, предисловие, перевод и примечания Л. М. Епифановой, М., 1962.

XV. *Ссяньчхон кыйбонъ (Удивительное соединение двух браслетов).* Издание текста, перевод и предисловие М. И. Никитиной и А. Ф. Троцевич, М., 1962.

XVI. Камалашила, *Бхаванакрама (Трактат о созерцании).* Факсимиле с предисловием Е. Е. Обермиллера, М., 1963.



## ПЕРЕВОДЫ

I. Мух̮аммад-Ка̄з̤им, *Поход На̄дир-шаха в Индию (Извлечение из Таʼрӣх̮-и ʻа̄лама̄ра̄-йи на̄дирӣ).* Перевод, предисловие и примечания П. И. Петрова, М., 1961.

II. *Законы Ману.* Перевод С. Д. Эльмановича, проверенный и исправленный Г. Ф. Ильиным, М., 1960.

III. *Дхаммапада.* Перевод с пали, введение и комментарии В. Н. Топорова, М., 1960 (Bibliotheca Buddhica, XXXI).

# ПАМЯТНИКИ ПИСЬМЕННОСТИ ВОСТОКА

## XXXVI

ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»
ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ

МАХМӮД АЛ-ХУСАЙНИ

# ТА'РИХ-И АХМАД ШАХӢ

# تاریخ احمدشاهی

تألیف

محمود الحسینی المنشی

Note:

the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 006: blank
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 007: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 008: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 009: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 010: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 011: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 013: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 114: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 116: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 271: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 319: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 337: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 370: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 371: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 373: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 375: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 376: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 453: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 454: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 488: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 501: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 502: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 511: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 609: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 634: faded
the original material azu_acku_ds359_2_hay59_1374_v1: page 635: faded